

هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران)

HOMAN THE GROUP TO DEFEND THE RIGHTS OF IRANIAN GAYS AND LESBIANS



هومان

سال ششم، شماره های ۱۰ و ۱۱، بهار ۱۳۷۵



دو یار زینک و از باده کهن دومی
فراغتی و کتابی و گوشه چمنی

گاهنامه هومان

نشریه ای علمی و فرهنگی

ویژه معرفی، آموزش و پژوهش پدیده همجنس گرایی به زبان های فارسی و انگلیسی
از انتشارات گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران)
سال ششم، شماره های ادغام شده ۱۰ و ۱۱، بهار ۱۳۷۵

- * حقوق چاپی گاهنامه هومان توسط قوانین بین المللی محافظت شده و چاپ و تکثیر مطالب آن از هر طریقی و به هر شکلی بدون کسب اجازه کتبی هیأت تحریریه هومان غیرقانونی خواهد بود.
- * گروه هومان صاحب امتیاز رسمی گاهنامه هومان است.
- * این نشریه توسط داوطلبان به سرپرستی سردبیر و با مشورت هیأت تحریریه طرح و چاپ می شود.
- * مطالب دریافتی متعلق به آرشیو هومان بوده و پس فرستاده نخواهند شد.
- * هیأت تحریریه هومان حق انتخاب و چاپ مطالب دریافتی را برای خود محفوظ نگاه می دارد.
- * گروه هومان گروهی است غیرانتفاعی و عواید حاصل از فروش گاهنامه هومان تماماً صرف پرداخت مخارج چاپ و توزیع شماره های بعدی نشریه می شوند.
- * این شماره هومان با استفاده از برنامه های کامپیوتری WinText و PageMaker بر روی Macintosh چاپ و در تیراژ هزار نسخه تکثیر شده است.
- * گاهنامه هومان با استفاده از حمایت های مالی دولت سوئد و وزارت بهداشت نروژ چاپ و توزیع می شود. بدین وسیله از این ارگان های محترم صمیمانه سپاسگزاری می کنیم.

هزینه اشتراك هومان برای ۴ شماره (با احتساب هزینه پستی)

برای اروپا ۱۳۵ کرون

برای خارج از اروپا ۱۷۰ کرون

بهای این شماره ۴۰ کرون (هزینه پست به آن افزوده می شود)

برای اشتراك نشریه و ارسال مطالب، انتقادات، پیشنهادات و نامه هایتان با نشانی زیر تماس حاصل نمایید:
HOMAN, c/o RFSL, P.O.Box 450 90, S-104 30 Stockholm, SWEDEN
لطفاً هزینه اشتراك را به نام Homan و شماره حساب Postgiro 635 2630-5 در سوئد واریز نمایید.

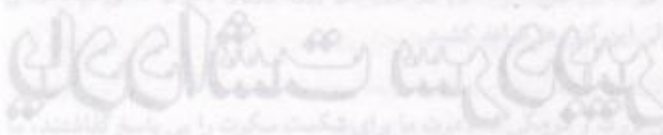
نشانی شعب هومان:

HOMAN c/o IFG, P.O.Box 2879, N-0608 Oslo, NORWAY

HOMAN LA, P.O.Box 480691, Los Angeles, CA 90048, U.S.A.

HOMAN, P.O.Box 4431, Winter Park, Florida 32793, U.S.A.

شرح عکس روی جلد: دو دختر ایرانی، از مجموعه ا. م. کوررکیان



فهرست مندرجات بخش فارسی

۴۵	هومان و بناهجویان همجنس گرای ایرانی	۴	یادداشت سردبیر:
۴۸	همجنس گرایی و قوانین یکسان	۵	سکوت شرم آور گروه های اپوزیسیون
۵۱	اروس گرسنه است (شل مادسن)	۷	چرا هومان یک گروه سیاسی نیست؟
۵۸	سافو (توماس گیان)	۸	سعیدی سیرجانی
	فرهنگ و ادب	۸	آرم هومان
۶۲	تک گویی زنانه (پ سعیدی)	۸	هومان را زنده نگاه دارید
۶۶	خیلی وقت پیش (پ سعیدی)	۱۰	سردبیر دیکتاتور هومان
۷۱	همسر آهو خانم (توراندخت مهربان)	۱۱	شرایط هومان برای درج مطالب
۷۳	تاریخ زن نوشتن (توراندخت مهربان)	۱۲	اخبار
۷۴	این عشق را هدر نتوانم کرد (ساویز شفاپی)		بازتاب
۷۶	کوان (فرنکلین آبت)		دوستی عموغلی
۷۷	هیچگاه آینده را تجربه کرده اید؟ (آنتچه دیاهویزینگا)	۱۷	خیلی ممنون، لطفاً از ما دفاع نکنید!
۸۰	همجنس گرایی در منطق الطیر عطار نیشابوری (آواز)	۱۸	به جای آگهی ما در کیهان چاپ لندن ...
۹۱	سه حکایت از عطار نیشابوری	۲۱	در راستای بحث شیرین لواط
۱۲۸	موزه حقیقت عربان (نام شاعر سانور شده است)	۲۲	آن که از گنجه بیرون آید
	گزارش	۲۲	بیانیه هومان به «کنفرانس شرایط گذار از نظام ولایت فقیه به نظام مردم سالاری»
۹۹	گوشه هایی از فعالیت های اجتماعی گروه هومان	۲۳	آموزش های جنسی
۱۰۴	خارج از ایران و در دنیای آزاد همجنس گرایان چه می گذرد؟		راهنمای سکس بی خطر برای زنانی که با زنان همبستر می شوند
	نقد کتاب	۲۶	چگونه از کاندوم (پوشش یا کاپوت) می توان به شکل صحیح استفاده کرد؟
۱۰۹	لنگه کفش کهنه در بیابان نعمت است (نیلگون)	۲۹	اخبار ایدز
	طنز	۳۱	مقاله ها:
۱۱۲	گفتار بزرگان		همجنس گرایی: کوزه ای لبریز سوال ... (آواز)
۱۱۳	طنز تلخ، طنز شیرین و نطنز (طنان)		
۱۱۷	نامه ها و اظهار نظرها	۳۳	

پادداشت سرد پیر

رسانه‌های شخصی تلخ‌بلنده تسمه پوهه
نشریه‌ای علمی و فرهنگی

ویژه معرفی، آموزش و پژوهش ۱- سکوت شرم آور گروه‌های اپوزیسیون

از انتشارات گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران)

در شماره گذشته مجله (هومان ۹)، در همین ستون، از همه گروه‌های سیاسی دعوت بعمل آورده بودیم که نظریات و سیاست‌های خود در رابطه با پدیده همجنس‌گرایی و حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی همجنس‌گرایان را برای ما ارسال دارند.

هومان ۹ را برای دهها گروه سیاسی خارج از ایران فرستادیم تا دعوت ما به گوش همه رسیده باشد. در آن دعوت اشاره کرده بودیم که اعلام سیاست‌های گروه‌های اپوزیسیون در رابطه با حقوق همجنس‌گرایان یک ضرورت تاریخی است؛ با این تفسیر که اگر گروه‌های اپوزیسیون ادعای برقراری دموکراسی و استقرار آزادی‌های فردی و اجتماعی را دارند، باید بتوانند با عرضه برنامه‌ای کامل و واضح آزادی و تأمین اجتماعی را به همه اقشار ایرانی نوید بدهند. زنان و مردان همجنس‌گرای ایرانی، گرچه ممکن است زیر فشارهای فرهنگی و سیاسی به قشری نامرئی از جوامع ایرانی تبدیل شده باشند، اما حداقل بخاطر انسان بودنشان و بخاطر واقعیت وجودی‌شان مستحق همه گونه آزادی و حمایتی بوده و هرگز نباید نادیده گرفته شوند.

ضرورت اعلام سیاست‌های اپوزیسیون در رابطه با حقوق همجنس‌گرایان به این دلیل حیاتی و تاریخی است که اولاً، تحت اختناق و دیکتاتوری حاکم بر ایران، حیات همجنس‌گرایان ایرانی در خطر است و ثانیاً، حقوق همجنس‌گرایان ایرانی در سراسر تاریخ ایران پایمال شده و اینک زمان آن رسیده است که دفاع از این قشر محروم هم آغاز شود.

ما در دعوتمان حتی از گروه‌هایی که مخالف آزادی همجنس‌گرایان و دفاع از حقوق آنان هستند نیز تقاضا کرده بودیم که لااقل ماهیت این مخالفت، در چهارچوب ایده‌ها و استراتژی‌های گروهی‌شان، را در چند خط هم که شده برای ما روشن کرده و بفرستند - فکر کردیم هر چه می‌خواهند بگویند، ولی سکوت نکنند.

پس از گذشت یکسال و نیم از این دعوت تاریخی، ما هیچ جوابی از هیچ گروهی دریافت نکرده‌ایم. همه آنهایی که دم از دفاع از آزادی و دموکراسی می‌زنند، هنگامی که نوبت به دفاع از حقوق همجنس‌گرایان رسید در کمال بی‌شرمی سکوت اختیار کردند. ما می‌دانستیم که نمی‌توان امید چندانی به گروه‌های اپوزیسیون موجود داشت، لذا تعجبی نکردیم از اینکه ایشان بجای هر گونه تأیید و حتی تکذیبی، تنها سکوت کردند - اما کشف تهمی‌هایی که گروه‌های اپوزیسیون که حتی از طرح پدیده همجنس‌گرایی نیز عاجزند، واقعیت تلخ و اسف‌باری بود که احتمالاً درماندگی‌های تاریخی ما در گذشته، حال و آینده را توجیه می‌کند. هنگامی که باصطلاح روشنفکران ما و باصطلاح آزادیخواهان ما از اعلام مواضع عقیدتی خود در مورد همجنس‌گرایی خودداری کرده و حتی از به زبان آوردن کلمه همجنس‌گرایی نیز وحشت دارند، دیگر چه توقعی می‌توان از کوتاه‌فکران و دیکتاتورهای جمهوری اسلامی داشت؟

فراهم آوردن امکان اعلام نظر گروه‌های سیاسی در مورد حقوق همجنس‌گرایان، از دید ما آرزوی تاریخی بود که درک انسانی/اجتماعی و توان‌های سیاسی ایشان را برای ملت ایران سنجیده و روشن می‌کرد. گروه‌های (بقول خودشان) آزادخواهی که از عهده تضمین ابتدایی‌ترین و طبیعی‌ترین حقوق فردی جوامع ایرانی بر نمی‌آیند، شایسته برخورداری از هیچ حمایتی از جانب مردم نیز نیستند. وقتی که گروه‌های اپوزیسیون در مقابل دفاع از حقوق همجنس‌گرایان متوسل به سکوت می‌شوند، یعنی از زیر بار دفاع از همان ابتدایی

ترین حقوق فردی شانه خالی می کنند. تاریخ غفلت شرم آور گروه های اپوزیسیون را بعنوان گناهی نابخشودنی به رخ سردمداران آینده احتمالی این گروه ها خواهد کشید.

تمامی گروه های سیاسی بزرگ و کوچکی که دعوت ما برای شکست سکوت را بی پاسخ گذاشتند، با ادامه سکوت خود از این آزمون تاریخی سرشکسته بیرون آمدند - و البته ما را بعنوان تنها حامیان حقوق همجنس گرایان ایرانی هر چه مصمم تر کردند. اینطور به نظر می رسد که همجنس گراستیزی یکی از وجوه اشتراک گروه های اپوزیسیون باشد با (باصطلاح) دشمنشان: جمهوری اسلامی!!

بدین صورت، دفاع از حقوق همجنس گرایان وجهی است که حساب ما را از حساب تمام گروه های ساکت اپوزیسیون و جمهوری دیکتاتوری اسلامی جدا کرده و ما را يك جا در مقابل همه شان قرار می دهد. جالب اینجاست که جمهوری اسلامی هر قدر منفی و ستیزه جویانه هم که شده، لااقل در برابر ما سکوت نمی کند، ولی گروه های اپوزیسیونی که فریاد آزادیخواهی شان گوش فلک را کر کرده است در برابر حقانیت ما خفقان گرفته اند.

۲- چرا هومان يك گروه سیاسی نیست؟

سرمقاله شماره گذشته هومان (یادداشت سردبیر «به بهانه پاره گویی کیهان هویی») برای عده ای از خوانندگان و حتی اعضای هومان سوال برانگیز بود - سوال هایی با این مضمون که چگونه هومان می خواهد از حقوق همجنس گرایان ایرانی دفاع کرده بدون اینکه سیاسی باشد - یا چگونه است که موضع گیری های هومان رنگ و بوی سیاسی دارد ولی هومان خودش را گروه سیاسی نمی داند - و با اینکه راه هومان با چه استدلالی از راه گروه های سیاسی جدا می شود.

از يك سو بعضی هواداران هومان به درگیر شدن هومان در حیطه سیاست تمایل چندانی ندارند. بعضی ها گنج شده و می گویند «بالاخره ما نمی دانیم که آیا هومان سیاسی است یا نه» - از سوی دیگر مثلاً دوستی پیشنهاد هیأت مدیره برای تشکیل رسمی شعبه ای در فلان شهر را نمی پذیرد به این دلیل که هومان به اندازه کافی سیاسی نیست و جالب اینجاست که بخاطر همان موضع گیری های نه چندان سیاسی ولی رادیکال و کم نظیر گروه و بخاطر غفلت و احمال کاربهای گروه های رسماً سیاسی موجود، گروه هومان عملاً نقش خود را بعنوان گروهی پیشرو در صحنه ای بازی می کند که بعد آن، دست کم از نظر تاریخی، فراسوی انگیزه اولیه گروه مبنی بر دفاع از حقوق همجنس گرایان ایرانی می رود.

موضوع سیاسی بودن یا نبودن هومان و نقش های خواسته یا ناخواسته ای که ممکن است در عرصه سیاست بازی کند آنچنان هم موضوع پیچیده ای نیست.

گروه هومان بعنوان يك گروه مدافع حقوق بشر و با انگیزه دفاع از حقوق همجنس گرایان تأسیس شده و برنامه ها و اهدافش را تحت همین عنوان دنبال می کند.

همین وجه مشخصه مدافع حقوق بشر بودن گروه هومان کافیست که گروه فعالیت هایش را بر اساس گرایشات بخصوص سیاسی تنظیم نکند. به این دلیل که اصولاً برای دفاع از حقوق بشر به دستیاری به هیچ آرمان و ایدئولوژی سیاسی مشخصی نیازی نیست، آگاهی و حمایت از حقوق اولیه بشر باید آنچنان واضح و آسان برای همه میسر باشد که هر کس با هر ایده ای بتواند خود را مدافع حقوق بشر بداند. [حال بگذریم از اینکه عملاً و معمولاً این ایده های سیاسی هستند که آگاهی و حمایت از حقوق اولیه بشر را در قالب مفاهیم و آموزش های خود رواج می دهند - و با برعکس، ایدئولوژی بعضی گروه های سیاسی در اصل برضد حقوق بشر است.]

گروه هومان مثل صدها گروه مدافع حقوق بشر دیگری که با انگیزه دفاع از حقوق بخشی از جوامع بشری آغاز بکار کرده و از ابده سیاسی مشخصی پیروی نمی کنند، ماهیت وجودی خود را در همان مفهوم دفاع از

یادداشت

حقوق بشر توصیف می‌کند. گروه‌های مدافع حقوق بشر معمولاً با انگیزه‌های سیاسی تأسیس نمی‌شوند، بلکه در راه پیشبرد هدف‌های انسان‌دوستانه‌شان مجبورند که چه بسا مستقیماً و در عمل حتی تماماً از مسیرهای سیاسی عبور کنند. کمتر کسی می‌تواند منکر این واقعیت بشود که در دنیای امروز حتی آب خوردن ما آدم‌ها با سیاست سر و کار پیدا می‌کند، چه رسد به هنگامی که صحبت از مدافع حقوق بشر بودن به میان می‌آید - که موضوعی است جدی و همه‌خوب می‌دانیم که اگر شرایط سیاسی خصمانه‌ای بر علیه بشر موجود نمی‌بود، دیگر نیازی هم به تأسیس گروه‌های حامی حقوق بشر نمی‌داشتیم. تقریباً تمام موارد نقض حقوق بشر در دنیا ناشی از سیاست‌های قدرت‌های حاکمه دیکتاتوری است - و البته هستند مواردی که بیشتر به تناقضات و فقر فرهنگی جوامع بشری مربوط می‌شوند تا به سیاست‌های غلط دولت‌ها.

بدین ترتیب جای تعجبی نیست که گروه‌های حقوق بشر رودرروی هیأت‌های حاکمه و از جهات سیاسی فعالیت‌های خود را هدایت کنند. اما این هرگز بدان معنی نیست که این گروه‌ها در پی کسب قدرت سیاسی و راه‌یابی به ارگان‌های دولتی و غیره می‌باشند، بلکه گروه‌های حقوق بشر مواظب هستند که ارگان‌های دولتی ممالک برخلاف حقوق بشر رفتار نکرده و سیاست‌های تدوین‌شده‌ی هیأت‌های حاکمه در جهت دفاع از حقوق بشر بکار گرفته شوند. گروه‌های حقوق بشر باید بر این امور نظارت کرده و با پشتکاری و هوشیاری، موارد نقض حقوق بشر را کشف و فاش کنند - و بعد از طرق گوناگون مانع تکرار چنین مواردی شوند.

گروه هومان بر اساس توضیح بالا در زمره‌ی گروه‌های مدافع حقوق بشر قرار می‌گیرد و ارتباطش با دنیای سیاست در همان حدی است که معمولاً گروه‌های حقوق بشر دیگر برای خود تعیین می‌کنند. حال این سوال که «چرا هومان یک گروه سیاسی نیست»، در واقع از یک سوءتفاهم نشأت می‌گیرد. و آن سوءتفاهم این است که پرسشگران سؤال بالا اصلاً متوجه تفاوت گروه‌های سیاسی با گروه‌های مدافع حقوق بشر نیستند. در یک کلام، گروه‌های سیاسی، نهایتاً می‌خواهند به قدرت سیاسی و حکومتی دست پیدا کنند، در صورتی که گروه‌های مدافع حقوق بشر حواسشان جمع است که حقوق اولیه‌ی انسان‌ها زیرپا گذاشته نشود و برایشان هیچ فرق نمی‌کند که کدام گروه سیاسی قدرت حاکمه را در دست داشته باشد. بسیار پیش می‌آید که حرف‌ها، اهداف و عملکردهای گروه‌های سیاسی و گروه‌های حامی حقوق بشر در مقاطع مشخصی با هم جور دربیایند و حتی این گروه‌ها زیر بال و پر همدیگر را گرفته و امکانات گوناگونی را نیز در اختیار همدیگر قرار بدهند، اما این دلیل نمی‌شود که فلان گروه مدافع حقوق بشر که با بهمان گروه سیاسی ائتلاف کرده، پس از به قدرت رسیدن آن گروه سیاسی بر علیه سیاست‌های غیر انسانی حکومتشان اعتراض نکند. کار گروه‌های سیاسی این است که بقدرت برسند و قدرتشان را حفظ کنند و همین - در صورتیکه کار گروه‌های حقوق بشر هیچوقت تمام نمی‌شود، زیرا که حتی در بهترین شرایط فرضی نیز این گروه‌ها می‌توانند بعنوان نگهبانان و ناظران حقوق بشری به فعالیت‌های خود ادامه بدهند.

با این اوصاف اگر گروه هومان که می‌گویند «به اندازه‌ی کافی سیاسی نیست» (که هست) خود را به یک ایدئولوژی مشخص سیاسی بچسباند و طرفدار این گروه یا آن حزب سیاسی بشود، اهداف بشر دوستانه‌ی خود را نیز دچار یک چهارچوب ایدئولوژیکی خواهد کرد. چهارچوبی که آن حزب سیاسی بخصوص در فردای ایران در خدمت قدرت حاکمه پیروزش خواهد گرفت و طرفدارانش هم احتمالاً هیچ گلی بر سر همجنس‌گرایان نخواهند زد - و آیا آنوقت این بر خلاف رسم دفاع از ایدئولوژی گروهی نخواهد بود اگر که هومان بر علیه همان حزب سیاسی فریاد اعتراض بلند کند؟

آرزوی سیاسی ما این است که روزی همجنس‌گرایان ایرانی بتوانند بدون از هرگونه تبعیضی با بدون پنهان کردن هویت و تمایلات جنسی‌شان در عرصه‌ی آزاد از عقاید سیاسی خود دفاع کنند و مثل هر شهروند آزاد دیگری شانس دست‌یابی به مراتب مهم اجتماعی و سیاسی را داشته باشند. اما در شرایط ایده‌آل ما، دست‌یافتن یک فرد همجنس‌گرا به مراتب اجتماعی و سیاسی نباید بخاطر همجنس‌گرا بودن وی، بلکه می‌بایست بخاطر شایستگی‌ها و قابلیت‌هایش بعنوان فردی لایق و کاره‌دان باشد. بدین ترتیب یک همجنس‌گرا هم می‌تواند، مثل هر عضو دیگری، از طریق فعالیت‌های سیاسی‌اش در حزبی به قدرت سیاسی دست یابد. همجنس‌گرا بودن در اصل نمی‌تواند مبنای ایدئولوژی لازم برای دست‌یافتن به قدرت سیاسی باشد. همجنس‌گرا بودن یک هویت جنسی است که بعنوان پدیده‌ای طبیعی و انسانی باید جزو حقوق ابتدایی افراد بحساب آید.

در جوامع آزاد سیاسی هويت ها و تمايلات جنسی خصوصی افراد ابزار رسيدنشان به قدرت های سیاسی نیست، بلکه داشتن عقايد و آرمان های اجتماعی و سیاسی طريق رسيدن به قدرت های سیاسی و حکومتی است. صداشته که بسیاری از جوامع انسانی با این شرایط ايده آل فاصله زیادی دارند. و اتفاقاً بسیاری از همجنس گرایان فعال و متعهد از هويت جنسی ممنوع خود بعنوان ابزاری برای رسيدن به اهداف سیاسی استفاده می کنند. بیشتر این اهداف سیاسی و مربوط به احقاق حقوق اولیه همجنس گرایان می شود تا ایشان نیز بتوانند با برخورداری از حقوق مساوی از همه گونه شانس های اجتماعی و سیاسی بهره مند شوند. همجنس گرایان از هويت جنسی شان به عنوان حربه ای برای دفاع از حقوق بشر استفاده کرده فقط تا حدی که به حقوق مساوی با دیگران دست پیدا کنند - وگرنه همانقدر که ادعا کردن حقوق سیاسی تنها بر مبنای دگرجنس گرا بودن، ادعایی پوچ خواهد بود، داعیه حقوق و قدرت سیاسی تنها بر مبنای همجنس گرا بودن نیز، داعیه ای پوچ و بی اساس است. حتی اگر در شرایط فرضی، جو سیاسی ایران آنقدر آزاد بشود که مثلاً اقلیت همجنس گرایان يك نماینده در پارلمان ایران داشته باشد، این به هیچ وجه نشانگر برخورداری همجنس گرایان از حقوق مساوی با دگرجنس گرایان نیست. در سال های اول پس از انقلاب مترسکی به نام منیره گرجی (که متأسفانه يك زن بود) را بعنوان نماینده در مجلس حماقت ملایان نشاندهند، با این استدلال که وی نماینده زنان در مجلس است. نماینده مجلس بودن یعنی قدرت سیاسی داشتن. در صورتی که قدرت سیاسی منیره مترسک هرگز هیچ کمکی نکرد به حال زنان شوربخت ایرانی که تحت حکومت آخوندی و فرهنگ مردسالارانه ایران به تباهی کشانده می شوند. زن بودن منیره گرجی بخشی از واقعیت طبیعی وی بود و ملاحظه کنید که به بازی گرفتن چنین واقعیتی در عرصه سیاست به خودی خود و بدون حمايت واقعی از حقوق اصلی و اولیه زنان در کل، دليل هیچ رشد سیاسی و قدرتی نیست. تازه این وضعیت زنان ایران است که پنجاه درصد جمعیت را تشکیل می دهند. همجنس گرایان که اقلیتی بیش نیستند و حتی در سطح داشتن نقش يك مترسک هم نمی توانند به قدرت سیاسی در ایران امروز دست یابند.

درگیری هومان بعنوان يك گروه دفاع از حقوق بشر در عرصه سیاست نه بخاطر دست یافتن به قدرت سیاسی و حکومتی، بلکه بخاطر فراهم آوردن شرایط مساوی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برای همجنس گرایان است. ممکن است گفته های بالا از جهات متعددی توضیح واضحات بشمار آیند، اما در جوامعی که هرگز صحبتی از همجنس گرایی نمی شود باید این مقوله را از الفبایش آغاز کرده و جزجزنش را بقول معروف حلای کرد.

تفاوت ذاتی مابین احزاب سیاسی و هومان بعنوان گروه دفاع از حقوق بشر (حقوق همجنس گرایان ایرانی، بطور مشخص) عامل اصلی و اولیه ای است که هومان را از داشتن گرایشات مشخص سیاسی / ایدئولوژیک برحذر داشته است - و بدینسان است که اعضای هومان همه گونه گرایشات ایدئولوژیکی دارند، بدون اینکه کلی گروه دنباله روی خط مشخصی باشد. در هومان افراد گوناگون با تمايلات مختلف سیاسی بر این عقیده اند که باید از حقوق همجنس گرایان ایرانی که در داخل و خارج از ایران تحت ستم های فرهنگی قرار داشته و در ایران با آزار و شکنجه و اعدام مواجه می شوند دفاع کرد - و نیاز به چنین دفاعی آنچنان مشهود است که هر کسی با هر نوع ایدئولوژی می بایستی قادر به درکش باشد - داشتن يك خط مشخص سیاسی / ایدئولوژیک هومان را محدود می کند. وانگهی مگر چقدر نیروی فعال همجنس گرا موجود می باشد که مثلاً ما بخواهیم همجنس گرایان کمونیست، سلطنت طلب، لیبرال، مذهبی، کرد، ترک، عرب و غیره را از هم جدا کنیم؟ وظیفه ما بعنوان گروه دفاع از حقوق بشر، دفاع از همه همجنس گرایان برای رسيدن به حقوق فردی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مساوی با دگرجنس گرایان است، همین -

۳- سعیدی سیرجانی

سعیدی سیرجانی را کشتند. این را همه خیلی خوب می دانند. خیلی ها به دستگیری و قتل وی توسط جمهوری اسلامی اعتراض کردند، نامه نوشتند، استشهاده جمع کردند و در سطح بین المللی سز و صدا به پا کردند و به حق هم. اما حقی که در این میان ناحق شده و در اعتراضات مخالفان جمهوری اسلامی به دستگیری

و اعدام سیرجانی ناگفته باقی ماند. حق همجنس گرا بودن وی بود. این درست است که رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی از تعصبات فرهنگی مردم ایران استفاده کرده و با چسباندن برجسب همجنس گرایی مزدورانه می خواهد برای کشتار مخالفانش جواز مردمی صادر کند و اصولاً همجنس گرا بودن یا نبودن سعیدی سیرجانی هنوز بدرستی ثابت نشده است، اما آیا نمی بایستی در کنار دفاع از نویسنده بودن و سیاسی بودن وی از حقوق همجنس گرایانه وی نیز دفاع می شد؟ هیچکدام از طرفداران سعیدی سیرجانی نخواستند و نگفتند که حتی اگر وی همجنس گرا هم می بود باز جمهوری فاشیستی اسلامی حق نداشت او را بخاطر داشتن تمایلات جنسی متفاوت دستگیر و اعدام کند. آیا چقدر باید از همجنس گرایان را بکشند تا آقای حاج سیدجوادی و لاهیجی از جمعیت دفاع از حقوق بشر در ایران بالاخره متوجه شوند که همجنس گرایان هم «بشر» هستند و حتی اگر رفیق و همزیم نویسنده شان همجنس گرا هم می بود، هنوز می بایستی حق حیات می داشت؟ وقتی فریدون فرخزاد را آنچنان بی رحمانه کشتند، خیلی ها حتی یک نفس راحت هم کشیدند که «آنقدرها هم بد نبود که آن مردیکه جلف را کشتند». اگر فرخزاد تنها بخاطر رقصیدنش و پررویی اش در کلام جلف بود، سعیدی سیرجانی که جلف نبود. آقایان کانون نویسندگان (شکست خورده) در تبعید، آقای م. آزر، چگونه شد که حتی هیچ اشاره ای هم به حقوق همجنس گرایانه سعیدی سیرجانی نکردید؟ آخر تا کی سکوت، آقایان؟ **دفاع از هومان با یادآوری دستگیری و اعدام سعیدی سیرجانی همه روشنفکران آزاده را به حمایت از حقوق همجنس گرایان دعوت می کند.**

۴- آرم هومان

بالاخره پس از سال ها همتی شد و آرم رسمی گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران) انتخاب و طراحی شد. آرم هومان را می توانید در گوشه بالای سمت چپ روی جلد بخش فارسی و در گوشه بالای سمت راست روی جلد بخش انگلیسی ملاحظه کنید. مثلث سر و ته شده صورتی علامت بین المللی همجنس گرایان است. این مثلث ابتدا بر روی بازوبندهای پارچه ای در دوران فاشیسم هیتلری نقش و بر بازوی همجنس گرایان بسته می شد تا آنها را جهت مجازات اعدام راحتتر شناسایی کنند. حال به یاد آن روزهای تاریک این مثلث صورتی به عنوان سمبل آزادی همجنس گرایان استفاده می شود. نقشه ایران نشانه تمرکز هومان به دفاع از حقوق همجنس گرایان ایرانی است. و به این دلیل انتخاب شده است که در حال حاضر واقعیت جغرافیایی ایران است. در صورتی که در آینده شکل این نقشه به هر دلیلی تغییر پیدا کند، ماهیت وجودی و در نتیجه آرم هومان هم می بایستی مورد تجدیدنظر قرار بگیرد. علامات بین المللی شناسایی زن و مرد (دو زن و دو مرد) برای تشخیص سریعتر مفهوم همجنس گرایی در گروه هومان و به عنوان سمبل فرهنگی استفاده شده است. از این به بعد تمام نشریات و اسناد رسمی هومان به همراه این آرم چاپ و تکثیر می شوند - بدین وسیله از دوست هنرمند همجنس گرای عزیز رضایت. بخاطر هدیه این طرح به گروه و دقت و حوصله اش در گنجاندن سلیقه همه اعضای گروه در آفرینش این آرم سپاسگزار می کنیم.

۵- هومان را زنده نگاه دارید

خواننده عزیز، مجله ای که پیش روی شماست شامل شماره های ادغام شده ۱۰ و ۱۱ نشریه هومان است. این مجله حاصل بیش از یکسال و نیم تلاش عده معدودی می شود که به انحاء مختلف و از نقاط مختلف اروپا و آمریکای شمالی برای تهیه و چاپ مطالب زحمت کشیده اند. در راه چاپ نشریه حاضر به مشکلاتی بیشمار و غیرقابل پیش بینی برخورد کردیم - و نتیجه این شد که چاپ هومان ۱۰ آنقدر به تعویق افتاد که به موعده چاپ هومان ۱۱ رسیده و نهایتاً این دو شماره را یکجا تقدیمتان می کنیم. از این روست که مجله با مطالبی بیشتر، طولانی تر و متنوعتر از شماره های گذشته و در حجمی بزرگتر بدست شما رسیده است.

سعی هیأت تحریریه هومان بر این بوده و هست که هر بار نشریه را با محتوی و کیفیت بهتری عرضه کند و خوشبختانه تاکنون سعی مان بی ثمر نبوده است. اینبار بالاخره توانستیم کمی هم به ظاهر نشریه پرداخته و با افزودن رنگ، عکس های رنگی و استفاده از طرح ها و خطوط بهتر چاپی کیفیت تکنیکی مجله را نیز بهبود بخشیم. همچنین مطالب نشریه را با دقت بیشتری انتخاب کرده و سلیقه خواننده های متفاوت را در تهیه آنها در نظر گرفتیم. اما قدر مسلم محتوی و ظاهر هیچ نشریه ای باب میل همگان نیست و همیشه عده ای ناراضی و عده ای ناراضی باقی می مانند.

نشریه هومان در تیراژی بسیار محدود چاپ و تکثیر می شود و اگر چه ما برای آن قیمتی در نظر گرفته ایم، اما معمولاً و عملاً همه نسخ نشریه بطور رایگان برای گروه ها و شخصیت های مختلف بخرج خودمان فرستاده می شوند. بغیر از هواداران محدود هومان در گوشه و کنار دنیا، اکثر جمعیت ها و شخصیت هایی که نشریه هومان را دریافت می کنند از مطالب و عکس های آن و کلاً از وجود چنین نشریه ای دل خوشی ندارند. در نتیجه عده محدودی که با تحمل هزار و یک مشکل بطور افتخاری کار کرده و هر چند وقت یکبار شماره ای از نشریه هومان را تهیه، چاپ و تکثیر می کنند در اصل با آگاهی به این واقعیت زحمت می کشند که کارشان بدست یکسری ناراضی خواهد رسید - و ما از این واقعیت هیچ پاکی نداریم. خوب می دانیم که ناراضی این افراد و گروه ها بعلمت همجنس گراستیزشان بوده و همجنس گراستیزشان بعلمت فقر فرهنگی شان می باشد - و باز خوب می دانیم که این فقر فرهنگی با آموزش صحیح تدریجاً و تقریباً از بین خواهد رفت. اینکه دست اندرکاران نشریه هومان با علم به ناراضی خوانندگانشان هنوز قلم بدست می گیرند و می نویسند بخاطر مسوولیت اجتناب ناپذیری است که بر دوش خود احساس می کنند. متأسفانه ما خود را در مقام آموزگاران فرهنگ همجنس گرایی در میان دانش آموزان همجنس گراستیز درباخته ایم. اتفاقاً ما هیچ تقابلی به کسب اعتبار بعنوان آموزگاران فرهنگی نداشته و صرفاً بخاطر وجود میلیون ها دانش آموز کم فرهنگ و بی آموزگار است که اجباراً در مقام آموزگاری نشسته ایم و امیدواریم با هر تلاش و آموزش محدودمان، حداقل در سطح یک پیشنهاد، افق تازه ای از فرهنگ انسانی را برای خوانندگانمان روشن کنیم.

ما به وسعت و حساسیت مسوولیت خود آگاهیم و این بار گران را به جان خریداریم، اما در این راه بسیار تنها هستیم. نشریه هومان با ابتدایی ترین امکانات انسانی، تکنیکی و مالی بچاپ رسیده و به همان سختی نیز پخش می شود. متأسفانه اگر امکانات ما در همین سطح باقی بمانند، ادامه چاپ نشریه کاری بس دشوار و بل غیر ممکن خواهد بود. در نتیجه ما بلیتم توجه شما را به مشکلات اصلی در راه ادامه کار نشریه هومان جلب کرده و درخواست کنیم تا آنجایی که امکان دارد با دراختیار گذاردن امکانات خود به ادامه حیات نشریه هومان کمک کنید.

یکی از مشکلات اصلی ما کمبود مطلب و فقدان نویسندگان خوب و آگاه است. طبیعت نشریه هومان طوری است که هر مطلبی را نمی توان در آن چاپ کرد. بعلاوه، مطالب نوشته شده به زبان فارسی در مورد همجنس گرایی و دفاع از حقوق همجنس گرایان تقریباً در هیچ کجایی غیر از خود نشریه هومان یافت نمی شود. در نتیجه، عملاً صددرصد نشریه را خود ما «تولید» می کنیم. در بخش انگلیسی می توان میلیون ها صفحه مطلب درباره همجنس گرایی و دفاع از حقوق همجنس گرایان گنجاند، ولی هر مطلبی بپردازد دفاع از حقوق همجنس گرایان ایرانی نمی خورد و نتیجتاً باز هم محدود می شویم به استفاده از مطالبی که در این زمینه به زبان انگلیسی نوشته شده اند. چنین مطالبی در کمتر جایی یافت می شوند و باز مطالب ما به زبان انگلیسی هم معمولاً برای خود هومان تولید می شوند.

وقتی صحبت از «تولید» مطلب می کنیم بلافاصله با مشکل نداشتن نویسنده روبرو می شویم. متأسفانه در طول شش سالی که از عمر نشریه می گذرد کمتر نویسنده ای را یافته ایم که درباره همجنس گرایی دانش کافی داشته، به زبانی که می نویسد مسلط بوده و محتوی نوشته هایش به اعتلای فرهنگی یا حقوق اجتماعی/ سیاسی همجنس گرایان کمک کند. می دانیم که استعداد و حسن نیت کافی مابین اعضای آگاه و دلسوز جوامع ایرانی وجود دارد، اما تا بحال هومان بهره چندانی از این موهبت ها نداشته است. نتیجه این کمبود مطلب و فقدان نویسندگان این شده است که تعداد اندکی نویسنده کم ادعا در کنار زندگی پرمشغله شخصی شان برای هومان هم قلم می زنند.

یکی از مهم ترین مسائل موجود در این بخش از مشکلات ما نداشتن مطلب کافی درباره زنان همجنس گراست. ایده آل ما این است که حداقل نصف نشریه منعکس کننده مسائل و فرهنگ زنان همجنس گرای ایرانی باشد. متأسفانه، علی رغم میل و صلاحیت کافی شان، در اکثر موارد مطالب مربوط به زنان توسط مردان نوشته می شوند. ما این را اجحاف بزرگی به زنان می دانیم، چرا که معتقدیم، نهایتاً زنان خود بهتر می توانند از خود، مشکلات و فرهنگشان بنویسند. در اینجا مایلیم از زنان نویسنده آگاه و مسؤلی که با فرهنگ همجنس گرایی آشنا هستند دعوت کنیم تا ما را در تولید نیمی از نشریه مان یاری دهند. صحیح نیست که مبارزه ما بر علیه مردسالاری به رهبری زنان نباشد!

از دیگر مشکلات اصلی مان می توان به بودجه محدود مان اشاره کرد. نشریه هومان تماماً از طریق حمایت های مالی دولت های سوئد و نروژ زنده است. این حمایت ها متأسفانه کم هستند. اکثر هواداران و اعضای گروه از جیب خود کمبودها را جبران می کنند ولی این کار همیشه مقدور نیست. نداشتن آگهی از طرف بازرگانان و صاحبان صنایع و خدمات، هر چند که دست ما را در انتخاب مطالب و کلاً طرح نشریه باز گذاشته، زیرا که به ایشان وابسته نیستیم، ولی ما را از درآمد حاصل از چاپ تبلیغات هم محروم کرده است. این محرومیت هنگامی به رخ ما کشیده می شود که می بینیم با داشتن چند هزار دلار می توانیم مشکلات بزرگ ارتباطی و تکنیکی مان را حل کنیم. در حال حاضر بسیاری از مطالب دریافتی ما با دست و بر روی کاغذ نگاشته می شوند. ساعات بیشماری تنها صرف تایپ این مطالب شده و بعد مطالب تایپ شده بدست هیأت تحریریه و سردبیر می رسند. افراد درگیر در این قضایا هیچکدام در يك محل نیستند و همه ارتباطات هیأت تحریریه با خودشان و با نویسندگان از طریق پست انجام می شوند. همه مطالب هفته ها و ماه ها مابین پست شهرها و کشورها سرگردان هستند تا اینکه سرانجام به چاپخانه می رسند. خنده دار است؛ ولی سردبیر نشریه آخرین کسی است که محصول نهایی را از طریق پست دریافت کرده و می بیند! گمان نمی کنیم چاپ نشریه صوراسرافیل هم به این پیچیدگی بوده باشد. با داشتن چند کامپیوتر و برنامه های خوب، داشتن چند ماشین فکس و پست الکترونیکی (E. mail) خیلی از مشکلات ارتباطی دست اندرکاران نشریه حل خواهد شد و همه اینها را می توان با پول خرید.

مشکل دیگر در زمینه کمبود نیروی انسانی و نداشتن کادر کافی است. عده زیادی می توانند استعداد های خود را بطور داوطلبانه در اختیار نشریه قرار دهند. ما روزنامه نگاران حرفه ای نیستیم. هر چند که بعد از شش سال بالاخره تا حدودی امور و اصول مطبوعاتی را آموخته ایم، اما هنوز دست تنهاییم. این محدودیت ما از نظر نیروی انسانی باعث محدود شدن محصول نهایی کارمان یعنی نشریه می شود. همین واقعیت که کل نشریه فقط توسط چند نفر تولید و چاپ می شود، می تواند عاملی باشد در محدود کردن پیش و مواضع نشریه - محدودیت فکری می تواند به خود رأیی، یکسونگری و حتی دیکتاتوری ختم شود و این هرگز مقصود ما بعنوان مدافعین حقوق بشر نبوده و برآورنده نشریه مان نمی باشد.

ما امیدواریم که از طریق کمک های آگاهانه، مسوولانه و داوطلبانه شما خوانندگان عزیز بتوانیم نشریه مان را با وسعت فکری بازتری و محتوی سرشارتری تقدیمتان داریم. گاهنامه هومان که به دلیل عدم وجود امکانات اساسی چاپ يك نشریه اینبار دیرتر از همیشه بدستتان رسیده است بدون کمک شما ممکن است هرگز بدستتان نرسد. این اولین و تنها نشریه همجنس گرایان ایرانی، این نشریه آزاد و بی نظیر را زنده نگاه دارید!

۶- سردبیر دیکتاتور هومان

چهار سال پیش وقتی داوطلب شدم که نشریه بی سرپرست هومان را سر و سامان داده و مسوولیت سردبیری اش را بعهده بگیرم، هرگز گمان نمی کردم روزی از طرف دوستان و خوانندگان هومان بعنوان دیکتاتور شناخته بشوم. فکر می کردم هیتلر و استالین و خمینی دیکتاتور بودند و بخیال من آزادخواه قرار بود با پذیرش مسوولیت سردبیری هومان نیت آزادخواهانه خود را به بوتۀ آزمایش گذاشته و در راه کمک به آزادی همجنس گرایان ایرانی قدم بردارم. اما گویا قدرت از هر نوع و به هر اندازه اش آدم را آورده می کند! طی مدت سردبیری ام چهار شماره از هومان را تقدیمتان کرده ام. شماره هشت اولین محصول تلاش من برای جامعه عمل بخشیدن به تصویری بود که از يك نشریه خوب در ذهن می داشتم. مجله ای که پیش رو دارید (شماره های ۱۰

و ۱۱ هومان) هنوز با آن تصویر ذهنی ایده آل فاصله زیادی دارد، اما در جهت صحیحی به آن سو هدایت شده است - و اکنون خیالم راحت است که حتی بدون تلاش من هم هومان از این بدتر نخواهد شد. من به آن دسته از دوستانی که مرا متهم به دیکتاتور بودن می کنند احترام می گذارم و صریحاً و قطعاً پیشنهاد می کنم که در نشستی جدی و از طریق انتخابی آزاد و دموکراتیک از اینجانب سلب مسولیت کرده و نشریه هومان را بدست شخص باصلاحیت و آزادمندی بسپارند. در حال حاضر من با کمال جرأت و اطمینان اعلام می کنم که نشریه هومان آزادترین و مترقی ترین نشریه فارسی زبان دنیاست! مسلماً اگر عنان اختیار این نشریه در دست کسی قرار بگیرد که واجد شرایط دیکتاتور بودن باشد به آرمان های بنیادی گروه هومان لطمه خواهد خورد.

من شخصاً دلایلی که برای توصیف دیکتاتور بودنم عرضه می شوند را بی ربط و کم ارزش دانسته و جایی برای طرحشان در این ستون نمی بینم. فقط اشاره می کنم که دوستان متأسفانه تفاوت دیکتاتوری با اتخاذ تصمیمات قاطع برای تسهیل امور را نمی دانند - پذیرش مسولیت سردبیری يك مجله اینطور ایجاب می کند که محتوی، نوع و شکل ارائه مطالب با فرمی هماهنگ در خدمت بینشی واضح و دقیق برای تحقق بخشیدن به اهداف آن مجله قرار گیرند. من بعنوان سردبیر هومان در این مسیر پیچیده فقط سعی کرده ام نشریه را به وسیله ای برای دفاع از حقوق همجنس گرایان ایرانی تبدیل کنم. همین - دیکتاتوری نکرده ام؛ بینش، قاطعیت و درایت بخرج داده ام.

در عین حال با کمال میل هم حاضریم این مسولیت خطیر را به دیگر دوستانی بسپارم که مایلند داوطلبانه وقت، انرژی و استعداد خود را تقدیم نشریه و خوانندگان آن کنند.

۷- شرایط هومان برای درج مطالب

قرار بود در این قسمت شرایط و سیاست های مشخصی را برای درج مطلب در نشریه هومان معرفی کنیم، اما بعلت اینکه احتمالاً در آینده نزدیک تغییراتی در هیأت تحریریه نشریه پیش خواهند آمد انجام این مهم را بهتر است به بعد موکول کنیم.

سردبیر آزادبخواه نشریه هومان ■

**از زنان نویسندۀ آگاه و مسوولی که با فرهنگ
همجنس گرایی آشنا هستند دعوت می کنیم تا
ما را در تولید نیمی از نشریه مان یاری دهند.**

هیأت تحریریه هومان

اخبار

رضا عبده کارگردان بزرگ و همجنس گرای ایرانی درگذشت

عبده در اوایل دهه هشتاد به لوس آنجلس نقل مکان کرد و همانجا بسیاری از کارهای ارزنده نمایشی خود را نوشته، کارگردانی تولید کرد. یکی از موفق ترین نمایش های وی «از قول شهری ویرانه» نام داشت که آخرین بار در فستیوال بزرگ لوس آنجلس در سال ۱۹۹۳ بشکلی بسیار موفق به اجرا درآمد. تا قبل از نقل مکان کردنش به نیویورک در سال ۱۹۹۱ (سالی که به ابتلای خود به ویروس اچ. آی. وی پی برد) بکسری از بهترین نمایش های خود را در «مرکز تئاتر لوس آنجلس» به روی صحنه برد. همانجا بود که وی نمایش هایی جنجالی مثل «مینامتا»، «والس اوریدیس» و «مرد رقص» را کارگردانی کرد. رضا عبده که تحت نفوذ کارگردانان آوانگارد معاصر همچون پیتربروک و ویلسون دست به تهیه کارهای تجربی و جنجالی می زد، موفق شد هنر تئاتر، از طراحی صحنه گرفته تا نوع حرکات را با آفرینندگی های بی نظیری درآمیزد. از سبک های سوررئالیستی ساموئل بکت گرفته تا تجربیات هنر دوره مابعدمدرن، همه به شکلی جالب در کارهای وی به چشم می خورد. مثلاً گاهی تماشاچیان مجبور بودند در سه محل متفاوت شاهد پیشرفت ماجرای یک نمایش باشند و می توانستند انتخاب کنند که ناظر حوادث کدام سوی صحنه باشند. در جای دیگری وی از گروه گر مردان تمام غریبان استفاده می کرد که با پوتین های سربازی برپا، مشغول رقص بودند.

در اوایل سال ۱۹۹۰ عبده همکاری نزدیکی را با پیتربروز، کارگردان همجنس گرا و جنجالی دنیای اپرا آغاز کرد. همکاری وی با سلیز که در عالم اپرا هیچ دست کمی از خود عبده نداشت، فعالیت های عبده را دویاره در اروپا (فرانسه) متمرکز کرد. شاید تحت نفوذ این همکاری ها بود که پیتربروز نمایش موزیکال و جنجالی «ایرانی ها» را در وین به روی صحنه برد و بعد هم در لوس آنجلس کارگردانی و مدیریت صحنه فستیوال بزرگ لوس آنجلس را برعهده گرفت که با شرکت تنی چند از خوانندگان ایرانی (از جمله شهلا سرشار) با موفقیت اجرا شد.

چند روز قبل از فوتش، رضا عبده برنده جایزه بزرگ هنری گل آرت - آل پرت شد. و در ماه های آخر عمرش بر روی پروژه عظیمی برای صحنه برادوی نیویورک کار می کرد. پس از مرگ وی در نیویورک، همکاران و علاقمندان به هنرش و خانواده دوستانش در نیویورک و لوس آنجلس مراسم یادبود وی را با شکوه هر چه قیاس برقرار کردند. ستون خبری هومان در نظر داشت که با تنی چند از نزدیکان همجنس گرای وی مصاحبه هایی داشته باشد که متأسفانه مقدور نبود. تعداد اندکی از جرائد ایرانی از فوت رضا عبده خبر دادند، ولی

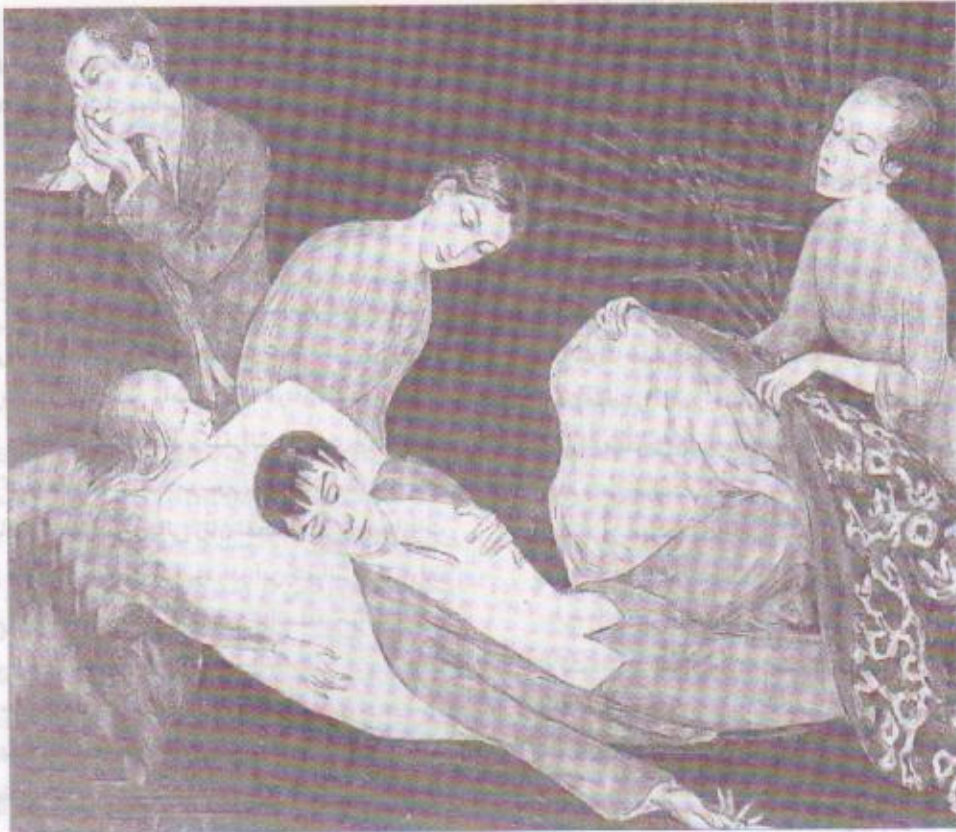


روز پنجشنبه یازدهم ماه مه رضا عبده کارگردان بنام دنیای تئاتر اروپا و آمریکا در سن سی و دو سالگی بر اثر بیماری ایدز جان خود را از دست داد. خبر تأسف بار مرگ عبده در سطح گسترده ای جوامع هنری اروپا و آمریکا را در سوگ نشانند. هر چند که رضا ایرانی بوده و در تهران بدنیا آمده بود، اما شهرت هنری خود بعنوان کارگردان آوانگارد تئاتر را در دنیای خارج از ایران و خارج از جوامع ایرانی مهاجر کسب کرد. عبده که در محافل بزرگ هنری دنیا بعنوان پیکاسوی تئاتر مشهور بود نام خود را بعنوان هنرمندی پیشرو و بین المللی برای همیشه در دنیای تئاتر ثبت کرد.

رضا عبده، فرزند علی عبده بنیانگذار باشگاه ورزشی پرسپولیس (بولینگ عبده)، تحصیلات ابتدایی خود را در تهران آغاز کرده و از همان کودکی وارد کار نمایش شد. رضا فقط نه سال داشت که در جشن هنر شیراز هنرنمایی کرد. در دوازده سالگی به همراه خانواده اش به انگلستان مهاجرت کرده و تحصیلات هنری خود را در آنجا ادامه داد. در چهارده سالگی اولین نمایش خود را کارگردانی کرد. در همین سال ها به تحصیل رقص پرداخت و بزودی بعنوان مسوول کم سن و سال یک تماشاخانه کوچک شروع به کار کرد. رقص های عبده همراه با حرکات و تم هایی انقلابی بودند که با هدف محکوم کردن اخلاقیات سنتی جوامع در حال اضمحلال طراحی می شدند. به احتمال قوی طراحی رقص های وی متأثر از تجربیات و احساسات همجنس گرایانه وی و آشنایی اش با فرهنگ سنتی ایرانی بوده است.

حقیقتاً فراسوی همه تفسیرهای کلیشه ای می رفتند. جای تأسف است که بسیاری از ایرانی ها نه از وجود چنین تابعه ای خبر داشتند و نه قادر به باور همجنس گرایی اش بودند.

هرگز هیچکدام از آنها همجنس گرا بودن وی را مطرح نکردند، که البته از یک نظر اشکالی هم نداشت، زیرا که آفرینندگی های عبده در عین حال که متأثر از احساسات و تمایلات همجنس گرایانه اش هم بودند، اما



هومان درگذشت جانگداز هترمند بزرگ رضا عبده را به دوستان و خانواده وی و به عالم هنر تسلیت می گوید.

مرد همجنس گرای ایرانی موفق به اخذ پناهندگی از آمریکا شد

روایتهای زندگی ام بروم. *

این اولین باری نیست که ایالات متحده به کسی بخاطر همجنس گرایی اش پناهندگی سیاسی می دهد، اما به گفته وکلای بخش حمایت های قانونی و بنیاد آموزشی سازمان لامبادا (Lambada) که به A. T. برای اخذ پناهندگی کمک می کردند، صدور این رأی بخصوص از اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ چرا که مرد نامبرده تنها پس از ورود به ایالات متحده بود که بطور علنی زندگی همجنس گرایی خویش را آغاز کرده و هیچگاه مستقیماً تحت تعقیب مقامات ایرانی نبوده است. در ماه ژوئن سال ۱۹۹۴ اجنت رینو (Janet Reno)، صدر قوه قضاییه ایالات متحده آمریکا، ماده ای را به تصویب رساند که بر اساس آن زنان و مردان همجنس گرا می توانند بعنوان واجدین شرایط اخذ پناهندگی به دادگاههای آمریکا مراجعه کنند (البته واجد شرایط بودن دال بر پذیرفته شدن افراد بعنوان پناهنده نیست) - این ماده در اصل بر اساس پرونده یک مرد همجنس گرای کویابی بود که به تصویب رسید. از آن زمان تاکنون حداقل دوازده نفر دیگر به دلیل همجنس گرایی شان موفق به اخذ پناهندگی از آمریکا شده اند.

با صدور رأی کم سابقه ای، اداره مهاجرت ایالات متحده آمریکا به یک مرد همجنس گرای ایرانی که بخاطر همجنس گرایی اش تهدید به محاکمه قانونی در جمهوری اسلامی شده بود پناهندگی سیاسی اعطاء کرد.

ژوزف لنگلوا (Joseph E. Langlois)، مدیر اجرایی دفتر مهاجرت آمریکا (INS) در نیوآرک ایالت نیو جرسی، رأی اعطای پناهندگی را بدنیال تثبیت صلاحیت این مرد ایرانی که تنها حروف اول نام خود A. T. را مورد استفاده قرار می دهد اعلام داشت. به گفته لنگلوا «ترس این مرد از محاکمه کاملاً قابل قبول و توجیه است»، زیرا که در صورت بازگردانده شدن به ایران مجازات مرگ می توانست در انتظار وی باشد. مجازات زنان همجنس گرا یکصد ضربه شلاق است در وهله اول و مرگ است برای سومین ارتکاب همجنس گرایی - A. T. که در بروکلین بعنوان طراح مشغول کار است در مصاحبه ای گفت «انگار که بار سنگینی از شانه ام برداشته شده است. حال می توانم برای زندگی ام برنامه ریزی کرده و بدون ترس بخاطر همجنس گرا بودنم و ترس از مرگ، در پی به حقیقت رساندن

حقوق زن و حقوق بشر باید بر مبنای اعتقادات مذهبی و مناسبات منطقه ای و فرهنگی و ... ارزیابی شود. اما برخلاف تلاش های شدید جمهوری اسلامی و کشورهای بنیادگرا و مذاکرات طولانی عبارت «حقوق جنسی» در سند نهایی وارد شد. براساس عبارت «حقوق جنسی» هر زنی حق انتخاب همبستر خود و بچه دار شدن را دارد. عبارت «حقوق جنسی» برای اولین بار در يك سند نهایی سازمان ملل بکار برده می شود. تمامی کشورهای عضو سازمان ملل با امضا کردن سند نهایی کنفرانس خود را متعهد به کار و تلاش در جهت دستیابی زنان به حقوق جنسی خویش کردند.

از مسائل مورد اختلاف دیگر عبارت «تایلات جنسی» بود که بر اساس آن نباید يك زن از جمله بدلیل تمایل جنسی خود مورد تبعیض واقع شود. طبیعی است که با صحبت کردن از «تایلات جنسی» نادیبه گرفتن همجنس گرایی اجتناب ناپذیر خواهد بود. کشورهای عضو اتحادیه اروپا و بخصوص کشورهای اسکانديناوی از مدافعین «تایلات جنسی» بودند و می خواستند که این عبارت در سند نهایی گنجانده شود. هشت کشور نروژ، سوئد، دانمارک، هلند، استرالیا، کانادا، اسرائیل و آفریقای جنوبی رسماً از حق همجنس گرایی دفاع کردند.

زنان همجنس گرایی که در کنفرانس سازمان های غیردولتی شرکت داشتند بسیار مورد اذیت و آزار پلیس چین قرار گرفتند. پلیس مخفی چین در محل استقرار همجنس گرایان رخنه می کرد و حتی از بازدیدکنندگان این محل فیلمبرداری می کرد. رواج شایعه تصمیم همجنس گرایان برای برپایی تظاهراتی که در آن همه شرکت کنندگان کاملاً عریان می بودند سبب شد تا همجنس گرایان پیش از پیش تحت نظر پلیس چین باشند.

در چهارمین کنفرانس جهانی سازمان ملل برای زنان برای اولین بار به يك نماینده از طرف سازمان های زنان همجنس گرا اجازه سخنرانی در کنفرانس اصلی داده شد. مسوولیت این سخنرانی بر دوش بوری دیتسی (Beverly Ditsi) از آفریقای جنوبی گذاشته شد. دیتسی در سخنرانی خود بیشتر بر روی خشونت بر علیه زنان همجنس گرا، کشتن، زندانی کردن و بستری اجباری آنها در بخش روانی بیمارستان ها تمرکز کرد. او همچنین متذکر شد که ضرب و شتم زنان همجنس گرا در بسیاری از کشورها رواج دارد. دیتسی سخنرانی خود را با بیان این نکته به پایان رساند که «حقوق زنان همجنس گرا درست به همان اندازه حقوق زنان، حقوق بشر است». (پویش ۲۴-۲۳، پانیز ۱۳۷۴، Blikk nr. 10 oct. 1995 & Gro Lindstad

پاپ همجنس گرایی را عملی ابلیسانه خواند

بنا به گزارش روزنامه صورتی (Pink Paper) پیام اخیر پاپ ژان پل دوم، که در آن از همجنس گرایی بعنوان عملی «بالفطره ابلیسانه» یاد کرده، خشم عده کثیری از همجنس گرایان کاتولیک را برانگیخته است. اظهار نظر اخیر پاپ اعظم در واقع بخشی از سلسله رهنمودهای جدید وی است خطاب به کلیساهای دنیا، تحت عنوان «حقیقت

نوامی مسلیا (Noemi Masliah)، عضو کمیته اجرایی سازمان لامبادا و یکی از وکلای مدافع A. T. ایرانی، اظهار نظر کرد که «ایالات متحده آمریکا در سراسر تاریخ خود از کشورهای گوناگون پناهنده پذیرفته است. اما تازه اکنون مقامات مسوول متوجه اهمیت اعطای پناهندگی به مردان و زنان همجنس گرایی شده اند که بخاطر شرایط وحشتناک کشورهاشان به آمریکا پناه می آورند.»

کنفرانس جهانی زنان

چهارمین کنفرانس جهانی زنان به دعوت سازمان ملل متحد با حضور نمایندگان از ۱۸۱ کشور در ماه سپتامبر ۱۹۹۵ در پکن (چین) برگزار شد. همزمان با کنفرانس «اصلی» که در آن سه هزار تن از نمایندگان رسمی دولتها شرکت داشتند، کنفرانس دیگری از سازمان های غیردولتی کشورهای مختلف، موسوم به NGO (سازمان های غیروابسته) برپا بود. کنفرانس جهانی زنان نقطه عطفی در مبارزات بین المللی جنبش های زنان همجنس گرا بود. در این کنفرانس برای اولین بار زنان همجنس گرا حضور آشکار داشتند و توانستند خواست های خود را به گوش نمایندگان رسمی همه دنیا برسانند.

کنفرانس سازمان های دولتی دستورکار خود را بر روی دو موضوع عمده «مسائل بهداشت» و «مسأله حقوق بشر» متمرکز ساخته بود. در بخش «مسأله حقوق بشر» درباره موضوعاتی چون سقط جنین و تساوی جنسی و برابری زنان و مردان بحث شد. کشورهای کاتولیک نظیر گواتمالا، آرژانتین، مالت و واتیکان و کشورهای اسلامی مثل ایران، سوئد و عربستان سعودی با تشکیل جبهه مشترکی سرسختانه با محتوی مسائل پیشنهادی درباره حق آزادی زنان برای سقط جنین، برابری زنان و مردان، حقوق جنسی و دیگر حقوق انسانی زنان مخالفت کردند. جمهوری اسلامی در این کنفرانس بار دیگر رسماً به جهانیان اعلان کرد که با حقوق اساسی و انسانی زنان مخالف است. متأسفانه در این کنفرانس زنان شرکت کننده از طرف ایران بلندگوهای جمهوری اسلامی بودند - زنان محببه ای که با خود غم را به همه جا می بردند. در این کنفرانس هیأت نمایندگان جمهوری اسلامی از اصلی ترین مخالفین وارد کردن عباراتی چون «حقوق جنسی» (sexual right)، «تایلات جنسی» و «برابری زنان و مردان» در سند نهایی کنفرانس بود. این هیأت معتقد بود که بجای کلمه «برابری» باید از واژه «انصاف» استفاده شود زیرا که «مفهوم کلمه «برابری» در سند اصلی کنفرانس، بسیار مبهم است و از آن می شود برداشت کرد که مرد و زن بودن فرقی نمی کند و با اینکه این دو از نظر جنسی برابر هستند و تعریف خاصی برای آن در سند وجود ندارد» (اعظم طالقانی از نمایندگان جمهوری اسلامی در کنفرانس غیر دولتی)، استدلال های زن ستیزانه نمایندگان جمهوری اسلامی به همین جا ختم نمی شود بطوری که یکی از نمایندگان در مخالفت به کار برد واژه sexual چنین می گفت: «ترجمه لغت sexual به فارسی «جنسیت» است که در ایران معنی خوبی ندارد». در کل کشورهای بنیادگرا اعلام کردند که به حقوق بشر باور ندارند و

چنین هدفی دعوت به همکاری کرد. الغزالی گفت: «آیا این میسیونرهای مذهبی هستند که سبب قربانی شدن ده میلیون نفر به سبب بیماری ایدز شده اند؟» (Aftenposten, 20 august 1995)

مکزیک - در مورد اینکه آیا مارکوس

همجنس گراست

نوشته زیر در صفحه اول ماهنامه *Monthly Review*.
یک ماهنامه سوسیالیستی چاپ آمریکا، در بخش «بررسی این ماه» نوشته شد. تاریخ چاپ *Monthly Review* سپتامبر ۱۹۹۴ بود.

در ماه آوریل نشریه سانفرانسیسکو کرونیکل San Francisco Chronicle نقل قولی از فرمانده مارکوس سخنگوی انقلابیون زاپاتیست در چپای مکزیک چاپ کرد مبنی بر اینکه مارکوس زمانی در رستورانی در سانفرانسیسکو کار می کرد ولی بخاطر همجنس گرا بودن اخراج شد. مطبوعات طرفدار دولت در مکزیک با شنیدن این خبر جنجال برپا کردند که «انقلابی عوضی غیرطبیعی». زاپاتیست ها در جواب این اعلامیه را دادند:
«در مورد اینکه آیا مارکوس همجنس گراست:

«مارکوس در سانفرانسیسکو همجنس گراست، در آفریقای جنوبی سیاهپوست است، در اروپا آسیابی است، در San Ysidro بومی چیکانو است، در اسپانیا آنارشیست است، در اسرائیل فلسطینی است، در خیابان های سانکریستوبال بومی مایان است، در نازا (زاغه نشین بزرگ مکزیک) عضو دسته بزرگ خرابکاران است، در دانشگاه ملی (مرکز موسیقی فولکلوریک) نوازنده موسیقی راک است، در آلمان یهودی است، در وزارت دفاع مأمور رسیدگی به شکایات است، در دوران پس از جنگ سرد کمونیست است، یک هنرمند بدون گالری و مقام است ...

«در بوسنی مخالف جنگ است، مارکوس یک زن خانه دار تنها است در شب شنبه و در تمام محله های شهر مکزیک - در قدراسیون اتحادیه های طرفدار دولت مکزیک (که هیچگاه اجازه اعتصاب نمی دهند) اعتصابی است، خبرنگاری است که وظیفه اش نوشتن خبرهای بی اهمیت در صفحات آخر روزنامه است، یک زن تنهاست در ساعت ده شب در مترو، یک دهقان بی زمین است، یک کارگر بی کار است ... یک دانشجوی ناراضی است، یک ناراضی در بحبوحه اقتصاد بازار آزاد است، نویسنده ای است بدون کتاب با خواننده، و البته عضو زاپاتیست ها در کوهستان های جنوب شرقی مکزیک است.»

«پس مارکوس یک انسان است، هر انسانی در این جهان. مارکوس مثل همه استعمارشدگان و به حاشیه رانده شدگان، و اقلیت های سرکوب شده ای است که مقاومت کرده و می گویند: پس است!»
(تهیه و ترجمه از شهلا سربابی)

رخشان «(Veritatis Splendor) - بگفته دکتر الیزابت استوارت، نویسنده کتاب «مناجات همجنس گرایان» (Lesbian and Gay Prayer Book)، برخلاف ادعاهای دفاتر رهبری واتیکان که می گویند کلمه «ابلیسانه» اشتهاها بجای «مضر» در رابطه با همجنس گرایی استفاده شده، مدارک موجود در باب همجنس گرایی که در سال ۱۹۸۶ در همین دفاتر تنظیم شده اند همجنس گرایی را بکرات عملی «ابلیسانه» می نامند. در عین حال دفتر رهبری واتیکان هرگونه ادعایی مبنی بر اتخاذ موضعی سرسختانه نسبت به اعمال جنسی «غیرتناسلی» (اعمال جنسی که به ازدیاد نسل کمک نمی کنند) را رد کرده و تأکید کرد که موضع بنیادی واتیکان در باب مسائل جنسی تغییری نکرده است. (روزنامه صورتی، اول نوامبر نودوسه)

انعکاس وضعیت همجنس گرایان ایران

در مطبوعات فرانسه

در سال ۱۹۹۵ تعداد زیادی از جراید فرانسه درباره کمبود آزادی های انسانی در ایران نوشتند. مجله همجنس گرای Tribus (شماره ۱۴، آوریل ۹۵) و روزنامه France Soire (شماره ۲۳، می ۹۵) هر دو از ظلمی نوشتند که در ایران بر زنان و همجنس گرایان روا می شود.

France Soire می نویسد در ایران عرضه لباس های زیر زنانه، بخصوص اگر از جنسی توری باشند، در ویتترین مغازه ها اکیداً ممنوع است. در کنار هم نشستن زنان و مردان در تاکسی ممنوع است و وسایل نقلیه عمومی به دو بخش زنانه و مردانه تقسیم شده اند. در ایران جرائم جنسی مثل داشتن سکس در خارج از محدوده ازدواج (زنا) و همجنس گرایی برای زنان سنگسار و برای مردان اعدام است. محکومین زن به هنگام شلاق خوردن باید بسته و نشسته باشند تا از درد به خود بیچیدن آنها توهینی به جمع تماشاچی محسوب نشود.

فتوای کشتار همجنس گرایان

در ماه اوت ۱۹۹۵ در قاهره کنفرانسی درباره مقابله با تروریسم، با شرکت صدها تن از امامان، مفتی ها و شیخ های کشورهای مسلمان، به دعوت دولت مصر برپا شد. یکی از سخنرانان این کنفرانس شیخ محمد الغزالی، از اساتید دانشگاه اسلامی الازهر، در مصر بود. الغزالی در طی سخنرانی خود از هرج و مرج جنسی غالب بر دنیا و بازگرداندن تقوا و پاکدامنی به مردم صحبت کرد. وی از عمل فجیع ختنه دختران دفاع کرد و گفت که ختنه دختران باید اجباری گردد. الغزالی یکی از مهم ترین همکاری های مذاهب اسلام، مسیحیت و یهود را پاکسازی همجنس گرایان از سراسر دنیا دانست و از واتیکان برای رسیدن به

صفا علی شاه سنگسار شد

به حکم شعبه هشتم دادگستری همدان و تأیید دیوان عالی کشور «مهدی برازنده» معروف به صفا علی شاه همدانی در شهر همدان سنگسار شد. مقامات قضایی استان همدان جرم این فرد را چندین بار عمل زنا، محصنه و عمل شنیع لواط اعلام کرده اند. حکم صادره در مورد برازنده که از درویش فرقه خاکساریه بوده است صبح روز یکشنبه در گورستان همدان به اجرا درآمد.

به نقل از: جمهوری اسلامی ۲۳ آبان ۷۴



طرح از Øyvind Rauset

**لغو قوانین اعدام و مجازات برای همجنس گرایی در
ایران خواست تمامی ایرانیان آزاده است**

بازتاب

دوستی عمو اوغلی

(نامه زیر جواب نامه ای است که آقای عمو اوغلی برای سردبیر هومان فرستاده بودند.)

۱۱ فوریه ۱۹۹۵

مسوول محترم نشریه ایران، آقای عمو اوغلی:

پس از عرض سلام و ابراز تشکر بخاطر لطفی که نسبت به گروه و نشریه هومان مبروز می دارید، مایلم نکاتی چند را با شما در میان بگذارم.

وجود اشخاص آگاه و دلسوزی همچون شما برای دستیابی آزادبخواهان ایرانی به آزادیهای دلخواهشان بسیار ضروری و ذی قیمت است. هومان گروهی است که بمنظور دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران بنیان گذارده شده و در راه دفاع از این حقوق ناچار است که در مقابل طیف گسترده ای از مردم و مقامات ایرانی ایستاده و ادعای حیثیت و حقوق انسانی کند.

اینکه شخص شما برآن شده اید تا با تبلیغات وسیع هومان را بهتر به دیگران شناسانده و صدای همجنس گرایان ایرانی را به گوش هموطنان دیگر برسانید خدمت بزرگی است که شما، از دیدگاه ما، بعنوان يك ایرانی آزادبخواه و مسوول برای مردم و فرهنگ خود انجام می دهید.

من امیدوارم شما به کاری که می کنید و به ماهیت و اهداف گروه هومان اعتقاد و آگاهی کامل داشته باشید. برای گروه هومان خیلی مهم است که چه کسانی، با چه نیاتی و از چه طوقی به هومان کمک می کنند. ما تازه در آستانه معرفی فرهنگ انسانی همجنس گرایی به جامعه (متأسفانه عقب افتاده و معتصب) ایرانی هستیم. تاکنون گامی چند بیش فراسوی این آستانه فرهنگی برنداشته ایم. دست تنها و بدون کمک دیگر آزادبخواهان و بشر دوستان ایرانی (که بخاطر دریغ کردن

در این بخش به طرح مسائل و مشکلات همجنس گرایان در رویارویی شان با جوامع ایرانی پرداخته و برخوردهای قابل تأمل در این راستا را منعکس می کنیم. از شما خوانندگان می خواهیم که در اینباره با نشریه همکاری کنید. از تجربیات خوب و بد خود در برخورد با ایرانیان، ما و دیگر همجنس گرایان ایرانی را آگاه کنید.

کمکشان به همجنس گرایان ایرانی باید به آزادیخواهی و بشر دوستیشان شک کرد) در این راه دشوار مشغول کار مشکل مان هستیم. هیچکس بهتر از ما نمی داند درد و مشکل همجنس گرایان چیست. اگر کسی می خواهد به ما کمی بکند باید آنگونه ای باشد که ما می خواهیم و نیازمندش هستیم.

این مقدمه را خدمتتان عرض کردم تا بدانید در عین حال که صمیمانه دست یاری و دوستی شما را می فشاریم، نگران این موضوع هم هستیم که کمک های شما به ما در جهاتی و به اشکالی که ما صلاح می دانیم باشند.

اجازه بدهید به شما توصیه کنم که یکبار برای همیشه ترکیب همجنس بازی را از محدوده فکر و مغزتان بیرون انداخته و همجنس گرایی را جانشین آن کنید.

در همان شماره ۹ مقاله مفصلی چاپ شده تحت عنوان «تفاوت همجنس گرایی با همجنس بازی و بجه بازی در چیست؟» (صفحات ۲۳-۲۷). متأسفانه در نامه شما خطاب به سردبیر هومان هنگامی که از همجنس گرایان انگلیس می نویسید از آنها با عنوان «همجنس بازی» یاد می کنید. اگر دوست ما هستید، آن مقاله را بخوانید و یکبار برای همیشه صحیح را جایگزین اشتباه کنید.

در یکی از برگهای فتوکپی شده ای که با امضای شما [لندن عمو اوغلی] درست چپ و تصویر روی جلد هومان ۹ و آگهی اشتراک هومان در سمت راست آن بدست من رسیده (و گویا یکی از راههایی است که شما برای ما تبلیغ کرده اید) شما «برای اطلاع هوظنان» از «مبارزات گسترده» ما «با حکومت ملایان و دستاربندان ایران» صحبت می کنید. در اینکه ما با دیکتاتوری مذهبی حاکم بر ایران کاملاً مخالف هستیم هیچ شکی نیست. اما «ملایان و دستاربندان» تنها عده ای مخدود از دشمنان ما هستند. مبارزات ما با فرهنگ و مردمی است که با همجنس گرایی ستیز می کنند. متأسفانه در جمع چنین مردمی خیلی از ایرانی های بظاهر آزاده و فعالین سیاسی (که بر ضد آخوندها

می جنگند) هم یافت می شوند. اگر قرار باشد ما «مبارزات گسترده ای» داشته باشیم، این مبارزات تنها با آخوند ها نخواهد بود، بلکه با هر آنکس خواهد بود که ضدهمجس گرایي و همجنس گرایان است.

متأسفانه مضمون تبلیغ شما برای ما، در آن برگ فتوکپی تصویر واضحی از واقعیت گروه ما بدست خواننده اش نمی دهد. درست است که بخاطر دفاع از حقوق همجنس گرایان ما وارد معركة سیاست هم شده ایم اما مضمون تبلیغ شما هويت سیاسی فرصت طلبانه ای از ما به خواننده می دهد که تا حدود زیادی با ماهیت اصلی ما متفاوت است.

در همان هومان ۹ در یادداشت سردبیر، من به همین موضوع اشاره کرده ام - آیا آن هومان را اصلاً خوانده اید؟

در نامه هایتان به ما و همچنین در اعلامیه ای تبلیغاتی که برای ما درست کرده اید به کلمه «مکاونه» و اینکه آخوندهای مدارس مذهبی عمل مکاونه انجام می دهند چندین بار اشاره کرده اید. می نویسید که چرا آخوندها «کون هم گذاشتن» را برای خودشان جایز می دانند ولی دیگران را بخاطر همین کار اعدام می کنند. فرمایش شما کاملاً متین (!!) اما حرف حساب ما این نیست که چون آخوندها اجازه دارند کون همدیگر بگذارند، پس ما هم باید این اجازه را داشته باشیم.

اولاً همجنس گرایي تنها کون هم گذاشتن نیست (حداقل زنان همجنس گرا با این تعریف مسأله خواهند داشت!)، بلکه مجموعه ای از گرایشات جنسی و عاطفی بین دو زن و یا دو مرد است که می توانند در شکلهای متفاوت جسمی و روحی جلوه گر شوند. ثانیاً، حرف حساب ما این است که همجنس گرایان به عنوان انسان های مساوی با دگرجنس گرایان باید بتوانند از حقوق انسانی و اجتماعی بهره مند شوند. حال آخوندها هرکاری که دلشان می خواهد در خلوت مکتب خانه هایشان بکنند، بکنند - موضوع این است که اینها حقوق طبیعی و انسانی همجنس گرایان را زیر پا گذاشته و با خشونت و کشتار همجنس گرایان

را از حقوق طبیعی شان محروم می کنند. امیدوارم متوجه این مطلب باشید که من استراتژی دفاع از حقوق همجنس گرایان و استدلالات این استراتژی را به شما خاطر نشان می کنم. ما می گوئیم که همجنس گرایان بخاطر حقوق فردی شان باید در اجتماع آزاد و راحت زندگی کنند و می خواهیم این حقوق فردی را بخورد آخوندها بدهیم تا دست از کشتار و مجازات همجنس گرایان بردارند و بخورد ایرانیان همجنس گراستیز بدهیم تا از تحقیر کردن و اعمال تبعیض برعلیه همجنس گرایان دست بردارند. ملاحظه می فرمایید که استراتژی و استدلال ما برای دفاع از حقوق همجنس گرایان قدری با موضع شما برای چنین دفاعی متفاوت است.

استدعا دارم دچار سوءتفاهم نشوید. من امیدوارم دست یاری و دوستی شما در آینده آنقدر توان و استقامت به گروه هومان ببخشید که خود تبدیل به رکنی از استواری و ماندگاری گروه ما گردد. غرض از این روده درازی تنها این بود که یادآوری کنم تا ما را بهتر بشناسید و بعد هم لطفاً کمکهای انساندوستانه خود را از ما دریغ نفرمایید.

در مورد تقاضای شما مبنی بر فرستادن يك دوره از هومان، متأسفانه باید خدمتتان عرض کنم که شماره های يك تا هفت هومان در تیراژی بسیار مختصر چاپ شده بودند و در حال حاضر تعداد اندکی از آنها تنها در آرشیو عده محدودی موجود می باشد. هومان ۹ را نیز به دلیل پخش وسیع آن تمام کرده ایم. گمان می کنم دوستانم در هیأت مدیره بتوانند تعدادی از هومان ۸ را برایتان بفرستند. اگر بتوانید آنها (یا قسمتی از آنها) را به ایران برسانید لطف بزرگی کرده اید. بیشترین تلاش ما برای آگاهی بخشیدن به اعضای جامعه محدود ایران معطوف می شود.

با عرض تشکر مجدد و بدرود.

ارادتمند شما سردبیر گاهنامه هومان ■

خیلی ممنون، لطفاً از ما دفاع نکنید!

قلیسان را کرد.

برنامه مخصوص رادیو زنان استکهلم شامل دو مصاحبه جداگانه با يك زن و يك مرد همجنس گرای ایرانی و مصاحبه ای دیگر با يك زن همجنس گرای سوئدی بود. قسمت دیگری از برنامه شامل سوال و جوابها از طریق خط آزاد تلفنی این رادیو بود (که نحوه اداره کردنش توسط مجریان برنامه به جای خودش جای کلی انتقاد دارد) - در طول برنامه و مابین آهنگ ها، گفتار و اظهار نظرهایی هم در رابطه با همجنس گرایي ارائه شد. خنجر زهرآگین و ناگهانی رادیو زنان توسط یکی از همین گفتارها ما را آماج خود قرار داد. رادیو زنان گروه شما برنامه های رادیو زنان استکهلم توسط يك گوینده زن و يك

اوایل سال گذشته مسیحي دوتن از اعضای گروه هومان به دعوت رادیو زنان استکهلم با این رادیوی فارسی زبان مصاحبه ای انجام دادند. از خیلی جهات داشتن این موقعیت که صدای همجنس گرایان ایرانی را بگوش هموطنان ساکن استکهلم می رساند از اهمیت خاصی برای گروه هومان و ایرانیان مقیم استکهلم برخوردار بود. مهمترین هدف این مصاحبه عرضه تصویری واقعی و مثبت از همجنس گرایان ایرانی بود و آن برنامه رادیویی عملاً می توانست در جهت دفاع از اهداف هومان و حقوق همجنس گرایان ایرانی برای ما و جوامع ایرانی مفید باشد. اما، حداقل قسمتی از آن برنامه رادیویی نه تنها به نفع هومان و همجنس گرایان ایرانی نبود، بلکه چون خنجر زهرآگین قصد

همجنس گرایان ایرانی آنها را تحویل شنوندگان برنامه دادند. اگر دقت کرده باشید، تصدیق می‌کنید که گرچه ظاهراً خیلی موزیانه، ولی عملاً این آقای گوینده لاطائلات معمول همجنس گراستیزان دیگر را تکرار می‌کند. اجازه بفرمایید خطاب به خود این آقای گوینده گفتار مغرضانه بی مقدمه و بی نتیجه ایشان را نقد و بررسی کنیم:

۱- «عوامل بیولوژیکی...» - کدام عامل بیولوژیکی آقا؟ با گفتن همین دو کلمه اول صحتتان شما بطور اتوماتیک فرض را بر این می‌گذارید که عوامل بیولوژیکی در پدید آوردن همجنس گرایی دخالت دارند و تازه می‌خواهید با استفاده از این فرض غیر علمی چیزهای دیگری هم بگویید. درست است که بعضی دانشمندان در گذشته و حال عوامل بیولوژیکی را بعنوان پدیدآورنده گان احتمالی همجنس گرایی پیشنهاد کرده و می‌کنند، اما این فرضیه هرگز تاکنون به اثبات نرسیده است و نمی‌توان گفت که بعضی ها همجنس گرا هستند به دلیل داشتن فلان عوامل بیولوژیکی و بعضی ها هم نیستند به دلیل نداشتن بهمان عوامل بیولوژیکی.

۲- «عامل اجتماعی...» - منظورتان چیست؟ همجنس گرایی در همه جوامع بشری موجود می‌باشد. شما که سهل است، باهوش ترین جامعه شناسان و مردم شناسان هم نمی‌توانند عوامل اجتماعی مشخصی را بعنوان پدید آورنده گان همجنس گرایی پیشنهاد کنند - تازه اگر اصلاً ثابت شده باشد که عوامل اجتماعی می‌توانند در این امر دخیل باشند، که چنین اثباتی هنوز بعمل نیامده است.

۳- «جامعه سرمایه داری...» - آیا واقعاً آنقدر ساده لوح هستید که می‌خواهید بگویید همجنس گرایی از فرآورده های جامعه سرمایه داری است؟ امیدواریم که حداقل شما کمونیست نباشید (چون کمونیسم ارتجاعی و آخوندهای ارتجاعی هر دو بر این عقیده اند که همجنس گرایی فساد است فرآورده فلان جامعه یا بهمان شرایط) و رفقای کمونیست و همجنس گرای ما را ناامید نکنید.

۴- «رابطه جنسی مردان و زنان...» - سختی تأمین می‌شود - آیا شما رکورد نگاه داشته و تأمین شدن یا نشدن این روابط را از نزدیک در اتاق خوابها لحظه به لحظه دنبال می‌کنید؟ همین کافی است یا باز هم بپرسیم؟!

۵- «با نابودی...» به مثابه چوبدستی امر... ازدواج را به هر حال تأمین می‌کرد - خوب است دست کم شمای کم هوش هم متوجه شده اید که «قواعد و سنت های دنیای قدیم» (و محض اطلاع شما در همین ایران امروز هم) امر ازدواج را با «چوبدستی» و به ضرب چماق و با کتک زدن دختران خردسال و زنان بی پناه «تأمین» می‌کنند. حال حرف حساب شما چیست؟ یعنی می‌خواهید بگویید که حال هر چه که بود، «به هر حال» تأمین می‌کرد؟ آیا برای شما فقط همین تأمین کردن مهم است؟ و چگونگی اش مهم نیست؟

۶- «انسان امروز برای تأمین نیازهای جنسی...» در جنگل وحشی... امروز درگیر رقابتهای شدید... - خیلی جالب است؛ نه تنها شما در هر جمله مبارکتان حداقل يك حرف بی پایه و اساس می‌زنید، بلکه ظاهراً خیلی لجوجانه سعی دارید به حرفهایتان رنگ و بوی بین المللی و ایدئولوژیکی هم بدهید. «انسان امروز...» اولاً فراموش کرده اید که در

گوینده مرد اجرا و پخش می‌شوند - یا حداقل هنگام انجام مصاحبه با هومان که اینطور بود. در قسمتی از برنامه آن روز، پس از پخش يك ترانه، بدون هیچ مقدمه ای، ربطی و با مسمایی آقای گوینده (که متأسفانه ستون بازتاب اسم شریفشان را نمی‌داند تا برای عموم اعلام کند) مطلب بی سروتهی را با چندین غلط و تپق شروع به خواندن کرد. ما به نوار ضبط شده این برنامه رادیویی گوش کردیم. مطلب آنقدر پوچ، مبهم و خارج از محدوده بود که شاید شنونده آن فقط با يك بار شنیدنش متوجه قضیه نشود. اما اگر به نوار آن برای بار دوم و سوم گوش داده شود درد خنجرش هم بیشتر احساس می‌شود. لطفاً نوشته زیر که عین مطلب آقای گوینده بدگفتار رادیوی زنان است کهلم است را با دقت خوانده و توجه داشته باشید که در آن برنامه قرار بود از گروه هومان و حقوق همجنس گرایان ایرانی دفاع شود (لطفاً به گیرنده های خود دست نزنید، نقص از خود گوینده است!):

«عوامل بیولوژی (بیولوژیکی) در مقابل به همجنس گرایی هرچه باشد، عامل اجتماعی در گسترش همجنس گرایی نقش مهمی دارد. جامعه سرمایه داری معاصر، همراه با هزاران مسائلی که برای انسان امروزی پدید آورده، به گسترش همجنس گرایی نیز یاری رسانده است. رابطه جنسی مردان و زنان برای ارضای تمایلات جنسی در جوامع معاصر بسختی تأمین می‌شود. با نابودی قواعد و سنت های دنیای قدیم که به مثابه (بزر، به ضرب) چوبدستی امر ارتباط، ازدواج و رابطه دو جنس مخالف را به هر حال تأمین می‌کرد، انسان امروز برای تأمین نیازهای جنسی خود، در جنگل وحشی جامعه امروز درگیر رقابتهای شدید و طاقت فرساست. جامعه سرمایه داری معاصر با نابودی (بدنیال نابود کردن) سنت ها و قواعد (ی) که امر ارتباط، ازدواج و همزیستی را میسر می‌گرداند، خود قادر نبوده است قواعد و سنت های سهل و انسانی را برای ارتباط جنسی و زناشویی انسان ها تأمین کند. در چنین شرایطی است که در بسیاری مواقع زنان و مردانی که قادر به رقابت در امر تأمین مناسبات جنسی خود نیستند به آنچه در دسترسشان هست رضایت می‌دهند - و این خود برای کسی که صرفاً بخاطر تمایلات متفاوت (!) به امر ارتباط با همجنس خود کشیده نمی‌شود (کششی ندارد)، عواقب روانی و روحی شدیدی را که در بسیاری مواقع تا آخر عمر ادامه پیدا می‌کند متجر می‌شود (اصل جمله از لحاظ دستوری اشتباه است)، در جوامع شرقی آنچه امر ارتباط دو جنس مخالف را مشکل می‌سازد، عدم آزادی جنسی، قواعد و سنت های بازدارنده و عقب مانده برای ازدواج هست. بطور حتم، جامعه ای که بر اساس مناسبات انسانی برپا شده باشد، جامعه ای که در آن سود محرک اصلی روابط آدم ها نباشد، در جامعه ای که امر تأمین روابط جنسی انسان ها به یکی از امور اساسی دولت ها تبدیل می‌شود، مسلماً در چنین جوامعی امر ارتباط جنسی دو همجنس نیز کاهش پیدا خواهد کرد.

معلوم نیست این آقای بیسواد، کوتاه بین و همجنس گراستیز گوینده رادیو زنان است کهلم این اراجیف و پرت و پلاهای بالا را چگونه سرهم کرده و با چه جرأت وقیحانه ای تحت عنوان دفاع از هومان و

آن برنامه صحبت بر سر همجنس گرایی ایرانیان بود. حال می شود پذیرفت اگر که مثلاً شما می فرمودید: جنگل وحشی جنسی ایران امروز که کورده‌کان و زنائش دسته دسته طعمه مردسالاران می شوند و اصلاً به همین دلیل هم هست که گروهی مثل هومان می خواهد از حقوق جنسی مردم دفاع کند، خوب قابل قبول بود، اما تعمیم دادن این توحش به «انسان امروز» جرأت فلسفی بزرگی می خواهد که داشتنش از عهده هر بی کله ای بر نمی آید! ثانیاً، شما اصلاً خاطر نشان نکردید که چرا این «جنگل» شما (راستی کجا بود؟ استکهلم؟! وحشی شده و وحوش چه کسانی هستند. ای آقا، غصه نخورید! همه ما گهگاه «درگیر رقابتهای شدید» جنسی می شویم، منتها برای بعضی ها این دوران کوتاه و آسان است و برای بعضی های دیگر مثل شما این امری «طاقت فرساست».

۷- «جامعه سرمایه داری معاصر (Basta!) ... سنتها ... ازدواج ... میسر می گرداند» - تازه اگر فرضیه های چپ اندر قیچی شما درباره جامعه سرمایه داری هم درست باشند، این «سنت ها و قواعد»ی که شما می گوید، در سرمایه داری آخوندی ایران «ناپود» که نشده هیچ، صدها برابر رشد هم کرده اند. بعدش هم بگویند ببینیم، اگر که جامعه سرمایه داری شما آن همه «سنت ها و قواعد» ازدواج های «به هر حال» خوب گذشته شما را حالا (لا بد هم از طریق رستوران های زنجیره ای مک دونالد) «ناپود» کرده و شما را تا این حد ناراحت کرده است، حتماً شما می بایستی از «سنت ها و قواعد» جوامع فتووالی قدیم حساسی راضی بوده باشید، چون زبانمان لال، دیگر آنها که از «چویدستی» استفاده نمی کردند، می کردند؟ راستی آیا کلمه «همزیستی» را هم همینطور انداختید وسط که مثلاً ادعا کنید چقدر مد روز را خوب دنبال می کنید و حتی می دانید کلمه سوئدی Sambo به کسی اطلاق می شود که بعنوان شریک ثابت با شخصی زندگی می کند و با وی ازدواج قانونی و سنتی نکرده، اما از بعضی مزایای قانونی زوج بودن بهره مند می شود یا اینکه آن را هم مثل حرف های حساب شده دیگران چندین بار مژه مژه کرده بودید؟ آیا شما این خبر را از رادیوی خویشتان اعلام کردید که حالا دیگر در سوئد همجنس گرایان هم می توانند از مزایای قانونی همزیست بودن یا ازدواج کردن بهره مند شوند؟ براسستی که «جنگل وحشی» سوئد دیگر جای خطرناکی شده است، نه؟

۸- «... خود قادر نبوده است ... سنت های سهل و انسانی ... برای ارتباط جنسی ... تأمین کند.» - آقا شما مگر از سفارت ایران تقاضای پاسپورت نکرده و جدیداً به ایران نرفته اید تا ببینید که آخوند های جامعه سرمایه داری ایران چقدر «قواعد و سنت های سهل و انسانی» برای مردم مهیا کرده اند. اول از همه، سن ازدواج را برای دخترهای خرد سال بی گناه تا ۹ سال پایین آوردند تا تنها با استفاده از یک نگاه غضب آلود و بدون استفاده از «چویدستی» آنها را به ازدواج مردان «وحشی» دریاورند. و بعد تعدد زوجات را آزاد کردند و شما آقای گوینده خیلی سهل می توانید آنها چند زن عقدی و ده ها زن صیغه ای بگیرید. جان شما هیچ بد نیست، از این «رقابت های شدید و طاقت فرسا» هم نجات پیدا می کنید! و در ضمن برای «بیولوژی»تان هم

خوب است. خلاصه، این همه در ایران آخوندهای مهربان دختران و پسران کم سن و سال را در کبسته ها به عقد همدیگر در می آورند، باز هم شما ناشکری می کنید؟ راستی شما در تعلیمات کمونیستی تان اصلاً یاد نگرفتید که امر ازدواج یکی از ابزارهای است که سیستم های حکومتی برای کنترل کردن آدم ها و نهایتاً برای تثبیت قدرتشان از آن بهره می گیرند؟

۹- «در چنین شرایطی ... زنان و مردانی که قادر به رقابت ... در دسترشان ... رضایت می دهند» - آقای گوینده، زنان و مردانی که فقط بخاطر در «دسترس» بودن زنان مردان دیگر با همجنس خود همخوابگی می کنند، همجنس گرا نیستند، بلکه فقط نیاز جنسی خود را ارضا می کنند. اگر منظور تان این است که مثلاً چون در ایران رابطه دختر و پسر آزاد نیست، بسیاری از مردها با مردهای دیگر و پسرها می خوابند، (و بعله، می دانیم، این فرآورده جامعه سرمایه داری معاصر است!) همجنس گرایان همان سوئد شما بخاطر در دسترس بودن با هم نمی خوابند، بلکه ایشان به جنس موافق خود گرایش و کشش جنسی طبیعی و ثابت دارند - سوئد که لااقل تا همین اواخر سوسیالیستی بود و در آنها رابطه دخترها و پسرها هم که خیلی آزاد است؛ مثلاً حتی دخترهای چهارده ساله ایرانی که خانواده هایشان در سوئد هم آنها را محدود می کنند، از حقوق مدنی خود استفاده کرده و دوست پسر می گیرند، آنها، سوئد، که دیگر «جنگل وحشی» نیست، هست؟ همجنس گرایان برخلاف شما که عادت دارید ازدواج و رابطه تان «به هر حال» تأمین شود (لا بد چون از آن «رقابت های طاقت فرسا» خسته شده اید!)، بخاطر «قادر» نبودن به «رقابت» به چیزی «رضایت» نمی دهند. همجنس گرایان از صمیم قلب و در کمال آزادی شریک جنسی خود را انتخاب می کنند. لازم به یادآوری است که صحتهای شما خیلی شبیه به موعظه های آخوند هایی است که بر اساس احکام شرع قهقرایی اسلام هر گونه رابطه جنسی را تنها در چهارچوب ازدواج سنجیده و جایز می دانند. چقدر خوب که در آن سوئد «وحشی» شما هنوز سنتهای اسلامی و ایرانی خود را حفظ کرده اید.

۱۰- «و این خود برای کسی که صرفاً ... کشیده نمی شود ... عواقب روانی ... تا آخر عمر ... منجر می شود.» - آقای گوینده، اجازه بفرمایید که بخاطر پیچیدگی گفتار نغز و عمیق شما خواننده حیرت زده هومان را کمک کنیم: لُب کلام این است که ایشان (یعنی آقای گوینده رادیو زنان استکهلم) می خواهند بگویند که تحت شرایط جامعه سرمایه داری که خیلی ها به زنان و مردان همجنس در دسترشان رضایت می دهند، دگرجنس گرایان («کسی که صرفاً بخاطر تمایلات متفاوت») عذاب زیادی می کشند، زیرا که به طرف همجنس خود کشیده نشده اند؛ یعنی در واقع، ناگهان، این دگرجنس گرایان هستند که بخاطر «تمایلات متفاوت»شان زیر فشار «عواقب روانی و روحی» قرار می گیرند. آقای گوینده، پس لابد در برنامه های آینده تان می خواهید با اعضای گروه دفاع از حقوق دگرجنس گرایان مصاحبه کنید! جان هر کس که دوست دارید برای این جمع که قرن ها زیر سلطه همجنس گرایان بی سالار (!) قرار داشته، دیگر از این خطابه های شیوا نخوانید، موافقت؟

۱۱- «در جوامع شرقی ... عدم آزادی جنسی ... هست.» -
 نبودن «آزادی جنسی» ارتباط همه را مشکل می‌کند نه فقط ارتباط
 «دو جنس مخالف» را. آیا شما بر این باورید که اگر تنها روابط بین دو
 جنس مخالف آزاد باشد دیگر احتیاجی نیست نگران دیگران باشیم؟ آیا
 انسان‌های دیگر هم حق حیات و برخورداری از «آزادی جنسی» را
 دارند یا نه؟

۱۲- «بظور حتم جامعه‌ای که ... مسلماً در چنین جوامعی
 ارتباط جنسی دو جنس نیز کاهش پیدا خواهد کرد.» - آقای گوینده،
 اجازه بفرمایید آخرین جمله شما را از همان آخرش شروع کنیم: آیا شما
 می‌خواهید نتیجه‌گیری کنید که جامعه‌ای که شما جامعه‌ای است که
 همجنس‌گرایی در آن «کاهش پیدا» کند؟ چقدر خوب که شما زیر دست
 هیتلر کار نمی‌کردید، وگرنه تعداد چه انسان‌های نازنین و بی‌گناه
 همجنس‌گرایی را که شما «کاهش» نمی‌دادید. ناهنجاری‌های اجتماعی
 را کاهش می‌دهند، نه انسان‌های متفاوتش را. برخلاف آنچه که شما
 امیدوارش بودید، آقای گوینده، ما به شما اطمینان می‌دهیم که کار
 هیچ دولتی تأمین روابط جنسی انسان‌ها نیست. متأسفانه از دست
 دولت سوئد کاری در این مورد برای شما بر نمی‌آید. دولت‌ها نمی‌توانند
 برای مردم شرایط سکسی بی‌آفرینند، ولی می‌توانند مردم را آزاد
 بگذارند که روابط جنسی دلخواهشان را انتخاب کرده و کمک کنند که
 مردم از منابع و امکانات دولتی برای بهبود و ثبات این روابط آزاد
 استفاده کنند. دولت سوئد هم تقریباً همین کار را می‌کند، اما گویا شما
 آنقدرها قدرش را نمی‌دانید و از دواج‌های «سهل» و «به هر حال تأمین»
 شده دختران ۹ ساله در جمهوری اسلامی را ترجیح می‌دهید. آقای
 گوینده، در روابط همجنس‌گرایانه «سود محرک اصلی» نیست، بلکه
 «سود» دوجانبه و مساوی «محرک اصلی» انتخاب روابط است، پس،
 تصور نکنید که اگر روزی مدینه فاضله شما ساخته شد و در آن «سود

محرک اصلی روابط آدم‌ها» نبود، دیگر همجنس‌گرایی هم «کاهش
 پیدا خواهد کرد.» نه -

آقای گوینده، آیا شما «حتم» دارید که در «جامعه‌ای که براساس
 مناسبات انسانی برپا شده باشد» همجنس‌گرایی کاهش خواهد یافت؟
 آیا می‌گویید جامعه‌ای که در آن همجنس‌گرایی فراوان به چشم می
 خورد (مثل شهر سانفرانسیسکو) بر اساس مناسبات انسانی برپا نشده
 است؟ آقای گوینده، آیا شما اصلاً همجنس‌گرایان را انسان می‌بینید
 یا نه؟ چگونه حتی در رویاهایتان تصور کردید که می‌توانید این همه
 مهمل را از طریق یک رسانه گروهی بگویید، بدون آنکه بعداً مجبور
 شوید تقاضش را پس بدهید؟

آقای گوینده، مگر قرار نبود که در برنامه‌تان به هومان و همجنس
 گرایان ایرانی موقعیت بدهید تا آنکوه که سزاوار است از خود دفاع
 کنند؟ پس چرا اینگونه بر ما خنجر زدید؟ اگر قرار باشد با چنان
 گفتارهایی از ما دفاع کنید، بهتر است بگویید: خیلی ممنون، لطفاً از
 ما دفاع نکنید!

خواننده عزیز، اکثر فعالین جنس‌های آزادیخواهان دنیا تأیید
 می‌کنند که قوانین و مناسبات مردسالارانه دشمنان مشترک زنان و
 همجنس‌گرایان هستند. نمی‌توانیم در راه دفاع از آزادی و حقوق
 مساوی زنان تلاش کنیم، بی‌آنکه متوجه باشیم سرکوب همجنس‌گرایان
 یکی از فادهای قدرت طلبی مردسالاران ضد زن است. روشن نیست این
 آقای گوینده رادیوی زنان است که همجنس‌گرایان را طرفدار
 بقای مردسالاری - اصلاً زنان آزادیخواه و آگاه ایرانی کجا هستند که
 پشت میکروفون آن رادیو بشینند تا این آقا نتواند بلندگوی دفاع از
 آزادی زنان محروم ایرانی را آلوده افکار و گفتارهای پرچ خود کند.
 رادیوی زنان را به زنان پس بدهید! ■

به جای آگهی ما در کیهان چاپ لندن ...

دیدیم کیهانی‌ها یاد گرفتند، گفتیم بلکه بتوانیم شعور و انسانیت
 مسولان آن روزنامه را قدری بیشتر کش بدهیم و از طریق چاپ یک
 آگهی به دشنی بازتر و به گروهی بزرگتر از مردم ایرانی دسترسی پیدا
 کرده و بذر آگاهی بخشیدن ما محصول بیشتری بدهد - زهی امید
 باطل! ته مانده‌های بودجه محدود گروهمان برای چاپ یک آگهی کوچکی
 که فقط شامل اسم و آدرس گروهمان می‌شد را سرازیر کردیم در جنب
 گشاد کیهانی‌ها و مصباح زاده‌ها! ایشان از چاپ آگهی هومان خودداری
 کردند به این دلیل که در نام گروه، هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس
 گرایان ایران)، پرانتزی استاندارد بدنال اسمان در خود کلمه همجنس
 گرایان را هم داشت. کیهانی‌ها نمی‌خواستند این کلمه (همجنس‌گرایی)
 را چاپ کنند. گفتند که می‌شود اسم و آدرس گروه را بدون ذکر این
 کلمه در یک آگهی (گران) چاپ کرد. ما هم گفتیم نه! شما حالا، حالاها
 باید یادگیرید - آگهی نمی‌خواهیم. اگر قرار باشد همجنس‌گرایی را از
 نام هومان جدا کنیم، پس ما از چه دفاع می‌کنیم، از وحشت و ننگ

آنقدر گفتیم و نوشتیم - و نوشتیم و گفتیم که بالاخره نویسندگان
 روزنامه کیهان چاپ لندن یاد گرفتند و پذیرفتند که به جای اصطلاح
 غلط «همجنس‌بازی» از اصطلاح درست «همجنس‌گرایی» استفاده
 کنند. این درس بزرگ و خوبی برای مسولین کیهان و برای خود ما
 بود. آنها یاد گرفتند (با اینکه از رو رفتند) که از همجنس‌گرایان می
 توان با استفاده از اصطلاح شایسته تری صحبت کرد - و ما یاد گرفتیم
 که حرف حسابان را با حدیث و پشتکار بالاخره می‌توانیم به گرسی
 بشناسیم؛ جایگزین کردن اصطلاح صحیح «همجنس‌گرایی» (آنهم فقط
 در یک روزنامه) در مقایسه با راه دشوار احقاق حقوق همجنس‌گرایان
 بجز از برداشتن گام نخست چیز دیگری نیست، اما به هر حال یک نوع
 پیروزی دوجانبه بود. نقش فرهنگی ما همین است که با صبوری و
 سنجاق اطلاعات صحیح را در اختیار جوامع ایرانی بگذاریم و امیدوار
 باشیم که همه مان از محصول پاشیدن این بذر آگاهی بهره مند خواهیم
 شد. شما هم به گروه همجنس‌گرایان ایرانی بپیوندید. هر چه
 ما یک گروه سیاسی هستیم، اما فعالیت‌های ما بازتابی در سطح

نعصب؟

ما عاشق چشم و ابروی
آقای مصباح زاده و یار و قال
های سلطنت طلبان نیستیم
که بخواهیم جیب ایشان را با
خون دل خود پر کرده و حتی
نامی هم از همجنس گرایی
نبریم. ما می خواهیم گروهان
را در سطحی وسیعتر به
دیگران بشناسانیم. همین -

به ما پیشنهاد شد که
از طریق وکلای بین المللی از
کیهان چاپ لندن شکایت
قانونی کنیم. به این دلیل که
حداقل بر طبق قوانین انگلیس،
این روزنامه حق ندارد با
درخواست حذف کلمه همجنس
گرایی بر علیه ما تبعیض قائل
شود. ما فعلاً از خیرش
گذشتیم و گفتیم که باز هم
صلح جویانه تر کیهانی ها را
به درک حقوق انسانی همجنس
گرایان دعوت کنیم. ممکن بود
از طریق کسب موفقیت در آن
شکایت قانونی گروهمان به
چند صد هزار پوند پول دست
بباید. اما ما مثل کیهانی ها
کیسه برای پول ندوخته ایم،
بلکه بمنظور کاری انسانی و
فرهنگی تلاش می کنیم.

... و کیهانی ها روزی
نامه شان را بدون چاپ آگهی
ما چاپ کردند. پول ما آخ بود
و لابد آنها را «همجنس گرا»
می کرد، در نتیجه آنها به
گرفتن پول آگهی از بقالی ها و
چلوکبابی ها و کباباره ها و قال
قهوه بین ها و شهرام شب پره
ها و آربابی های نجیب ادامه
دادند و به جای آگهی ما در
کیهان چاپ لندن هیچ بدر
فرهنگی تازه ای نپاشیدند. پس
مردم ناآگاه ایرانی در کجا
آگهی ببینند؟ ■

بیان (چاپ لندن)

شماره ۵۴۴ - صفحه ۷ - Page 7
پنجشنبه ۲۶ ژانویه ۱۹۹۵ میلادی



در راستای بحث شیرین لواط!

شماره ۹ مجله شریفه هومان ارگان رسمی گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران (چاپ اسلو) واصل شد با یادداشتی برای سردبیر کیهان که حواستان جمع باشد و در نوشته هایتان کلمات مناسب به کار برید. و در هفته نامه ای که شما مسؤول آن هستید مطلبی با عنوان اپیدمی پنهان چاپ شده بود. متأسفانه در این مطلب علمی که می بایست بدون از هرگونه تعصبی باشد از اصطلاح غلط همجنس باز به جای واژه صحیح همجنس گرا استفاده شده است. پسوند (باز) که در اصطلاحات عامیانه خالم باز، دختر باز، بچه باز و... بکار می رود نشانگر یک بازی یک طرفه جنسی و استفاده یکی از دیگری است. واژه همجنس باز تداعی کننده خودخواهی، بی مسؤولیتی، تجاوز، پرخاشگری و آزار در مسائیل جنسی است. در حالی که واژه همجنس گرا ارتباط و تمایل جنسی و عاطفی دو همجنس را نشان می دهد. از شما می خواهیم تا اعتراض ما را به کاربرد اصطلاحات غلط و دعوت به فراگیری واژه های صحیح و محترمانه در نشریه تان چاپ کنید.

و اما در این شماره مجله هومان یادداشت های یک مسافر خواندنی است. ما از خوانندگان عزیزمان خواسته بودیم وقتی به ایران می روند کاغذ و مداد را از خود دور نکنند و هر جا چیزهایی دیدند یا شنیدند که ارزش باز گفتن برای هموطنان خارج از کشور را داشت یادداشت کنند. در بین پاسخ هایی که تاکنون دریافت داشته ایم (حتی سفرنامه منظوم آقای شکوفای پشردوست) اشاره ای به این جنبه از اوضاع اجتماعی - سیاسی مبین اسلامی که در خاطرات سفر مسافراهل فن هومان آمده است نشده بود: ... آخرین نشریه Homan را به خیلی ها (همجنس گرا و غیره) نشان دادم و همه آن را ستودند (از علمای اعلام هم لابد بین آنها بوده اند - فضولی پستیچی) از سالار شنیدم که Gay ها در یکی از پارک های تهران همدیگر را ملاقات می کنند. گفتیم چطور جرأت این کار را دارند و چطور معلوم می شود که همجنس گرا هستند؟ گفت بعضی هاشان از طرز لباس پوشیدنشان و گاهی تغییرات در ابرو و غیره قابل شناسایی هستند. گفتیم آیا نمی ترسند؟ گفت که گاهی پاسداران آنها را شکار می کنند و بعد از تجاوز آزادشان می کنند. ... کنجکاو ای گل کرده، تاکی می گیرم و به محل می روم. هنوز چند قدمی نرفته ام که خشکم می زند. پسر است یا دختر؟ اگر دختر است چرا حجاب ندارد و اگر پسر است پایین آرایش غلیظ و لباس عجیب و غریب آن هم در جمهوری اسلامی؟! شلوار بسیار گشاد شیبه دامن و بلوزی تا سرزانو، گل منگولی، به تن دارد. بطرف من می آید. متوجه می شود که به او زل زده ام. او هم نگاهم می کند و شاید فکر می کند علاقمند شده ام. یکراست به طرف من می آید و همان سؤال همیشگی. اقا کبریت دارید؟ سیگارش را روشن می کنم و... بقیه اش را در مجله هومان بخوانید!

و اما بخاطر آن که مبادا کسانی وسوسه شوند و تحت تاثیر این تبلیغات، چمدان ها را ببندند و راه بیفتند به طرف ام القراء پستیچی وظیفه خود می دانم قسمتی از فرمایشات حضرت آیت الله آذری قمی را عیناً به استحضار برساند: «کسی که مرتکب عمل شنیع لواط شود باید یا شدیدترین مجازات ها یعنی پرت شدن از کوه، سوزاندن در آتش، زینر دیوار گذاشتن و خراب کردن دیوار، یا شمشیر کردن زدن و امثال ذلك مجازات شده حال، اگر تو داری هوس کرب و بلا بسم الله! هر چند، به قول یکی از خوانندگان عزیز که تعلق آیت الله آذری قمی را از کیهان (چاپ لندن) بریده و همراه با تفسیری برای پستخانه مبارکه کیهان (چاپ لندن) فرستاده است: اگر این مجازات ها اجرا می شد چه نعلین ها و عمامه ها که بی صاحب می ماند!

شماره ۵۴۸ - صفحه ۱۳ - Page 13
پنجشنبه ۱۶ مارس ۱۹۹۵ میلادی



آن که از گنج به بیرون آید...

از نعمت (واتکور) یادداشتی و قطعه شمری رسیده است که نه احتیاج به مقدمه دارد و نه تفسیر:
گرامی پستیچی ارجمند
شماره ۵۴۱ کیهان لندن مورخ ۶ بهمن ۱۳۷۳ باعث شد که مصدع شوم. حقیر با لغات مصطلح عربی که در زبان فارسی بکار می رود مخالفی ندارم و صد - را با سین نمی نویسم و لغات بازاری سره از خود نمی سازم اما در زمینه بحثی که در شماره مذکور رفته پیشنهاد دارم و امیدوارم اگر فرهنگستانی داریم بررسی شود.
البته «هم جنس بازی» همانطور که مجله هومان ارگان رسمی گروه ذکر کرده بد است اما بنظر من آید که «همجنس گرایی» هم خوب نیست و بهتر است برای رساندن منظور «همتنواری» بکار رود چه در نواختن هر دو جانب یکسان عمل می کنند و همان آهنگ را می زنند و این حسن را هم دارد که این لغت نوازش را تداعی می کند که شاید از نظر گروهی با بازی تفاوت فاحش داشته باشد. ضمناً تمجیب کرده که در بحث شما دگری از اصطلاح انگلیسی در مورد کسانی که اعلام «همجنس گرایی» می کنند نشده بود.
بطوری که استحضار دارید در آمریکای شمالی وقتی می گویند که فلانی از گنج به بیرون آمده (To come out of the closet) معنایش اینست که اعلام همجنس گرایی کرده است.
سابقاً وقتی می گفتیم که شخصی از گنج به بیرون آمده منظورمان شهری از قفقاز بود که موطن نظامی شاعر شیرین سخن است و حالا Kirovabad نام دارد. (به روسی بخوانید!) گاهی هم شوهری غافلگیرانه سر می رسد و میهمان مجبور می شد در گنج پنهان شود و وقتی شوهر خانه را ترک می کرد آن مرد از گنج به بیرون می آمده.
احترام - نعمت

اگر گویید کسی از گنج آید باید منع رفت نماید نخست آست کاو آید ز قفقاز ز شهری که نظامی شد پر آواز کسوف آن شهر باشد Kirovabad اگر چه از نظامی گشت آباد گر او از گنجوی شعری بخواند غباری از غمت در دل نماید

گنج سه گانه

در ایران گر کسی از گنج آید به حال اعتصاب، سرپنجه آید که اطمینان کند رفته است شوهر کند و خانگی به سره آنگه به تعجیل در این مورد نحوای شد خیرباد

در آمریکا می آید بین اعیان در آنجا گر برون از گنج آید که مجنون را به مجنون است میلی بخود Gay گفته و خوشحال باشند معاند گوید این «همجنس بازی» است

بدین شعر از زنی از لطف لیکنند ز نعمت بشو ای جان دل این بند مرو در گنج گر مرد خدای چو رفتی به گر آن بیرون نبای اگر سرپنجی و ای رگنجه قدم فرما پس از قفقاز رنجه

بیانیه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران)

بمناسبت برگزاری کنفرانس

«شرایط گذار از نظام ولایت فقیه به نظام مردم سالاری»

در نیویورک (۱۸-۱۷ فوریه ۱۹۹۶)

خطاب به شرکت کنندگان و نمایندگان گروه های دموکراتیک

حاضر در کنفرانس

خانم ها، آقایان، بسیار خوشوقتیم که عاقبت هواداران برقراری دموکراسی در ایران دست به تشکیل این کنفرانس زده و به ما نیز این موقعیت را دادند که نظریات خود در راستای دستیابی به اهداف دموکراتیک را با شما در میان بگذاریم. قبل از هر چیز مایلیم به تک تک شما بخاطر حضور آگاه، مسوولانه و فعالان در جنبش آزادیبخش ایرانیان تبریک گفته و آرزو کنیم که سرانجام حرکت شما دست یافتن به الگوهای دموکراتیک و عملی برای رسیدن به آزادی در ایران باشد.

شاید یادآوری این نکته ضروری باشد که اگر می خواهیم رویایمان برای رسیدن به يك «ایران آزاد» به حقیقت پیوندد، باید اجازه بدهیم که نمایندگان همه اقشار گوناگون ایرانی تصور خود از آزادی و راه های رسیدن به آن را با هم شریک شده و بعد بر اساس نظریات و خواست های همگان الگوهای ابده آل دموکراسی در ایران را طرح کنیم. کنفرانس امروز شما آغاز این حرکت است و اهمیت ویژه و ضرورت تاریخی اش در این خلاصه می شود که همان اقشار گوناگون ولی آزادخواه ایرانی را بمنظور چاره جویی یکجا جمع کرده است - و ببینید آگاهی فعالان و متفکرین حرکت های اجتماعی و سیاسی ایرانیان به این سطح رسیده است که همه تعصبات و بداندیشی های مذهبی، فرهنگی و حزبی خود را کنار گذاشته و اینک به همجنس گرایان ایرانی هم بعنوان يك از همان اقشار گوناگون فرصت تشریح مساعی در طرح آینده دموکراتیک ایران را می دهند. برآستی این همان بارقه شعور سازنده ای است که منتظرش بوده ایم.

هومان يك گروه حقوق بشر است در تبعید که بمنظور دفاع از حقوق همجنس گرایان ایرانی تشکیل شده است. طی شش سالی که از تأسیس هومان می گذرد اعضا، و هواداران ما با برگزاری کنفرانس ها، سمینارهای آموزشی، شرکت در تظاهرات و مصاحبه های مطبوعاتی و رادیویی و تلویزیونی، انتشار نشریه هومان و تشکیل شبکه های همکاری و ارتباطی با شخصیت ها و ارگان های حقوق بشر در سطح بین المللی دست به افشای جنایات فحشیمی زده اند که سردمداران ولایت فقیه بر علیه همجنس گرایان ایرانی مرتکب می شوند - و گرچه ما يك گروه سیاسی نیستیم، اما فعالیت های ما بازتابی در سطح

فعالیت های گروه های اپوزیسیون داشته است.

ما بر این باوریم که فقر فرهنگی و تعصبات مذهبی به همان اندازه مسوول شوربختی قشر همجنس گرایان ایرانی هستند که ناهنجاری های سیاسی و قوانین ضدبشری حاکم بر ایران همجنس گرایان ایرانی و دیگر اقشار را تحت ستم قرار می دهند. بر اساس این باور ما مبارزاتمان را در قالب مجموعه ای از اهداف و استراتژی های فرهنگی و سیاسی طرح و دنبال کرده و آزادی همجنس گرایان را ضرورتاً در گرو دستیابی به فرهنگی صلح جو و سیاست های دموکراتیک تصور می کنیم.

در راستای مبارزات و آموزش های فرهنگی مان قسمت اعظم بار مبارزاتی را بر دوش خود کشیده و از نیروهای غیرهمجنس گرایی که خود از فرهنگ های جنسی سالم و مثبت بی بهره مانده اند انتظار چندانی نداریم - به هر حال دردها و مشکلات همجنس گرایان را ما بهتر از هر کس دیگری درک می کنیم. اما در راستای مبارزات سیاسی مان صددرصد نیازمند حمایت های دیگر گروه های مترقی و پیشرو هستیم و تاکنون بارها هم بر این مهم تأکید کرده ایم. ولی متأسفانه، برخلاف ادعاهای انساندوستی و روشنفکری شان، تاکنون هیچیک از گروه های مترقی و پیشروی اپوزیسیون حمایت از همجنس گرایان را جزو برنامه های دموکراتیک خود اعلام نکرده اند - تازه اگر اصولاً برنامه دموکراتیکی برای گروهشان در نظر گرفته بوده باشند.

در حال حاضر همجنس گرایان ایرانی تحت خطرناکترین شرایط ممکن زندگی می کنند. بر طبق قوانین جمهوری اسلامی مجازات همجنس گرایی مرگ است! خانم ها، آقایان، حضار شرکت کننده، از شما می پرسیم آیا مگر همجنس گرایان انسان نیستند؟ آیا مگر تنها گناه بزرگ يك همجنس گرا غیر از این است که وی از شریک بدن و احساساتش با همجنس خود لذت می برد؟ آیا جایز است که همجنس گرایان بداقبال ایرانی بخاطر وجود قوانین ولایت فقیه، تعصبات مذهبی و فرهنگی، اخلاقیات، خرافات و تنگ نظری های سنت گرایانه با طبیعی ترین نیازها و حقوق انسانی خود زاسرکوب کرده و با اعدام مواجه شوند؟ آیا کنترل بدن و احساسات يك شخص جزو ابتدایی ترین حقوق فردی وی بشمار نمی آیند؟

پس چگونه است که گروه های مترقی از ظلم و ستم به کارگر و بزرگ کرد و ترک و بلوچ سخن می گویند ولی هنگام ضرورت دفاع از حقوق همجنس گرایان ساکت می نشینند؟ يك همجنس گرا حداقل



ایرانی تحمیل می شود. حکومت ولایت فقیه تنها يك شکل خیلی افراطی از حکومت مردان است!

ما بر این باوریم که کم اهمیت شمردن همجنس گرایی توسط گروه های سیاسی مترقی در واقع واپس گرا به این دلیل است که ایشان هنوز تکلیف خود را با ارزش های مردسالارانه حاکم بر ایران معلوم نکرده اند. چرا که این ارزش های پوسیده و پوچ جوامع مردسالار هستند که همجنس گرایی را بعنوان عملی بد و ناپسند معرفی کرده و مردم را از آن برحذر می دارند. سکوت گروه های مترقی چیزی غیر از تأیید همین ارزش های پوسیده نیست.

زیر بختک ولایت فقیه همه ایرانیان آزاده بنوعی رنج می برند. موضوع مردم سالاری برای ما این است که توجه داشته باشیم نوع این رنج ها چیست و دواي درد این رنج ها کدام است. منتها باید اجازه بدهیم که خود رنجبران حدود درمان درد خود را تعیین کنند. مادامی که ما مردم سالاری را تحت فلان شرایط یا بهمان ظوابط توجیه و تشریح می کنیم، برخلاف دموکراسی قدم برداشته ایم. آزادی بی قید و شرط است و نباید دچار هیچگونه تبصره و استثنایی بشود.

توصیه ما این است که در طرح برنامه های دموکراتیک آینده تان هرگز گمان نکنید که حقوق فرد با گروهی بر دیگری ارجحیت دارد. حرف های همه را گوش کنید تا بتوانید حداقل سلیقه ها و نیازهای اصلی و ابتدایی همه را جزو اهداف دموکراتیک خود بگنجانید. ما امیدواریم که با ذکر ضرورت دفاع از حقوق همجنس گرایان در قطعنامه پایانی کنفرانس، اعضا و حضار شرکت کننده به این نتیجه برسند که دفاع از حقوق همجنس گرایان را هم در برنامه های دموکراتیک پیشنهادی از طرف گروه های خودشان بگنجانند. فراموش نکنید که ولایت فقیه حکومت تعصب و زور است. اگر نتوانید دموکراسی را برای همجنس گرایان برسیت شناخته و بی هیچ ترس و تعصبی از حقوق همجنس گرایان دفاع کنید، متأسفانه باید به قوا و صلاحیت خود در تشخیص ولایت فقیه، تعصب و دموکراسی شک کنید. با تشکر فراوان از شما و با آرزوی اینکه کنفرانس شما عزیزان سنگ بنای آزادی در ایران آزاد فردا باشد.

با تقدیم احترام،

آراز، عضو گروه هومان

(گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران)

بخاطر انسان بودنش مستحق برخورداری از همه گونه حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی می باشد. پس چرا هنگام صحبت از دموکراسی همجنس گرایان ایرانی را فراموش می کنند؟

جواب کلیشه ای و ساده لوحانه ای که معمولاً از جانب این گروه های باصطلاح مترقی می شنویم این است که «در حال حاضر مسائل همجنس گرایان مشکلات اصلی ملت ایرانی نیستند... ما باید مشکلات خیلی مهم تری را حل کنیم... حالا بعداً هم می توان در مورد همجنس گرایان نظر داد... و...»

خانم ها، آقایان! از شما می پرسیم، هنگامی که در جمهوری اسلامی مجازات سلطنت طلب، کمونیست، آزادیخواه و همجنس گرا مرگ می باشد، چگونه می توان دفاع از یکی را بر دفاع از دیگری ترجیح داد و مشکل یکی را از مشکل دیگری «مهم تر» دانست؟ مگر خون سلطنت طلب، کمونیست و آزادیخواه از خون همجنس گرا رنگین تر است؟ در پاسخ به این اظهار نظر که «همجنس گرایی مشکل اصلی ملت ایران نیست» ما می گوئیم که اتفاقاً خیلی هم هست!

اگر خوب دقت کنید می بینید که در واقع مشکلات همجنس گرایان ایرانی فرق چندانی با مشکلات زنان ایرانی ندارند. زنان و همجنس گرایان ایرانی همه از مردسالاری رنج می برند. تقریباً در سرتاسر تاریخ سرزمین ایران مردان قلدرد، خودخواه، کم شعور و متعصب، چه در سطح خانواده و چه در سطح زمامداری امور مملکتی کنترل سرنوشت فردی، اجتماعی و سیاسی زنان را بدست خود گرفته اند. همیشه یکی از اصلی ترین وجود تثبیت قدرت برای مردان تضعیف زنان بوده است. حال هر چه مرد قویتر بوده این تضعیف هم شدیدتر شده است. اکثر ارزش های مذهبی، اخلاقی و اجتماعی جوامع ایرانی توسط مردان مشخص شده و در راه تثبیت قدرت خود ایشان اعمال می شوند. شما خود شاهد بودید که رژیم قدرتمند ولایت فقیه تنها با اتکاء بر ناآگاهی توده ها و جنگ خصمانه چه بلایی بر سر زنان ایرانی آورد. قوانین ضدبشری جمهوری اسلامی همان حقوق اولیه ای را از زنان می گیرند که از همجنس گرایان نیز گرفته شده است. متأسفانه ناآگاهی توده ها سهم بزرگی در سرکوب زنان و همجنس گرایان داشته است. اگر جمهوری اسلامی موفق شد که با پیچاندن زنان ایرانی در چادر سیاه و نشانده نشان در گوشه آشپزخانه بیش از ۵۰٪ از جمعیت ایران را سرکوب کند، قسمت بزرگی از این موفقیت را مدیون وجود ارزش های مردسالارانه از پیش آماده ای است که توسط پدرها، شوهرها و برادرها بر زنان

لغو قوانین اعدام و مجازات برای همجنس گرایی در ایران خواست تمامی ایرانیان آزاده است

توضیح هومان: انسان (۱۳۷۵) دایره

یکی از اهداف گروه هومان در چند سال اخیر سعی در ایجاد ارتباط مستقیم با گروه های سیاسی ایرانی بوده است. تاکنون ارتباط ما با گروه های سیاسی و در کل تلاش ما در بوجود آوردن جوی سالم و دموکراتیک یکجانه بوده است. تلاش در جهت دستیابی به چنین هدفی انگیزه نوشتن و ارسال بیانیه زیر بود. ناگفته پیداست که برگزارکننده گان این کنفرانس دعوتنامه ای برای ما نفرستاده بودند. ما خیلی دیر از جریان برگزاری کنفرانس باخبر شدیم تا بخواهیم خود نماینده یا نمایندگانی به این کنفرانس بفرستیم. پس، از یکی از سخنرانان شرکت کننده خواستیم تا پیام ما را به گوش همه سیاسیون و دیگر حاضرین در کنفرانس برساند. او چنین کاری را از جان دل قبول کرد. وی درخواست خواندن بیانیه هومان در کنار سخنرانی خود را با یکی از برگزارکنندگان کنفرانس در میان می گذارد. آقای مدافع نظام مردم سالاری در جواب می گویند: "ما نمی خواهیم پس فردا بگویند یکسری کونی کنفرانس برگزار کرده اند." متأسفانه همانطور که در بیانیه ملاحظه می فرمایید فرض ما بر این بود که برگزارکنندگان کنفرانس با خوانده شدن بیانیه هومان موافقت خواهند کرد و در نتیجه در بیانیه از روشنفکری کسانی تعریف و تمجید شده است که نه روشنفکر هستند و نه لایق تعریف و تمجید!

بیانیه هومان با حمایت و کمک چند زن فمینیست ایرانی در جلسه پخش می شود. با این کار شرکت کنندگان در برابر یک پرسش و امتحان عملی قرار گرفتند که جواب آن باید در همانجا داده می شد تا نشان می داد مدافعین آزادی، دموکراسی و حقوق بشر و در کل نظام مردم سالاری در ایران چقدر کفایت انجام این کار را دارند. کنفرانس به دو دسته «طرفدار حضور گروهی چون هومان» و «حذف هومان» تقسیم شد. با وجود آمدن چنین جوی، پیام آور هومان از سخنرانی خود صرف

نظر کرده و از وقت خود برای انتقاد به سیاست ضددموکراتیک برگزارکنندگان کنفرانس استفاده می کند و به خواندن قسمت هایی از بیانیه هومان می پردازد. اتمام سخنرانی وی با سرپا ایستادن و کف زدن عده زیادی از شرکت کنندگان همراه می شود.

متأسفانه برخلاف رسم معمول کنفرانس ها در دستورالعمل این کنفرانس داشتن یک قطعنامه پایانی موجود نبود. بنابراین گروه های سیاسی ایرانی شرکت کننده از زیر پذیرش مسوولیت در داشتن مواضع مشترک با گروه های سیاسی دیگر برای رسیدن به آزادی در ایران شانه خالی کردند.

تجربه حضور در این کنفرانس بار دیگر به ما آموخت که هنوز خیلی از گروه های سیاسی ایرانی اندر خم یک کوچه اند و برخلاف ادعاهایشان منی بر اعتقاد به آزادی، حقوق بشر و دموکراسی هنوز بویی از این مفاهیم نبرده اند. مشکل اصلی ما با گروه های سیاسی ایرانی فقط ناآگاهی آنها درباره همجنس گرایی نیست؛ مشکل اساسی ما در نداشتن ایشان به حقوق بشر و آزادی برای همه ایرانیان است. ما آموختیم که در رسیدن به اهداف خود باید مصمم تر قدم برداریم، دیدیم که در میان سیاسیون ایرانی هستند کسانی که گوش شنوا دارند - هرچند تعداد آنها انگشت شمار است. آموختیم که به عنوان یک گروه مدافع حقوق بشر باید پیوسته و بیش از اینها احترام به حقوق انسان ها را به گروه های سیاسی ایرانی گوشزد کنیم.

این کنفرانس بار دیگر به ما آموخت که نزدیکترین یاران ما در راه رسیدن به آزادی زنان آزاده ایرانی هستند. زیرا که ما دردی مشترک داریم؛ بلای جان هر دوی ما نظام مردسالاری است.

ما از پیامبرنده هومان و تمام زنان و مردانی که پایبای هومان از کسب حقوق بشر برای همجنس گرایان ایرانی دفاع کردند صمیمانه سپاسگزاریم. ■



طرح از تصویر

راهنمای

سکس بی خطر

برای زنانی که با زنان همبستر می شوند

برای افرادی که می‌خواهند با زنان همبستر شوند، باید به چند نکته توجه داشته باشند. اول اینکه باید مطمئن شوید که شریک جنسی خود را به خوبی می‌شناسید و با او ارتباط عاطفی دارید. دوم اینکه باید از سلامت جنسی خود و شریک خود اطمینان حاصل کنید. سوم اینکه باید از روش‌های پیشگیری از بارداری و انتقال عفونت‌ها استفاده کنید. چهارم اینکه باید از لذت بردن از رابطه جنسی خود و شریک خود اطمینان حاصل کنید. پنجم اینکه باید از احترام گذاشتن به شریک خود اطمینان حاصل کنید. ششم اینکه باید از صبر و حوصله داشتن در رابطه جنسی خود اطمینان حاصل کنید. هفتم اینکه باید از شفافیت در گفتگو با شریک خود اطمینان حاصل کنید. هشتم اینکه باید از مسئولیت‌پذیری در رابطه جنسی خود اطمینان حاصل کنید. نهم اینکه باید از مراقبت از خود و شریک خود اطمینان حاصل کنید. دهم اینکه باید از لذت بردن از رابطه جنسی خود اطمینان حاصل کنید.

در این مقاله به بررسی راهکارهایی برای داشتن رابطه جنسی ایمن و لذت‌بخش با زنان می‌پردازیم. در ابتدا به اهمیت شناختن شریک جنسی خود می‌پردازیم و سپس به بررسی روش‌های پیشگیری از بارداری و انتقال عفونت‌ها می‌پردازیم. در ادامه به بررسی نکات مهم در رابطه جنسی با زنان می‌پردازیم و در نهایت به بررسی اهمیت صبر و حوصله در این رابطه می‌پردازیم.



و مجازات برای سکس کرابی در
 جوانان همبستر شده است

ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) و ایدز

ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) ویروسی است که می تواند سبب بیماری ایدز شود. با درهم شکستن سیستم دفاعی بدن، این ویروس باعث می شود که عفونت های معمولاً بی خطر شرایطی مرگ آور برای بدن ایجاد کنند.

در حدود یک تا سه هفته بعد از سرایت ویروس بعضی ها دچار علائمی به نام عفونت اولیه می شوند. عفونت اولیه معمولاً با تب، خستگی فراوان، تورم غدد لنفاوی و یا عرق کردن در خواب همراه است. بعد از این دوره کوتاه می توان چند سالی را بدون ناخوشی گذراند تا اینکه علائم جدیدی مثل لاغری، اسهال، تغییرات پوستی، قارچ در دهان، ذات الریه و یا علائم عصبی ظاهر می شوند.

هنوز هیچگونه واکسنی برای ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) ساخته نشده و هیچگونه درمانی برای بهبودی کامل بیماران مبتلا به ایدز کشف نشده است. اما داروهایی وجود دارند که می توانند پیشرفت ایدز را به تعویق بیندازند.

خون و آب منی و ترشحات واژن از مهمترین مایعات بدن برای انتقال ویروس هستند. آب دهان ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) را منتقل نمی کند.

ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) از طریق آمیزش جنسی و سرنگ های آلوده (برای مثال در رابطه با استفاده از مواد مخدر و یا مواد دوپینگ) به دیگران سرایت می کند.

این ویروس نیز می تواند در دوره آستانه و یا در موقع زایمان و یا از طریق شیرمادر از مادر به فرزند منتقل شود.

زنان و سکس

زنان همجنس گرا (لژیبین ها) کمتر از هر گروه دیگری در معرض خطر ابتلا به ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) و بیماریهای مقاربتی دیگر هستند. ولی سرایت مواد واگیردار (باکتری ها، ویروس ها، قارچ ها، ...) و از جمله ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) به تعلق شخص به گروه خاصی بستگی ندارد. سرایت ویروس بستگی به رفتار شخص دارد و نه به هویت جنسی شخص. بنابراین در این متن ما از اصطلاح «زنائی که با زنان همبستر می شوند» استفاده خواهیم کرد. زنائی که با زنان همبستر می شوند، بدون اینکه خود را همجنس گرا دانسته، و با زنائی که خود را همجنس گرا می دانند ولی با مردان همبستر می شوند هم جزو گروهی قرار می گیرند که اطلاعات ما برایشان مفید خواهد بود.

«سکس بی خطر» یک استراتژی برای داشتن سکس است. این استراتژی، خطر سرایت ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) و بیماریهای مقاربتی را به حداقل کاهش می دهد.

آمیزش زنان با یکدیگر

ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) و مواد واگیردار را می توان در ترشحات واژن و خون قاعدگی و خون یافت. وقتی که زنان با زنان همبستر می شوند باید به این مایعات بدن توجه بسیاری نشان بدهند.

ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) از پوست سالم و بی زخم عبور نمی کند. لمس و نوازش کردن، این ویروس را منتقل نمی کنند. تبخال (herpes) که همراه با زخم و تاول است و زگیل آمیزشی (genital warts) موقعی احتمال سرایت دارند که زنان آلت های خود را به هم می مالند.

انتقال ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) از طریق بوسیدن هنوز به اثبات نرسیده است.

جلق زدن دوجانبه بی خطر خواهد بود. از انتقال خون و ترشحات واژن از یکی به دیگری جلوگیری کنید.

لیسیدن پوست بی خطر است، اما اتفاق افتاده است که ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) از طریق مکیدن و لیسیدن واژن هم سرایت کرده باشد. می توان با استفاده از یک کاندوم (کاپوت) بریده شده و یا پلاستیک نازک از خود محافظت کرد. این روش از انتقال مواد واگیردار از مقعد نیز جلوگیری خواهد کرد.

اسباب مصنوعی سکسی پاکیزه، برای شخص هیچ خطری از نظر سرایت ویروس ندارند. اگر این اسباب را با کسی شریک می شوید اجازه ندهید که خون و با ترشحات واژن یکی به دیگری منتقل شود. در پاکیزه نگاه داشتن این اسباب دقیق باشید. از صابون و آب گرم استفاده کنید و به دقت آنها را بشویید. دستمال های کاغذی خیس و موادی که عطر یا الکل دارند می توانند باعث سوزش و با خارش پرده های مخاطی شده و حتی آنها را زخم کنند.

می توان از «کاندوم های زنانه» استفاده کرد و یا بر روی منچاچنگ (dildo) کاندوم معمولی کشید.

زنان همجنس گرا و ویروس نقص ایمنی انسان

زنان همجنس گرایی که با مردان همبستر می شوند باید از خود همانند زنان دیگر مراقبت کنند. اگر که با مردان آمیزش می کنید

بیماری های مقاربتی

اصطلاح بیماری های مقاربتی برای آن دسته از ناخوشی هایی به کار می رود که از طریق آمیزش جنسی انتقال می یابند. بعضی از آنها را به سختی می توان مشاهده کرد و ناخواسته می توان آنها را به دیگران انتقال داد. سرایت آنها از طریق پوست و پرده مخاطی در آلت تناسلی، دهان و یا روده امکان پذیر است.

معمولی ترین علامات بیماری های مقاربتی چرك غیرعادی و بدبو، ورم، سوزش، زخم، زگیل و ادرارهای درد آور هستند. این بیماری ها می توانند باعث زخم های چرك دار و خونریزی های کوچک شوند. بعضی از این بیماری ها باعث بروز ناخوشی های وخیم می شوند. اگر احساس ناراحتی می کنید و به داشتن بیماری جنسی مشکوک هستید در اینصورت بمنظور معالجه خودتان و برای جلوگیری از انتقال بیماری به دیگران حتماً به یک پزشک متخصص مراجعه کنید.

زنانی که با زنان همبستر می شوند به خودی خود در برابر انتقال بیماری های مقاربتی مصون نیستند. تبخال و زگیل آمیزشی به همان اندازه در میان زنان همجنس گرا رواج داشته که در میان زنان دگرجنس گرا رواج دارد. زنان هم به راحتی می توانند قارچ را به دیگران انتقال دهند. ■

ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) می تواند از طریق آب منی، واژن و با مفعد سرایت کند.

کاندوم (کاپوت) از سرایت ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) و بیماری های مقاربتی جلوگیری می کند. برای مثال «کاندوم های زنانه» با پوشاندن لبهای آلت تناسلی زنان حفاظت بهتری در برابر تبخال و زگیل آمیزشی محسوب می شوند.

بیماری های مقاربتی باعث زخم شدن پرده مخاطی شده و از اینرو زمینه ساز ورود راحتتر ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) به بدن می شوند.

اگر شما زنی همجنس گرا هستید و قصد بچه دار شدن دارید، قبل از حامله شدن، مطمئن شوید که هیچ ماده واگبرداری در شما و پدر بچه وجود ندارد. ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) می تواند از هر دو طریق آمیزش و لقاح مصنوعی انتقال یابد. قبل از اقدام به بارداری می توان تست ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) و آزمایش های ضروری دیگر را پیش یک پزشک انجام داد.



چگونه از کاندوم (پوشش یا کاپوت) می توان به شکل صحیح استفاده کرد



۱- پاکت محافظ پلاستیکی کاندوم را با احتیاط و از قسمت مشخص شده پاره کنید.



۲- کاندوم را با احتیاط، به همان شکل لوله شده ولی از روی صحیحش آماده نگاه دارید. به روی بسیاری کاندوم ها مواد لیزکننده می زنند؛ این نشانه خوبی است که مثلاً در تاریکی بتوانید روی صحیح کاندوم را پیدا کنید. بسیار اتفاق می افتد که کاندوم از روی غلطش (برخلاف جهت چرخش پلاستیک لوله شده) باز شده و بهدر می رود.



۳- کاندوم آماده را فقط روی آلت راست شده بکشید.



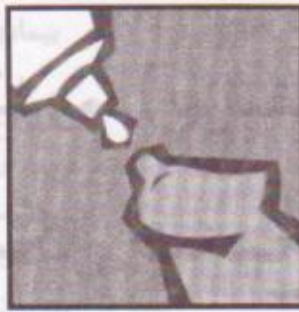
۴- قبل از پایین کشیدن کاندوم لوله شده روی آلت، باید مطمئن شوید که هیچ هوایی در فضای کوچک و حباب مانند نوک کاندوم وجود نداشته باشد. بسیار اتفاق می افتد که در اثر وجود هوا در این قسمت و فشاری که آلت به کاندوم وارد می کند، آن حباب کوچک پاره شده و علاوه بر بی فایده کردن کاندوم خطر سرایت مواد واگیردار صددردصد بالا می رود. این حباب کوچک بمنظور حفظ آب منی ساخته شده است.



۵- کاندوم را با احتیاط و بدون کش دادن اضافی بر روی آلت راست شده بکشید. مواظب باشید که با ناخن بر روی کاندوم خراش نیاندازید.



۶- کاندوم را با حرکات منظم از بالا به پایین کشیده در حالی که می بایستی آن را اطراف خط کلاهک به پوست آلت طوری بچسبانید که هیچ هوایی در آن قسمت وارد کاندوم نشود.



۹- هنگام دخول اولیه به مقعد یا در جین دخول در دهان همخواه تان انتهای آلت و کاندوم کشیده شده بر رویش را، محکم در دستتان بگیرید که کاندوم مطمئناً روی آلت در تمام طول عمل جنسی باقی بماند. برای اطمینان بیشتر قبل از ایزال آلت را بیرون بکشید. انتهای کاندوم را با انگشتان نگاه دارید تا کاندوم در موقع بیرون کشیدن آلت از روی آن لیز نخورد. ■

۸- برای دخول به مقعد حتماً باید از مواد لیز کننده استفاده کنید. باید از مواد لیزکننده ای استفاده کنید که مخصوص کاندوم ساخته شده و دارای آب و محلول های ضد عفونی کننده می باشند. از استفاده از مواد چرب کننده خودداری کنید. در استفاده از مواد لیزکننده صرفه جویی نکنید.

۷- کاندوم را بر روی آلت راست شده تا آخر پایین بکشید، چون در غیر این صورت خیلی راحت ممکن است در اثر برخورد با دیواره های مقعد یا دهان از روی آلت جدا شود.



“مرد کاندوم سال”



طرح از تیموری

ایدز

آخرین آمار ایدز در ایران

بنا بر آخرین گزارش رسیده از طرف وزیر بهداشت جمهوری اسلامی ایران، علیرضا مرندی، تاکنون ۱۰۰ نفر در ایران بخاطر ابتلا به بیماری ایدز درگذشته اند. بر طبق این آمار رسمی تاکنون ۲۱۱ مورد ابتلا و ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) توسط آزمایشگاه های ایران به ثبت رسیده است که از این عده ۱۷۵ نفر به دلیل دریافت خون آلوده و ۱۱ نفر به دلیل اعتیاد و استفاده از سرنگ های آلوده مبتلا به این ویروس شده اند. تعداد افرادی که به گفته مقامات رسمی از طریق « آمیزش های جنسی » به ویروس نقص ایمنی انسان مبتلا شده اند ۱۰۶ نفر می باشد. در این گزارش به چگونگی این آمیزش های جنسی اشاره ای نشده است. اما در جای دیگری از وجود ۱۹ مورد ابتلا به این ویروس خبر داده شده است که پزشکان هنوز نتوانسته اند علت مشخصی را برای انتقالش ارائه دهند. (رادیو پژواک، رادیو سراسری فارسی زبان سوئد، چهارم دسامبر ۹۵)

کاندوم (کاپوت) محافظ خوبی است

۲۵۶ زوج سالم فرانسوی (زن و مرد) که یکی از آنها مبتلا به ویروس نقص ایمنی انسان (HIV) می بود در تحقیقی مربوط به عادت های جنسی شرکت کردند. از این تعداد ۱۲۴ نفر در موقع آمیزش همیشگی از کاندوم استفاده می کردند. این افراد حتی بعد از ۱۵۰۰۰ بار آمیزش هنوز به ویروس آلوده نشده بودند. ولی از ۱۲۱ نفر باقیمانده که فقط گاهی از کاندوم استفاده می کردند ۱۲ نفر به این ویروس مبتلا شده



بودند. در این میان ۱۱ زوج از اظهار نظر درباره زندگی جنسی شان خودداری کردند. ایزابل د وینسنزی از بیمارستان ملی سنت موریس درباره نتیجه بدست آمده می گوید: « کاندوم حفاظ خوبی در برابر سرایت ویروس نقص ایمنی انسان است ». Legemidler og Samfunn 2/1995

دارویی جدید بر علیه ایدز

در تابستان سال ۱۹۹۴، داروی زیریت (Zerit)، که ویروس نقص ایمنی انسان را مستقیماً مورد حمله قرار می دهد، مورد تأیید سازمان غذا و داروی آمریکا قرار گرفت. این دارو با بوجود آوردن سدی در برابر آنزیم هایی که برای رشد ویروس ضروری هستند از گسترش آن جلوگیری می کند. زیریت با d4T متعلق به شرکت دارویی Bristol Meyer Squibb Company است و بر روی ۱۳۰۰۰ بیمار به مدت ۲۰ ماه آزمایش شده است. از مهمترین اثرات جانبی این دارو که در سه چهارم بیماران ظاهر شده اند می توان درد و کمرختی در دستان و پاها را ذکر کرد. Legemidler og Samfunn 7/1994

مصونیت در برابر ویروس نقص ایمنی انسان در

گامبیا؟

پزشکان انگلیسی امکان مصونیت طبیعی چند زن گامبایی در برابر ویروس نقص ایمنی انسان را بسیار قوی می دانند. دکتر سارا رولند-جونز از اداره مشاورت پزشکی انگلیس می گوید این کشف می تواند منجر به تهیه واکسنی برای این ویروس بشود. دکتر رولند-جونز در نشریه نیچر مدیسن (Nature Medicine) درباره شش زن روسی که پیوسته به يك کلینیک درمانی انگلیسی سر می زنند می نویسد: « ما می دانیم که آنها به این ویروس آلوده بودند، اما حالاً نمی توانیم ویروس را در بدن آنها ببینیم. » سلول های T که انسان را در برابر ایدز محافظت می کنند، در بدن این زنان بطور طبیعی بوجود آمده اند. سلول های T سلول های آلوده به ویروس را از بین می برند. Aftenposten 02.01.95

گمان محققین انستیتوی نامبرده این بود که پس پروتیین بسیار کوچکتر می بایستی از سرایت ویروس جلوگیری کند. بنابر این، آنها دست به کار کشت بزاق دهان افراد داوطلب شدند. در طی مدتی که این محققین مشغول انجام پروژه مربوطه بودند، بطور اتفاقی متوجه نتایج آزمایشات پروژه تحقیقاتی دیگری شدند. این پروژه در کلورادو و بر روی نوعی پروتیین در آب دهان (SLPI) انجام شده بود. این پروتیین در مان سینیه پهلو نزد بیماران مبتلا به cystitis fibrosis را آسانتر می کند. اس.ال.پی.آی. توسط سلول های ویژه ای در آب دهان ترشح می شوند. «محققین دندان» نمونه هایی از این پروتیین را دریافت کردند تا توانایی آن در برابر ویروس نقص ایمنی انسان را آزمایش کنند. متصل شدن این پروتیین به سطح گلبول های سفید خون باعث تعجب محققین شد. این اتصال از ورود ویروس به درون گلبول های سفید جلوگیری می کند. از کشف های دیگر محققین این بود که جداسازی این پروتیین از آب دهان سبب از دست رفتن سریع مقاومت بزاق در برابر ویروس می شود.

پژوهشگران ایدز هنوز پی نبرده اند که چگونه پروتیین اس.ال.پی.آی. از ورود ویروس نقص ایمنی انسان به گلبول های سفید جلوگیری می کند. شناسایی مولکول هایی که با اس.ال.پی.آی. همکاری می کنند می تواند نقطه عطفی در راه درمان ایدز باشد. چنین دانشی می تواند در طرح داروهای جدید بر علیه ویروس نقص ایمنی انسان نیز مفید باشد. New Scientist & Legemidler og Samfunn 4/1995

آخرین آمار ایدز در آمریکا

بر طبق آخرین آمار اداره بهداشت ایالات متحده آمریکا، از هر ۹۲ نفر آمریکایی یک نفر به ویروس نقص ایمنی انسان مبتلاست. همچنین منبع یاد شده اعلام داشت که از هر ۳۳ نفر آمریکایی آفریقایی نژاد یک نفر ناقل این ویروس است. (راديو صدای آمریکا در اروپا، نوامبر ۱۹۹۵) ■



«کاندوم را فراموش نکنید»

ورزش و سرایت ویروس نقص ایمنی انسان

قهرمان شیرجه دنیا، گرگ لوگینز از آمریکا، مبتلا به ویروس نقص ایمنی انسان است. در بازی های تابستانی المپیک ۱۹۸۸، وقتی که سروی به سکوی شیرجه اصابت کرد و خون آمد، او از ابتلا خود به ویروس آگاه بود. بعد از این اتفاق گرگ دچار کابوس وحشتناکی شد که در آن وی مقصر ابتلا همه شرکت کنندگان به ویروس نقص ایمنی انسان بود.

اما پوست از انتقال ویروس نقص ایمنی انسان به درون بدن جلوگیری می کند. در ورزش هایی که همراه با احتمال خونریزی هستند، خطر سرایت ویروس کم است. در هر مسابقه فوتبال آمریکایی که تقریباً چهار خونریزی اتفاق می افتد، احتمال سرایت ویروس یک در میلیون است. خطر سرایت در مسابقات بسکتبال نیز اندک است، زیرا مقدار ویروس نقص ایمنی انسان در آب دهان و عرق بدن بسیار کم می باشد. با در نظر گرفتن این فرضیه که ویروس تنها از طریق خون سرایت می کند، باید تأکید کرد که فقط در دو مورد، و آن هم در رینگ بوکس، ویروس از ورزشکاری به ورزشکار دیگر سرایت کرده است.

کمیته بازی های المپیک هم اکنون از ورزشکاران تست ویروس نقص ایمنی انسان نمی کند. تحقیقات انجام شده درباره احتمال سرایت ویروس نقص ایمنی انسان در ورزش نشان می دهد که این احتمال بسیار کم است. دکتر اریک مست در نشریه انالز آف اینترنال مدیسین (Annals Of Internal Medicine) در اینباره می نویسد: «لزومی به محروم کردن ورزشکاران مبتلا به ویروس نقص ایمنی انسان از شرکت در مسابقات ورزشی نیست». فقط در ورزش هایی که تماس های پوستی زیاد وجود دارد باید از شرکت ورزشکارانی که دارای زخم های باز هستند جلوگیری کرد. در حال حاضر این پیشنهاد فقط ورزش کشتی را شامل می شود. Legemidler og Samfunn 4/1995

پروتیین از سرایت ویروس نقص ایمنی انسان

جلوگیری می کند

نشریه نیوساینتیست (New Scientist) خبر از کشف پروتیینی می دهد که در بزاق دهان یافت شده و وظیفه اش نگهداری دهان است. کاشفان این پروتیین، محققین یک انستیتوی تحقیقات دندانپزشکی در مریلند آمریکا هستند. این پروتیین خود را به گلبول های سفید خون متصل کرده و از آلوده شدن آنها به ویروس نقص ایمنی انسان جلوگیری می کند.

مدتها محققین آمریکایی از اینکه چرا بزاق دهان افراد مبتلا به این ویروس واگیر ندارد در تعجب بودند. در اواخر دهه هشتاد، دانشمندان کشف کردند که بزاق دهان ویروس نقص ایمنی انسان را درهم فشرده و نابود می کند. دلیل این امر وجود مولکول های پروتیینی بزرگی است که mucins نامیده می شوند. سپس محققین توانستند این مولکول ها را از آب دهان جدا سازند، ولی بزاق دهان همچنان از گلبول های سفید خون در برابر عفونت محافظت می کرد.

همجنس گرایی:

کوزه ای لبریز سوال ...

(قسمت اول)
نوشته: آواز



مردی که در این تصویر دیده می‌شود، در حالی که در حال نوشتن است، به نظر می‌رسد که در یک فضای تاریک و خلوت قرار دارد. او با تمرکز کامل بر کار خود مشغول است و نور تنها از یک منبع در پس‌زمینه می‌تابد که باعث ایجاد سایه‌های عمیق و درخشان می‌شود. این تصویر نمادی از تنهایی و تمرکز است.

در این تصویر، ما با یک فضای تاریک و خلوت مواجه هستیم. نور تنها از یک منبع در پس‌زمینه می‌تابد که باعث ایجاد سایه‌های عمیق و درخشان می‌شود. این تصویر نمادی از تنهایی و تمرکز است. در این تصویر، ما با یک فضای تاریک و خلوت مواجه هستیم. نور تنها از یک منبع در پس‌زمینه می‌تابد که باعث ایجاد سایه‌های عمیق و درخشان می‌شود. این تصویر نمادی از تنهایی و تمرکز است.

بشکلی بهره گرفته است که تطابقت با فرهنگ عمومی ایرانی جایز می بوده است. همچنین نویسنده هیچ ادعایی مبنی بر کامل بودن پاسخ ها نداشته، ولی تأکید می کند که از ارائه پاسخ های غیرعلمی، اعمال یکسونگری و دادن اطلاعات اشتباه پرهیز کرده است. مجموعه پرسش ها و پاسخ های زیر با دقت انتخاب و طرح شده و با زبانی ساده بیان شده اند.

پرسش ها و پاسخ ها

۱- همجنس گرایی یعنی چه؟

همجنس گرایی تمایلات و نزدیکی های جنسی، جسمی، عاطفی و معنوی دو زن یا دو مرد است که بر اساس رابطه ای آگاهانه، آزادانه و عادلانه بنیان گذاشته شده باشد. این يك تعريف كلي است.

۲- از چه سنینی همجنس گرایی در اشخاص پدیدار می شود؟

در مورد پدیدار شدن همجنس گرایی در افراد نمی توان سن بخصوصی را ذکر کرد. مهم ترین مسأله در این مورد این است که مبنای تعیین تمایلات همجنس گرایانه چه چیزهایی هستند. يك کودک پنج ساله می تواند تمایلات همجنس گرایانه داشته باشد، بی آنکه قادر به انجام اعمال سکسی باشد. مبنای چنین کودکی برای تعیین تمایلات همجنس گرایانه اش (در صورتی که وی خود آگاهانه قادر به چنین تعیینی باشد) تنها می تواند کشش عاطفی و طبیعی وی به همجنس خود باشد. البته فریود معتقد است که بین سنین چهار تا شش يك دوره کوتاه میل به نزدیکی های جنسی در کودکان پدیدار می شود. در همین دوره است که گاه بازی های کودکانه شکل جنسی بخود می گیرند، اما شکل ارضای فیزیکی با عاطفی کودکان در این گونه بازی ها مشخص نیست. يك شخص همجنس گرا هم می تواند در همین سنین خردسالی امیال و یا حتی تجربیات همجنس گرایانه داشته باشد. از طرفی هستند زنان و مردان پنجاه و چند ساله ای که تنها پس از چند دهه زندگی فعال جنسی به وجود امیال همجنس گرایانه در خود پی می برند. جزو مبناهای تعیین کننده تمایلات همجنس گرایانه این اشخاص می توان تمایلات جنسی را هم گنجانند، اما به هیچ وجه نمی توان نتیجه گیری کرد که تمایلات همجنس گرایانه ایشان پدیدارتر از تمایلات همجنس گرایانه يك کودک پنج ساله است. موضوع مهم دیگر این است که معمولاً همجنس گرایی در کسی مثل سینه های برآمده یا سبیل يك تازه بالغ پدیدار نمی شود. همجنس گرایی احساسات و تمایلاتی است طبیعی که با در شخصی موجود می باشند یا نمی باشند. همین امر که ما همجنس گرایی و همجنس گرایان را در سنین مختلف مشاهده می کنیم، شواهدی بر این ادعاست که سن مشخصی برای همجنس گرا شدن وجود ندارد. اکثراً این شرایط اجتماعی یا روحی، روانی شخص هستند که بطور خیلی اتفاقی پدیدار شدن همجنس گرایی را برای شخصی در پانزده سالگی و برای شخص دیگری در سی و پنج سالگی تعیین می کنند. اما این

وقتی در جوامع ایرانی صحبت از پدیده همجنس گرایی می آید، بیایید، برخوردها معمولاً برخورد های تفرآمیز، متعصبانه، توهین آمیز، تحقیرآمیز، هشدار دهنده، ارشادگرایانه یا ترحم آمیز خواهند بود. خیلی ها هم اصلاً از موضوع گریخته و بخاطر حفظ آرامش و ادب، سکوت و بی تفاوتی اختیار می کنند. اما به احتمال قوی آنچه که گریبان اکثر افراد را پس از برخوردهای گوناگونشان و در خلوت خودشان می گیرد، بختک سوال های ریز و درشت و فراوانی است که اغلب بی جواب می مانند. ریشه تمام برخوردهای متعصبانه و کینه توزانه در جوامع بشری، در درجه اول ناآگاهی انسان ها و بعد ناامنی حاصل از آن ناآگاهی است. آتش تند برخوردهای ستیزه جوینان افرادی که ضد همجنس گرایی هستند نتیجه ناامنی های شخصی و اجتماعی ایشان است - و بعد که به هر حال احساسات تند فرو می نشینند، بعضی ها که از قدرت بیشتری برای مواجهه با خود برخوردارند به عمق ریشه برخوردهای خود، یعنی ناآگاهی هایشان و نهایتاً به پرسش هایشان می رسند و حتی ممکن است در پی یافتن پاسخ های مورد نظرشان تلاش هم بکنند. و اما بعضی های دیگر، پس از فرونشستن آتش احساساتشان، بختک سوال ها و ناآگاهی های خویش را کتمان کرده و ظاهراً به زندگی عادی خود ادامه می دهند، بی آنکه متوجه نقش مخرب برخوردهای خصمانه و یا سکوت بی جاییشان باشند. ناامنی های شخصی و اجتماعی این عده بسیار قوی تر هستند از تأثیر بختک سوال های بی پاسخ مانده شان - اما کنجکاوی در ذات بشر است و همواره بعنوان یکی از ارکان اصلی تکامل بشری تعیین کننده سرنوشت آدم ها بوده و خواهد بود. بهمین جهت است که یکی از تم های مهم تکامل این است که ما کنجکاوی و کسب دانش را در خدمت ارضای نیازهای طبیعی مان گرفته تا بر ناامنی ها میان و مشکلات ناشی از آنها فایز آیم. اگر می خواهیم جوامع آتشی مزاج و ضد همجنس گرای ایرانی را به پذیرش حقوق فردی/اجتماعی همجنس گرایان دعوت کنیم، می بایستی که کنجکاوی ایشان را برانگیخته و یا عرضه فرهنگ مثبت و انسانی همجنس گرایی، به سوالات متعددی که از ناآگاهی ها و ناامنی هایشان سرچشمه می گیرند پاسخ دهیم - بااین امید که این کار سبب آفرینش تنش های مثبت اجتماعی شده و به تکامل و تعالی همگی مان کمک خواهد کرد.

آنچه در زیر می آید گزیده ای از سوال های احتمالی و اجتناب ناپذیری است که در ذهن بسیاری مطرح می شوند. بعضی از این سوالات ممکن است برای دگرجنس گرایان کم لطف به حقوق و آزادی همجنس گرایان یا حتی برای ضد همجنس گرایان پیش بیایند. بعضی دیگر ممکن است برای دگرجنس گرایان کنجکاوی مطرح باشند. و بعضی دیگر از این سوالات ممکن است نقاط ابهامی باشند برای بعضی از خود همجنس گرایان - مثل همجنس گرایان ساکن ایران که دسترسی به هیچ منبع مشورتی یا اطلاعاتی نداشته و شاید در درک کامل هویت جنسی با حقوق ابتدایی خود بازمانده باشند.

در جواب به سوالات مطرح شده، نویسنده حاضر تا آنجا که مقدور بوده است از دانش عمومی فرهنگ بین المللی همجنس گرایی

میان خویی ندارند. این عده می خواهند از پذیرش طبیعی بودن تمایلات همجنس گرایانه خودداری کرده و این پدیده را بعنوان محصول ناهنجاریهای شخصی یا مفاسد اجتماعی از بین ببرند. همجنس گرایی تقریباً از یک میلیون سال قبل وجود داشته و تا پایان زندگی بشری نیز وجود خواهد داشت. وقتی صحبت از عوامل پدید آورنده پدیده ای میان می آید نظریه های پیشنهادی معمولاً حول سه محور الهی، بیولوژیکی و اجتماعی دور می زنند. جالب اینجاست که نظریه پردازان مذهبی نظریه ای تحت عنوان عوامل پدیدآورنده همجنس گرایی ارائه نمی دهند. آنها فقط می گویند که همجنس گرایان افراد فاسدی هستند که برخلاف تعلیمات و توقعات الهی عمل کرده و گناهکارند - و البته تنها عامل پیدایش این فساد را نیز حلول شیطان می دانند در روح و کالبد شخص گناهکار و همجنس گرا - و صدا البته که این شیطان در روح بسیاری از روحانیون مذاهب عمده تاریخ بشری نیز حلول می کند و اتفاقاً ایشان از تعالیم الهی نیز خوب آگاه هستند. گروهی که با ارائه نظریه های علمی و با انجام آزمایش های بیولوژیکی، ژنتیکی و غیره سعی می کنند عواملی علمی برای همجنس گرا بودن افراد بیابند، هنوز نتوانسته اند پاسخ مشخصی به سوالات خود بدست بیاورند و فرضیه هایشان هنوز در سطح فرضیه باقی مانده اند. محققینی که در این زمینه کار می کنند در دو دسته جای می گیرند: الف- آنهایی که همجنس گرایان را بعنوان بیماران جنسی یا روانی دانسته و از طریق یافتن عوامل علمی مؤثر در تمایلات و رفتارهای جنسی همجنس گرایان قصد معالجه همجنس گرایان را دارند. تحقیقاتی باصطلاح علمی از این دست، در کشورهایی نظیر چین هر روز به بن بست های آزمایشگاهی برمی خورند. ب- آنهایی که انگیزه تحقیقات علمی شان را تعالی علم و کمک به همتوع می دانند. این دانشمندان برخلاف نیت خیرشان عملاً خدمتی به کسی نمی کنند. گذشته از اینکه تاکنون پژوهش های ژنتیکی ایشان براساس فرضیه های ژنتیکی بودن همجنس گرایی، (که اتفاقاً بعضاً هم توسط دانشمندان همجنس گرا انجام یافته) به نتیجه قاطع و قابل ملاحظه ای نرسیده اند، بیم آن نیز می رود که در صورت اثبات چنین فرضیه هایی، مخالفین همجنس گرایی اینبار با استفاده از تکنیک های ژنتیکی سعی در تغییر گرایشات طبیعی آدمها بعمل بیاورند. استدلال دانشمندانی که با نیت مثبت به تحقیقات علمی روی آورده اند این است که با اثبات ژنتیکی بودن همجنس گرایی می توان جوامع همجنس گراستیز را تشویق به پذیرش طبیعی بودن پدیده همجنس گرایی کرد. این دانشمندان فراموش کرده اند که ریشه های ستیز جوامع ضد همجنس گرا جهل سازمان یافته افراد آن جوامع است که آنها را با آزادی هر آنکس که با ایشان متفاوت است در تضاد و ستیز قرار می دهد. منظور رفع ستم از همجنس گرایان باید آزادی های سیاسی و اجتماعی را افزایش داد، و گرنه فرقی نمی کند که چرا یک همجنس گرا، همجنس گراست. آنهایی

تفاوت سنی باز هم دلیل بر آن نیست که تمایلات همجنس گرایانه در کسی بیشتر یا کمتر از دیگری پدیدار باشد در نتیجه عامل سن هیچ ربطی به پدیدار شدن همجنس گرایی در مفهوم کلی اش ندارد؛ البته وقتی دختران و پسران به سن بلوغ جنسی می رسند قادر به تجربه عملی تمایلات جنسی و طبیعی خویش می شوند و شاید همین سنین تأثیر تعیین کننده ای در سرنوشت تمایلات جنسی داشته باشند.

- چگونه کسی به این نتیجه می رسد که وی همجنس

گراست؟

در جامعه ای مثل جوامع سنتی ایرانی معمولاً افراد نهایت سعی خود را می کنند که به این نتیجه نرسند - به دلیل عواقب وحشتناک اجتماعی و یا حتی خطرهای جانی اجتناب ناپذیری که در اثر رسیدن به چنین نتیجه ای گریبان افراد را می گیرند. با این توصیف، جای تعجبی نیست اگر کسی بطریق برعکس، یعنی با رسیدن به این نتیجه که وی دگرجنس گرا نیست به نتیجه نهایی همجنس گرا بودنش برسد. اما در شرایط عادی شخص کشش طبیعی خود را در یا زود درک می کند. شخص می تواند زیبایی های مطلوبش را در همجنسان خود تشخیص داده و از طریق این تشخیص مثلاً به تهییج جنسی برسد. شخص می تواند در رویاهای جنسی اش با همجنس خود درآمیزد. خیلی ها اول از طریق تجربه عشق معنوی به واقعیت داشتن کشش های جنسی به همجنسان خود پی می برند. بعضی ها خیلی اتفاقی با همجنس خود همبستر شده و پس از تجربه ای حقیقی، به حقیقت گرایشات جنسی خود می رسند. کشش های طبیعی همجنس گرایانه بی هیچ نیازی به توجه و فقط با تکیه بر احساسات غیرقابل کنترل، عواطف زیبای انسانی، درک متقابل از امیال و افکار همجنس و حس زیبایی شناسی فیزیکی، نیاز طبیعی فرد به همجنسش را برای وی مشخص و آشکار می کنند - ولی این بشرطی است که شخص برخلاف گرایشات طبیعی خویش، و مثلاً همانطور که در بالا ذکر شد جزو پروسه برعکس شده نتیجه گیری جنسی اش، تمایلات واقعی اش را عمداً نادیده نگرفته یا زیرپا نگذاشته باشد. کلاً کشف و درک گرایشات جنسی می تواند به موضوعی بسیار پیچیده تبدیل شود. افراد از طرق متنوع و متعددی درباره واقعبات گرایشات جنسی خود نتیجه گیری می کنند. عوامل تعیین کننده در این امر فراسوی انتخاب سطحی رفته و اصولاً ناشی از تمایلات طبیعی، غیرقابل کنترل و ازبیم نرفتنی هستند.

- چه عواملی سبب پیدایش همجنس گرایی می شوند؟

داشتن امیال همجنس گرایانه، همین - معمولاً آنهایی که دنبال

یافتن عوامل مؤثر در پیدایش همجنس گرایی هستند با همجنس گرایی

به جنسیت و تمایلات جنسی خود افتخار کرده و خانواده و دوستان خود را نیز در این افتخار سهیم کنید

دیگر نمی تواند بعنوان تنها عامل انقراض نسل بشر باعث تکراری باشد.

آیا همجنس گرایی يك بیماری است؟

خیر، همجنس گرایی در شکل سالم و طبیعی اش هرگز نمی تواند بعنوان هیچ يك از بیماری های شناخته شده شناسایی و احتمالاً درمان شود. شکل سالم و طبیعی همجنس گرایی یعنی روابط جنسی/عاطفی دو زن یا دو مرد عاقل و بالغ که در کمال اختیار و آزادی و بدون سلب حقوق فردی و اجتماعی از یکدیگر، همخوابی، همشینی و یا همزیستی با همدیگر را انتخاب می کنند. حال اگر مثلاً مرد بالغی به پسر بچه ای تجاوز جنسی کند، گریه ظاهراً عمل این دو می تواند بعنوان عمل جنسی دو همجنس سنجیده شود، اما رابطه برقرار شده رابطه همجنس گرایانه نیست، به دلیل اینکه این رابطه دارای هیچیک از خصوصیات مذکور در تعریف بالا از همجنس گرایی نبوده و همچنین این مرد بالغ را می توان يك بیمار روانی نامید به این دلیل که وی بطور بکطرفه از داشتن رابطه جنسی چه بسا آزار دهنده ای با کودک ضعیفی لذت می برد که هیچ آگاهی جنسی یا اختیاری ندارد - اینکه این مرد با همجنس خود بخوابد بیماری نیست، ولی هنگامی که وی لذت جنسی همجنس گرایانه اش را از طرق غیرعادلانه غیرانسانی کسب می کند دچار بیماری شده است. عین همین استدلال را می توان در مورد پدری عنوان کرد که از دختر بچه خود سوءاستفاده جنسی می کند (رابطه دو جنس مخالف).

که مخالف آزادی همجنس گرایان هستند هیچ دلیل قانع کننده ای برای مخالفتشان ندارند که حال بخواهند مثلاً با دلایل علمی دانشمندان، همجنس گرایی را جایز بدانند. همجنس گرایی باید با تکیه بر آزادی ها و حقوق فردی پذیرفته شود، نه بر اساس سند و مدرک علمی که ممکن است به اقتضای روزگار بر له یا علیه همجنس گرایان استفاده شود.

آنهايي که با رجوع به عوامل اجتماعی می خواهند علل پیدایش همجنس گرایی را یافته و توضیح بدهند در گمراهی محض بسر می برند. در طول يك میلیون سال گذشته همجنس گرایی در همه جوامع بشری وجود داشته است. از قبایل آفریقایی گرفته تا مجلس سنای آمریکا، از حوزه علمیه قم گرفته تا انقلابیون مکزیکی و از قطب شمال گرفته تا صحرای مصر تحت هر گونه شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همجنس گرایی بطور پنهان و آشکار جری از واقعیت زندگی بشر بوده است. خصوصیات جوامع انسانی از هر محله به محله آنقدر با هم متفاوت هستند که هرگز نمی توان برای وجود پدیده ای چنین جهان شمول، عامل یا عوامل مشترکی یافت.

هیچ عاملی غیر از نیاز طبیعی دو همجنس به سهیم شدن جسم و احساساتشان با یکدیگر نمی تواند سبب پیدایش همجنس گرایی باشد. بهترین استدلالی را که می توان برای تفهیم اهمیت این عامل یگار گرفت این است که آدم ها با با جنس مخالف خود روابط جنسی و عشقی دارند، با با جنس موافق خود و با با هر دو جنس و هیچ دلیلی غیر از واقعیت وجودی نیازهای جنسی آدم ها نمی تواند عامل پیدایش تمایلات جنسی شان باشد.

آیا همجنس گرایی بر ضد بقای نسل بشر است؟

نه، همجنس گرایی هرگز جایگزین دگرجنس گرایی نخواهد شد، همانگونه که دگرجنس گرایی هرگز نمی تواند جایگزین همجنس گرایی بشود. مادامی که روابط جنسی دگرجنس گرایانه، حال تحت هر عنوانی که اتفاق می افتند، در بین جوامع بشری رواج داشته باشند، نمی توان نگران انقراض نسل بشر بود. کره کوچک زمین، با محیط زیست آلوده اش، هم اکنون محل سکونت بیش از شش میلیارد انسان است. اکثر نقاط دنیا از مشکل تراکم جمعیت رنج می برند. فعلاً تا چند صد سال آینده به اندازه کافی در دنیا آدم خواهیم داشت. وانگهی پدیده ای که ظرف يك میلیون سال عملاً جلوی ازدیاد جمعیت را نگرفته، از این پس نیز نقش بزرگی در تعیین آهنگ رشد جمعیت دنیا نخواهد داشت. بعضی از کارشناسان رشد جمعیت امیدوارند که با در نظر گرفتن حقوق و آزادی های اجتماعی برای همجنس گرایان می توان روابط همجنس گرایان را رواج بیشتری داد و در نتیجه کنترل کاهش بخشی از رشد جمعیت دنیا را آسانتر کرد، غافل از اینکه همجنس گرایان فراوانی به سنت کانون خانواده علاقه بسیاری داشته و از طرق مصنوعی صاحب فرزند می شوند. دگرجنس گرا بودن نشانه توانایی در تولید مثل نیست. همجنس گرا بودن نشانه ناتوانایی در تولید مثل نیست. روابط جنسی، دیگر فقط بمنظور تولید مثل انجام نمی شوند - و هنگامی که بمب های اتمی قادرند کره زمین را ظرف چند ساعت نابود کنند، عدم تولید مثل

آدم ها در برخورد با پدیده های دنیای اطرافشان قبل از هر چیزی، معمولاً پدیده مورد نظرشان را در یکی از دو گروه «پدیده های شناخته شده/معمولی» و یا «پدیده های شناخته نشده/غیرمعمول» طبقه بندی کرده و در ذهن ثبت می کنند. بدین ترتیب اگر شخصی برای اولین بار با پدیده ای مواجه شود یا آشنایی چندانی با آن نداشته باشد، بلافاصله آن پدیده را در گروه «پدیده های شناخته نشده/غیرمعمول» جای می دهد. ملاحظه کنید که آدم ها معمولاً پدیده های جهان اطراف را با «معمولی» و عادی فرض می کنند یا اینکه آنها را «غیرمعمول» و غیرعادی می نامند.

این شیوه ساده ترین شکلی است که بشر با استفاده از فکر و ذهنش به سنجش اطلاعات و پدیده های جهان می پردازد. طبقه بندی با استفاده از این شیوه ساده و ابتدایی در واقع بر محور آگاهی نسبی متکی می شود. یعنی هر قدر آدم ها در مورد پدیده ای بیشتر بدانند («پدیده های شناخته شده») آن را معمولی تر فرض می کنند. این طرز فکر بلافاصله دو اشکال بزرگ را باعث می شود: یکی اینکه نمی توان همه چیز را در این دنیا بر حسب معمولی بودن یا نبودشان سنجید، زیرا که هیچ مبنای مشخصی برای تعیین محدوده معمول و غیرمعمول وجود ندارد. معمول یا غیرمعمول بودن پدیده های دنیا نسبی است. یعنی پدیده ای برای شخص یا اشخاصی تحت یکسری شرایط زمانی و مکانی ممکن است معمولی باشد و در عین حال برای اشخاص دیگر در شرایط

زمانی و مکانی دیگری غیرمعمول باشد. وقتی که هیچ استاندارد وجود ندارد که برای همه همیشه و همه جا معمول با غیرمعمول بودن پدیده ای را تعیین کند. در نتیجه هیچ نیازی هم نیست به اصرار ورزیدن در انجام سنجشی که به طبقه بندی کردن پدیده های دنیا در گروه های «معمول» و «غیرمعمول» ختم شود. وقتی هم که نیازی به الصاق برچسب «معمول» و «غیرمعمول» بر پدیده های جهانی وجود نداشته باشد، در نتیجه ارتباط و همراهی گروه های «پدیده های شناخته شده» و «پدیده های شناخته نشده» با «معمول» و «غیرمعمول» هم بی دلیل و بی اساس است. و این ما را به دومین اشکال بزرگ در شیوه ابتدایی و ساده سنجش پدیده ها می رساند که حتی اگر نیازی حتی به اضافه کردن صفت های ثانویه «معمول» و «غیرمعمول» به دنبال «...» شناخته شده و «...» شناخته نشده» هم می بود، باز هم هر پدیده شناخته شده ای الزاماً عادی نیست و هر پدیده شناخته نشده ای هم الزاماً غیرعادی نیست. ممکن است اینطور به نظر بیاید که از پاسخ به سوال مطرح شده کسی دور شده ایم، اما دقیقاً نکته اینجاست که بخاطر روش سنجش متداولی که آدم ها در مواجهه با پدیده های جهان اتخاذ می کنند، اولاً با افزودن صفت های معمول و غیرمعمول واقعیت پدیده مورد نظرشان را تحریف کرده و ثانیاً برداشت ها و اظهار نظرهایشان در رابطه با آن پدیده کاملاً بستگی پیدا می کند به میزان آگاهی شان از متعلقات آن پدیده - بدین ترتیب ما از واقعیت وجودی پدیده های دنیا تا آنجایی آگاهی که در ذهن خود به آن دست یافته ایم، ولی محدوده واقعیت وجودی پدیده ها الزاماً به محدوده ذهن ما ختم نمی شود. اشخاص بسیاری هم که همجنس گرایی را بیماری («غیرمعمول») می دانند، دچار دو مشکل بزرگ هستند؛ یکی اینکه از واقعیات این پدیده آگاهی ندارند و دیگر اینکه این عدم آگاهی را مبنای «غیرمعمول» نامیدن این پدیده قرار داده اند. اما چگونه می توان پدیده ای را «غیرمعمول» نامید وقتی اصلاً شناختی از آن در دست نیست؟ یعنی شخص تقصیر ندانستن خود را بر گردن «پدیده شناخته نشده» انداخته و آن را غیرمعمول می خواند. تازه اگر چنین شخصی اطلاعات کافی هم در مورد همجنس گرایی داشته باشد باز هم ثابت کردیم که نفس سنجش پدیده های دنیا بر مبنای معمول و غیرمعمول بودن عمل اشتباهی است. حال اگر شخصی متوجه این نکته فلسفی نشده و هنوز اصرار دارد که «معمول» را بدنبال «پدیده شناخته شده» و «غیرمعمول» را بدنبال «پدیده شناخته نشده» بیاورد، باز هم می توان از راه دیگری روش فکری وی را مورد انتقاد قرار داد. بدین ترتیب که اگر از نظر ایشان شناخته شده بودن یا نبودن پدیده های دنیا ساده ترین و ابتدایی ترین متعلقات آن پدیده ها هستند، پس شناخته شده بودن یا نبودن مقدم است بر معمول بودن یا نبودن - و در نتیجه با تعیین شناخته شده بودن یا نبودن پدیده ای، شخص فرضی ما تکلیف معمول و غیرمعمول بودن آن را هم معلوم کرده است. حال اگر «غیرمعمول» نامیدن همجنس گرایی نستی باشد که بخاطر شناخته نشده بودن همجنس گرایی توسط شخص فرضی ما به این پدیده داده شده باشد، پس در صورت کسب آگاهی و شناخت از پدیده همجنس گرایی این شخص باید قادر باشد که صفت معمول را به آن نسبت بدهد. پس اینکه شخصی پدیده همجنس

گرایی را بیماری = «غیرمعمول» بداند حاکی از ناآگاهی وی از این پدیده است.

صورت گرفتن چنین طبقه بندی های احتمالاً اجتناب ناپذیر ذهنی الزاماً به دلیل تفاوت واقعی پدیده تازه با پدیده های قبلاً شناسایی شده موجود («پدیده های شناخته شده معمولی») نیست، بلکه بخاطر عدم آگاهی فرد است از خصوصیات آن پدیده تازه - اگر در طول زمان، فرد مواجه شده با پدیده ای تازه، بتواند اطلاعات بیشتر و قابل فهم تری درباره چگونگی پدیده مزبور بدست بیاورد، چه بسا که اینبار آن را به آسانی و احتمالاً دوباره به شکلی اجتناب ناپذیر تحت عنوان «پدیده های شناخته شده معمولی» ذهنش طبقه بندی کند. حالتی تقریباً عکس این موضوع هم امکان پذیر هست؛ بدین صورت که شخص ممکن است بدلیل عدم آگاهی کامل از چگونگی و ویژه گی های پدیده ای تازه، آن را جزو گروه نادروستی از «پدیده های شناخته شده معمولی اش» آن طبقه بندی کرده و بدین صورت درکش را برای خود آسانتر و میسرتر کند.

هنگامی که گالیله برای روحانیون مستبد قرون وسطا در رُم کشف تازه اش مبنی بر چرخیدن کره زمین گرد خورشید را شرح داد همه به او تهمت دیوانگی، جادوگری و کافری زدند و او را در دادگاه علوم الهی شان به محاکمه کشاندند. روحانیون کم عقل البته بخاطر حفظ قدرت های مستبدانه شان و ادامه کنترل و سودجویی هایشان هرگز زیربار پذیرش حرف تازه ای نمی رفتند که با دانش و گفته های محدود خودشان مغایرت می داشت. اما، اگر گالیله صفحه تلویزیونی داشت که به مدار ماهواره های قضایی متصل بود و در آن دادگاه خشم نابخردان مذهبی تصویر چرخیدن کره زمین را از فاصله چند هزار کیلومتری به پاپ اعظم نشان می داد و بعد اگر پاپ می دید که تصویر زوم شده بر انگشتر قدرتش چگونه از طریق دوربین های همان ماهواره به صفحه تلویزیون دادگاش می رسید، آنوقت دیگر هیچیک از مقامات مذهبی جرأت نمی داشت که گالیله را دیوانه یا جادوگر بخواند، گالیله بخت برگشته تنها توانست محاسبات نجومی اش را تحویل مذهبیبون بی ماهواره و بی تلویزیون بدهد، با این وصف، اما، مخفیانه، پس از طلب مغفرت روی زمین همان دادگاه نوشت که «با این همه باز زمین حرکت می کند».

آدم ها بر شخصیت های بزرگ بیشماری بخاطر گفتار و اندیشه های متفاوت یا روش نامتداول زندگی شان برچسب بیمار روانی بودن زده اند - و بعد که معسای وجود این شخصیت ها حل شده است، میلیون ها نفر طرفدار همان شخص شده اند. اغلب برچسب های اینجینی به دلیل نداشتن پشتوانه های علمی و منطقی بی اعتبارند. «بیماری» و «بیماران روانی» برچسب هایی هستند که بی هیچ استدلالی بر همجنس گرایی و همجنس گرایان زده می شوند - همجنس گرایی برای خیلی ها پدیده ناشناخته ای است، و تنها به همین دلیل فرض می کنند که غیرمعمول و غیرطبیعی است و بعد، بخاطر ناامنی ناشی از ناآگاهی

آنها را از این زاویه با دگرجنس گرایان مقایسه کنیم باز هم قابلیت های جنسی همجنس گرایان و دگرجنس گرایان را یکسان می یابیم. درصد ناتوانایی های جنسی، بطور مثال، نزد این دو گروه تفاوتی با هم ندارند. همچنین احتمال وقوع بیماری های مقاربتی مابین این دو گروه تقریباً یکسان است. پس همجنس گرا بودن نه نتیجه بیماری جسمی شناخته شده ای است و نه باعث بیماری بخصوصی می شود - [ارتباط بیماری ایدز و همجنس گرایی در قسمت دیگری مطرح خواهد شد].

اتفاقاً آنهایی که نابخردانه همجنس گرایی را بیماری می نامند خود بر واقعیات یاد شده بالا واقفند. بدین صورت که آثار و علائم سلامتی جسمی همجنس گرایان را بوضوح بچشم خود می بینند. آنچه را که ایشان ساده لوحانه منشاء بیماری همجنس گرایان فرض می کنند، نه جسم بلکه روان همجنس گرایان است. (منظور از روان اینجا «روح» نیست) - توجه کنید که ما آدم ها معمولاً از چگونگی احساسات، افکار و تحولات روانی همدیگر آگاه نیستیم. هر قدر نسبی و قابل شك، لااقل از طریق علائم و عوارض ظاهری مشخص می توان از سلامتی یا ناسلامتی جسمی اشخاص آگاه بود. اما حیطه احساسات و افکار در ما انسان ها آنقدر پیچیده و خصوصی است که بندرت بتوان از وجود یا عدم وجود وجه مشخصی از آنها ابراز آگاهی کرد. و نکته دوباره همینجاست که نابخردانی که همجنس گرایی را بیماری (مشخصاً بیماری روانی) می نامند بهتان باطل خود را بر اساس مشخصات محدوده ای عنوان می کنند که به هیچ وجه از آن آگاه نیستند. بدین ترتیب آنهایی که دلایل مذهبی یا جسمانی برای اثبات «بد» بودن همجنس گرایی را ناقص یا بی اعتبار دریافتند به حیطه روان متوسل شدند. ترس ناشی از عدم آگاهی از ماهیت همجنس گرایی با استفاده از علوم طبیعی مغلوب شده و از میان می رود. اما برای رهایی از ترس و کسب آگاهی فرد می بایستی مسوولیت های شخصی پذیرفته و تلاش کند و عوامل ایجاد ترس را از میان بردارد. کسی که از همجنس گرایی بی اطلاع است و با آن می ستیزد، حتی از رها شدن از ترس ناشی از ناآگاهی اش هم می ترسد! برای چنین شخصی خیلی آسانتر است که همجنس گرایی را بیماری روانی بنامد، زیرا که بدین شکل آثار و علائم «بد» بودن و بیماری بودن همجنس گرایی را از دنیای دیدنی ها به دنیای نادیدنی ها (روان) منتقل کرده و چون بخیال وی هر کسی که رفتار و گرایشاتی غیر از رفتارها و گرایشات متداول اجتماعی داشته باشد غیر معمولی و بیمار است و این «غیر» بودن نتیجه بیماری های روانی است، دیگر با این اوصاف، وی (شخص ناآگاه همجنس گراستیز) می تواند با خیال راحت (۱) و بدون ابراز کوششی برای آموختن چیزی نو در دنیای امن (۱) ناآگاهی و ترس ناشی از آن باقی بماند. پس بحساب این ناآگاهان، يك آدم سالم و عاقل کسی است که همه وجوه زندگی اش مطابق باشد با زندگی افراد معمول اجتماعش - همجنس گرایان که در مقایسه با اجتماع معمول رفتارها و گرایشات جنسی متفاوتی دارند ولی از نظر جسمانی سالم هستند، و فکر می

شان از آن می گریزند و برای توجیه این گریز، آن را يك بیماری می نامند - در صورتی که اگر این خیلی ها روی صفحه تلویزیونی که دوربین مداربسته اش در اتاق زوج يك همجنس گرا کار گذاشته شده، ببینند که رفتار جنسی این زوج بغیر از به اوج ارضای جسمی و روحی رساندن نیازهای طبیعی، انسانی و زیبای آنها چیز دیگری نیست، آن وقت دیگر بخود اجازه نمی دهند که صرفاً تمایل رسیدن به چنان ارضایی را از طرف کسی «بیماری» بنامند. اگر این خیلی ها از طریق مطالعه درباره همجنس گرایی و نشست و برخاست و داشتن ارتباطات ساده و سالم انسانی با همجنس گرایان بر آگاهی ناقص خود در این زمینه بیافزایند، متوجه می شوند که همجنس گرایی سالم و طبیعی به همان اندازه دگرجنس گرایی سالم و طبیعی «سلامت» است.

اینها همه مقدمه ای بود در اثبات بی پایه و اساس بودن انگیزه های سوال هایی که همجنس گرایی را بعنوان يك بیماری مطرح می کنند. حال می توان به پاسخ استاندارد چنین سوال هایی پرداخت.

وقتی مردم همجنس گرایی را بعنوان يك «بیماری» مطرح می کنند، در درجه اول بنوعی بر این امر صحه می گذارند که همجنس گرایی خارج از کنترل افراد همجنس گرا بوقوع می پیوندد و در درجه دوم جویای راه هایی برای «درمان» بیماری فرضی شان می شوند. اینکه مردم خارج از کنترل بودن همجنس گرایی را بنوعی تأیید می کنند از يك نظر خوب است و آن این است که آنها کار اثبات «طبیعی» بودن همجنس گرایی را آسانتر می کنند - یعنی تمایلات همجنس گرایانه به همان شکلی که گرسنگی و تشنگی غیرقابل کنترل هستند و با به همان شکلی که ویار زنان باردار غیرقابل کنترل است، تمایلاتی هستند که تحت کنترل شخص همجنس گرا یا اشخاص دیگر تشدید نشده یا از بین نمی روند. با چنین استدلالی «بیماری» شمردن یا خارج از کنترل همجنس گرایان دانستن پدیده همجنس گرایی با انگیزه یافتن راه های «درمان» آن تناقض پیدا می کند. زیرا می توان پرسید که: چرا بجای تشویق به ارضای نیازها و تمایلاتی اینچنین طبیعی و غیرقابل کنترل، مردم در پی یافتن «درمان» این نیازها هستند - و ادامه داد که: مگر گرسنگی و تشنگی را «درمان» می کنند؟

معمولاً بیماری ها را به دو دسته بزرگ تقسیم می کنند. بیماری های جسمی و بیماری های روانی. همجنس گرایی نه بیماری جسمی است و نه بیماری روانی -

تاکنون هرگز کسی موفق نشده است که وجود نقص یا ناهنجاری فیزیکی یا بیولوژیکی مشخصی را در زنان و مردان همجنس گرا ثابت کند. تمام پژوهش ها به این نتیجه ختم شده اند که هیچ تفاوت جسمی بین همجنس گرایان و دگرجنس گرایان وجود ندارد. حتی اگر فقط بر ارگان ها و قابلیت های جنسی همجنس گرایان تمرکز کرده و بخواهیم

همجنس گرایان هم «بشر» هستند. از حقوق بشر در ایران دفاع کنید.

خود یا با جنس مخالف خود آمیزش جنسی دارد. بلکه به این بستگی دارد که وی به چه شکلی در حین آمیزش احتمال انتقال ویروس را تقلیل می دهد. اکثر آدم های دنیا را می توان به دو دسته دگرجنس گرا و همجنس گرا تقسیم کرد. همانطور که بطور خیلی اتفاقی بیماری ایدز ابتدا بین همجنس گرایان شیوع بیشتری یافت، می توانست خیلی اتفاقی مابین دگرجنس گرایان شیوع پیدا کند. از میان دو دسته آدم های دنیا بالاخره این بیماری باید از يك دسته شروع می شد.

آیا گرایش جنسی همجنس گرایان یا دگرجنس

گرایان قابل تغییر هستند؟

شاید انگیزه های پرسش این سوال از بعضی جهات از پاسخی که می توان برایش پیشنهاد کرد مهم تر باشند. انگیزه های پرسیدن سوال بالا را می توان به دو دسته تقسیم کرد: الف- آنهایی که بخاطر مبارزه بر علیه کشتش های طبیعی جنسی پدید آمده اند، ب- آنهایی که بخاطر حس کنجکاوی و میل به تجربیات تازه چنین سوالی را باعث می شوند. اجازه بفرمایید این دو دسته انگیزه های متفاوت را بررسی کنیم:

الف- سوال منظور مبارزه:

آنهایی که در این دسته در پی یافتن پاسخی به سوال بالا هستند اساساً نه به تغییر گرایش جنسی در کل، بلکه به تعویض گرایش جنسی همجنس گرایانه به دگرجنس گرایانه (و یا بالعکس) اشاره کرده و حساسیت نشان می دهند. چنین حساسیتی معمولاً بخاطر آموزش های غلط فرهنگی و فشار اجتماعی پدید آمده است. نکته عیان این است که بسیاری از جوامع بشری از جمله جوامع مذهبی/ سنتی ایرانیان همجنس گرایان را محکوم و سرکوب می کنند. تحت فشارهای چنین جوامعی، مردم منظور مبارزه با همجنس گرایان خواهان تغییر گرایش جنسی خود یا دیگران هستند. در اینجا می توان پرسشگران دسته الف را به دو گروه مشخص تر تقسیم کرد: ۱- همجنس گرایانی که در پی تغییر گرایش جنسی خویش هستند، ۲- دگرجنس گرایانی که می خواهند سرنوشت جنسی همجنس گرایان را تغییر دهند.

در گروه اول با همجنس گرایانی برخورد می کنیم که برای گریز از عواقب وخیم داشتن هویتی همجنس گرایانه در اجتماع، شانس موفقیت خود در مبارزه بر علیه کشتش های همجنس گرایانه شان را با پرسیدن سوال مورد نظر ما تخمین می زنند. اینها می خواهند مطمئن بشوند که اگر واقعاً راه چاره ای برای خلاصی از گرایش طبیعی شان موجود می باشد تا حد امکان به مبارزه با گرایش جنسی شان ادامه بدهند و اگر راه چاره ای موجود نیست لااقل فکر دیگری بکنند (معمولاً در شرایطی که فرد همجنس گرا با دست خود تیشه به ریشه خود می زند، این فکر دیگر و این الترناتیو برای خلاصی از گرایش همجنس گرایانه چیزی غیر از خودکشی نیست!) - عدم وجود آموزش های جنسی و حمایت های خانوادگی، يك همجنس گرای ایرانی را بطور مثال در شرایطی قرار می دهد که وی تسلیم اختناق جنسی/ فرهنگی اجتماع شده و دست به مبارزه بر علیه قیامات جنسی خویش می زند. عمدتاً چنین مبارزه ای

کنند حتماً از نظر روانی اشکال دارند و عقلشان کم است. از آنجایی که سیستم های اقتصادی و سیاسی برای بقای قدرت حاکمه خود نیازمند کنترل جوامع بشری بوده اند داشتن معیارهای واحد اجتماعی را همواره تشویق کرده و اقلیت های متفاوت را به هرشکلی که شده سرکوب کرده اند. بیمار روانی نامیدن همجنس گرایان آخرین دستاویزی بود که به قدرت های حاکم امکان سرکوب کردن اقلیت همجنس گرایان را می داد.

هم اکنون حتی علم روانشناسی هم که اکثر سردمدارانش خواسته و ناخواسته به آفرینش معیارهای واحد اجتماعی مطلوب قدرت های حاکمه کمک کرده اند اذعان دارد که همجنس گرایی بیماری نیست. اکنون سال هاست که جامعه روانشناسان اروپا و آمریکای شمالی همجنس گرایی را از لیست بیماری های روانی برداشته اند. هیچکدام از روش های پژوهشی روانشناسان و آزمایشات روانی انجام شده موفق نشده اند فرضیه های منحنی که همجنس گرایی را بیماری روانی می نامند را ثابت کنند. بسیاری از روانشناسان خود همجنس گرا هستند و اصولاً اگر هم که تا همین چند دهه اخیر هنوز همجنس گرایی در لیست بیماری های روانی قرار داشت نه بخاطر عدم وجود دلایل کافی برای حذف آن لیست، بلکه به دلیل فراهم نبودن جو اجتماعی/ سیاسی مناسب، همجنس گرایان را بی جهت برچسب بیمار بودن می زده اند.

امروز اگر در اروپا و آمریکای نسبتاً آزاد فرد همجنس گرایی که شاید بخاطر فشارهای خانوادگی و اجتماعی دچار سوءتفاهم بیمار روانی بودن شده باشد به روانشناسی مراجعه کرده و به امید درمان گرایش جنسی اش باشد، روانشناس مزبور احتمالاً به وی پیشنهاد می کند که همجنس گرایی خود را پذیرفته و بجای درمان در پی یافتن زوج همجنس گرای مناسبی برای خویش باشد. در واقع روانشناسان دنیای غرب اجازه ندارند کسی را تحت عنوان همجنس گرا بودن مداوا کنند. پس در جواب سوال بالا می توان گفت: «نه خیر همجنس گرایی بیماری نیست.»

آیا ایدز بیماری همجنس گرایان است؟

نه - اگر چنین چیزی درست بود قبل از پانزده سال اخیر هم همجنس گرایان از ایدز می مردند. همجنس گرایی و بیماری ایدز هیچ ربطی به هم ندارند غیر از اینکه بطور خیلی اتفاقی این بیماری ابتدا در جوامع همجنس گرایان شیوع پیدا کرد تا دیگر جوامع غربی. نوع رفتارها و گرایش جنسی همجنس گرایان به هیچ وجه تولید کننده ویروس اچ.آی.وی (HIV) که گفته می شود یافتنش در بدن اشخاص نشانه امت از ابتلای احتمالی ایشان به بیماری ایدز نیست. این بیماری از راه خون، آب منی و ترشحات واژن به دیگران انتقال یافته و می تواند هر کسی که نامحاطانه از طریق آمیزش های جنسی یا سر و کار داشتن با سرنگ های خونی در معرض خون آلوده قرار می گیرد را مورد تهدید قرار دهد. آمیزش جنسی نامحاطانه متداولترین شیوه سرایت ویروس اچ.آی.وی از شخصی به شخص دیگر شناخته شده است. سرایت این ویروس به این بستگی ندارد که شخص با همجنس

گرایانه قابل تغییر هستند یا نه -

از سوی دیگر اینها بعلت عدم آگاهی از چگونگی کارکرد گرایشات جنسی نگران می شوند که هیادا تقاس و معاشرت با همجنس گرایان به گرایشات جنسی دگرجنس گرایانه ایشان آسیب رساننده و (خدای ناکرده!) ایشان همجنس گرا بشوند. در نتیجه، وجه دیگر انگیزه سوالشان این می شود که آیا گرایشات جنسی دگرجنس گرایان قابل تغییر هستند یا نه. اما بخاطر اینکه اصولاً اینها با همجنس گرایی مبارزه می کنند نگرانی شان و در نتیجه هر دو وجه انگیزه سوالشان بی اساس می شود؛ به همین دلیل ساده که اگر این دگرجنس گرایان دچار همجنس گرایی نیستند و تازه بر علیه آن مبارزه هم می کنند، دیگر نباید امکانی وجود داشته باشد که ایشان همجنس گرا بشوند. پس نگرانی اینها بی مورد است، مگر اینکه کرم از خود درخت باشد!

برای دو گروهی که انگیزه سوالشان مبارزه بر علیه گرایشات جنسی طبیعی است (دسته الف) جوابی نمی توان در نظر گرفت غیر از اینکه از طریق تشویقشان به درک پایگاه های حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی آنها را به پذیرش گرایشات طبیعی جنسی دعوت کرد.

ب- سوال بخاطر کنجکاوی:

در این دسته افرادی قرار می گیرند که با بخاطر اعتلای دانش جنسی و یا به دلیل بروز تمایلات و کنجکاوی های جنسی امکان تجربیات تازه را برای خود مورد سوال قرار می دهند. انگیزه این عده برای مطرح کردن سوال بالا که آیا گرایشات جنسی قابل تغییر هستند یا نه قابل تأمل و پاسخ دادن است. همانطور که در مقدمه این رساله پرسش و پاسخ گونه عنوان شده است، کنجکاوی از ارکان اصلی بقای بشر بوده و هست. بخصوص تمایل به کشفیات تازه در دنیای پر رمز و راز گرایشات جنسی امری کاملاً طبیعی است. در جواب به سوال این عده بایستی گفت که در حیطه گرایشات طبیعی جنسی هر چیزی امکان پذیر است ولی الزاماً هر امکانی جایز نیست. برخلاف تصور عموم آدم ها تنها دو نوع گرایش ندارند. در قسمتی از پاسخ به سوال قبل نوشته شده است که آدم ها معمولاً یا همجنس گرا هستند یا دگرجنس گرا - این ادعا فقط منظور تسهیل مباحثه عنوان شده است. در واقع از دیدگاه فلسفی، اکثر اوقاتی که صحبت از دو پدیده متضاد (سفید و سیاه، نیک و بد، خدا و شیطان) می کنیم برای گسترده وجودی دنیا و بشر محدوده های دست و پاگیری می آفرینیم. دنیا و بشر پدیده های بسیار پیچیده ای هستند و هرگز نمی توان نفوذ و تأثیر ده ها و صدها عامل مهم دیگر را نادیده گرفت و ادعا کرد که فلان چیز یا این است یا آن -

نزدیکی های جنسی تنها منظور تولیدمثل و ازدیاد نسل صورت نمی گیرند. مقاصد و تمایلات گوناگونی در دنیای فعالیت های جنسی افراد مؤثر هستند. سنت «مقایرت جنسی فقط منظور تولید مثل» جزو تعلیمات مذاهب بشمار می آید. واقعیت این است که حتی زنان و مردان مزدوج مذهبی هم خارج از این حیطه با هم سکس دارند. نکته مهم اینجاست که هر اندازه که سنت ها و قراردادهای فردی و اجتماعی انگیزه ها و فرم های فعالیت های جنسی را محدود کنند، باز هم حقیقت زندگی جنسی آدم ها (حداقل در فضای اتاق خواب هایشان) از محدوده

پوچ و بی اساس است، چرا که در درجه اول سرنوشت مطلوب جنسی و اهداف شخصی همجنس گرای ایرانی توسط جامعه سرکوبگری بر وی دیکته شده است که اصولاً به شخص او و حقوق فردی اش هیچ اهمیتی نمی دهد. و در درجه دوم هنگامی که کنار گذاشتن تمایلات جنسی همجنس گرایان برای يك همجنس گرا آنقدر مشکل است که بخاطرش وی می بایستی دست به مبارزه بر علیه خود بزند، دیگر چیزی از وجود وی باقی نمی ماند که حتی در صورت کسب موفقیت در دگرجنس گرا شدن تحمیلی اش بتواند از مواهب جامعه دگرجنس گرای زورگو لذت ببرد. چنین فردی از همجنس گرایی خودگریخته و بر علیه آن مبارزه می کند تا به خوشبختی (استاندارد جامعه سنتی دگرجنس گرا) برسد، در حالی که خود را در این راه فدا می کند. پس مبارزه وی و انگیزه پرسشش که آیا گرایشات جنسی همجنس گرایان قابل تغییر هستند بی اساس است.

گروه دومی که سوال بالا را در جهت مبارزه با گرایشات طبیعی جنسی مطرح می کند شامل اعضای جوامع دگرجنس گرای متعصب و مشخصاً آن عده از رهبران این جوامع می شود که برای دیگران و بخصوص برای همجنس گرایان تعیین تکلیف می کنند. اینها با استناد به استانداردهای متعصبانه و ناقص جوامعی که از آموزش های جنسی و احترام به حقوق فردی بی بهره اند، همجنس گرایی را محکوم کرده و برای از میان برداشتنش به چاره جویی می پردازند. خانواده و دوستان همجنس گرایان، پزشکان و روانشناسان عقب افتاده و قانونگذاران و مذهبیین می توانند در این گروه قرار بگیرند. با پرسش سوال بالا اینها می خواهند مطمئن بشوند که آیا بغیر از طرد کردن، شوک الکتریکی دادن و کشتن همجنس گرایان راه دیگری هم برای به راه راست هدایت کردنشان هست یا نه - اعضای این گروه با تلاش پوچ و مذبوحانه می خواهند تا آنجایی که ممکن است فرد همجنس گرا را تشویق یا مجبور به پذیرش هویت جنسی دگرجنس گرایانه بکنند. در صورتی که اگر ایشان از درک، آگاهی و علم کافی برخوردار می بودند دست به تعیین استانداردهای متعصبانه اجتماعی نمی زدند و شرایط برخورداری از حقوق فردی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را برای همه فراهم می کردند. آنوقت دیگر استانداردی موجود نمی بود که بخاطرش کسی را مجبور به تغییر هویت جنسی اش کنند. وانگهی اگر دست یافتن به چنین تغییری مستلزم طرد کردن، شوک الکتریکی دادن و یا کشتن همجنس گرای شوربخت باشد، دیگر چیزی از وی باقی نمی ماند که به درد جامعه دگرجنس گرای زورگو بخورد. چنین جامعه ای در واقع به همجنس گرایان می گوید که ما شما را نابود می کنیم تا هم رنگ ما شده و خوشبخت شوید!

برای این گروه دوم حساسیت دیگری هم مطرح است و آن این است که ایشان نگران واگیر بودن همجنس گرایی هستند. پس ایشان قضیه هویت های جنسی همجنس گرایانه و دگرجنس گرایانه را اینچنین می بینند که اولاً تعیین می کنند که همجنس گرایی بد است و بعد تعیین می کنند که همه آدم ها باید مثل هم باشند، سپس نتیجه گیری می کنند که همجنس گرایان باید تغییر کرده و دگرجنس گرا بشوند و این می شود يك وجه از انگیزه سوالشان که آیا گرایشات همجنس

بخاطر زیریا گذاشتن حقوق فردی/اجتماعی طبیعی دیگران جایز نیست که وی میل بالقوه طبیعی خود را به سکس بالفعل تبدیل کند. پس خلاصه جواب پیشنهادی به سوال مورد نظر ما این می شود که گرایش جنسی قابل تغییر هستند بشرط اینکه برخلاف کشش های طبیعی نبوده و به کسی (از جمله به خود شخص) آسیبی نرسانند - و از همه مهم تر هر تغییری می بایستی از خود شخص شروع شود نه آنکه بر وی تحمیل گردد.

چگونه می توان يك همجنس گرای خوشبخت ایرانی

بود؟

شاید در وهله اول تصور مجموعه همجنس گرا، خوشبخت و ایرانی دور از ذهن باشد، زیرا که متعلقات در برگیرنده این صفات معمولاً در تناقضات متعددی با یکدیگر قرار می گیرند. اما اجازه بفرمایید فقط در سطح يك امکان و بدون تمرکز فراوان بر بررسی مفاهیم مجزایی که می توانند این صفات را توضیح دهند، راه های احتمالی در کنار هم قراردادشان را شناسایی کنیم. این راه ها را می توان در سطحی ابده آل و تئوریک با در سطحی عملی جستجو کرد. قبل از هر چیز اما باید اجرای مجموعه یاد شده را بتوعی تعریف کرد.

همجنس گرایی در جواب به این سوال اول رساله بشکلی کلی تعریف شده است و نیازی به توصیف مجدد آن نیست و بنا بر آن تعریف همجنس گرا کسی است که «همجنس گرایی» می کند. خوشبختی مفهوم ساده ای نیست که بتوان در چند جمله تعریفش کرد. آدم ها آنقدر به دلایل متفاوت و متنوعی خود را خوشبخت یا بدبخت می دانند که هرگونه تلاشی برای تعیین حدود خوشی یا بدی «بخت» آنها کار ابلهانه ای است. در نتیجه اینجا ما به خصوصیات يك همجنس گرای خوشبخت نخواهیم پرداخت، چرا که تعیین چنین خصوصیتی به تك تك همجنس گرایان مربوط می شود، نه به شخص نویسنده یا به اشخاص دیگر. اما حول دو محور می توان درباره همجنس گرایی و خوشبختی صحبت و احتمالات در کنار همدیگر قراردادشان را بررسی کرد: یکی محوری که بر اساس آن همجنس گرایی و خوشبختی با هم در تناقض قرار گرفته بدین صورت که حفظ یکی به از میان بردن دیگری منجر می شود و دیگری محوری است که بر اساس آن با استفاده از موقعیت های مادی و معنوی قابل دسترس، شخص همجنس گرا می تواند از امکانات خوشبختی دلخواهش آگاهی یابد. به خصوصیات اساسی این دو محور بعداً اشاره خواهد شد.

ایرانی بودن هم در تعریف تقریباً همان مشکلی را پدید می آورد که تعریف خوشبختی باعث می شود. اقوام و نژادهای گوناگون با فرهنگ ها و زبان های متفاوت و مذاهب و افکار مختلف در داخل و خارج از ایران خیلی ساده لوحانه برچسب ایرانی بودن می گیرند بدون آنکه الزاماً در تعریف تصور عموم از ایرانی بودن بکنند یا اینکه اصلاً بتوان تعریفی برای «ایرانی» بودن در نظر گرفت. يك همجنس گرای ایرانی احتمالاً همجنس گرایی است وابسته به قومی از اقوام ساکن حدود جغرافیایی ایران، به برخی زبان ها، فرهنگ ها و مذاهب آن

آن قراردادها فراتر می رود. چند دلیل مهم را می توان برای توجیه چنین رخدادی پیشنهاد کرد. اول اینکه انسان و تمایلات، رفتارها و افکارش پدیده های پیچیده ای هستند که هیچ قانون و قراردادی از عهده کنترل کاملشان بر نمی آید. دوم اینکه تمایلات جنسی شاید به اندازه احساس گرسنگی و تشنگی طبیعی بوده و تا حدود زیادی غیرقابل کنترل هستند. شاید بتوان برای يك ماه روزه گرفت (حال با هر استدلالی)، اما با بیش از آن غیر از خودآزاری بی مورد چیز دیگری نصیب کسی نمی شود. شاید نه به تعداد تنوع آشامیدنی ها و خوردنی های جهان، اما لااقل به تعداد انگشتان دو دست و دو پا تنوع سلیقه ها و تمایلات جنسی وجود دارد. همانطور که آدم همیشه چلوکباب با اشکنه نمی خورد. سکس هم می تواند باشکال دیگری غیر از «فقط منظور تولید مثل» و «بین يك زن و مرد» و «با «دخول مرد» در زن صورت گیرد و هنوز سکس باشد. در واقع محض اینکه از این محدوده سنتی مشخص بیرون بیاییم، دیگر هر تعریف بخصوصی از سکس بی مورد است. در نتیجه هر تك آدم، دو آدم یا حتی چند آدمی قادر خواهند بود تمایلات و فعالیت های متنوع خود را بعنوان گرایش جنسی و سکسی شناسایی کنند. علت دیگری که در فراتر رفتن فعالیت های جنسی افراد از محدوده های قراردادی اجتماعشان مؤثر است تغییرات و تحولات همواره آدم هاست. هرچند که بظاهر آدم ها با گروه های یکنواخت زندگی راحتتر کنار می آیند تا با تغییرات ریز و درشت ناگهانی یا برنامه ریزی شده، اما واقعیت این است که ما هر روزه تغییر پیدا می کنیم. فیزیک و شیمی ما و دنیای اطرافمان همواره با ساختارهای اجتماعی و سیاسی و افکار و احساساتمان همه همواره در حال تغییر هستند. اگر آدم ها خود را همپای این تغییرات پیش نمی برند به این دلیل است که از امکانات خود و دنیای اطراف خود بی اطلاع بوده یا محروم هستند، نه به این دلیل که نیاز به چنین تغییری را حس نمی کنند.

مهم نیست که چرا و چگونه فردی همجنس گرا می شود و فرد دیگری دگرجنس گرا - مهم این است که این فرد از تمایلات طبیعی جنسی خود لذت ببرد و به اندازه کافی به خود امکان تجربه تمایلات طبیعی جنسی دیگر را هم بدهد. البته بسیار بعید بنظر می رسد که شخصی همجنس گرا امشب بخواهد و فردا صبح دگرجنس گرا از خواب بیدار شود، یا اینکه زن دگرجنس گرایی لب های زن دیگری را ببوسد و فردایش ادعای همجنس گرایی کند. تحولاتی اینچنینی معمولاً مستلزم صرف وقت، انرژی و برخورداری از تجربیات معنوی و مادی فراوانی هستند. ما این وصف به پرمشگر کنجکاو می توان پاسخ داد که هر تغییر و تحولی در انسان امکان پذیر است، ولی هنگامی می توان واقعاً آن را تغییر نامید که بخاطر هیچ چیز دیگری غیر از میل طبیعی و اراده آزاد افراد اتفاق نیفتاده باشد. انسان باید خود را آزاد گذاشته که از پدیده های رنگارنگ زندگی بدون رساندن آسیبی به دیگران بهره مند شده و لذت ببرد - و اینجا موضوع تنوعات جنسی جایز و غیرجایز پیش می آید؛ بدین صورت که اگر میل طبیعی جنسی مردی این باشد که به دخترچه ها تجاوز جنسی کند و یا با مردان بالغ همستر شده و بعد سرشان را ببرد، هر قدر هم که میل جنسی این مرد طبیعی باشد

حال که اجمالاً و در سطحی کلی تعاریفی برای همجنس گرا، خوشبخت و ایرانی ارائه داده شد، می توان به جستجوی عواملی پرداخت که ممکن است جزو ویژه گی های زندگی يك همجنس گرای خوشبخت ایرانی قرار گیرند.

لازم به یادآوری است که ترتیب: همجنس گرای خوشبخت ایرانی فرضی است که از نظر نویسنده، همجنس گرایی را مقدم بر خوشبختی و خوشبختی را مقدم بر ایرانی بودن تفسیر می کند. مسلماً تغییر ترتیب صفات بالا، لاقلاً از دیدگاه فلسفی/زیبانی، امکان طرح فرضیه های دیگر را باعث می شود که به هر حال موضوع صحبت ما در اینجا نیستند.

همجنس گرایی يك همجنس گرا به این دلیل بر خوشبختی و ایرانی بودنش مقدم است که حضورش بشکلی طبیعی و مستقیماً از وجود آن شخص سرچشمه می گیرد. گرایشات همجنس گراییانه يك شخص به عنوان نیازها و حقوق فردی وی نبایستی به میزان خوشبختی و بدبختی یا نزدیکی و دوری اش از هویت های ایرانی بستگی داشته باشد، همانطور که نیاز آدم ها به غذا خوردن نبایستی به خوشبختی یا به ملیت و فرهنگشان ربطی داشته باشد.

خوشبختی و یا در واقع تصور يك همجنس گرا از خوشبختی به این دلیل مقدم است بر میزان نزدیکی یا تعلق به فرهنگ های ایرانی که لاقلاً در تئوری، خوشبختی نبایستی به هویت فرهنگی ربطی داشته باشد - و شاید نیازی به توضیح نباشد که در عمل هر چه به فرهنگ و حدود جغرافیایی ایران نزدیکتر بشویم همجنس گراییان بیشتری را می یابیم که خود را خوشبخت نمی دانند.

يك همجنس گرای ایرانی (حال با هر میزان از نزدیکی به فرهنگ و سرزمین ایران) احتمالاً مثل اکثر انسان های دیگر در پی رسیدن به مفهوم ایده آل خوشبختی اش می باشد و می بایستی هم که این حق را داشته باشد. اگر چه همجنس گرایی و ایرانی بودن تنها دو وجه از مجموعه وجوه تشکیل دهنده شخصیت و هویت فردی يك همجنس گرا بوده و در نتیجه سهم محدودی در تحقق بخشیدن به مفهوم ایده آل خوشبختی وی دارند، اما بخاطر اهمیت نقش مخرب تناقضاتی که بر اثر رودرو قرار گرفتن این دو وجه در راه رسیدن به خوشبختی در زندگی يك همجنس گرا پیش می آیند، بهتر است اینجا خوشبختی را از زاویه نقش این تناقضات بررسی کنیم. این زاویه در امتداد همان محوری است که بنا بر اشاره گذشته مان همجنس گرایی و خوشبختی را باهم در تناقض قرار می دهد. به بیانی دیگر، پیشتهادهای ارائه شده در اینجا با تمرکز بیشتری بر خنثی کردن نقش مخرب فرهنگ ها و مناسبات ایرانی در رابطه با خوشبختی همجنس گراییان ایرانی عنوان خواهند شد.

مهم ترین استراتژی برای خنثی کردن نقش مخرب فرهنگ های تحمیلی برای يك همجنس گرای «ایرانی» حفظ سلامتی جسمی، فکری و روحی است، و این بهتر است در حالی صورت گیرد که وی به رشد فردی، اجتماعی و سیاسی خود ادامه می دهد. فرهنگ مذهبی ایرانی در کنار کم آموزی ها و بدآموزی های دیگرش، به مردم و حتی به خود همجنس گراییان می باوراند که همجنس گرایی يك خطای بزرگ است و

حدود آشنا یا علاقمند است و به برخی دیگر ناآشناست و بی علاقه، در ایران یا خارج از ایران بدنیا آمده، در ایران یا خارج از ایران زندگی می کند و از تابعیت ایرانی برخوردار هست یا نیست. يك همجنس گرای ایرانی ممکن است به دلایل مختلفی خود را ایرانی بداند. وی ممکن است ترکی صحبت کند و خود را ترک ایرانی بداند، ممکن است اشعار رودکی و فردوسی را خوانده و خود را ایرانی بخواند، ممکن است قورمه سبزی دوست داشته و آن را نشانه ایرانی بودن خویش بشناسد و ممکن است زرتشتی گرد فارسی زبانی باشد که در لس آنجلس بدنیا آمده و بخاطر لذت از شرکت در کنسرت فتانه ملک زاده خود را ایرانی می نامد!

ایرانی بودن هنگامی می تواند به خوشبختی يك همجنس گرای ایرانی مربوط شود که حدود نفوذش در زندگی وی تأثیر مثبت یا منفی داشته باشد. مادامی که ارزش های هویت ایرانی به برطرف کردن نیازهای طبیعی و ارزش های هویت فردی همجنس گراییان آسیبی نرسانند، آن ارزش های ایرانی ممکن است به همجنس گرای ایرانی در راه رسیدن به خوشبختی مطلوبش کمک کنند.

اما اشکال اینجاست که اکثر ارزش های فرهنگ های ایرانی به شیوه ای متعصبانه برضد همجنس گراییان بکار گرفته شده و مانع خوشبختی فردی و اجتماعی آنها در داخل و خارج از ایران می شوند. وجوه فرهنگ منفی غالب بر جوامع ایرانیان (داخل و خارج از ایران) عمدتاً عبارتند از: تعصبات گوناگون بویژه از نوع مذهبی، سواد و دانش عمومی ناقص، ارزش های مردسالارانه، مقابله با گرایشات متفاوت اقلیت ها و سازش با سیستم های اقتصادی، قضایی و سیاسی ظالم.

وجوه مثبت فراوانی هم در فرهنگ های سنتی و مدرن ایرانی موجود می باشند، ولی ممکن است تأثیرشان در زندگی همجنس گراییان آنچنان عمیق نباشد. مثلاً سنت زیبای سبز کردن گندم هنگام سال نو احتمالاً تأثیر کمتری در زندگی يك زن همجنس گرا می گذارد تا سنت بزور شوهر دادن وی از طرف خانواده سنتی اش - ما اینجا در پی ارزیابی سنتها و فرهنگ های ایرانی بر اساس مثبت یا منفی بودنشان نیستیم، بلکه امیدواریم خواننده خود به این آگاهی برسد که می تواند بعضی وجوه فرهنگ ایرانی اش را بدلیل تأثیرهای مثبتشان در زندگی روزمره پاس داشته و بعضی دیگر را بدلیل تأثیرهای منفی شان کنار بگذارد. وگرنه ارزش بسیاری از خصوصیات فرهنگ های دنیا نسبی بوده و می تواند مشمول کاربرد محلی آنها شود.

یکی از مسائل مشترک اکثر همجنس گراییان ایرانی تأثیرهای منفی خصوصیات فرهنگ های ایرانی بر زندگی فردی و اجتماعی شان می باشد. نکته قابل ذکر این است که همجنس گرای ایرانی بداند که وی تا حدود قابل ملاحظه ای قادر به تعیین تأثیر فرهنگ های گوناگون بر زندگی اش هست و بداند هنگامی که ارزش های فرهنگی اجتماعی بر ضد منافع وی اعمال می شوند، وی این اسکان را دارد که با بوجود آوردن فرهنگی فردی به ارزش های شخصی خود شانس بیشتری در تعیین سرنوشتش بدهد. پس تعیین حدود ایرانی بودن یا نبودن يك همجنس گرا در حیطه اختیار خود وی نیزه بوده و الزامی نیست که او همه میراث فرهنگی خانواده و مملکتش را يك جا بپذیرد.

گمراهی زندگی را به هر کس که با ایشان متفاوت است سخت کرده یا از او می‌گیرند. زیر فشارهای خانوادگی و اجتماعی و تهدیدهای قانونی و سیاسی شاید خیلی آسان فرد همجنس‌گرای ایرانی تسلیم شده و خود و گرایش جنسی خود را مسبب مشکلات زندگی اش فرض کند. این يك اشتباه محض است. هرگز نباید تسلیم شد. شاید گفته‌ی زیر آنقدر جالب نباشد، اما همجنس‌گرای ایرانی باید فکر کند «من بد نیستم. شماها که آزارم می‌دهید بد هستید!»

راه‌های حفظ سلامتی جسم، فکر و احساسات برای همجنس‌گرایان مختلف با درصدهای مختلف مواجهه‌شان با فشارها و تهدیدهای ناشی از فرهنگ ایرانی فرق خواهند کرد. شاید یکی از راه‌های حفظ سلامتی برای همجنس‌گرای ایرانی ساکن مشهد پنهانکاری اجتماعی باشد. در صورتیکه برای همجنس‌گرای ایرانی ساکن لس‌آنجلس شاید ابراز علنی احساسات و گرایش همجنس‌گرایانه شیوه‌ای بس سالم‌تر برای زیست اجتماعی بحساب آید. تعیین روش‌های حفظ سلامتی جسمی، فکری و روحی برای همجنس‌گرایان ایرانی، بنابراین، کار آسانی برای نویسنده حاضر نیست. چرا که این سلامتی‌ها برای افراد مختلف و در شرایط مختلف به اشکال متفاوتی قابل حفظ هستند. هر چیزی بدره همه‌ی خود و حفظ آن را داشته باشند، زیر انواع و اقسام فشارها و در سنین نوجوانی یا کودکی قوای مادی و معنوی پایداری‌شان را از دست می‌دهند و اینجاست که حتی مقاومت‌های شخصی هم بدون پیدایش تغییرات بنیادی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کاری از پیش نخواهند برد. با این وجود، امید به داشتن سلامتی و رسیدن به خوشبختی مطلوب باید شرط اولیه‌ی بقای همجنس‌گرایان ایرانی باشد. یافتن راه‌های متنوع و کارساز حفظ سلامتی مستقیماً به هشیاری و آگاهی همجنس‌گرای ایرانی از موقعیت‌های شخصی و اجتماعی اش مربوط می‌شود. اصولاً هشیاری، کنجکاوی و دانش پژوهی مهم‌ترین عوامل یاری‌دهنده به همجنس‌گرایان برای حفظ سلامتی هستند. کسب معلومات و تجربیات جنسی مناسب عامل مهم دیگری است که همجنس‌گرایان ایرانی را در مسیر مطمئن‌تری بسوی خوشبختی مورد نظرشان قرار می‌دهد.

اینطور به نظر می‌رسد که در دنیای امروز بشری برای بقای حیات یا باید از امکانات مادی (پول، قوای جسمانی، زیبایی، غیره) برخوردار بود یا از امکانات معنوی (علم، هنر، غیره) استفاده کرد. جوامع همجنس‌گراستیز راه برخورداری از امکانات مادی را برای همجنس‌گرایان بسیار دشوار می‌کنند و در واقع شانس يك همجنس‌گرا برای بقا بستگی به میزان دستیابی اش به امکانات معنوی دارد. بسیار شنیده‌ایم داستان همجنس‌گراستیزانی که در مقابل دانش و هشیاری و هنر و درایت همجنس‌گرایان ناچاراً تن به تسلیم یا حتی کُرنش در داده‌اند. موضوع بر سر انتقام‌کشی نیست. موضوع این است که امکان تحصیل و پرورش‌های هنری در واقع شاید آخرین برگ برنده‌ی يك همجنس‌گرا در امر بقایش باشد. بقا تنها شامل سیر کردن شکم و زیرشکم نیست، بلکه شامل حفظ سلامتی جسمی و فکری هم می‌شود. همجنس‌گرایان ایرانی می‌بایستی با شعور خودشان به حدود

بخاطر آن می‌بایستی احساس شرم و گناه کرد - بنابر مواضع مذهبی، بایستی آنقدر در مقابل هوای نفس (گرایش‌ها و نیازهای طبیعی همجنس‌گرایانه) مقاومت کرد تا شیطان ملعون (قسمت بزرگی از نیازهای جسمی و روحی يك شخص) از پای درآید. اگر همجنس‌گرای ایرانی در این تله افتاده و جسم و جان خود را بخاطر باور به جنگی بی‌دلیل با بنیادی‌ترین نیازهای بشری تحت شکنجه قرار بدهد، صد البته که خود و در نتیجه خوشبختی خود را در معرض خطر قرار خواهد داد. احساس شرم و گناه بیش از حد و عدم کسب موفقیت در سرکوب گرایش‌ها همجنس‌گرایانه می‌تواند فرد همجنس‌گرا را حتی تا حد جنون و خودکشی از خودبیخود یا از خود بیزار کند.

فرهنگ ایرانی همجنس‌گرایی را يك انحراف اخلاقی اجتماعی دانسته و همچون طاعون یا آن‌به‌انحاء مختلف مبارزه می‌کند. خانواده‌ها، دوستان، آشنایان و مردم کوچه و بازار بر همجنس‌گرایان نفرین و دشنام‌نثار می‌کنند، هرگونه حقوق و احترام فردی و اجتماعی را از آنها گرفته، با مورد ضرب و شتم و تحقیر قرارشان می‌دهند و با آنها را در انزوا و جزام فراموشی زندانی‌شان می‌کنند. همجنس‌گرای ایرانی نیایستی غرور، حیثیت، احترام و جان خود را تسلیم چنین اجتماعی کند. همجنس‌گرای ایرانی تا جایی که امکان دارد نیایستی احساسات زیبای انسانی خود را تحت چنین فشارهایی از دست داده و دچار انواع و اقسام عقده‌های روحی و روانی شود.

در ایران همجنس‌گرایان را اعدام می‌کنند، در زندان‌ها آنها را شکنجه و آزار داده و با به آنها تجاوز جنسی می‌کنند. همجنس‌گرای ایرانی ساکن ایران تا جایی که ممکن است باید از دام جمهوری اسلامی دور بماند - یا هشیارانه و حساب شده همجنس‌گرا باشد و یا از ایران بگریزد.

خانواده‌های باصطلاح دلسوز ایرانی (معمولاً در ایران) همجنس‌گرای سالم و عاقل را بی‌جهت نزد روانشناس می‌برند تا او را به يك دگرجنس‌گرای گیج و دیوانه بدل کنند. همجنس‌گرای ایرانی بایستی عقل و شعور و احساسات واقعی و طبیعی خویش را حفظ کند و دچار توهم دیوانگی نشود.

اغلب مشکلات بالا در زندگی بسیاری از همجنس‌گرایان دیگر فرهنگ‌ها و ملیت‌ها نیز موجود بوده و می‌باشند. و بسیاری از همجنس‌گرایان نه تنها موفق به حفظ سلامتی جسمی و روحی خود شده، بلکه به درجات عالی رشد فردی، اجتماعی و سیاسی نیز نایل آمده‌اند. بدون اینکه همجنس‌گرایی خویش را از دست داده یا پنهان کرده باشند. همجنس‌گرای ایرانی، چه او که در مشهد در يك خانواده متعصب و مذهبی زندگی می‌کند و چه او که در لس‌آنجلس یا هسرس همجنس‌گرایی زندگی کرده ولی هنوز نوعی در رابطه با مناسبات فرهنگی جوامع ایرانی قرار دارد، در سطوح و به درجات مختلف با عواقب ویژه‌گی‌های همجنس‌گراستیزانه فرهنگ ایرانی سر و کار دارند. آنچه همجنس‌گرایان ایرانی نمی‌بایستی فراموش کنند این است که مشکلات عدیده و اکثراً جانکاه زندگی‌شان ناشی از همجنس‌گرایی‌شان نیست. بلکه این مشکلات فرآورده‌های فرهنگ جوامعی است که به حقوق فردی و آزادی‌های فردی و غیره اهمیتی نداده و در کمال

همجنس گراستیز ایرانی افقی تیره و تاریک خواهد داشت سرشار از امید و نور حیات می شود. کسب نامحدود دانش و رسیدن به تبحر در فن و هنر اگر نهایتاً به خدمت به مردم و دنیا منجر شود، در همان ایران هم حفظ سلامتی جسمی و فکری را آسانتر می کند.

اما از همه این حرف ها که بگذریم، پایین واقعیت روبرو می شویم که نهایتاً عمر مفید يك همجنس گرا چند دهه بیش نیست و ظرفیت ما آدم ها بر خلاف ظرفیت اسطوره های داستانی برای مقابله با مشکلات و بهسازی اوضاع شاید آنچنان هم زیاد نباشد. خیلی از اوقات گریز از مهلکه هوشمندانه ترین راه نجات است. برای همجنس گرایان ایرانی ساکن ایران در واقع عملی ترین راه نجات از شرایط طاقت فرسای قانونی، اجتماعی و فرهنگی ایران در حال حاضر همانا ترك ایران است. زندگی در کشورهای آزاد، اگر با برنامه های حساب شده انجام شود، بسیاری مشکلات مختص همجنس گرایان ایرانی را حل خواهد کرد. به هر حال ترك ایران و شرایط خفقان آورش درصد کلی خوشبختی را اگر افزایش ندهد کم هم نمی کند.

در آخر می توان چنین نتیجه گرفت که تلفیق همجنس گرا، خوشبختی و ایرانی بنا بر ابتکار و سلیقه اشخاص آنچنان هم امر غیر ممکن نیست. بالاخره هر چه باشد اختیار آدم ها در تثبیت سرنوشتشان نقش بزرگی دارد. ■

حقوق فردی و اجتماعی اشان آگاه شوند و سپس با استراتژی های هوشمندانه به تثبیت آنها بپردازند. انجام چنین امری مستلزم برخورداری از شعور و دانشی صد چندان بیشتر از آنی است که جوامع همجنس گراستیز تمایل به فراهم کردنش را دارند. بعنوان مثال، در خانواده ها و جوامع ایرانی هرگز هیچ صحتی از آموزش های جنسی پیمان نمی آید. برای همجنس گرایی که بخاطر تضییقات فرهنگ و جامعه بی رحمت دچار توهمات و سردرگمی های جنسی شده هیچ راهی بغیر از تلاش شخصی اش بمنظور کسب دانش های جنسی وجود ندارد. این فقط يك جنبه از ضرورت کسب دانش در کل را توجیه می کند. تصور کنید يك مرد همجنس گرا با رفتارهای ظرفیت اجتماعی بخواهد بعنوان يك کارگر ساختمانی (که معمولاً نیاز چندانی به کسب مدارک بالای تحصیلی ندارد) شروع بکار کند!... احتمالاً وی جایی در میان کارگران قلندر ساختمانی نخواهد داشت.

بهترین چیزی که می توان به يك همجنس گرا توصیه کرد کسب دانش و فراگیری هنر و فنون مفید است. مهم ترین عاملی که امر حفظ سلامتی جسمی و فکری را میسر می سازد داشتن میل آگاهانه به ادامه حیات است و کسب معلومات در رابطه با خود و دنیا تا حدود زیادی این میل آگاه را فراهم می کند. ادامه حیات بدون باور به انگیزه های ملموس زندگی کار مشکلی است. شاید مهم ترین انگیزه ادامه حیات سهیم شدن خوشبختی شخصی با دیگر موجودات زنده دنیا باشد. با همین انگیزه زندگی يك همجنس گرای ایرانی که طبق استانداردهای جوامع متعصب و

سنگ صبور

کشیک تلفنی گروه هومان

(گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران)

برای درد دل، مسائل مربوط به جنسیت، همجنس گرایی، اچ.آی.وی، ایدز و ...

زمان: چهارشنبه، ساعت ۲۰-۲۲

تلفن: ۰۸ ۴۹ ۶۵ ۲۶ - (استکهلم)

سنگ صبور فردی است غیرحرفه ای که عملاً و عمدتاً به درد دل شما گوش می دهد و در صورت لزوم راهنمایی هایی خواهد کرد.

هومان و پناهجویان همجنس گرای ایرانی

گرچه تحت شرایط فشار و اختناق حاکم بر ایران همه مردم و اقوام ایرانی از ستم های گوناگون رنج می برند، اما اقلیت همجنس گرایان ایرانی وضعیتی بمراتب وخیم تر از بقیه دارد. در جایی که فشارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تحمل زندگی را برای اتباع ایرانی تقریباً غیرممکن کرده اند، همجنس گرایان ایرانی با فشارهای خانوادگی و تعصبات فرهنگی غیرقابل تحمل نیز باید دست و پنجه نرم کنند. بسیاری از همجنس گرایان راه نجات خود را نه در استقرار رژیم دموکرات و عادل، بلکه در ترك دیار مادری می بینند؛ استقرار چنان نظامی ممکن است مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران را تا حدودی حل کند، ولی تعصبات فرهنگی و آزاردهنده مردم بر علیه همجنس گرایان باز همواره ادامه خواهند داشت - از آنجایی که وقوع اصلاحات فرهنگی، آن هم در رابطه با همجنس گرایی ممکن است چندین دهه بطول بیانجامد، گریز همجنس گرایان ایرانی از آب و خاک مادری شان بمنظور کسب آزادی های فردی، اجتماعی و سیاسی امری بدیهی، قابل توجیه و بل اجتناب ناپذیر است.

از ابتدای تشکیل گروه هومان، ما بر این امر واقف بودیم که یکی از مهمترین وجوه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایرانی کمک کردن به پناهجویان و پناهندگان همجنس گرای ایرانی است. این وجه از فعالیت های هومان جزو برنامه های موضعی و کوتاه مدت گروه بوده و بیشتر به امکانات عملی ما مربوط می شود تا اهداف بلندمدت فرهنگی مان.

برخواهد آمد و اتفاقاً این اشخاص قادر به دریافت کمک های بیشتری از طرف ارگان های عمومی حمایت از پناهجویان هستند تا از طرف هومان، اما مسلماً همین افراد در مرحله دوم، یعنی پس از اخذ پناهندگی، مثل هر همجنس گرای دیگری می توانند از امکانات اطلاعاتی و حمایت های معنوی گروه هومان برخوردار شوند.

برنامه ریزی و تهیه مقدمات قبل از مرحله اولیه پناهجویی

همجنس گرایان ایرانی علاقمند به اخذ پناهندگی حتماً می بایستی تمام شرایط و مقدمات موفقیت خود در کسب پناهندگی را قبل از خروج از کشور و قبل از اقدام به تقاضای اخذ پناهندگی برای خود فراهم سازند. تهیه بعضی از این مقدمات در سطحی کلی هیچ ربطی به همجنس گرا بودن یا نبودن متقاضی با امکان دریافت کمک از هومان ندارد. مثلاً اگر پناهجوی همجنس گرا می بایستی از طریق فرار غیرقانونی از مرزهای ایران خود را به خارج برساند، مثل هر کس

همجنس گرایان ایرانی تباری که با مسائل پناهندگی سر و کار پیدا می کنند را می توان کلاً به دو دسته تقسیم کرد: گروه اول کسانی هستند که مورد پناهندگی خود را بر اساس و در رابطه با همجنس گرایی شان برای مقامات کشورهای مورد نظرشان مطرح می کنند. کسانی که در این گروه جای می گیرند مسأله چندان در رابطه با طرح همجنس گرایی شان حداقل برای مقامات قانونی ندارند. گروه دوم همجنس گرایانی هستند که مایل به طرح مورد همجنس گرایی شان برای مقامات مسوول بوده و در نتیجه صرفنظر از موفقیت و یا عدم موفقیت در کسب پناهندگی، مورد همجنس گرایی شان را از پناهندگی شان جدا نگاه می دارند. امکانات بسیار محدود گروه هومان در مورد گروه اول می تواند هم شامل کمک در مرحله اولیه پناهجویی و هم شامل حمایت در مراحل پس از اخذ پناهندگی قانونی برای این همجنس گرایان بشود. ولی متأسفانه در مورد گروه دوم، تا زمانی که یک پناهجوی همجنس گرا حاضر نباشد بطور علنی، حداقل برای مقامات اداره مهاجرت کشور مورد نظرش، مورد همجنس گرایی اش را مطرح کند، طبیعتاً از دست هومان هم در این مرحله اولیه پناهجویی کاری برای این شخص

مهاجرتی این کشورها «کم حافظه» هستند و وضعیت زندگی و اسفناک همجنس گرایان را زود به فراموشی می سپارند و با گذشت زمان را دلیلی بر بهبود وضعیت ایران می دانند. از اینرو داشتن يك رابطه پیوسته با مسولین دولتی و گوشزد کردن این واقعیت که وضعیت همجنس گرایان در ایران بهبود نیافته است و ارائه مدارک و اسناد جدید برای اثبات این ادعا از وظایف سازمان های حقوق بشر و گروهی چون هومان است.

چگونه می توان با هومان تماس گرفت

اغلب کمیته های جهانی حقوق بشر و ارگان های بین المللی که در رابطه با حقوق بشر کار می کنند از وجود هومان آگاهند. مقامات رسمی کشورهایی که به پناهندگان همجنس گرا کمک می کنند هومان را می شناسند. آنهایی که نمی توانند از طریق بروشورها و نشریات هومان به آدرس های شعب مختلف هومان در قاره اروپا و آمریکا دسترسی پیدا کنند می بایستی از طریق ارگان های بین المللی دنبال آدرس های ما بگردند. بهترین کار این است که شخص همجنس گرا حتی اگر بطور سر بسته مثلاً از طریق تلفن یا نامه نگاری با ما تماس برقرار می کند، تماس هایش را قطع نکرده و منظور و مقصود خود را تا آنجایی که امکان دارد بوضوح برای ما مشخص کند - و شماره تلفن یا آدرس مطمئنی از خود بجای بگذارد. قبل از آنکه هومان قادر باشد به کسی در رابطه با امر پناهجویی یا تقاضای پناهندگی وی کمک بکند، شخص همجنس گرا می بایستی حداقل چند ماهی با هومان ارتباط داشته بوده باشد. ما مایلیم افراد را شناخته و در کمک به کسانی که در شرایط اضطراری تری بسر می برند ارجحیت قائل شویم.

نوع و شکل کمک های گروه هومان به همجنس گرایان متقاضی پناهندگی

همانطور که در بالا بطور ضمنی اشاره شد، مهم ترین کمکی که هومان می تواند در اختیار همجنس گرایان پناهجو بگذارد دادن اطلاعات مفید و صحیح در مورد حقوق فردی، اجتماعی و قضایی اشخاص متقاضی برای اخذ پناهندگی براساس همجنس گرایی است. و باز همانگونه که ذکر شد هر چه زودتر این اطلاعات در اختیار متقاضیان قرار گیرد برایشان مفیدتر و مؤثرتر خواهند بود.

تشریح وکلای داوطلب به دفاع از اشخاصی که قبلاً با هومان در تماس بوده اند شکل دیگری از کمک هایی است که هومان مایل است در اختیار متقاضیان پناهندگی قرار بدهد.

هومان می تواند در نوشتن تقاضانامه های پناهندگی به زبان های انگلیسی، فرانسه، آلمانی، سوئدی و نروژی پناهجویان را یاری دهد. همچنین چنانچه پناهجوی همجنس گرایی به کشور مورد نظرش رسیده و شخص مورد اطمینانی را بعنوان مترجم در دادگاه های اداره های مهاجرت کشورهای مربوطه احتیاج داشته باشد، هومان در حال حاضر می تواند در کشورهای آمریکا، کانادا، آلمان، سوئد، نروژ، فرانسه

دیگری باید تمام جوانب کار و میزان موفقیت در امر فرار خود را سنجیده و در نظر داشته باشد با اینکه اگر مستقیماً به کشور مورد نظرش وارد می شود، از قوانین کلی پذیرش یا عدم پذیرش پناهنده توسط کشور مربوطه آگاه باشد - و باز اینکه تا حد امکان مشکلات زبانی خود را از سر راه برداشته و ارتباط خود با دوست و فامیل و غیره را برقرار کرده باشد. شخص پناهجو می بایستی با امکانات مالی حساب شده وارد قضیه معمولاً بسیار مشکل پناهجویی بشود. قسمت مهمی از کمک های هومان به پناهجویان همجنس گرای ایرانی می تواند در این بخش برنامه ریزی و تهیه مقدمات در اختیار افراد قرار گیرد. بمجرد اینکه يك همجنس گرای ایرانی از ایران یا کشور دیگری غیر از کشور مورد نظرش برای اخذ پناهندگی، با هومان تماس گرفته و تقابل خود به اخذ پناهندگی براساس همجنس گرایی اش را اعلام می کند، مسولین گروه می توانند با در اختیار گذاردن اطلاعات مهمی مثل نام و آدرس ارگان های بین المللی که به پناهجویان همجنس گرا کمک می کنند و با در اختیار گذاشتن قوانین مخصوص کشور مورد نظر برای پذیرش پناهنده براساس همجنس گرایی، مشکلات اطلاعاتی متقاضیان را تا حدودی حل کنند. هومان قادر خواهد بود که ارتباط گروه ها و ارگان های بین المللی مدافع حقوق همجنس گرایان و با گروه های محلی واقع در کشور مورد نظر پناهجو را با فرد پناهجو برقرار یا تسهیل کند. هم اکنون هومان مشغول جذب نیروهای قانونی بین المللی مانند وکلای متخصص در امور مهاجرت است تا در صورت لزوم از کمک های ایشان برای کمک به پناهجویان همجنس گرای ایرانی بهره گیرد. ممکن است چنین نیروهایی را بتوان حتی قبل از اقدام پناهجو به اعلام تقاضای پناهندگی برای کمک به وی آماده کرد.

یکی از مهم ترین کارهایی که در مراحل مقدماتی يك پناهجوی همجنس گرای ایرانی باید انجام دهد، تهیه مدارک، قوانین و گزارشی است که می توانند دال بر ایذاء و آزار مقامات و نیروهای ایرانی بر علیه همجنس گرایان و بخصوص بر علیه خود شخص متقاضی باشند.

اکثر ارگان های بین المللی شکایت می کنند از عدم وجود مدارک و اسناد کافی قانونی و واقعی در رابطه با اعدام ها، شکنجه ها و آزارهایی که بر علیه همجنس گرایان ایرانی اعمال می شوند. وجود چنین اسنادی کار کمک به پناهجویان را چندین برابر آسانتر و سریعتر می کند. در واقع همانگونه که افراد دگرجنس گرا نیازمند داشتن يك case (مورد قابل قبول برای اخذ پناهندگی) هستند، همجنس گرایان ایرانی پناهجو هم می بایستی با داشتن گزارش، داستان یا اسنادی قابل قبول اقدام به اخذ پناهندگی کنند. البته مقامات مهاجرتی اکثر کشورهای که براساس خطرهای موجود بخاطر تفاوت جنسی همجنس گرایان به این افراد پناهندگی اعطا می کنند خوب می دانند که فراهم کردن چنین گزارش های رسمی و اسنادی کار بسیار مشکلی است. همچنین ایشان کاملاً به قوانین ضدانسانی و ضد همجنس گرایی موجود در جمهوری اسلامی آگاهی دارند - و بارها پیش آمده است که تنها اثبات همجنس گرایی فردی منجر به موفقیت وی در اخذ پناهندگی شده است. متأسفانه، به تجربه دریافته ایم که اکثر دولت های کشورهای غربی و مقامات

وانگلستان، در صورت امکان کمک ترجمه ای اعضا و هواداران خود را در اختیار پناهجویان قرار دهد.

هومان متأسفانه قادر نیست به پناهجویان کمک های مالی کند. همچنین امکانات ما برای کمک به نیازهای اولیه و خصوصی افراد تقریباً صفر است. هومان نمی تواند همجنس گرا بودن کسی را تأیید یا تکذیب کند. چنانچه پناهجویی همجنس گرایی که قبل از موعد دادگاه اداره مهاجرتش با ما در ارتباط بوده نیازی به نامه ای از سوی ما به دادگاه های مزبور داشته باشد، ما تنها می توانیم این واقعیت را تأیید کنیم که فرد مورد نظر با گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران) در تماس و ارتباط بوده است. همین تأیید تاکنون به اندازه کافی به چند نفر جهت اخذ پناهندگی کمک کرده است. یکی از مهم ترین موارد اخیر استفاده از نام هومان در اخذ پناهندگی آقای A. T. در نیویورک آمریکا بود. برای هومان این امکان وجود ندارد که برای پناهجویان همجنس گرای ایرانی بدنبال زوج همجنس گرا از کشور مورد نظرشان بگردد. البته خیلی از اوقات افراد از طریق مجلات، روزنامه ها و کلوب های مخصوص همجنس گرایان قادر خواهند بود دوستی بیابند که احتمالاً به آنها کمک هایی خواهند کرد، ولی این کاری است که از دست هومان بر نمی آید - و البته در سطح دادن اطلاعات و اجرای تبلیغات بین المللی همه چیز برای هومان مقدور است.

مراحل معمول اخذ پناهندگی بر اساس تمایلات همجنس گرایانه

تقاضای اخذ پناهندگی معمولاً در دو حالت انجام می شود: یکی از طریق کشور دومی که شخص از آن بعنوان سکری مسافرت استفاده می کند و دیگری از طریق اقدام مستقیم در کشور مورد نظر شخص متقاضی - در مورد اول معمولاً شخص می بایستی که از طریق مقامات بین المللی مثلاً از طریق کمیسرهای عالی پناهندگی سازمان ملل تقاضای اخذ پناهندگی خود را اعلام کند. اگر چه این طریق ممکن است همراه با مراحل بوروکراتیک و طولانی باشد، از نظر ما شانس بیشتری را در اختیار متقاضی قرار می دهد. بطور مثال، در صورت کسب موفقیت در اخذ پناهندگی، هنگامی که شخص پناهجو بالاخره به کشور مقصد می رسد از اکثر مراحل قانونی بودن و دارا بودن حقوق مدنی قبلاً گذشته است و این خود شروع خوبی برای زندگی یک همجنس گرای محروم ایرانی در کشوری آزاد خواهد بود. از سوی دیگر سازمان هایی مثل عفویین الملل طی سال های اخیر متوجه نیاز مبرم همجنس گرایان ساکن کشورهای غیر آزاد شده و معمولاً از هیچگونه کمکی دریغ نمی

کنند. ایجاد ارتباط با هومان در چنین شرایطی شانس موفقیت پناهجویی همجنس گرا را بیشتر می کند.

مورد دوم یعنی زمانی که شخص پناهجو مستقیماً وارد کشور مورد نظرش شده و از همانجا تقاضای اخذ پناهندگی می کند از خیلی جهات پیچیده تر بوده و ممکن است مدتها شخص را در بلا تکلیفی قرار دهد. معمولاً شخص از طریق معرفی خود به پلیس یا مأمورین اداره مهاجرت تدریجاً فرم های اخذ پناهندگی را پر کرده و می بایستی منتظر نوبت دادگاه اداره مهاجرت کشور مربوطه شود. معمولاً هیچکدام از مقامات مسوول بین المللی (مثل کمیسرهای عالی پناهندگی) یا مأمورین اداره مهاجرت کشور مقصد، شخصی که ادعای پناهندگی دارد را مجبور به اثبات همجنس گرایی خویش نمی کنند. اصولاً اثبات صحت و سقم همجنس گرایی اشخاص کار مشکلی است. در اکثر موارد اظهارات شخص پناهجو ملاک سنجش صحت ادعای وی مینی بر همجنس گرا بودنش می باشد. مقامات دادگاه های مهاجرتی یا کمیسرهای سازمان ملل و مشاورین ایشان به اندازه کافی از همجنس گرایی اطلاعات کافی دارند که بتوانند فرد پناهجو را زیر سوالاتی بکشانند که معمولاً فقط همجنس گرایان قادر به پاسخشان هستند. وانگهی، با در نظر داشتن فرهنگ متعصب و همجنس گراستیز ایرانیان، بسیار بعید به نظر می رسد که افراد با پذیرش برچسب «همجنس گرا» بودن (که ممکن است خود نیز در ملعون جلوه دادنش سهم داشته بوده باشند) بخواهند بطریق آسانتری از امکانات پناهندگی کشورهای آزاد بهره مند شوند. دادگاه ها و پرسش و پاسخ ها در نوبت های متفاوتی صلاحیت شخص پناهجو را می سنجند. اگر چه ممکن است با توجه به وجود قوانین ضد بشری در ایران، تنها اثبات همجنس گرایی فرد پناهجو بطور اتوماتیک موفقیت وی در کسب پناهندگی را نیز میسر سازد، اما هنوز شخص متقاضی باید بتواند مورد پناهندگی خود را بشکلی قانع کننده برای مقامات مطرح کند.

سیاست پناهنده پذیری کشورهای غربی بسته به اینکه کدام حزب حاکمیت را در دست دارد یا بر اساس دلایل سیاسی و اقتصادی وقت بسیار متغیر هستند. شخص پناهجو حتماً بایستی قبل از هر کاری از چگونگی این قوانین اطلاع حاصل کند. بر اساس اطلاعات منتشره توسط «کمسیون بین المللی حقوق بشر برای زنان و مردان همجنس گرا» در طی دوره چهار ساله ۹۲ تا ۹۵ کاتادا با اعطاء ۲۶ مورد پناهندگی به زنان و مردان همجنس گرا مقام اول در دنیا را داراست. آمریکا با ۲۱ مورد و استرالیا با ۷ مورد مقام های دوم و سوم را دارا هستند. کشورهای دیگری که در این لیست آورده شده اند از این قراراند: بلژیک، فنلاند، آلمان، ایرلند، هلند، نیوزیلند و انگلستان. ■

لغو قوانین اعدام و مجازات برای همجنس گرایی در ایران خواست تمامی ایرانیان آزاده است

فصل سیزدهم از کتاب

همجنس گرایی و قوانین یکسان

[درباره مهاجرت و پناهندگی همجنس گرایان به کانادا]

ترجمه از: آواز

اگر همسر همجنس گرای شما قصد مهاجرت به کانادا را دارد ...

اگر شما تبعه کانادا بوده یا دارای اقامت دائم کانادا هستید و قصد دارید شریک (زوج) همجنس گرای زندگی تان که از تابعیت کشور دیگری برخوردار است را به کانادا بیاورید، باید توجه داشته باشید که در حال حاضر شما قادر نخواهید بود به همان شیوه ای که زوج های دگرجنس گرا می توانند با تقبل مسولیت های مالی و قانونی همسرشان وی را به کانادا بیاورند، مقدمات مهاجرت زوج همجنس گرایان به کانادا را فراهم کنید.

هم اکنون سازمانی که تحت عنوان Lesbian (LEGIT) and Gay Immigration Task Force در پی تسهیل امور مهاجرتی همجنس گرایان در کانادا می باشد، دولت فدرال را تحت فشار قرار داده تا با تغییر قوانین موجود شرایط مهاجرت زوج های همجنس گرا را همان شرایط مهاجرت زوج های دگرجنس گرا کنند.

متقاضی مستقل

گر شما دارای اقامت دائم یا تبعه کانادا هستید و زوج همجنس گرای شما قصد مهاجرت به کانادا را دارد، مراحل رسیدگی به تقاضای مهاجرت وی ربطی به سکونتش در کانادا یا خارج از کانادا نداشته و در هر دو صورت یکسان خواهند بود.

معمولاً زوج همجنس گرای شما می بایستی بعنوان يك متقاضی «مستقل» (Independent) از طریق دفاتر صدور ویزای یکی از کنسولگری های کانادا (خارج از کانادا) که به امور مهاجرتی رسیدگی می کنند تقاضای مهاجرت خود را تسلیم کند [فقط بعضی از دفاتر صدور ویزا در کنسولگری های مشخصی در دنیا پرونده های متقاضیان مهاجرت را قبول می کنند]. کنسولگری مربوطه الزاماً نمی بایستی در کشور متبوع یا محل سکونت زوج همجنس گرایان واقع شده باشد.

دفاتر کنسولگری کانادا در شهرهای سیاتل و لس آنجلس در ایالت متحده به شیوه عادلاته تری به پرونده های چنین متقاضیانی رسیدگی کرده اند [و ممکن است متقاضیان در کنسولگری های دیگر با شیوه های دیگری روبرو شوند] - اما به احتمال قوی در سال ۱۹۹۶ يك سیستم مرکزی همه پرونده های مهاجرتی را مورد بررسی قرار خواهد داد.

لیست مدارکی که زوج همجنس گرای شما بعنوان متقاضی مستقل می بایستی همراه تقاضانامه خود تسلیم کنسولگری کند از این قرار است:

- تاریخچه و شرح حال شغلی اش معروف به Résumé (با CV)

- مدرکی که رابطه وی با شما را ثابت بکند؛ مثلاً نامه ای رسمی از جانب شما که تأییدی باشد بر صحت وجود رابطه بین شما دو نفر، همچنین اظهاریه مالی شما (مبنی بر درآمد و سرمایه، متعلقات و مایملک شما بعنوان همسر متقاضی در کانادا)

مشورت با يك وکیل امور مهاجرت یا سازمان LEGIT (که در بالا هم به آن اشاره شده است) در تهیه چنین مدرکی از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

آدرس سازمان یاد شده از این قرار است:

Lesbian and Gay Immigration Task Force
P. O. Box 384
Bentall Stn.
Vancouver, B.C.
CANADA V6C 2N2

پس از تسلیم مدارک بالا به دفتر صدور ویزای کنسولگری کانادا، مأمورین مسوول پرونده متقاضی را بررسی کرده و براساس يك سیستم امتیازی (پونتی) (point system) که مشخصات مختلف شخص متقاضی را ارزیابی می کند، رأی خود را مبنی بر صلاحیت یا عدم صلاحیت متقاضی صادر می کنند.

«زمینه های انساندوستانه و دلسوزانه» در نظر گرفته شود. (این نامه بهتر است از طرف شما (زوج متقاضی همجنس گرا) نوشته بشود). در صورت لزوم می توانید از يك وکیل امور مهاجرتی یا سازمان LEGIT برای نوشتن این درخواست کمک کنید.

پناهجویی براساس همجنس گرایی

در حال حاضر این امکان برای زنان و مردان همجنس گرا موجود می باشد که بدلیل ترس از مجازات قانونی بخاطر همجنس گرا بودن در کشورشان از کانادا تقاضای پناهندگی کنند. اگر شما در پی کسب پناهندگی از کانادا بر اساس همجنس گرایی تان هستید می بایستی حتماً يك وکیل با تجربه و متخصص در امور پناهندگی مسوولیت تقاضای پناهندگی شما را بعهده بگیرد. وکلای رایگان هم در صورتی که شما مشمول حق استفاده از آنها باشید، می توانند در این امر به شما کمک کنند. «جمعیت امداد قانونی» (Legal Aid Society*) و وکلای رایگان را می توانید از طریق دفاتر تلفن (White pages) پیدا کنید. حتی در صورتیکه شما مشمول استفاده از وکلای رایگان این جمعیت نباشید باز هم این مراجع می توانند به شما اطلاعات مفیدی عرضه کنند. برای یافتن وکلایی که خود همجنس گرا می باشند می توانید از طریق کانون وکلای کانادا (Canadian Bar Association)، نام، تلفن و آدرس ایشان را بدست بیاورید.

تلفن کانون وکلای کانادا در استان بریتیش کلمبیا:

۶۸۷-۲۴۴ (۶۰۴)-۱

اگر مایل به دریافت پناهندگی بر اساس همجنس گرایی هستید شما و کیبلتان می بایستی ثابت کنید که:

• برای شما داشتن يك زندگی علنی همجنس گرایانه در کشور خودتان غیرممکن است و در صورت بر ملا کردن هويت همجنس گرایانه تان جان شما آنجا در خطر خواهد بود، زیرا که در کشور شما یا برای زنان و مردان همجنس گرا مجازات قانونی وجود دارد یا اینکه پلیس و مقامات قانونی در مقابل مجازات همجنس گرایان سکوت اختیار می کنند.

• و در صورت بازگشت به کشورتان مجازات قانونی در انتظار شما خواهد بود.

دیوان عالی کشور کانادا دریافت پناهندگی بر اساس همجنس گرایی را جایز دانسته بشرط آنکه بتوانید برای ترس از مجازات قانونی در کشور خود دلایل بنیادی و کافی ارائه بدهید. هیچ دستورالعمل رسمی مشخصی برای اعطای پناهندگی به همجنس گرایان وجود ندارد. اما قبل از درخواست پناهندگی باید مطمئن شوید که وکیل شما از نوع

متخصصی که این مأمورین در نظر می گیرند؛
 • شغل و میزان تجربه کاری
 • سطح تحصیل (مخصوصاً با توجه به ارتباطش با شغل متقاضی)
 • توانایی متقاضی در صحبت، خواندن و نوشتن یکی از دو زبان فرانسه یا انگلیسی
 • داشتن یا نداشتن بستگان (درجه يك) در کانادا (البته، بغیر از شما)
 • صلاحیت شخصی متقاضی

مجموعه امتیازاتی که بر اساس عوامل و مشخصات بالا به شخص متقاضی اعطا می شود تعیین کننده صلاحیت وی برای مهاجرت به کانادا خواهد بود. معمولاً يك متقاضی به ۷۰ نمره (پونن) احتیاج داشته تا بعنوان مهاجر پذیرفته شود. اما تحت شرایطی مخصوص اگر نمره امتیازی شخصی به ۷۰ نرسد، باز هم ممکن است مأمورین مربوطه صلاحیت وی را تأیید کنند. فراهم آوردن مدارک واضح دال بر روابط همجنس گرایانه شما با همسرتان (متقاضی) نهایتاً ممکن است توازن نمره ها را بنفع وی تغییر دهد.

اگر می دانید همسر همجنس گرایتان دچار مشکلات قانونی، مثل سکونت بدون ویزا در کانادا می باشد، حتماً از مشاورین حقوقی برای تهیه مدارک مهاجرت کمک بگیرید.

موارد انساندوستانه و دلسوزانه

اگر مجموعه نمره داده شده به زوج همجنس گرای شما (متقاضی) خیلی کمتر از ۷۰ باشد، مسوول امور مهاجرتی سفارت که معمولاً همان شخص کنسول می باشد، ممکن است بر اساس «زمینه های انساندوستانه و دلسوزانه» (Humanitarian and compassionate grounds) برای زوج شما ارفاق قائل شده و تحت این عنوان صلاحیت وی را تأیید کند.

مأمورین دفاتر صدور ویزا هر بار درصد بالاتری از زوج های همجنس گرای متقاضی مهاجرت به کانادا را بر اساس وجود زمینه های انساندوستانه و دلسوزانه به کشور راه می دهند و این خود موقعیتی است تا ایشان بتوانند قوه تشخیص شان در موارد «وابستگی خانوادگی» (family dependency) را به خدمت مردم بگیرند.

اگر وضعیت متقاضی به این مرحله برسد، تقاضانامه مهاجرت وی هنوز در طبقه بندی «متقاضی مستقل» قرار می گیرد، ولی حتماً می بایستش اطلاعات و مدارکی که نشان دهنده وجود زمینه های انساندوستانه هستند نیز جزو تقاضانامه مهاجرت وی تسلیم دفتر صدور ویزا بشوند.

زوج همجنس گرای شما (متقاضی مهاجرت) می بایستی به همراه برگه تقاضانامه خود نامه ای هم به مأمورین صدور ویزا بدهد و در آن درخواست کند که در صورت بدست نیاموردن نمره کافی مورد وی برای

همجنس گرایان هم «بشر» هستند. از حقوق بشر در ایران دفاع کنید.

منبع استفاده شده برای این ترجمه:

Same Sex, Same Laws: lesbian, gay men and the law in B.C. / Joy Tataryn, Tim Timberg, N. Colin Desjarlais - Vancouver, B.C.: Legal Services Society, 1995

* Legal Aid Society جمعیتی است که در کانادا خدمات قانونی

را بطور رایگان در اختیار متقاضیان واجد شرایط قرار می دهد

و چگونگی مدارک مورد نیاز شما آگاه است. اگر شما با رأی نهایی دادگاه مخالف هستید از وکیلان بخواهید که برای شما تقاضای فرجام کند. کمیسیون بین المللی (دفاع از) حقوق زنان و مردان همجنس گرا (International Gay and Lesbian Human Rights Commission) ممکن است بتواند پیشنهادات و اطلاعات مفیدی مثل روشن کردن وضعیت قانونی همجنس گرایان در کشور شما برای مقامات کانادایی را در این مرحله در اختیار شما قرار دهد.

آدرس کمیسیون مزبور از این قرار است:

IGLHRC
1360 Mission Street, Suite 200
San Francisco, CA 94103
U.S.A

تلفن: ۱-۴۱۵-۲۵۵-۸۶۸۰

فکس: ۱-۴۱۵-۲۵۵-۸۶۶۲

سنگ صبور

کشیک تلفنی گروه هومان

(گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران)

برای درد دل، مسائل مربوط به جنسیت، همجنس گرایی، اچ.آی.وی، ایدز و ...

زمان: چهارشنبه، ساعت ۲۰-۲۲

تلفن: ۰۸ - ۲۶ ۴۹ ۶۵ (استکهلم)

سنگ صبور فردی است غیر حرفه ای که عملاً و عمدتاً به درد دل شما گوش می دهد و در صورت لزوم راهنمایی هایی خواهد کرد.

اروس گرسنه است^(۱)

دربارهٔ عشق افلاطونی

نوشته: شل مادسن (Kjell Madsen)

ترجمه از: نیلگون



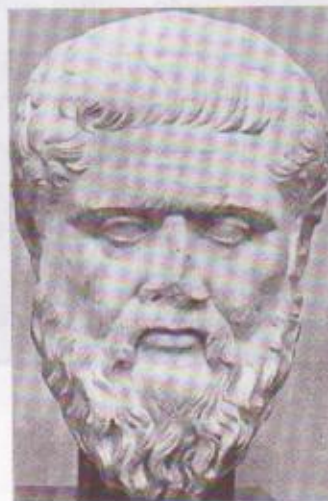
شل مادسن نویسنده و استاد یار فلسفه در دانشگاه آسلو است. این مقاله به دعوت هومان نوشته شده است. بدین وسیله از لطف این دوست سپاسگزاری می‌کنیم. تمامی یادداشت‌ها از مترجم است.

افلاطون اولین نویسندهٔ کلاسیک ادبیات همجنس‌گرایان است - موضوعی که اغلب در کتابهای درسی دربارهٔ آن سکوت می‌شود. خیلی از نوشته‌های او روح و بوی اروتیک همجنس‌گرایانه دارند. من شخصاً خیلی از اوقات ترجیح می‌دهم «مهمانی» (Symposium) افلاطون را بخوانم تا کتابهای مهمتر و جالبتر همجنس‌گرایانهٔ دیگر را - «مهمانی» رساله‌ای است دربارهٔ عشق، در گسترده‌ترین مفهوم آن (۲).

جامعهٔ افلاطون - یعنی طبقهٔ اشراف آتن - آنچنان دیدگاه بی‌نظیری دربارهٔ همجنس‌گرایی داشت که شاید همانند آن را در هیچ سرزمین و عصری نتوان یافت. در آن جامعه نه تنها همجنس‌گرایی محکوم نمی‌شد، بلکه رابطهٔ دو مرد کاملاً طبیعی و خوب هم بحساب می‌آمد. همجنس‌گرایی یک انحراف قابل قبول، به شکلی که جوامع لیبرال غربی امروز آن را می‌پذیرند، نبود. اما این بدان معنا هم نیست که هیچ مشکل بزرگ اخلاقی مربوط به رفتارهای اروتیک همجنس‌گرایانه نیز وجود نداشته است (میشل فوکو در کتابی که دربارهٔ تاریخ مقابلات جنسی نوشته به بررسی جامع مشکلات اخلاقی یونانیان می‌پردازد). مشکلات آن جامعه اغلب مربوط به روابط پسران جوان با مردان سالمند بود. مردان سالمند در آتن مسوولیت اصلی تربیت جوانان و آماده کردن آنها برای پذیرش مقام‌های مهم در جامعه را بر عهده داشتند - در نتیجه مری می‌بایست مردی شایسته و محترم بوده و بدبهی ست که برای رفتارهای قابل قبول چهارچوبی نیز وجود داشت. مهمتر از هر چیز، طرفین می‌بایست طوری رفتار می‌کردند که مورد تمسخر یکدیگر قرار نگیرند. اما از آنجایی که در اینگونه روابط هر دو طرف از ارزش و حقوقی یکسان برخوردار نبودند، طبیعتاً روش‌های

افلاطون یونانی (۳۴۷-۴۷۲ ق.م.) بنیانگذار فلسفه غرب است. اگر چه چنین ادعایی قابل بحث است، اما تأثیر فراوان وی بر تاریخ عقاید غرب غیرقابل انکار است؛ مثلاً روحانیون مسیحی (منسوب به «پدران کلیسا») معتقدند که درمیان فیلسوفان کافر تنها افلاطون نزدیکتر از همه به «حقیقت» شده بوده است. برخی نیز می‌گفتند که این همه درکی که او داشته بدون وحی از طرف خدا ناممکن است، و شاید که او ندای یکی از پیامبران یهود را شنیده بوده است.

افلاطون اشرافزاده‌ای بود با علائق فراوان سیاسی و ادبی - او خود معتقد بود که ملاقاتش با سقراط فیلسوف مهم‌ترین واقعهٔ زندگی‌اش بوده است - واقعه‌ای که باعث شد تا او بجای جستجوی مقامی در سیاست زندگی خود را وقف فلسفه کند. اما درواقع، افلاطون هرگز از سیاست دست نکشید. مهم‌ترین اثر وی «جمهوری» نام دارد که در آن برنامه‌ای انقلابی برای جامعه‌ای با بنیان‌های متفاوت مطرح شده است. او حتی برای به حقیقت پیوستن ایده‌هایش تلاش فراوان هم کرد، اما موفقیتی بدست نیاورد.



دو نوع اروس

همجنس گرا بودن یعنی چه؟ آیا تفاوت آن با دگرجنس گرا بودن

بسیار است؟ یا اینکه میان این دو آنچنان تفاوتی هم نیست؟

در اینباره دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه اول متعلق به کسانی است که فرهنگ همجنس گرایی را به عنوان پدیده ای کاملاً خاص خود مطرح کرده و بر این خاص بودن نیز اصرار می ورزند. طرفداران این دیدگاه با دگرجنس گرایان با بی اعتنائی - اگر نخواهیم بگوییم با نفرت - رفتار می کنند. این عده مبارزه برای کسب حقوق برابر با دگرجنس گرایان را تقریباً به مثابه تسلیم شدنشان به هنجارها و ارزش های ناآشنایی می دانند که با معیارهای آنهاست که در مقابل سیستم اجتماعی حاکم سر فرود می آورند تفاوت چندانی ندارند.

دیدگاه دوم متعلق به کسانی است که معتقدند همجنس گرایان کم و بیش مثل مردم دیگر بوده و به صرف هم جنس گرا بودن، ایشان نباید دارای فرهنگ خاص خودشان باشند. طرفداران این دیدگاه، حداقل از لحاظ اجتماعی و سیاسی تفاوت چندانی بین همجنس گرایان و دگرجنس گرایان قائل نمی شوند. این عده معتقد به مبارزه برای کسب حقوق برابر با دگر جنس گرایان هستند - حقوقی همچون حق ازدواج قانونی (مثلاً) به آنگونه که در سوئد، نروژ و دانمارک شامل حال همجنس گرایان هم می شود) -

در «مهمانی» افلاطون طرح های اولیه ای برای هر دو دیدگاه وجود دارد. بعد از معرفی اولین دیدگاه مربوط به همجنس گرایی و تکیه بر تفاوت بزرگ میان این دو گرایش، ما افلاطونی را می بینیم که کاملاً با آن متفکر امور جنسی که برای اکثر ما آشناست متفاوت است. افلاطون شهرت فراوانی در دفاع از زنان دارد. وی حقیقتاً در «جمهوری» از چیزی طرفداری می کند که در جامعه کاملاً مردسالار آن زمان ناشناخته بود. در جامعه ابده آل او زنان می باستی دقیقاً همان امکاناتی را در اختیار داشته که مردان برای کسب تحصیل و تصاحب مقام های رهبری در دولت در اختیار دارند. تفکرات افلاطون او را چند هزار سال جلوتر از زمان خودش قرار می داد. این تفکرات تازه در قرن ما، آن هم فقط در بعضی از کشورها است که به واقعیت نزدیک شده اند. با این وجود، در «مهمانی» می توان دیدگاهی هایی از افلاطون دید که آنچنان هم رادیکال نیستند - مثلاً درست زمانی که صحبت از فرهنگ خاص همجنس گرایان به میان می آید و از این فرهنگ خاص تجلیل می شود، دیدگاه افلاطون تا دفاع از يك شوینیس مردگرا تنزل می یابد. در یکی از سخنرانی ها بر دو نوع اروسی تأکید می شود که وابسته به دو نوع آفرودیت (۴)، خدا-بانوی عشق هستند. سقراط می گوید:

«اول اروسی است که با آفرودیت زمینی پیوند داشته، خود نیز فرومایه و زمینی بوده و در دل مردمان فرومایه خانه می گزینند. این گونه مردمان به دوست داشتن پسران قناعت نمی کنند، بلکه به زنان نیز برحسب هرچه پیش آید خوش آید دل می بندند. اینها به تن معشوق مهر می ورزند نه به روحش، و کلاً به ظاهر می پردازند، نه به معنی - از این روست که دلبران بی بهره از تربیت روحی را ارج بیشتری نهاده و بگانه مقصودشان ارضای شهوت است، بدون اینکه به ارضای شهوت به شکل

گوناگونی هم برای مسخره شدن وجود داشت. پسر می بایست نشان می داد که با هر کسی همبستر نمی شود و مرد می بایست خود را در شکار يك معشوق جوان لایق نشان می داد. رفتار مرد نمی بایست نشانی از اشتیاق در خود می داشت و در کل، وی بایستی مواظب می بود که به حیثیتش لطمه ای وارد نیاید.

خلاصه طرح کلی کتاب همجنس گرایانه افلاطون، «مهمانی» که آن را «میکساری در آتن» هم می نامند از این قرار است: بزرگترین اریتمه یونانیان برای اروپا که همانا میل به وقایت در ورزش و در زندگی معنوی باشد در این کتاب برای ما به تصویر کشیده شده است. «مهمانی» گزارشی است از يك مهمانی که برای تجلیل از آگاتون، برنده بهترین تراژدی سال، ترتیب داده شده است. برای آتنی ها که می خواهند يك پیروزی را جشن بگیرند هیچ چیزی طبیعی تر از درست کردن يك مسابقه جدید نیست. هدف از این مسابقه جدید این است که بهترین سخنران در مدح اروس را تعیین کنند. در نتیجه، «مهمانی» از مجموع چند سخنرانی درباره اروس تشکیل شده است.

افلاطون تعدادی از این سخنرانی ها را از قول شخصیت های تاریخی ایراد می کند، از جمله از قول شاعر طنزپرداز و معروف یونانی آریستوفانس (۳). اما مهمترین سخنران - که مسلماً بهترین سخنران هم هست - سقراط است که در اینجا بجای خود افلاطون حرف می زند. در زیر گفتار سقراط و تفکرات جنسی-سیاسی و اروتیکی موجود در این کتاب بی همتا را برایتان باختصار و با تکیه بر معانی متداول امروزی شرح خواهم داد:



نورسیده را منع کند تا آنها هم نیرو در راهی صرف نشود که پایان روشنی ندارد...»^{۱۰}

نه، امروزه ما غیرقانونی بودن این کار را اینگونه استدلال نمی کنیم. به نظر نمی رسد که افلاطون چندان توجهی به آسیب پذیری کودک داشته بوده باشد. فراموش نکنیم که روابط اشراف یونانی با پسران کم سن و سال چیزی غیر از آنچه که ما امروز بعنوان بچه بازی می شناسیم نبوده است و بچه بازی هم معمولاً چیزی غیر از تجاوز جنسی نیست. حال هر قدر هم آن باصطلاح نجیب زادگان ادعا می کردند که روابط جنسی بچه بازانه شان بر پایه نیت خیر « تربیت کردن پسران جوان » می چرخیده است، باز هم نمی توان منکر این تجاوز شد. معلوم نیست تا چه حد افلاطون گول این نیت خیر خواهانه (!) « تربیت کردن پسرهای جوان » را خورده بوده است، اما احتمالاً وی می توانست این واقعیت را تصدیق کند که شایسته ترین راه انتخاب معشوق برای یک اشرافزاده، نه داشتن نیات خیر خواهانه، بلکه این بوده است که وی قابلیت های جسمانی، عقلاتی و عاطفی پسران جوان را در نظر گرفته و آنها را در مقابل قابلیت های خویش بسنجد.

آنچه که بعد ها، در طی قرون، با تأکید بر ویژه بودن فرهنگ همجنس گرایان، دوباره مطرح می شود ناچیزگرفتن احساسات شهوانی نیست که معمولاً از آن به عنوان صفت مشخصه « عشق افلاطونی » یاد می شود. آنچه دوباره مطرح می شود اعتقاد به برگزیده بودن است. وقتی که حقوق برابر اهمیت چندانی ندارد، به این دلیل است که تصور می شود فرهنگ همجنس گرایان فرهنگی ست بهتر - به مراتب بهتر از آن فرهنگ خشک و کلیشه ای و خسته کننده دگرجنس گرایان، البته تعداد افراد کمی هستند که به چنین چیزی باور دارند، اما اینگونه احساس برگزیدگی داشتن را می توان در نزد بسیاری از همجنس گرایان یافت. شوونیسیم در میان همجنس گرایان وجود دارد - که ارنیه ای است کاملاً افلاطونی.

سه نوع جنس

علاوه بر این افلاطون داستان اسطوره ای دیگر را برای ما باز می گوید که به گونه ای خاص و متفاوت تأکید بر تساوی حقوق دارد. در طی سخنانی که از زبان آریستوفانس گفته می شود درمی یابیم که انسان در آغاز سه نوع جنس داشته است؛ مرد، زن و مرد-زن (Androgyne). این مرد-زن ها موجودات عظیم الجثه ای بودند با دو جفت دست و دو جفت پا که با کمک آنها به آسانی می توانستند مثل یک توپ بغلطند. پس، اینها با شتاب از کوه آلب (مقر خدایان) صعود کرده و می خواستند بر خدایان چیره شوند. و این کار برای آنها گران تمام شد؛ زئوس تاب تحمل گستاخی این آدمیان را نیاورد، پس آنها را از میان دو نیمه کرد - تا کمی آرام گرفتند. آریستوفانس می گوید این وضعیت انسان های امروز است. از آن روز تا به امروز آن انسان های دونیم شده همواره در جستجوی نیمه گمشده خویش هستند. (این تصویر خیلی قدیمیتر از افلاطون است. آن را می توان در اوبانیسادهای هندی که چند صد سال قبل از افلاطون نوشته شده اند نیز

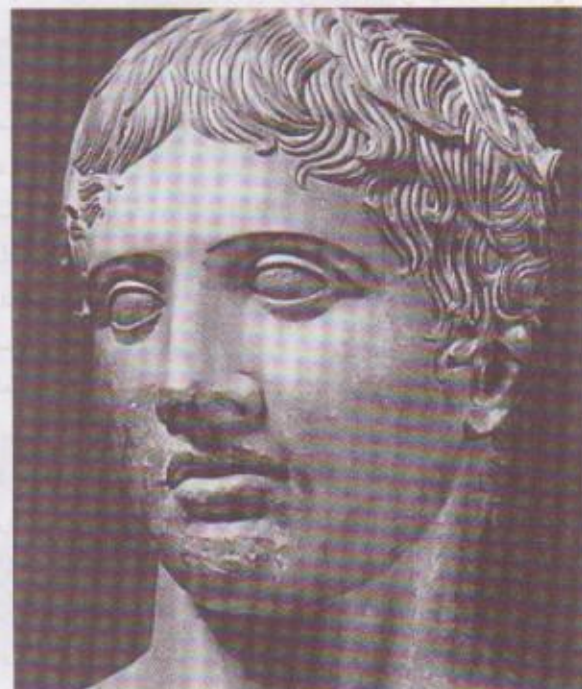
زیبایش اهمیتی بدهند...»

سخنرانی ادامه دارد: « این اروس زمینی، چنانکه گفتم، با آفرودیتی پیوند دارد که از یکسو جوانتر از آفرودیت دیگر است و از سوی دیگر از آمیزش مرد و زن زاده شده است. ولی اروس آسمانی که با آفرودیت آسمانی پیوند دارد از مردی تنها [اراتوس] پدید آمده و در آفریتش او زنی سهم نبوده است. به همین دلیل او تنها با پسران تماس دارد و چون سالخورده تر از اروس زمینی است گرد هوی و هوس نمی گردد. کسانی که از این اروس الهام می گیرند طبعاً تنها به پسرانی دل می بازند که از دید آنها هم از زنان خردمندترند و هم نیرومندتر.

در میان کسانی که به پسران عشق می ورزند پیروان اروس آسمانی را به سادگی می توان از دیگران باز شناخت زیرا به کودکان دل نبسته، بلکه به جوانانی روی می آورند که آثار خردمندی در سیمایشان نمایان گردیده است - و این هنگامی است که رخسارشان به ریش آراسته شده باشد. کسی که در این مرحله از زندگی یک جوان با وی عشق ورزی آغاز کند، قادر خواهد بود تا همه عمرش را در کنار او بسر ببرد. اینچنین است که وی هرگز معشوق را نمی فریبد، دل از او بر نمی کند و او را مایه ریشخند قرار نمی دهد.»

در اینجا می بینیم که چگونه ذهنیت افلاطون درگیر مشکل اخلاقی اروتیک همجنس گرایانه است و دیدگاه او کاملاً مانند یک یونانی اخلاقی است - نه به این خاطر که همجنس گرایی گناه است، بلکه برای یک اشرافزاده تعدد معشوق در همجنس گرایی موضوعی است پست و بی ارزش - با اینکه در جای دیگری افلاطون می گوید که نباید کودکان را از راه بدر بُرد. اما ملاحظه بفرمایید که دلیل این استدلال چقدر غافلگیرکننده است:

« به عقیده من باید قانونی وضع شود که دلباختن به پسران



فرزند نیاز و تدبیر

معروف است که آفرودیت، خدای زیبایی و عشق، از میان امواج دریا بیرون آمد و قدم بر سواحل قبرس گذاشت. آنچه که همه نمی دانند این است که بقیه خدایان به احترام این واقعه باشکوه مهمانی بزرگی ترتیب دادند. «تدبیر» (باهوشی، کاردانی) نیز یکی از مهمان های دعوت شده بود. او در این مهمانی حسابی مست می کند. تلوتلو خوران به باغ زئوس می رود و در آنجا پاتیل می شود. در همین موقع «فقر» (نیاز، Armoden) که برطبق عادتش برای گدایی کردن به چنین مجالسی می رفت به جشن وارد می شود. پنی (نام یونانی او) در موقعی سخت دردناک بود و مثل معمول در جستجوی راه گریزی. در باغ بود که ناگهان این زن بدبخت سکندری می خورد و بر روی «تدبیر» می افتد. چه اقبالی! گویی که پیش از این نیز چیزی بین «تدبیر» و «نیاز» اتفاق افتاده بوده است، زیرا «نیاز» می دانست باید فوراً دست به چه کاری بزند. او با «تدبیر» آمیزش کرد. آیا «تدبیر» به اختیار خود با «نیاز» همخوابه شد و یا اینکه این «نیاز» مطلق به او تجاوز کرد؟ چیزهایی هستند که ما نمی دانیم! به هر حال اینگونه بود که این دو صاحب فرزندی شدند، یک پسر، بنام اروس.

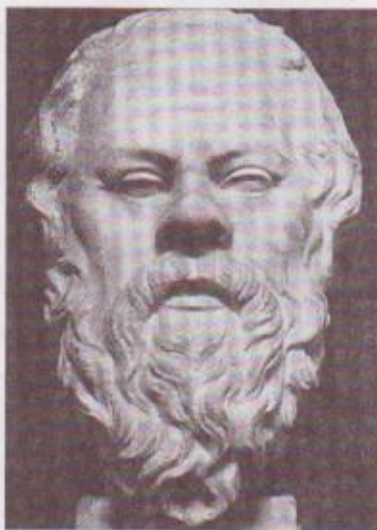
پارهنه و سرگردان

اروس چگونه است؟ او بهیچوجه آنگونه که اغلب مردم تصور می کنند پاک، خوب و دلریا مثل یک فرشته شیپورزن نیست. برعکس، او خیلی از صفاتش را از مادرش، نیاز، به ارث برده است؛ خشک، رنجیده، سخت، پارهنه و بی خانه. او ولگرد و سرگردان است، هرگز به جایی دل نمی بندد و همیشه در راه است. همه اینها ریشه در مشتاق بودن اروس دارد، و اشتیاق یعنی کمبود، گرسنگی و نیاز. آیا اروس یک خداست؟ می گویند آری، اما اشتباه می کنند. گرسنگی و نیاز پدیده هایی هستند ناشی از نقص، ولی خدا ناقص نیست. چشمان تیزبین اروس که نطفه اش در روز تولد خدای زیبایی بسته شده در جستجوی همه خوبی ها و زیبایی ها است. اروس شکارچی توانایی است و این خصلتی است که وی از پدرش، تدبیر، به ارث برده است و به همین دلیل مثل او دلیر، بیباک و زرنک است و حيله و نیرنگ هم در آستین فراوان دارد. او آدمی است موشکاف و جادوگری ترسناک. در یک کلام، او یک موزی توخالی است. چه کسی بود که می گفت دلتنگی همیشه زیباست و عشق بازی برای معشوق مفید است؟ دروغ است. کسی که عشق می ورزد در جستجوی خوبی است. او خواهان بلعیدن است، خواهان پر و خالی شدن است. او می خواهد پُر از یک زیبایی بزرگ بشود. اروس بی ثبات است. وقتی که اقبال به او روی می آورد شاداب و سرشار از زندگی می شود، ولی دمی بعد پژمرده و بی جان می گردد تا ناگهان دوباره جان بگیرد. پیوسته تسخیرگر است، ولی شکارهایش از چنگش می گریزند. پس، او نه فقیر است و نه ثروتمند. مثل خدا دانا نیست، اما مثل یک آدم ساده لوح هم به ناگاهی خویش تسلیم نمی شود. اروس نه فانی است و نه جاودانی. نه انسان است و نه خدا، او روحی است بسیار بزرگ. او یک دایمون (Daimon)

یافت. اینکه آیا افلاطون با این متون آشنایی داشته و این متون احتمالاً منبع ایده وی بوده اند یا نه، برما پوشیده است. (۵ و ۶)
 زنان همجنس گرا به دنبال زن گمشده خویش و مردان همجنس گرا به دنبال مرد گمشده خویش و دگرجنس گرایان در جستجوی جفت گمشده خویش هستند؛ و در واقع این تشابه کامل است. به گفته افلاطون ما مردان همجنس گرا، مردان اصیل، واقعی و واحد هستیم. در اینجا هم افلاطون شوونیسیم همجنس گرایانه را تبلیغ می کند.
 نظریه جنس سوم در حدود صد سال پیش توسط یک تنوریسن همجنس گرا در آلمان، زادگاه جنبش مدرن همجنس گرایان، دوباره مطرح شد. اما این مطرح شدن در بُعد دیگری انجام گرفت؛ براساس این نظریه مرد همجنس گرا جنس سوم یا نوعی مرد-زن است؛ روحی زنانه در بدنی مردانه - این نظریه با آنچه که در «مهمانی» وجود دارد کاملاً متفاوت است. ممکن است بعضی ها خود را اینگونه باز شناسند، اما اکثر همجنس گرایان نه transsexual هستند و نه transvestite (۷).

همه آنچه که در بالا آمد فقط پیش درآمد بحث اصلی بود و خود افلاطون هم شخصاً از همه آنها دفاع نمی کند. اینها سخنانی بودند که افلاطون از قول دیگران نقل می کند. موضوع اصلی مسابقه ای است برای ارائه بهترین سخنرانی در مدح اروس. از اروس به عنوان کهنترین، جوانترین و شاید قویترین و در تمامی احوال به عنوان زیباترین خدا تمجید شده است. و هنوز در مسابقه «مهمانی» بهترین سخنران لب به سخن نگشوده است. سقراط، بهترین سخنران، در جوانی شاگرد ساحره ای بود بنام دیوتیما - و سقراط مبلغ عقاید دیوتیما است. به نظر من عقاید دیوتیما که در زیر به آن خواهیم پرداخت نباید مردود شناخته شوند، مثلاً به این دلیل که غیرقابل فهمند و یا تقدیس شوند زیرا که تنها تعلیم ظاهراً درست موجودند. این عقاید ظاهراً فقط به همجنس گرایان می پردازند و در عین حال که ممکن است شامل حال همه انسان ها نشوند، شامل حال همه مردان می شوند. شرح زیر پیرامون خطابه سقراط نوشته شده است و درکل نقدی است آزاد بر آموخته های وی از آن ساحره:

* * *



آنان از عشق بازی با يك غریبه رنج نخواهند برد. هردوی آنها از این بیگانگی و زیبایی خالص و از این خاموشی ژرف تهییج می شوند.

و اگر این معشوق ها لب به سخن بگشایند...؟

بدینگونه اروس راه خود را در نوجوانی آغاز می کند. پر واضح است که وی هنوز کم تجربه است. بعد از بارها و بارها تمنا کردن است که او شروع به فهمیدن می کند. تمنا کردن تجربه ای است سخت و نشان می دهد آن زیبارویان محض جوانان احمقی بیش نبوده اند. در واقع، لب به سخن گشودن این جوانان می تواند فاجعه آفرین باشد، زیرا معلوم می شود که در سرهای قشنگشان چه می گذرد. نه، اروس نیازمند زیبایی روح هم هست، و این نیازی است که بتدریج به لذتی واجب تبدیل شده است. موضوع بر سر تفکری قابل توجه و رفتاری اندیشمندانه است. خوبی و زیبایی و چیزهایی از این دست دایمون را سیر نمی کنند. از يك سو، بدون اینها گرسنگی او ادامه می یابد و پیوسته شدیدتر هم می گردد. و از سوی دیگر خوبی و زیبایی هم تماماً در مالکیت يك پسر نیست؛ این خوبی و زیبایی برادران دیگری هم دارد. اما چگونه است که اروس در میان گلستانی بزرگ فقط يك گل را می خواهد و نه همه را؟ آه، کجاست معشوق، کجاست این برگزیده ای که یکی از سخنوران

است.

باز از نو

زیبایی در بدن يك شخص، برادر زیبایی در بدنی دیگر است. چگونه عاشق قادر به دیدن زیبایی در چشمان و شانه ها و لبان خندان معشوق خواهد بود بدون اینکه همان زیبایی ها (که البته رنگ و بویی دیگر دارند) را تمنا نکند در بدن دیگرانی که به همان اندازه معشوق جذاب هستند؟ تصور مضحکی خواهد بود که اروس از این موضوع باخبر نبوده و آنقدر عاشق باشد که دیگران را فراموش کند. اروس در مقابل اینگونه احساسات رمانتیک ساده لوحانه فقط سری تکان می دهد. تمامی بدن های زیبا هدف عشق او هستند و برای همین هم او می داند که برای چه کسی باید هیجانش را کاهش دهد. او می بلعد تا خلا، خویش را پر کند، می بلعد تا باز از نو این پرگشتن را تکرار کند - و این دقیقاً همان چیزی است که او می طلبد.

در پست رقص، در پارک ها، در استخرها و حمام ها اروس می تواند اروس را ببیند و گرسنگی خویش را در نگاه یار بازشناسد. آیا این یار باید شخصی آشنا یا يك آدم دوست داشتنی باشد؟ نه، به هیچ وجه! اروس مذکر ما با مردی بیگانه همخواه می شود و هیچیک از



پیشین آنچنان دل انگیز او را توصیف می کرد؟ ما واقعاً فکر می کنیم که يك عشق بزرگ بین انسانها باید حتماً عشقی دوجانبه باشد - پرستشی برابر - ولی نه، اینگونه نیست، ما کاملاً در اشتباه هستیم. اروس بزرگ، اروس که تمام تجربیات انسانی را در خود جمع کرده و مراحلی را پیموده است دیگر معشوق را فقط در معشوق نمی بیند؛ بلکه نگاه او مثل اینکه به درون معشوق نفوذ کرده باشد، به چیزهای دیگری هم نگاه می کند: چیزهایی که ما نمی دانیم چیست. تنها خدایان می دانند که آیا ما روزی قادر به درک چنین چیزهایی خواهیم بود یا نه.

زیبایی محض

اروس می تواند وحشتناک هم باشد. بسیار امکان دارد که وی روح خویش را نفهمد، احساس کند که نادیده گرفته شده یا به او خیانت شده است. اکثر ما آدم هایی احساساتی هستیم، می خواهیم که فقط بخاطر خودمان به ما عشق ورزیده شود و نه به این خاطر که آدم های دانا و خوبی هستیم. اتفاقاً این خواست اروس نیست. وی با اینگونه خواستها ناآشناست. وقتی که این دایمون به قدرت تکامل یافته خویش دست پیدا کند و به خلا مطلق گرسنگی اش برسد، دیگر این چیزهای انسانی برایش کافی نیستند.

فقط گستردگی زیبایی، آن هم وقتی که به وسعت دریا باشد، می تواند برایش جذاب باشد. اروس می تواند زیبایی را بطور یکسان در يك صورت، يك قطعه موسیقی، يك نقاشی آستره، يك فکر و یا يك عمل ببیند. با گذشت زمان بازشناسی زیبایی در چیزهای گوناگون از تخصص های او می گردد. این مسأله ممکن است شعور انسانها را تحريك کند - خیلی ها از خشم فریاد بر می آورند که: «مضحک است، نشنیده بودیم، آخر چگونه ممکن است همان زیبایی مطلوب را بشود در شکل های متفاوت دید؟ بی معنی است. لطفاً از زیبایی تعریفی دقیق بدهید.» اروس توانایی توصیف دقیق زیبایی را ندارد و تازه چنین توصیفی کمکی هم به کسی نخواهد کرد.

اروس پهنه وسیع زیبایی را تجربه کرده و سرانجام قادر شده است که خود زیبایی را ببیند - زیبایی خرد شده مشعشی را که همچون شهابی زودگذر به چشم همه نمی آید، ولی بطور یکسان در تمامی چیزهای زیبا وجود دارد. آخرین درک عاشق نه فرم است، نه رنگ، نه تعادل، نه هماهنگی، نه فکر و نه واژه - تنها زیبایی محض است - با این شعور است که عاشق چیزهای زیبا را به صورت کپی ها و بدل های رنگ پریده می بیند و ارزش واقعی تنای اروتیکی اش را درک می کند. هم اینجاست که او برای اولین بار کاملاً سیر خواهد شد. اروس نه خداست و نه انسان، نه جاودانی ست و نه فانی. اروس يك دایمون است.

* * *

عجیب به نظر می رسد که چگونه افلاطون چنین عقاید غیر زنانه ای را از قول يك زن (دیوتیما = سقراط) برای ما بازگو می کند. اما این زن هم زنی است جادوگر که مخاطبینش را به خوبی می شناسد. گویا فقط يك زن جادوگر است که می تواند تا بدین درجه حس مردانه عشقبازی غیرشخصی را بپذیرد. در محافل زنانه مردان به لذت بردن از روابط غیرشخصی، یعنی تنها به داشتن تقابلات ذاتی پورنوگرافیک، مشهور هستند. این تقابل و توانایی مردان در نزد دیوتیما هم تأیید می شود. غیرشخصی بودن آن ابزار اروتیک مثل موضوعی اضطراب آور در سرتاسر سخنان دیوتیما حس می شود. حتی می توان حس کرد که پورنوگرافی و نشئه روحانی دارای يك نبض مشترك هستند - فاصله هر دوی آنها تا همه احساسات شخصی و خصوصی به يك اندازه است (نگاه کنید به «دکتر فاستوس» اثر توماس مان). همچنین می توان به این درک رسید که هرج و مرج در سکس به ذات اروس افلاطونی نیز نزدیک است. نباید این پیام را اشتباه دریافت: هم هرج و مرج در سکس و هم پورنوگرافی کم ارزش هستند؛ هر يك از آنها مرحله ای اولیه و برنامه ای تمرینی است که يك انسان بالغ باید طی و اجرا کند. انسان باید خود را از تأثیر آفرودیت فرومایه رها کند.

وجه مختلف نظریه رشد اروتیک، مثل وجه ارتقاء کیفی خواست ها، هم دربرگیرنده نقاط ضعف و هم دربرگیرنده نقاط قوت اروس است. از میان نقاط ضعف اروس به این موضوع اشاره شد که عشاق افلاطونی هرگز به خصوصیات يك شخص صرفاً به عنوان متعلقات آن شخص اهمیت نمی دهند. يك آدم افلاطونی خواهد پرسید: «اگر این خود آن خصوصیات نیستند که خوب هستند، پس چرا من باید برای آنها ارزشی قائل شوم؟» سوال خوبی است؛ در اینجا نقطه ابهامی هست: ما درباره بخشش، آسیب پذیری، غم خواری چه می دانیم؟ اگر بخواهیم معنی قابلی برای tough love پیدا کنیم، هیچ کلمه ای بهتر از اروتیک افلاطونی پیدا نخواهیم کرد. اروس همچون پیری پارسا و به دور از تغییرات جزئی در دنیایی پر از سکس غیرشخصی روان و خوش است - دنیایی که درکش برای اغلب ما دشوار خواهد بود. فهمیدن اروس آغازی است برای درک اینکه چرا دایمون کلاسیک بعد از مدتی به دمیونی از آخرین بخش دوران کلاسیک (۸) قدیم تبدیل شد. در این دوره از تاریخ احساساتی بودن به وضوح مشهود است.

سخنرانی دیوتیما (از قول سقراط) آخرین خطابه «مهمانی» نیست. زیرا کمی بعد آلکیبیادس (۹) سراسیمه و مست و دیوانه وارد جمع می شود و سریعاً ملتفت می شود که سقراط در پهلوی زیباترین مرد مجلس، آگاتون (۱۰)، نشسته است. آلکیبیادس شروع به ستایش سقراط می کند و منظورش این است که حتی آلکیبیادس هم نتوانسته از این پیر خردمند دلربایی کند. آلکیبیادس می خواهد بگوید که او به مراتب زیباتر از آگاتون است و با اینکه در جوانی به زیبایی انگشت نما بوده با تمامی سعی و کوشش خود هرگز نتوانسته دل سقراط را به دست بیاورد. به عبارت دیگر، سخنان او ستایشی است از عفت. او چند پهلوی حرف می زند و شاید با کنایه به آگاتون می خواهد بفهماند که او چیزی نیست.

وقتی که بهترین، دشمن خوب است

ما معمولاً از عشق افلاطونی تصویری غیر واقعی داریم. شروع یک «رابطه افلاطونی» زمانی ست که سکس و احساسات - متأسفانه - دیگر مطرح نیستند. و این درست برعکس اروتیک افلاطونی است. اگر یک افلاطون گرا با عفت و پاک دامنی زندگی می کند برای این است که دیگر علاقه ای به سکس ندارد، زیرا که به چیزی بهتر دست یافته، نشئه ای که قویتر از سکس است. (دلایل بهتر دیگری هم در کارند، اما آنها کمتر افلاطونی اند) - تمامی هدف و اخلاق را می توان در این نظریه خلاصه کرد که بهترین، دشمن خوب شده است - به پایه اخلاقی دیگری احتیاجی نیست. پرهیز از احساسات شهوانی یک پند اخلاقی نیست که در اثر دست یافتن به یک نشئه دائمی نتیجه شده باشد. مسلماً عدد کثیری تا به این حد دائمی نیستند. در واقع اینکه انسان تا به چه اندازه دائمی است، بستگی دارد به میزان گرسنگی اش و به اینکه چه موقع تمناش از بین رفته و ارضاء شدن خویش را اعلام می کند؛ و آن زمانی است که دیگر چیز بهتری پیدا نمی شود، در هر صورت من که به این ارضاء رسیده ام. همین که دارم برای من کافی است.

عشق شهری و عشق غیرشهری در افلاطون
عشق شهری و عشق غیرشهری در افلاطون
عشق شهری و عشق غیرشهری در افلاطون

یادداشت ها:

- ۱- Eros، رب النوع عشق و زیباترین خدا نزه یونانیان قدیم.
- ۲- رساله مهمانی به زبان فارسی نیز برگردانده شده است. رجوع کنید به: دوره کامل آثار افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی و رضا کاروانی، جلد اول، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۷.
- ۳- Aristophanes، شاعر کمدی نویس آتنی و معاصر با سقراط.
- ۴- Aphrodite، خدای مومت عشق و زیبایی و برکت در نزد یونانیان و رومی ها. رومی ها آن را ونوس (Venus) می نامیدند.
- ۵- همین اسطوره را نیز در کتب ایرانی می توان مشاهده کرد:

«... این بیان افلاطونی که در عین حال «عشق یونانی» را هم بر مبنای آنچه صوفیه ما «المناسبات القدیة» و «المناسبات بالفطرة الاولی» خوانده اند توجیه می کند در پاره یی آثار مسلمین نیز که گاه نقل می شود چنانکه ابن داود اصفهانی در کتاب الزهره (طبع شیکاگو ۱۹۲۲/۱۱۵) آن را از قول بعضی متفلسفان نقل می کند و مسعودی در مروج الذهب (طبع مصر ۱۳۴۶-۱۲۸۵/۲) در دنبال بحثی که در مجلس بحیسی بن خالد برمکی در بین متکلمان بغداد راجع به عشق پیش می آید بکنجا از قول بعضی فلاسفه می گوید خداوند ارواح را مدور شکل و بر هیئت کره خلق کرد آنگاه هر یک را به دو نیمه تقسیم نمود و هر نیمی را در جسدی قرار داد و هر جسد چون بر خورد با جسدی کند که پاره دیگری روح وی نزد آن است به خاطر همین مناسبت قدیمه که بین آنها هست میان آنها عشق پدید می آید. این مناسبت قدیمه در اشارت کتاب الزهره هم هست که باز درینجا می گوید که احوال مردم در این امر بر حسب رقت طبایع آنها تفاوت دارد. ...» عبدالحسین زرین کوب، با کاروان اندیشه، مقاله افلاطون در ایران، صفحه ۲۳۵، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۸.

۶- برای بحثی درباره اسطوره عشق در فرهنگ های باستان رجوع کنید به مقاله خواندنی و نگرشی تطبیقی بر اسطوره عشق در فرهنگ های کهن «ایا تکیه بر اندیشه های حافظ»، نوشته محمد ضییران و فریده سبحان، مجله ایران شناسی، سال پنجم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۲، صفحات ۷۵۷-۷۴۵.

۷- transvestite و transsexual، اصطلاحات مناسبی که مترادف این دو کلمه غربی باشند در زبان فارسی موجود نیست. اما بنابر پیشنهاد دوستی می توان به ترتیب از اصطلاحات ابداعی «دگرجنس شده» و «دگرجامه» استفاده کرد.

۸- Senantik، آخرین بخش دوران کلاسیک قدیم. آغاز این دوران اغلب از زمان اسکندر مقدونی محاسبه می شود. پایان آن شروع قرون وسطا (حدود ۵۰۰ ب.م.) را نشان می دهد.

۹- Alkibiades، (حدود ۴۵۰-۴۰۴ ق.م.) دولتمرد آتنی و شاگرد سقراط. او به خاطر زیرکی و جاه طلبی های بزرگ خویش در حدود ۴۲۰ رهبری دموکرات های افراطی را به دست آورد که آغازی بود برای جنگی تجارزگانه علیه پلویونسیرس اشیه جزیره جنوبی یونان). در آخر آلیکیادس به دست ایرانی ها کشته می شود.

۱۰- Agathon، (حدود ۴۴۵-۴۰۱ ق.م.) تراژدی نویس یونانی اهل آتن، به خاطر پیروزی درام انگیزش در ۴۱۶ ق.م. در «مهمانی» ستوده می شود. با سقراط نیز دوستی داشت.



سافو

(ششصد سال قبل از میلاد مسیح) *

نوشته: توماس گان

ترجمه: آواز



۱- ...
۲- ...
۳- ...
۴- ...
۵- ...

...
...
...
...
...

پارچه بافی، گل آرایی و بافتن بند گیسوان) دال بر ابغای نقش مفید و سازنده زنان است.

سافو در ابیات جسورانه ای اظهار نظر می کند که زنان می بایستی بخاطر از دست دادن بگارتشان دچار پشیمانی بشوند. اما نه به علت آنچه که جامعه یونان «از دست دادن نشانه عفت و نجابت» می نامید، بلکه بخاطر درد جسمی وحشتناکی که پی آمد پاره شدن پرده بکارت است. وی در جایی از قول عروسی می نویسد:

«آه، باکرگی، بکارت من،
چوتان ترکم کردی؟
و «باکرگی» پاسخش می دهد:
«آسان که دیگر هرگز،
هرگز به تو باز نخواهم گشت.»

در اشعار سافو، هِلن ترویایی (Helen of Troy) زنی قدرتمند و خود مختار تصویر شده است، نه آن زن عاجزی که به گفته هومر مورد تجاوز صدها سرباز قرار گرفته بود. هِلن ضامن و حامی زندگی خویش بود. سافو درباره هِلن چنین می گوید:

«هِلن شویش را
که بهترین مردان بود
ترک گفت
و دریاها را بسوی ترویا درنوردهد؛
بی هیچ تردیدی
به ندای الهه عشق گوش فرا داد
و حتی لحظه ای هم
به فرزند یا والدینش
نیاندیشید ...»

به عقیده سافو هِلن را نرُبوده بودند، بلکه هِلن به خواست خود به سفر رفت و همه آن نقش های مرسوم و زنانه مادران و دختران که از طرف جامعه یونان بر وی تحمیل می شد را پشت سر گذاشت. به احتمال قوی، سافو در لزبوس مدرسه مخصوصی برای دختران تأسیس کرده بوده است و در آنجا اسرار و چگونگی مراسم، جشن ها و آیین آفرودیت را همراه با فنون ترانه سرایی و شاعری آموزش می داده است. بعضی از اشعار سافو مخصوص آیین ها و عبادات مذهبی نوشته شده اند؛ وی خطاب به الهه عشق اینگونه می سراید:

«آی عشق،
از جزیره کرت،
بر خاک من،
این معبد مقدس، درآی!

افلاطون اسم او را گذاشته بود «دهمین الهه آفرینش». تصویرش بر سکه ها ضرب شده بود؛ نقشش را بر گلدان ها نگاشته و مجسمه هایش را در اماکن فخر یونان بر افراشته بودند. معاصرینش و آنان که پس از وی آمدند نیوغش را تصدیق کردند. وقتی حاکم یونان در ضیافتی یکی از ترانه هایش را شنید، دستور داد که این آوازه خوان فوراً آن ترانه را به او بیاموزد - و هنگامی که دلیل این عجله در فراگیری آن ترانه را جویا شدند، حاکم پاسخ داد: «منی خواهم بپریم قبل از آنکه آموخته باشمش.»

نامش سافو بود و بیش از این اطلاعات چندانی از وی در دست نیست، مگر آنکه حوالی سالهای ششصد قبل از میلاد در جزیره ای واقع در دریای اژه به نام لزبوس زندگی می کرد، زنی بود شاعر، دختری داشت و به زنان عشق می ورزید.

تقریباً موضوع همه اشعار سافو مشاغل، آرزوها و ترس ها، مراسم مذهبی، باکرگی و ازدواج زنان بود. درست هنگامی که زنان ارزش خود را بعنوان همسر یا مونس جنسی از دست داده بودند، سافو به پاس اهمیت تجربیات زنانه، از قدر و منزلت زنان تجلیل کرد. پیدایش تمدن شهری و افول اشرفزاده های فئودال منجر به کاهش اهمیت ازدواج هایی شد که بر اساس انگیزه های اقتصادی و سیاسی صورت می گرفتند؛ و این ارزش زن را تا حد پرستار کودکان پایین آورد - و البته مردان یونانی هنوز نیازمند پرورش پسرانی بودند که بتوانند اصالت خانوادگی و مایملک ایشان را به ارث ببرند.

از آنجایی که عشق رمانتیک و جنسی بشکلی روزافزون در عشق مردان به مردان بود که متجلی می گشت، کم کم نوعی ترس از نزدیکی جنسی با زنان در مردان برانگیخته شد. برای مثال مجسمه های زنان آنها را با بدن های پوشیده نشان می دادند، در حالیکه متأثر از باورهای ایده آل عروسی وقت، مبنی بر اینکه بدن مرد زیبایی مطلق است نه بدن زن، مجسمه های مردان آنها را با بدنهای کاملاً نخت نشان می دادند. علاوه بر این، فرض عموم آن بود که در روابط دگرجنس گرایانه، قابلیت های جنسی برتر زنان باعث تقلیل یا غارت قوای جنسی مردان می شوند! روابط همجنس گرایانه مردان نه تنها مورد قبول جامعه واقع می شد، بلکه روابطی پسندیده نیز بود. دبری نیابید که تقسیم بندی های جنسی (تفاوت های فرضی زن و مرد) به حداکثر رسید و در نتیجه، زنان از همه آزادی های اجتماعی محروم شدند؛ زنان خانه نشین شده فقط می توانستند در مراسم مذهبی شرکت کنند.

در چنان اجتماعی بود که سافو با ساختن ترانه های زیبایش تقریباً مدافعانه به تجلیل از ارزش ها و تجربیات زنانه پرداخت. در آوازه هایی که وی مناسبت جشن ها و مراسم ازدواج ساخته بود دامادها برای موفقیت در ازدواج «دعا» می کردند و در «رویا» با عروس هایشان به خوشحختی می رسیدند. در این آوازه ها سافو داماد را تشویق می کند که بر خلاف آموخته های اجتماعی اش، عروس را زیباترین و بهترین زن جهان بداند. زنان اشعار سافو، بر خلاف تصویر تیل، لجاز و پتیاره ای که در ادبیات مردانه یونان از آنها داده شده است، از آفرینندگان، تولید کننده گان، مشاورین و حامیان اجتماع هستند. وی معتقد بود که دارا بودن این خصوصیات حتی در انجام امور خانه (مثل

باد خواهد آورد. ...
 شاعران مرد یونانی در بیان عشق نسبت به زنان از زبانی خشک و مبهم استفاده می کرده و شور عشق سودایی در کلام را تنها برای توصیف احساسات و روابط همجنس گرایانه ای حفظ می کردند که معمولاً در قالب تعقیب و گریزهای مخصوص نظامیان جوان به تصویر کشیده می شد. در حالیکه سافو با وضوح به وجدآورنده ای از عشقش به زنان می سراید. در بیان زیبایی و هیجان تمایلات جنسی، وی با توصیف بدن زنان، لباس هایی که بر تن می کردند، گلبندهایی که می بافتند و (به رسم ابراز علاقه جنس گرایان بهم) بر گردن بکدهگر می آویختند، لمیدن ها و خوابیدنشان قادر به آفرینش شکل جالبی در کلام بود. وی در وصف زیبایی زنان چنین می سراید:

« ... دوشیزه، زیبا روی،

لرزش حریرجامه تنت

قلب مرا در سینه

و اندام بینندگان را در دم

به لرزه می اندازد ...

صدایش خوشتر از نوای نی

گیسوانش زربین تر از طلای ناب

و پوستش به سان مرمر سپید ...

آه، آمدی ای من بی قرار تو

بر آتش خواهش قلبم

آب ریز، آب.»

در اشعار و ترانه های سافو هنگام توصیف روابط همجنس گرایانه زنان هیچ جایی برای ضعف و تسلیم نیست. عشق دو زن، از دید سافو، عشق دو نیروی مساوی است. زنان لزبوس اصولاً، چه در روابط همجنس گرایانه و چه در روابط دگرجنس گرایانه، به داشتن قدرت و استقلال شخصی مشهور بودند. مرد شاعری به نام آناکراون (Anacreon) که هم عصر سافو بوده و در مرکز آسیای صغیر می زیست در شکایت از زنی که عشق وی را رد کرده بوده است چنین می گوید: « تعجبی ندارد، زنگ اهل لزبوس است و دنبال زنان دیگر. » هنگامی که جامعه یونان در شرف پذیرفتن تحولات شگرفی می بود و اهمیت و حقوق زنان کاملاً نادیده گرفته می شد، اشعار سافو سبب آفرینش دنیای تازه ای از زیبایی و معنا شد که متأثر از زندگی روزمره و عشق زنان ساده ولی قوی بود. چنین پدیده ای اصلاً در ادبیات باستان بی سابقه بود. لطف جنسی سرشار و تجلیل از احساسات عمیق عاشقانه در اشعار سافو و شجاعت شخص سافو در معرفی و دفاع از خلوت عشق، این زیباترین پدیده های جهان، سنگ محکی شد برای شعرا و نویسندگانی که پس از وی آمدند. عاقبت در مدح عشق سافو می سراید:

اینجا من،

با سیب زاران زیبا و خرم

بر محراب خاکستر و گنبد

در انتظار توام ...

... خدایانوی قبرسی

همچون شرابی که در جام طلا ریزند

منت گذار،

و شهد آمیخته با شور جشن ما را

بگیر و بنوش!

در آن دوره، زنان شاعر برای مردان یونانی مسأله ساز بودند؛ به همین دلیل مردان نبوغ و استعداد آنان را نادیده گرفته و بر راه شهرتشان سنگ می انداختند. از آنجایی که کلاً زن شاعری در جامعه یونان وجود نداشت، اشعار شاعران زن اغلب کم ارزش تلقی می شد. منتقدین شدیدالحن، بخصوص آنان که بر نبوغ سافو رشک می بردند، از نامعمول بودن شیوه زندگی وی بعنوان بهانه ای برای پایین آوردن ارزش کار شاعرانه اش سوء استفاده می کردند. به رسوایی کشاندن سافو، با پراکندن شایعات و بدنام کردنش تحت عنوان فاحشگی، از راه بدر بردن دختران جوان، اقدام به خودکشی بخاطر شکست در عشقی به یک دریانورد و غیرو، همه نشانه های ضعف جامعه مردسالار یونان در مواجهه با استعداد ادبی یک زن بودند. مسلماً آنهایی که قصد مکنز کردن جلا و جلوه آثار ادبی سافو را داشتند به چنان داستان ها و شایعاتی پر و بال می دادند.

با این همه، به نظر می رسد که سافو نقش شاعرانه خود را بشکلی طبیعی پذیرفته و با آن راحت بود. بعلاوه، شاعر بودن زنان در لزبوس آنقدرها هم غیر معمول نبود. سافو خود در بعضی اشعارش به شاعر بودن یاران مؤنس یا شاگردانش اشاره می کند. او در جایی چنین فرما می خواند:

« تو را تمنا دارم، گونگیلا

چنگ برگیر و بنواز

و بخوان بر ما آواز

که امروز باز

گرد ما می چرخد

نفس گرم نیاز. »

همانطور که از شکسپیر تشبیهات کلیشه ای بسیاری بجا مانده، سافوی یونانی هم، به گفته صاحب نظران باستان، اولین کسی بود که تشبیه زیبای « ماه » و « نقره فام » را مورد استفاده قرار داد. همچنین وی اولین کسی بود که جاودانه شدن اشعارش را پیش بینی کرد. در اینباره او در جایی می نویسد: « به تو بگویم، در آینده کسی ما را به

* شرح حال سافو بر گرفته شده است از کتاب:

THEIR WAY by Thomas Cowan,
Arlington Books, London; 1989.

خبرگزاری هومان میگوید که حالا دارو با کیفیت تری از هر وقت می رسد. چگونگی
بگردد... آنگاه از جنسیت، احساسی غریب می گردد. همان روز، همان
به عاشقان و مغرور بودم. به جای هر نوع ترس یا اضطراب، به لذت و عشق می
دختر را دوست دارم. عاشقش هستم. او عشقش و مغرور و عزیز من
انسان را جهانی با زیبایی بی نظیری شکرگزار می گردانند تا بشود
که او عشق من است. او نیز مرا دوست دارد.
دلش را با قلبش حسا مه را کاشف با پیشه و فطرت با آواز غزل

آرزو شده است بیاید



از زنان نویسندۀ آگاه و مسوولی که با فرهنگ
همجنس گرایی آشنا هستند دعوت می کنیم تا
ما را در تولید نیمی از نشریه مان یاری دهند.

هیأت تحریریه هومان

داستان

تك گویی زنانه

نوشته: پ. سعیدی

ازن جوانی نشسته و مشغول نوشتن نامه است. بطری و جام شراب کنار دستش.]

عزیز من، می خواهم چیزی برایت بگویم که لازم است بدانی. شاید تعجب کنی. شاید هم خشمگین شوی. با غمگین. این آخری از همه بدتر است.

می توانی خودت را از تعجب کردن برهانی. تازه فکر می کنم «تعجب کردن» با «شکفت زده شدن» واژه های مناسبی نباشند. بیشتر بیکه خوردن و گیج شدن است. انگار که به جای بوسیدن، سیلی به صورت بزدم. با دهان و چشم بوسه خواست به من خیره می شوی؛ شکفت زده. همزمان ده ستوال به فکرت می رسد که از من بپرسی. چون اصلاً سردرغی آوری که چرا این کار را کردم. اصلاً نمی خواهم بزدم توی گوشت. دوست دارم. بیش از آن دوست دارم که بتوانم بزدمت. با این حال باید این نامه را بنویسم.

از فرو خوردن حرفها به سسکه افتاده ام. دیگر نمی توانم. باید رگ و پوست کنده حرفهایم را بزدم.

فیلسوفی یونانی گفته است خودت را بشناس. خودم را می شناسم. در بعضی زمینه ها خوب هم می شناسم. بخصوص آن زمینه ای که حالا می خواهم حرفش را بزدم. آخ عزیز ... عزیز من. شاید این نامه را اصلاً پست نکنم. بنشینم و خیلی راحت همه این حرفها را رو به تو بگویم. دبروز می خواستم برایت بگویم، اما نخواستم شبت را خراب کنم. نشسته بودی و داشتی از مزه مزه کردن شراب لذت می بردی و با همه وجود عاشقت حرف می زدی. عاشقانه نوازشم می کردی. دستام را. بازوانم را. نگاهم می کردی. نگاهت سرا آب می کرد. هر وقت نگاهم می کنی، ذوب می شوم. به معنی واقعی کلمه آب می شوم.

من هم مثل تو. عاشق تو. بیشتر از عاشق. احساسی عمیق تر دارم. بی دریغ دوست دارم. در برابر هیچ مرد دیگری چنین احساسی نداشته ام ... اما وقتی دیدمت که تکه گوشت توی بشقابت را می بریدی و به دهان می گذاشتی، فکر کردم ... فکر کردم این تکه گوشت به قلب می ماند. قلب زنده. برای بدست آوردن قلب زنده اول باید تکه تکه اش

کنی. انگار مشغول جراحی قلب بودی. قلب من! فکر کردم.

می خواهم چیزی را بگویم که لازم است بدانی. به نظرم زمانی می توانی خودت را بشناسی و خودت باشی که بتوانی واقعاً خودت را بشناسی و جرأت تقسیم کردنت با دیگری - هر قدر هم که عاشقت باشی - را بی هیچ شرم و ترسی داشته باشی - هر نوع ترسی و شرمی که باشد. حتی اگر دیگری را غمگین کنی. این را بدتر از بد می دانم. نمی خواهم غمگینت کنم. خشم فرو می نشیند. هر توفانی فرو خواهد نشست تا جهان را واگذارد که پاکیزه شود. اما غم مثل حیوان جونده ای است که جوانی را می جود. منظورم این است که: خودشناسی چه معنی دارد که تو یا حتی او، شما دوتا، مرا به اندازه خودم، دقیقاً نشناسید؟

آه خدای من، هیچگاه فکر نکرده بودم که نوشتن این قدر مشکل باشد.

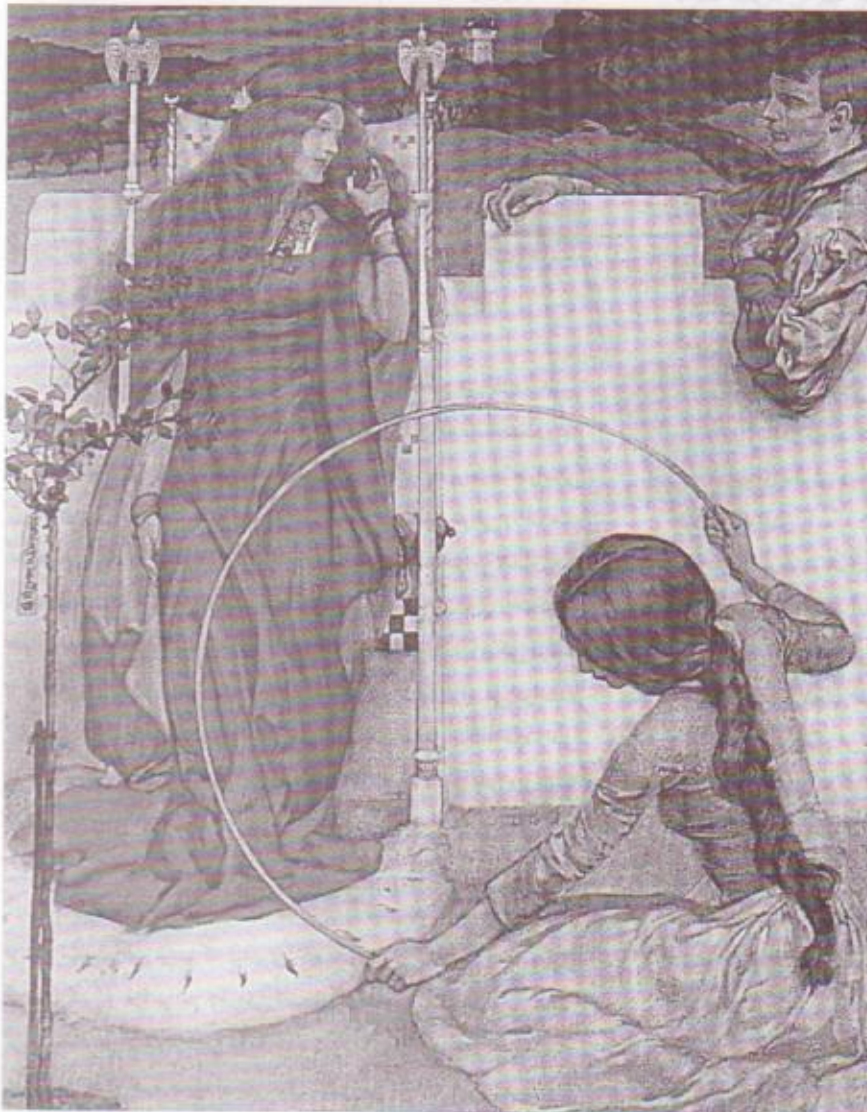
چرا با تو حرف نمی زدم؟ یک شش هفت دو چهار هشت. تلفن را برمی دارم و شماره می گیرم. حالا داری چه می کنی؟

تو، عزیز من، حالا نشسته ای پشت میز، جلوی پنجره، چشم اندازت پر از رنگ است. سپیدارها. بوته های به ژاپنی. خار. گلنهای وحشی. زرد، ارغوانی. آبی. و چمن سبز مخملین. آشوب رنگ و زیبایی. درست مثل اندیشه هایت که می شناسم. حالا. در این لحظه، احساس می کنی که دارم به تو فکر می کنم. به میزت نگاه می کنی و بعد به بیرون خیره می شوی. به اینجا. در اندیشه ات از قراز درختها پرواز می کنی و مرا می بینی که نشسته ام. جلوی پنجره، تکه کاغذی جلوی رویم. بطری شراب را دارم توی گلویم خالی می کنم. گس و تلخ. چیزی در درونم می جوشد و طعم خون را در دهانم احساس می کنم. احساس نیاز به تو وجودم را می گیرد حالا که تو هوایم را کرده ای. دیوانه وار می خواهمت. لبهایت را مثل برگهای وحشی کرکین روی سینه ام می گذاری و پستانهایم را نوازش می کنی. پستانهایم مثل لاله شکفته در میان نیلوفران مردابند. تو زیبایی. به تمامی زیبایی. به کمال. هیچ چیز نداری که زیبا نباشد. با این احساس به من فکر می کنی. هوایم را می کنی. بوی شراب! همیشه می گوئی. می گوئی آه

چرا، عزیز من؟ وقتی دیدمت که به عکس نگاه می کردی و پوست دختر را با نگاهت نوازش می کردی، جز حسادت، احساس دیگری هم داشتم. چگونه بگویم... فکر می کنم که کلمات دارند بوی شراب می گیرند. کاش می توانستم بدون شراب هم، به روشنی با تو حرف بزنم. همانگونه که حالا دارم یا کمک شراب حرف می زنم. چگونه بگویم... آکنده از حسادت، احساس غرور می کردم. عالی بود. عالی، به داشتن او مغرور بودم. به جای هر نوع ترسی باید به تو می گفتم: این دختر را دوست دارم. عاشقش هستم. او معشوق و محبوب و عزیز من است. با صدائی به رسائی سقونی شکوهندی می گذاشتم تا بشنوی که او عشق من است. او نیز مرا دوست دارد.

حالا جرأت گفتش را پیدا کرده ام. خوب تعجب کن. خشمگین نشو. اگر غمگین بشوی کمکت خواهم کرد. دوست دارم مرا همانگونه که هستم بشناسی تا جزئی از وجودم بشوی.

وقتی دیدم مشغول بریدن گوشت هستی احساس خوشی کردم. احساس تمامیت و کمال، خوش و کامل و سعادتمند. با تو، عزیز، خوب



نکش. گریه نکن. نه. غمگین نیستم. از وحشت به گریه افتاده ام. دارم سسکه می کنم.

عزیز خوب من. وقتی اولین بار، اینجا، پیشم بودی و ما... اوه، به آن عکس که آویخته است نگاه کردی؛ پرسیدی که عکس کیست؟ احساس کردم خونی داغ به صورتم دوید. انگار با تحقیر نگاهم می کردی. خجالت کشیدم. حالا از آنکه خجالت کشیدم شرمگینم. دوستم است. دختر خوبی است. به تنه پته افتاده بودم. حالا از آن تنه پته خجالت می کشم. انگار داشتم دروغ می گفتم. انگار داشتم خیانت می کردم. به خودم و به آن دختری که در عکس بود، دروغ می گفتم و حالا از دروغ خودم خجالت می کشم. گفستی دختر زیبایی است. آنوقت احساس کردم که چیزی سرد، به سردی سرما از درونت فواره زد و به درونم ریخت. ساعتی پیش، در همین اتاق، در همین حالت دراز کشیده، در همین بستر، تن داغ تو را در آغوش داشتم. برهنه بودی، داشتی به عکس نگاه می کردی. در آغوشم بودی و هنوز داغی تنت را در میان دستانم داشتم که سرد شدی. سرما را فرو ریختی.

این عکس را کنار دریا گرفته بودیم. سال گذشته. تابستان. در

روزی داغ، زیباست. در برهنگی خیره کننده اش روی ماسه ها دراز کشیده است و به زحمت می توانی از آن چشم برداری. رفتی و ایستادی و به عکس نگاه کردی و موجود میان عکس را در آغوش گرفتی. آن لحظه سسکه ام شروع شد. خودت را بشناس. بله. بله. البته که خودم را می شناسم. که می توانم خودخواه باشم. دو پهلو و دوجنس. این هم از خودشناسی ام است. خشمگین نگاهت کردم. انگار می خواستم خودم را از میدان نگاه تو گم کنم و در میان مه فرو بروم.

کلاهدوز. گفتم کلاهدوز است. آتلبه دارد و خودش طراحی می کند و می دوزد. این را برای من درست کرده است. چطور است؟ می پسندی؟

کلاه را روی باسن برهنه ام گذاشتم. خنده ات گرفت. خودم را دیدم که در مه فرو می رفتم. برای آدمهای معروف کلاه می دوزد. برای هنریشه ها. بریده های روزنامه و مجله را برداشتم تا نشانت بدهم. اینهاش. این را می شناسی؟

من. در همین شرایطی که هستم و تو جزئی از آنی، دوستت دارم. همانگونه که هستی دوستت دارم. بی شائبه. باورم کن. دوست دارم زبان دیگری به کار ببرم. به اندازه درختی روئیده در جنگل و ایستاده و سرافراشته با غرور، دوستت دارم. کاش می شد مثل سلیمان برایت غزل عاشقانه بگویم. از درخت بالا خواهم رفت و میوه رسیده اش را خواهم چید. تو عزیز من به کمال و تمامی زیبایی. بوی دهانت، بوی سیب است.

می خواهم با تو باشم و بمانم. درست مثل دیروز که از من خواستی و پاسخت دادم. می خواهم با تو باشم. چرا می ترسم؟

می دانم که چرا می ترسم. از چه. روزی این را به مردی گفتم. سالها پیش. پس از عشقبازی. فهمیدم که دوستم ندارد. این را گفتم و او حرفم را توهین به مردانگی، اعتماد به نفس و قدرتش دانست. انگار درختش را از ریشه زده بودم. انگار ارزشهایش را از او گرفته بودم و فریبش داده بودم. همینجا، روی این تخت دراز کشیده بودم و داد می زدم و او نمی دانست چگونه لباسش را تنش کند. دوپایش را در یک لنگه شلوارش کرد و با صورت زمین خورد. داد زد که با زنی همجنس باز توی رختخواب رفته است. گفتم که همجنس باز نیستم و تازه اگر هم همجنس گرا باشم، لزومی نمی بینم که خجالت بکشم. حالا که با او عشقبازی کرده ام خجالت دیگر چرا؟ همان حرفهایی را زدم که اینجا می خواهم برای تو بگویم. نه می خواستم ترحمش را برانگیزم و نه نظرش را جلب کنم. گفتم که «دوگرایش» دارم. نه کاملاً اینم و نه آن و نه هر دو. گفتم که مشکل است. توضیح دادن مشکل است. گفتم که نه زن گرا هستم و نه مردگرا. نه چیزی میان این دو. هم مردان را دوست دارم و هم زنان را. روحشان را و جسمشان را.

دکتر بیولوژی بود. چند خیابان آنطرفتر زندگی می کرد. هنوز می بینش. او مرا نمی بیند. سرش را برمی گرداند. نشست و به حرفهایم گوش داد. می دانی پس از شنیدن حرفهایم چه پرسید؟ «راستی زن ها توی رختخواب با هم چه کار می کنند؟» همان سوالی را که همه مردها می کنند. انگار دوست داشتن تنها توی رختخواب اتفاق می افتد. پاسخی دادم که شایسته سئوالتش بود. «دو تا زن توی رختخواب همان کاری را می کنند که مرد و زن. درست عین مرد و زن می بوسند و نوازش می کنند. تنها یک کار نمی کنند. کار مردان را. نمی توانند. پس نمی کنند. راضی شدی عشق من؟» به ساعتش نگاه کرد. می ترسید دیرش بشود. خودش این را گفت. غر زد که دارم ادای و برجینیا وولف را درمی آورم.

نه. از عزیزم انتظار ندارم که همین واکنش را داشته باشد. ترسم از این نیست. نمی ترسم که نپذیری. که بگویی نمی توانی مرا با دیگری قسمت کنی و مرا بر سر دوراهی انتخاب بگذاری. شاید بگویی عشق تر و خشک نمی شناسد. این را بارها شنیده ام. حرف درستی هم هست. عشق من به او همه جانبه است. مثل عشق من به تو. کیوتر من. می

دانی که منظورم از همه جانبه چیست. تو هم از این وضع راضی نیستی. اما مرا می شناسی. گفته ای که مرا همانگونه که هستم دوست خواهی داشت. از اینکه تو را دوست دارم، بی نهایت شادم. احساس سعادت می کنم که دوستم داری. از هر وضع پیچیده ای رها خواهم شد.

آه، اینجوری نگاهم نکن. وقتی اینجوری نگاهم می کنی آب می شوم. سیال می شوم. مثل شیر می شوم. نوشیدنی.

امان از این شراب لعنتی.

باید مرا ببینی که نشسته ام. با سرگیجه ای در روجم. کلاهی را حجاب جانم کرده ام. من و خود دیگرم. چگونه، خود دیگر؟ من اینجا و من آنجا. این من و آن من. دو تا هستم. مشکل است. چه کنم که چنینم؟ هر دو جنس را در خود دارم. نه. سرت را برنگردان. گوش کن. شاید عادلانه نباشد. بلکه بجای رابطه دو نفره، من به وجود سه کس نیاز دارم. من و مردی و زنی. غیرعادلانه تر این است که در این رابطه سه گوشه انتظار دارم که توازن به وجود آید. بدون بی اعتمادی، حسادت و اندوه و هر چه از این دست. چنین مثلث عاشقانه ای انگار وجود ندارد. امکان ندارد که وجود داشته باشد. با این حال همین هستم که هستم. من هم نیازهایی دارم. آرزوهایی، تمایلاتی، احساساتی و کششی. عزیز من، عزیز دل من، به داشتن تو افتخار می کنم. با تو شادم. از وفاداری شاید تشوید حرف زد. از دیدگاه تو شاید. از وفاداری عاشقانه به معنای متداول کلمه اش. اما فکر می کنم که من هم حق داشته باشم. شاید وفادار نباشم. اما خائن هم نیستم. این را آن زیبا روی عکس که تو آنگونه به او خیره شدی، خوب می داند که دوست داشتنم بی قید و شرط و شائبه است. - می داند که در زندگی من، تنها کسی است که والاترین جایگاه را دارد. و می داند که در زندگی من، تو نیز تنها کسی هستی که والاترین جایگاه را داری. در عشق به شما سلسله و امتیاز وجود ندارد. اگر بخوام انتخاب کنم، قادر نخواهم بود. حتی از فکرش دیوانه می شوم. انگار بخوام با تیر دلم را دو نیم کنم و تکه ایش را نگه دارم و آن نیمه دیگر را دور بریزم. ریزش کنم و به باد بدهم. خودم خودم را محکوم کنم تا همیشه، همیشه زندگی ام حسرت از دست دادن آنچه که حق من بود، مغز و روجم را بجدو؟ نه. نمی توانم با چنان حسرتی در از دست دادن عشق زندگی کنم. بدون تو سعادت برایم بی معنی است. بدون او نیز سعادتند نخواهم بود. همیشه همیشه باید به اجبار تن دهم. اما می توانم که توضیح بدهم؟ حالا دارم برای تو می گویم. هرگز چنین مشکلی در نوشتن نامه نداشته ام. انگار که این کاغذ از اشک چشم من خیس شده است. اما انگار اشک من بی ارزشترین اشک دنیاست. تمام روز اشک ریخته ام و هنوز از گریه پریم. این شراب لعنتی را از شراب فروشی سرکوجه خریده ام. از زن و مرد تروغیز و شیکی که انگار برای هم آفریده شده اند و پشت پیشخوان چسبیده اند. عزیز من، جان دلم، حالا برایت توضیح می دهم. مرد یگانه من! یا ... نه، اصلاً کار بهتری می کنم. حرفی نمی زدم. دهانم را می بندم و با دورویی به تو دروغ می گویم و به آن عزیز دیگرم هم. دروغ. از پشش

دو تکه ای هستند که همدیگر را در آغوش گرفته اند. اگر دل من بود، می توانستم آن را بردارم و توی بشقاب بگذارم. احساسات رقیقی دارم نه؟ شاید از عشق باشد که بر جانم چنگ انداخته است. می توانم همه چیز درست خواهد شد. از آن کاری که می کردی، بکه خورده بودم. قلب را برداشتی و به دندان کشیدی. صدای جرخوردن گوشت را در جمله ام شنیدم. می دانی چرا حالا دیوانه وار دارم می گریم؟ اشک حاصل از شراب، می دانم. اما اشک است. پس از آنکه خوردیم و عاشقانه توی بستر، این بستر دراز کشیدیم، زیر عکس او، و تو با چشمان باز به من چسبیدی ... و من خیره به تو نگاه کردم و نخواستم که پلک بزنم ... زیرا در هر حالتی می خواهم به چهره ات نگاه کنم ... بعد انگار برای شوخی با من، کلاهی برداشتی و بر چهره گذاشتی ... بعد صدای یاره شدن تکه گوشت را با درد و سوزش در جانم احساس کردم ... آه ... عزیز دلم ... می خواهم برایت چیزی بگویم. راستی، چرا یکباره آن کلاه، آن نقاب را با سرعت از چهره ات برداشتم؟ انگار سبلی به صورتت نواخته باشم. منظوری نداشتیم ... بعد ... بعد ... گریه ام گرفت ... فکر کردم دارد گریه ام می گیرد ... بعد ... بعد ...

استکهلم ۱۳-۱۶ جولای ۹۳

بازنویسی ۲۴ فوریه ۱۹۹۴ - آمستردام

بر می آیم، گاهی با خودم فکر می کنم: کاش می توانستم دروغ بگویم. راستش نمی توانم. نمی خواهم. خودم را می شناسم. می توانم در روز می خواستم به تو بگویم. شاد و سرخوش. احساس کردم که تو خودت می. تو، مرد من. تنها مرد خوب زندگی من. خواستم بگویم. نوعی ترس از دست دادن تو درونم را می خورد و نتوانستم. پیش از آنکه بشناست. می شنوی؟ ترس. ترسی که در وجود تو می دیدم. باید کلمه درستش را پیدا کنم. صدای ترس را در تن تو می شنیدم. دو محبوب داشتم. برای او گفته ام. آه، عشق من، حالا لازم نیست گریه کنی. بگذار حرفم را بزنم. گفتم بگذار حرفم را بزنم. همه چیز درست خواهد شد. مگر نه؟

وقتی دیدمت که آنگونه در عکس غرق شده ای، با آن حالت خواهانی که در تو می شناسم. می دانی چه فکر کردم؟ آن تکه گوشت که در تصورم به شکل قلب درآمده بود. دل خودم بود. آن تکه گوشتی که داشتی می بریدی دل من بود. انگار به عروسکی قالب زده از یخ بدل شده بودم. برای یک لحظه. تنها یک لحظه. انگار در ظهر روز گرم تابستانی. رعد و برق بزند. امیدم را از دست دادم و خودم را در وهم گم کردم. شکل آن تکه گوشت. شکل بریده شده ای از حیوانی غریب. فکر کردم ... منظورم این است که ... این تکه گوشت هرگز بریده نخواهد شد. سلولها چنان به هم چسبیده اند که هیچ کاردی نمی تواند آن را ببرد. مثل



داستان

خیلی وقت پیش

نوشته: پ. سعیدی

دلم آنقدر تنهاست

در سکوت نفس گیر

که چون خانه ای

با جرینگ دسته کلیدی فرو ریزد

بلند شدن، پرده را کنار زدن، خیابان، خانه ها، آدمها، بگذار فکر دیگری نکنیم. نه من و تو و او، ما. آن بعد از ظهر بادت می آید؟ تو گفתי و من گفتم و تو بازگفتی و ما خندیدیم. آن پیراهن پر از دکمه را به تن داشتی. بکیش را بازکردم. آن را که اجازه داشتیم و به جانی برغی خورد. دکمه راستای زانویت را. تابستان بود و به بیرون شهر رفته بودیم و می خواستیم جان بگیریم و زندگی کنیم. پراشتیاق، رها و نمی دانستیم از کجا شروع کنیم. روی خرمن ها غلت می زدیم. به خورشید می خندیدیم. به هم و به هرکسی که از نزدیکمان می گذشت. دندانهایت به سفیدی برف بود و وقتی قصه های مسخره تعریف می کردی، بیرون می افتاد. برادرت هنوز از تخت الکتریکی اش بالا نرفته بود. رو برج منبع آب می نشست و نگاهمان می کرد. یا به آسمان نگاه می کرد؟ دندانهایت هنوز سفید است. رو میل، تو خانه تو نشسته ایم مشغول به آنچه که همه می کنند؛ حرف زدن، جای نوشیدن. فتجانت را روی میز، وسط خرده ریزها می گذاری و دور و برت را از نظر می گذارنی و می گوئی. هر چه زودتر باید اینجا را جمع کنم. به قهقهه می افتیم. دندانهایت مثل کاشی فیلم تبلیغاتی برای مواد پاک کننده برق می زند. هرگز غیر. زندگی عادت است؛ هر چه بیشتر بگذرد، بیشتر می خواهی که ادامه یابد. خودکشی مال بچه هاست. مثل برادرت که هنوز هفده ساله نشده، صندلی الکتریکی اش را می ساخت. خانواده از عشق جوانترین عضو به الکتریسته خیر داشت و تشویقش می کرد. بعدها، کسی چه می داند شاید نانش را دربیآورد. خیلی خیالباغ بود. یا رو برج منبع آب می نشست یا خودش را تو اتاق زندانی می کرد تا کتاب درباره الکتریسته بخواند. جوانک دیوانه، آب و آتش، هوا و خاک. صندلی را با سیم مسی پیچیده بود. من خیلی گران است. آه مرگ شیرین که مرا از اشک ریختن می رهانی ...

از رو میل بلند شده ای تا در آشپزخانه جای تازه دم کنی. سرت را از چارچوب بیرون می آوری. کیک می خورم؟

نه. دستم را رو میل، رو جانی که نشسته ای و اثر گذاشته ای. می سُرانم. پس از این همه سال به تو دست نمی زنم. می خواهی به هم قول بدهیم که با هم و همزمان بپیریم؟

زندگی خیلی طول می کشد. آن تابستان را یادت هست؟ بیست و پنج سال پیش. تو می خواستی به، من می خواستم با، آنگاه - تصمیم گرفتیم و پدر تو فکر کرد و مادرم گفت و ما خواستیم که در هر حال. در بیست سالگی فکر می کنی که حداکثر چهار پنج سال وقت داری تا همه چیز را روبراه کنی. عشق، شور و فرزند. وقتی پنجاه ساله می شوی حافظه ت پاری نمی کند که همه چیزها را به یاد بیاوری. اما وقت مرگ همه چیز بازمی گردد. می گویند به چشم زدنی. یا: مثل قبلم. می گوئی لحظه ای که ما نخستین بار یکدیگر را دیدم، در میدان بازی زیر اقاقای پیر بود. نقب کنده بودم و ماشین قرمز اسباب بازی م را در آن می راندم. تو نگاه می کردی، وقتی می گفتم بیا بازی، سر تکان دادی که نه و آخرش آمدی. نخستین بار، وقتی ماشین در نقب پنهان شد و از آن سر با نخ کشیدی و بیرونش آوردی، باید خنده ت را دیده باشم. آن لحظه گذشته ست، به سختی بتوانم به خاطرش بیاورم، اما تو سوگند می خوری که نخستین دیدارمان همین بوده است و این گونه گذشته است. وقتی مرگ در آغوشم بگیرد به اینکه تو می گوئی اطمینان خواهم یافت. هزاران لحظه خواهد گذشت تا آن لحظه هیجان انگیز برسد که من بی آنکه برادرت یا پدر و مادرت بدانند، به اتاق برادر تازه مرده ات یا بگذارم و رو صندلی ش بنشینم. آه مرگ شیرین، دوباره دستانم را رو مس سرخ خواهم سُراند، کار حرفه ای کسی را که چنین دقیق و هنرمندانه صندلی را ساخته بود، تحسین خواهم کرد. صندلی مسی با دسته براق سیاه و سیمی که به آن وصل بود و در چند متری به دوشاخه وصل می شد. چه می جستم؟ مرگ را نه، احساس را. اگر دوشاخه را به پریز می زدم، کافی بود دکمه زیر دسته براق سیاه را فشار دهم. صدای گامهای تند را از پله ها شنیدم. این بالا چه می

«آرد، چون گره»

و هر دو قهقهه می خندیم. امروز من و تو چه شارژیم. به این و آن می خندیم. به زندگی و مرگ می خندیم. به دخترهای احمقی که بوده ایم می خندیم. دخترهایی که گذاشتند از هم جداشان کنند. چرا؟ که شوهر کنند. به کی؟ به یک مرد!

پدرم می گوید: وقتش می رسد که از گناهات پشیمان شوی. آیا باید فهرستی از گناهی که با تو کرده ام، خواسته ام بکنم و فکر کرده ام، تهیه کنم؟ در بیست و پنج سالگی احساس پیری می کردم. یکی تلفن کرد و گفت: بی تو نمی توانم زندگی کنم. عصبانی از این دروغ شاخدار گفتم: تو که زنده ای.

گفت: این که نشد زندگی. گفتم: چرا؟ و گوشی را گذاشتم.

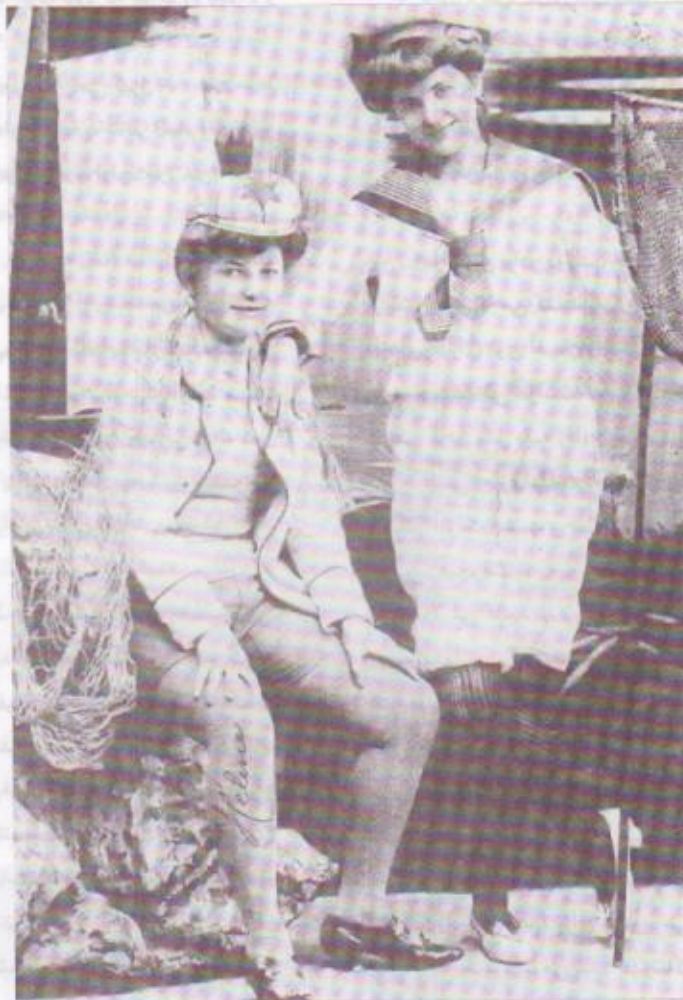
آنوقت چهار سال بود که بی تو زندگی می کردم. از مادرم شنیده بودم که شوهر کرده ای.

با یکی از آشناها تان. بادم نمی آید که به تو فکر می کردم یا نه. تو در رویاهای من بودی.

گاهی چهره ات جلو چشم می آمد و باز محو می شد. مردی که در تلفن گفته بود بی من نمی تواند زندگی کند دوباره تلفن کرد و گفت: به هر کس اعتماد کردم مرا تنها گذاشت. این حرفش آنقدر دردناک بود که نتوانستم گوشی را بگذارم.

خدای من، چرا تنهام گذاشتی؟ وقتی تو و من بعد از بیست و پنج سال دوباره همدیگر را دیدیم، گفتمی دیگر تنهات نمی گذارم. لبخند زدم، دستات را فشردم، خندیدیم. خیلی لاغر شده بودی. گونه هات چال افتاده بود. مادرم می گفت از شوهرت کتک می خوردی. باز

احساس کردم که غولی هستم بی دست و پا-مثل سگ گریخته نقرت انگیزی. دستام می خواستند، زبانم می خواست، لبهام می خواست اما اجازه نداشتند. فلج بودند. به چشمهام حتی اعتماد نداشتم. مرا تنها نگذار. بی تو نمی توانم زندگی کنم! در دهان مردی که به من تلفن کرده بود، زیاد نوبیدی نبود. به مرگ باور نداشت، بارها به من اطمینان داد: من هرگز نخواهم مرد. تعداد کمی آدم هستند که باور دارند هرگز نخواهند مرد. مرگ تو کله خودت است. بین گوشهات. تو می میری چون منتظری که بمیری. چون خودت را تسلیمش می کنی.



خواهی؟ کجا نشسته ای؟ در به سرعت باز شد. دستهای به سوی لباسم دراز شد. مشت هایی به سینه م کوبیده شد. لگدهایی به ساق پام خورد. تو عزیزم در این جشن شرکت داشتی. پدرسگ! جیغی زدی و موهام را کشیدی. مادرت مثل دیوانه ها فریاد می زد مرا از روی صندلی بلند کرد. نمی فهمیدم که دارم کتک آدمی را می خورم که قصد خودکشی داشته. بعد تو کوچک فکر کردم: از تخت به زیر کشیده شدم. مادرت داد زده بود: این دوست تو دیگر حق ندارد به خانه ما بیاید. فکر کردم بالاخره به مقصودش رسید.

می گویی: «دیگر اجازه نداشتیم تو را ببینم.»

می گویم: «و ندیدی.»

به هم لبخند می زنی

و با همین لبخند خودمان را

جادو می کنیم و دو شاهزاده

خانم معصوم و از همه جا بی

خبر می شویم. می خواستند

باهم باشند اما آب میانشان

عمیق بود. ما اما بیست و

یکساله بودیم. با این حال

لبخند می زنی. با لبخندم تو

را لمس می کنی و یاد روزی

می افتم که مادرم عکس ما

دو تا را در جاقلمی م دید و

به من گفت: این دیگه دوست

تو نیست. خانه بزرگی

داشتید. باغشان مثل پارک

آراسته بود. مادرت هر بعد

از ظهر برای کسانی که از

جلو خانه تان رد می شدند،

چای می ریخت. خدمتکار هم

داشتید. مادرم گفت:

عکشو پس بده. دیگه م حق

نداری بینی ش.

از تو نمی پرسم:

صندلی را نگه داشتید؟

از تو نمی پرسم:

هیچوقت روش نشسته ای؟

لبخند می زنی. فکر می کنی: من نگهش می داشتم. برای روز سادا که هیچ دکتری نمی تواند کسکم بکنند. می گویم «پدربزرگ و مادربزرگم هر شب بعد از نماز از خدا می خواستند که باهم بمیرند. مادربزرگم پانزده سال بعد از او مرد. وقتی که کور و زمینگیر شد.»

قهقهه می خندی، عذر می خواهی و باز می خندی. چون داری می خندی شاد می شوم و بی پروا می گویم: «با زانوهای برهنه در دوسوی بستر، حرأت داری به پدرت تلفن کنی و بگویی بابا از مرگ می ترسی؟ از گور، گرم، خاک سرد؟»

دست‌ها را کنار دست‌ها رو میل گذاشته‌ای. دست‌های استخوانی، مثل تن استخوانی ات. بچه‌ها همه توانت را از تن مکیده اند با هر روز واقعاً کتک می‌خوردی؟ ناخن‌ها لاک قرمز دارند. خوب نگاهشان داشته‌ای. با همه بدرفتاری مردت هنوز هم خدمتکار داری. آیا روانه اش کرده بودی برود تا با من تنها باشی یا اینکه مریض است؟ برای همین خانه ات شلوغ است؟ دست‌ها را لمس نمی‌کنم. گرچه می‌دانم که برای همین گذاشته‌ایش رو میل، نزدیک دست من. حتی فکر لمس کردن دست‌ها را نمی‌کنم. بگذار باشد. اما معنی نگاهم را نمی‌فهمی و می‌گویی: «حلقه عروسی» از انگشت درمی‌آوری. آسان درمی‌آید. پس از ازدواج ده کیلو لاغر شده‌ای.

ازت می‌گیرم و می‌پرسم: «چرا عروسی کردی؟»
می‌گویی: «چون ازم خواست. خوب نبود که جواب رد بدم.» و باز از خنده خم می‌شوی.

«فکر می‌کنی مردا به خاطر خوبی زن می‌گیرن؟»
«معلومه. فقط به اسم دیگه داره. مردا به خاطر انجام وظیفه زن می‌گیرن. من اولین زن زندگیش بودم و اونم اولین مرد من. هر دو باکره.»

«باکرگی.»
«اولش سخت بود.»

«مال منو باید بشنوی. با تامپون پاره شد. به چیز دیگه فشارش داد تو. می‌بخشی. هنوز تامپون داشتم. نخواسته پیش اوامد. مهلت نداد. مردا زن می‌گیرن چون می‌تونن بچه بسازن. بهترین بهانه شون همینه. بهانه بدی هم نیست. بدیش اینکه از مادر بچه شون متنفر می‌شن. می‌اندازنش به گوشه. جسد برادر تو دیدی؟»
«آره.»

«من میدونم چرا مردم از مرگ می‌ترسن. جدائی همیشگی. دیگه نه از لقمه نون و پنیر خبیره و نه از چای. دیگه از پله‌ها و گوشه تلفن را برداشتن خبری نیست؛ کی تلفن کرد؟ دیگه از صبا جلو گنجبه وایسادن خبری نیست؛ امروز چی پوشم؟ دیگه از موندن تو رختخواب به خاطر خستگی خبری نیست. اگه پیش از مرگت بخوای به بار دیگه چیزی رو تجربه کنی چیه؟ دلت چی می‌خواد؟ به چیزی از مادرت؟ بوی پوستش؟ چسبیدن به دامن اون و صدا زدن بابات؟ یا اولین بوسه عاشقانه ات؟»
متفکر نگام می‌کنی: «لحظه تولد. بیرون اومدن و گذاشته شدن روی شکم مادر. دنبال بستوناش گشتن. اما این دقه با حواس جمع.»
سرم را برمی‌گردانم. نمی‌خواهم این را بشنوم. می‌گویم: «این حرفا کشکه. مارو رو شکم مادر نمی‌ذارن. زر می‌زنن و در کونی می‌خوریم و تمیزمون می‌کنن. بعد زندگی شروع میشه. به لحظه دیگه رو بگو.»

می‌خندی. مهربان می‌گویی: «با تو. توی حرفتا. زیر منبع آب.»

«مارو دیده بودی؟»
«کی؟»
«برادرت.»
«شاید.»

«دلت می‌خواست تو اون تابستون چی پیش می‌اومدی؟»
«قوم نمی‌شد.»

«چرا می‌رفت رو منبع آب؟ چرا تو خونه خودکشی کردی؟ که پدر و مادرت رو عذاب بده؟»

«واسه اینکه اونا ساخته بودنش. مجبورش کرده بودن تو خونه زندگی کنه. با بقیه. روزاشو با صبحونه شروع کنه. نهار بخوره، شام بخوره، بره تو رختخواب و فردا باشه. واسه اینکه چیز دیگه بی نبود. مامانت اونو از تن خودش بیرون داده بود.»

تردید دارم. اما می‌پرسم: «حالا کجاس؟»
«کی؟»
«صندلی.»

«تو اتاقش. درش قفل نیست. انگار می‌خواستن بکنن؛ بچه‌های عزیز، لازم نیست کسی خودشو مجبور کنه تو این خونه بمونه، اون بالا به صندلی هس. دوشاخه رو می‌زنین تو پریز برق و خداحافظ. بهترین پادزهر به نظرم بدونی که میتونی این کارو بکنی. دم دستته.»
می‌گویم: «دیگه نمی‌ترسم. راستش هرگز نمی‌ترسیدم.»

جوانترین برادر دوستم، استاد آمانور، خوشدست در سیم پیچی، از منبع آب بالا می‌کشید و به آدم‌های پانین پایش نگاه می‌کرد و ابرهای گذرای توی آسمان را قماش می‌کرد. می‌گویی می‌خواست برود. همیشه می‌خواست که برود. فکر می‌کنم از تکبر بود. برای زندگی کردن مثل بقیه زیادی خوب بود. می‌گویی موجودی تنها و تکرو. کسی اجازه نداشت به اتاقش برود. فکر می‌کنم که البته حق داشت. آنوقت چشمهای فضول پیش از موعد از اختراعش سردر می‌آوردند. هیچوقت ما را به بالای برج دعوت نمی‌کرد و ما هم هیچگاه از آن به بالا نمی‌کشیدیم. رو زمین می‌ماندیم. دوچرخه بازی می‌کردیم. رو سبزه دراز می‌کشیدیم، یا رو خرمن، با شیطنت به هر کس که رد می‌شد، می‌خندیدیم؛ فکر می‌کنم آن موقع یک چیزمان می‌شد. مثل سنگ‌ها تو بهار. اما حالا دارم این را می‌گویم، چون گذشته است و می‌توانیم بش‌بخندیم. می‌گویم: «فکر می‌کنم واقعاً حاملان خراب بود.»
نگاهت می‌کنم که واکنشت را ببینم. با لیخند. اما تو تکرار نمی‌کنی. تو و من هیچگاه هم را نبوسیدیم. دخترهای دیگری را که می‌شناختیم این کار را می‌کردند. برای نمایش. می‌گفتند تمرین است. دو دهان مکنده که بهم نزدیک می‌شد. شهوتناکی زبان که بیرون می‌آمد تا لب را مرطوب کند. گاهی نگاهشان می‌کردم، گاه هم نه. اگر نگاه نمی‌کردم، دیگر جرأت نگاه کردن به تو را نداشتم. از ترس اینکه در نگاهت نمایی بوسه را ببینی. چیزی نمی‌گویی. نمی‌گویی که تو حالت خراب بودی نه من. می‌گویم: «تو پاک بودی. تو خود معصومیت بودی. احساس می‌کردم که باید مواظب باشم. تو اون دنیای کثافت که حدس هم نمی‌زدی که چقدر کشیفه. به دنیای حشری.» نکات می‌کنم و می‌بینم: تو هنوز هم یاکی. آن تابستان وقتی هر روز دوچرخه بازی می‌کردیم و رو چمن دراز می‌کشیدیم، وقتی با لذت کنارت دراز می‌کشیدم، فکر می‌کردم یکی از برادرهاست کنارم دراز کشیده. فکر می‌کردم: خودش مریضه و حالا برادرش به جاش میاد. کدام برادر؟ فرق نمی‌کرد. برادر.

خواست بدونه که واسه هم نامه هم می نوشتیم یا نه. نامه؟ نه. هر روز همدیگر را می دیدیم. اما اون عکس، واسه چی اونو تو جا قلمی گذاشته بودم؟ به بوهایی برده بود انگار. این عکس، واسه چی اونو داشتم اصلاً؟»

یادت می آید؟ بعد از ظهر چهارشنبه بود. هر دو کلافه بودیم. از دیوار باغ بالا رفته بودیم، برای چیدن سیب. با شیشه لاک ناخن قرمز، مال مادرت. ناخن هامان را لاک زده بودیم. دزدکی، در خانه ای را زده بودیم و با جیغ و داد و خنده فرار کرده بودیم. هیچ فکر دیگری به کله مان نمی رسید. جلو عکاسی رسیده بودیم. پولهامان را رو هم گذاشته بودیم. کنار هم نشسته بودیم و گونه ها را به هم چسبانده بودیم. با نه، چانه تو رو سر من بود. دستت رو شانه هام، من حالت مسخره ای داشتم و تو جدی نشسته بودی. نمی دونستیم ناخنهامان را چگونه پاک کنیم. در خانه ای را زده بودیم. خانگی عصبانی در را به رویمان بسته بود. خانم خانه دوم ناخنهامان را پاک کرد. به ما چای هم داده بود. چند سالتونه؟ سیزده. گفته بود هم سن دختر من.

هنوز هم چهره مادر یادم است. عکس رو پیش بده! یادم نیست چکارش کردم. تو راه مدرسه انداختم تو آشغالدونی. اما همیشه دخورم. بلند می شوی. به اتاق می روی و با پاکتی در دست برمی گردی. دادش به من. عکس را بیرون می آورم. پس به تو برگردانده بودم.

سرخ شده از خجالت می پرسم: «چی گفتی؟»

«که باید پیش می دادی. که حق نداشتم یا تو راه بروم.»

«چرا به چیزی که گفتیم عمل کردیم؟»

«شانه بالا می اندازی. بچه بودیم.»

به عکس نگاه می کنم. شکسته و کثیف است. عکس را تو کیف می گذارم. همیشه دیر واکنش نشان می دهم. سرما و درد را همیشه پس از گذشت زمان احساس می کنم. همیشه فکر می کنم از پس همه چیز برمی آیم. که همه چیز به خوبی و خوشی می گذرد. وقتی تلفن کردی که می خواهی دوستی مان را شروع کنی، فکر کردم: چرا نه. اما حالا کنارت رو میل نشسته ام و فکر می کنم مشکل است. پاکتی عزیز من، چرا گذاشتی پدر و مادرت مرا بیرون بیندازند؟ برای این نبود که روی صندلی مسی برادرت نشسته بودم؟ خودت هم حتماً این کار را کرده بودی. وقتی ما دوستی مان را شروع کردیم، مادرم حرفی نزد. مرا به تولد دعوت کردی. شانزده ساله می شدی. اجازه داشتم بیایم. مادرم حتی پیراهن تازه برام خرید. حالت انتظار داشت. شاید فکر کرده بود زمان گذشته و دخترها دیگر اسباب بازی بچه های بزرگتر نیستند. شاید هم دوستی میان زنها را پذیرفته بود. اما زمان عوض نشده بود. زمان درازی گذشت تا بتوانم این را به زبان بیاورم. حق با تو بود مامان. اونا منو از خونه شون بیرون انداختن.

به تو نگاه می کنم، در آغوش نمی گیرم، تنم را به تنت نمی چسبانم، پستانهای نرمت را رو پستانهای خودم احساس نمی کنم، دست رو شانه ات نمی گذارم، تو دست به گونه هام نمی گذاری. دلت برام تنگ نشده بود؟

پاکت خالی نامه را کنار می زنی و می گویی: «میداری بچه ها مامان صدات کنن؟»

موجودی با تنی قوی تر، دستائی بزرگتر، وزن بیشتر، پدر و مادرت حق داشتند که مرا از خانه بیرون انداختند. اینکه با دخترشان دوست بودم عیبی نداشت، اما از پسرهایشان باید دور می شدم. می ترسیدند زود نوه دار بشوند. نوه های حرامزاده ای که اسم فامیل آنها را داشتند. آن سوار را در آن بعدازظهر یادت می آید؟ از کنارمان رد شد و دوباره برگشت تا ببیند آن لکه رو چمن چیست؟ اسب سیاهش یا می گوید و با پره های بینی ش فرفر می کرد. به سختی آرامشش را حفظ کرد. گفت این زمین من است. دلم می خواست بگویم: پس بیا نزدیکتر. اما تو دامن پیراهنت را مرتب کردی و گفتی: داشتیم می رفتیم. دوچرخه ت را برداشتی. من تیلانه دراز کشیده بودم. عصبانی گفتی: باشو. حسودیت می شد!

تو و من در آرامش، اینجا، رو میل نشسته ایم. مثل دو مرد - انگار تو و من مرده ایم و جایی در بهشت به هم برخورده ایم. پدرها، مادرها، همسرها، بچه ها، معشوق ها، همه رفته اند. سکوت است. چنان سکوتی که فکر می کنم واقعاً اینجا روی زمین نیست. چنان ساکت که نگاهت می کنم و با خنده می گویم: «بذار به چیزی برات بگویم. به زنی بود که من مادر صدات می کردم. می گفت که حق ندارم با تو دوست باشم. می گفت رفت و آمد زیادی با تو واسم گرون نموم میشه. می خوام فراموش کنم که کی بودم. کجا بودم. می خواست بدونم که چرا عکس تو و خودمو تو جا قلمی م نگه می دارم. چرا قایمیش کردم. نگفت: چه خوب، دوتایی عکس گرفتین. گفت: عکسشو پس بده. می



پرسی که اون دولشو که تو باعث به دنیا اومدنتی کار هم میکنه یا نه؟ وقتی دخترم چند شب نمی خوابید و اومد برام تعریف کرد که کابوس می بیند، گفتم: عزیزم، اگه آب به روت می پاشه منظور همون کاریه که همه می کنن، اگه هفت تیرشو نشونه میبره، همون دول شه. چی می تونستم بگم؟ نوازشش می کردم و می گفتم که میوه ای و رسیده ای، گریه هم می کردی؟»

«معلومه که گریه هم می کردم.»

چون نمی پرسم که برای چه کسی گریه می کردی، برای برادرت یا من، مشکل است بفهمم اشکت برای کیست، برای من، برای ما، برای دوستی ما یا برای پاکي و خلوصان. هیچگاه نفس گرمت را بر گونه هام احساس نکرده ام، حتی بش فکر هم نکرده ام. اگر می کردم شاید کنارم می زدی. آنوقت ها اینجوری فکر می کردم. حالا می بینم که از ترس به هم نزدیک نشدیم و روی خرمناها به هم نجسیدیم، مثل دخترهای دیگر. خودمان را زندانی کرده بودیم. بازیچه نیازهامان شده بودیم، اما نقش زندانیان را بازی می کردیم. اگر پدر و مادرت مرا بیرون نمی انداختند چه پیش می آمد؟ تو، عزیز من، بیش از هر دومان حسود بودی. تحمل نمی کردی اگر به مردها نگاه می کردم. حتی اگر برادرت مرده بود و در گور، اجازه ورود به اتاقش را نداشتم. اجازه نداشتم رو صندلی ش بنشینم. ■

«معلومه. بدم میاد منو به اسم صدا کنن.»
 «حالشون خوبه؟»
 «آره.»
 «سالم و سرحال.»
 «آره. اما حرفشون نمی فهمم. حرف بابا ننه رو هم نمی فهیدم. عکسو پس بده. دادم. مهربون بودن. همیشه می گفتن که دختر عاقلی یم. دختری که می دونست چی واش خوبه یا بهتر بگم دختری که می دونست بابا ننه ش از چی خوششون میاد. بابا و مامان صداشون می کردم و اونام منو دختر عاقل. یم توجه زیادی داشتن. فکر می کردن لازم دارم. تا تو رو فراموش کنم. دوستم داشتن. اونقدر که به روزی بابام گفتم: می تونم بستوناتو ببینم؟ مادرم کنارش وایساده بود. دوتایی کنار هم جلو یوفه وایساده بودن و من رو صندلی نشسته بودم. یا چهار پنج متر فاصله. از مردی که پدر بود و زنی که مادر بود. و من بلوزمو زدم بالا. بفرما. نگاش کن.»
 تو که هرگز پستانهات رانده ام و هرگز هم نخواهم دید و نمی دانم در این باره چه بگویم و از که سپاسگزار باشم یا چه بکنم. می گویی: «میدونی چیه. نمی تونستن قبول کنن که موجودی ساختن که با خودشون فرق داره. اون همه فرق و اونهمه شباهت. منطقی م هست.»
 «هیچوقت از یسرت خواستی که دولشو نشونت بده؟ یا ازش



مبارزات همجنس گرایان برای کسب آزادی از مبارزات زنان برای کسب تساوی جدا نیست. دشمن مشترك زنان و همجنس گرایان جامعه مردسالار ایران است.

Photo: "Welcome Home, Honey" by Amy E. Bartell



دو شعر از توراندخت مهربان

همسر آهو خانم

در همان لحظه کردند

در را باز خواهی کرد

و صدایم خواهی زد: «آهو!» همان چنانند

و من آسیمه سر، قندآبِ دل سرخوادم کشید

و بر پانجه های چابک بی قرارم

فاصله تن هامان را خواهم دوید ...

- «مروارید؟» -

و گلخندِ جیغ از بلندایِ دلتنگی ام

خواهد شکفت

و پشت لاله زارانِ گوشت

در جعد گیسوانت خواهد نشست

و دستهایم در کرانه آغوشت خواهد پیچید

- «مروارید! آه، مروارید، آمدی؟» -

- «مُشکم، عنبرم، آمدم آهو، عشقم، آمدم»

پس سرت را در میان پرنیان بالش پستانهایم

خواهم فشرد ...

و مروارید اشکهایت را دانه دانه خواهم نوشید

آه از شوریِ عشق ... شوری، دوری، مستوری ...

- «آهو، دلم برای عطر گیسوانت تنگ، تنگ بود.

آمدم تا با عطشِ روحم شراب لبهایت را سرکشم»

- «و تو در میخانه لبهایم مست خواهی شد، نه؟» -

- در دست قامان ...

- «مست ...»

عشقم آهو، بجز از رنگِ بوسه ات من،

لبهایم را

به سرخیِ هیچ لبرنگی نخواهم آمیخت»

- «آه جان مروارید،

تنها گوهر قلب تو را من

بر گردن سپاس بیکرانم

خواهم آویخت»

- «آمدم تا دستهایت را

در عربانی دشت پیکرم

برقصانی،

خرامان، آهو»

- «با من بخواب

بر بستر التهاب شبانه ام

عریان

دندان

پستان

انگشت

لرزه
جان، جان
ای دم، بازدم
ای نفس پُر شماره ام»

و آن همه رویا بود
صدفم، گوهر من، مروارید
نامدی در طپش جان و تنم
خواب من تنها بود

- «عطر ناف خُنت را آهو،
با زبان از شکمت
می لیسم،
تو تنت میخندد،
از نفس می افتم
می خیسم ...»

- «نوک پستانهایم داغ،
نوک پستانهایم بیفت
و زبانم را
به میانِ صدف ملتپت می رانم
لرزه ات می گیرد
می دانم»

- «می خیسی ...»

- «می میرم»

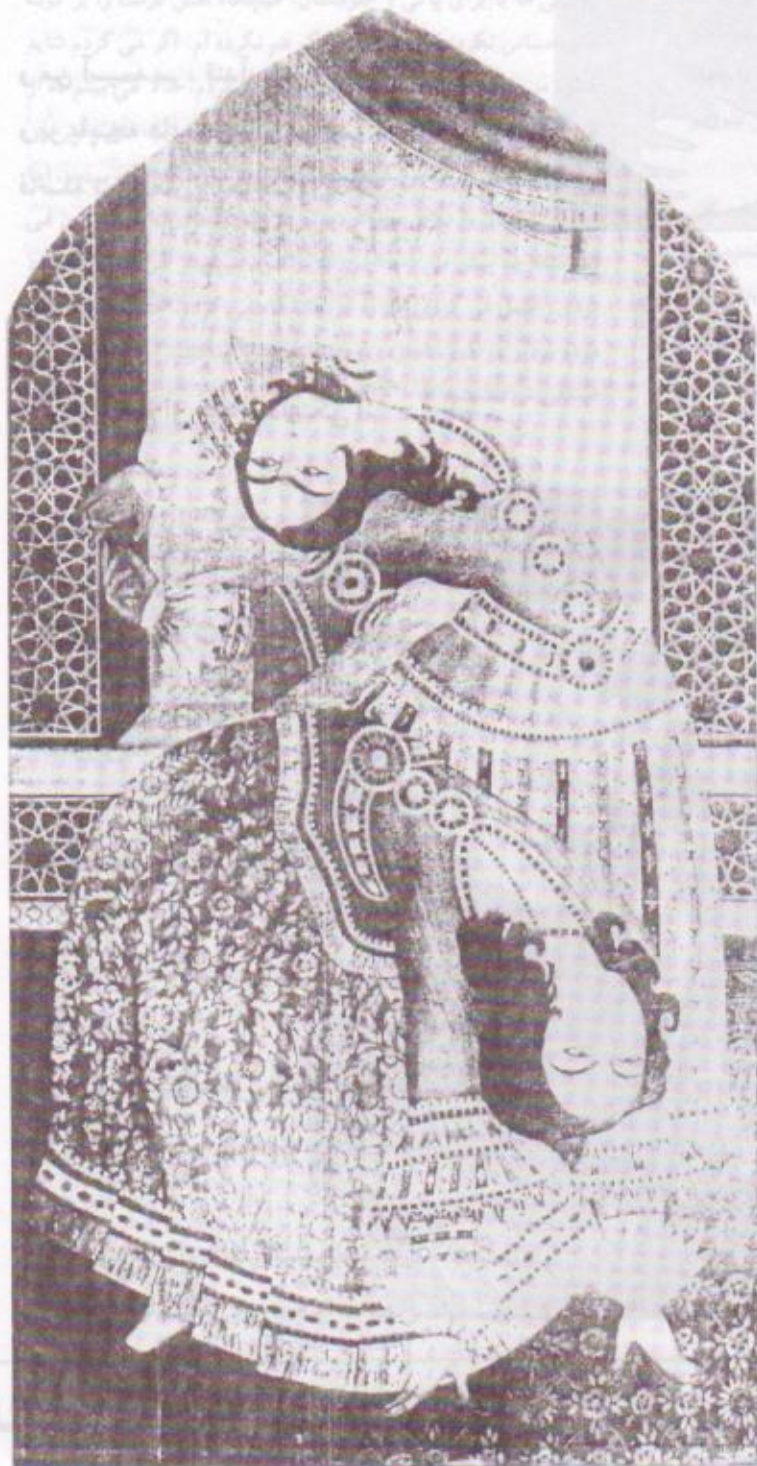
- «با تو من

می مانم»

- «با تو من

می خوابم؛ می میرم»

آه ... خواب بود این همه ام، رویا بود
نزدی بر در من
و در آغوش تبم جا نشدی
و منم، آن همه ات گشته به دشت
آهوی تشنه بی پا و سرم



تاریخ زن نوشتن

اول بر زمینمان کوفتند	آینه های تکرار
و بعد	آینه های ناصح
بر سرهامان لچک کردند	آینه های تکبیر
و بعد	ما با در و همسایه خندیدیم
توله های تجاوزشان را در شکم هامان چپاندند	و بعد
و بعد	دلهامان را شبانه در رختخواب نفرمان کُشتند
بر تفاله فتح بکارتمان نوشتند: زن	و بعد
و بعد	بر تفاله فتح بکارتمان نوشتند: زن
ما را به آشپزخانه فرستادند	و اینک خسته، اما هوشیار
و بعد	در کمرگاه نفرت شبانه مان
قصاب ها، کارمندان، مهندس ها و سرهنگ ها آمدند	به کمین نشسته
و بعد	می تپد در سینه هامان دل
مثل گاو خوردند	در دست هامان
و بعد	تفنگ
ما را مثل سگ گانیدند	کراوات
و بعد	چاقو
گوشت هاشان، کاغذهاشان، خانه هاشان و جنگ هاشان را فتح کردند	کُنگ
و بعد	نفس هامان حبس
بر تفاله فتح بکارتمان نوشتند: زن	تا خُرناشان بلند شود
و بعد	...
ما را چشم و گوش بسته و لال در خانه نشانند	و فردا
و بعد	سپیده دم
گیسمان را کشیدند	بچه ها را از خواب بیدار خواهیم کرد
و بعد	و سنگین
برایمان روضه خواندند	و بی هیچ ندامتی
و بعد	از خانه
ما گریه کردیم	خواهیم رفت
و بعد	و پس فردا
آنها گریه ما را به حساب علی و حسن و حسین گذاشتند و زین العابدین	دست پسرهامان را خواهیم گرفت
و بعد	و اسمشان را
برایمان کفش خریدند و سرخاب	در مدرسه دخترانه «آزادی»
و بعد	خواهیم نوشت
	و بر برگ اول کتاب درسشان
	نوشته خواهد بود: زن

سایز شغائی

و آن همه رویا بود
چشمم، گوهر من، مردار بود
تا آمدی در طپش جان و تنم

این عشق را هدر نتوانم کرد.

پنهان چگونه باز توانم داشت
آن پهن دشت روشن قلبم را
وقتی هزار گل به شکوفانیست.

سرکوب چگونه باز توانم کرد
آن پُر خروش سرکش دریایم
وقتی هزار موج هوس هر دم
بر ساحل صبور تو می شوید

خاموش چگونه باز توانم خواست
آن هیمة های آتش خواهش را
بر رود سرخ رنگ رگانم

کوتاه چگونه باز توانم چید
آن شاخه های راهی دستانم
وقتی به سوی نور سفر دارند

چون پیچکنند و گرد تو می پیچند

در کذب خویش دگر نتوانم ماند
مرداب این سکون چه غمگین است

دیگر مجال صبر و تحمل نیست
باید براه رفت بی تامل
باید رهید ز مکر
باید شکست آئینه های دروغ را

انتظار از نصیب
خارج علیاً زنده بود

انتظار از ناله پلشت
از ناله و لطم زنده ماند

انتظار از ناله پلشت
از ناله و لطم زنده ماند

مهر

انتظار از ناله پلشت
از ناله و لطم زنده ماند

مهر

انتظار از ناله پلشت
از ناله و لطم زنده ماند

مهر

انتظار از ناله پلشت
از ناله و لطم زنده ماند

مهر

انتظار از ناله پلشت
از ناله و لطم زنده ماند

مهر

انتظار از ناله پلشت
از ناله و لطم زنده ماند

مهر

انتظار از ناله پلشت
از ناله و لطم زنده ماند

مهر

انتظار از ناله پلشت
از ناله و لطم زنده ماند

مهر

انتظار از ناله پلشت
از ناله و لطم زنده ماند

مهر

انتظار از ناله پلشت
از ناله و لطم زنده ماند

مهر

انتظار از ناله پلشت
از ناله و لطم زنده ماند

مهر

انتظار از ناله پلشت
از ناله و لطم زنده ماند

مهر

انتظار از ناله پلشت
از ناله و لطم زنده ماند

مهر

انتظار از ناله پلشت
از ناله و لطم زنده ماند

مهر

هیچگاه آینده را تجربه کرد

آئینه های تکرار (Abbott) تنها پهلانی در آرزوی
 آئینه های ناصح
 آئینه های تکفیر
 آئینه های محتاط
 آئینه های کهنه و صامت (استان ۱۹۸۸ در نشر) در آینه
 آئینه های وحشت و حاشا را چاپ شده است.
 باید شکست و از تله مکث ها پرست
 تن را برهنه خواست
 هوس را
 راستین.

با صدق عشق وجد و غرور است
 در پاک مهر رشد و توانایی
 در شور تن لذت و شادی

این عشق را هدر نتوانم کرد
 این عشق را هدر نتوانم کرد.

۱۹۹۳



با صدق عشق وجد و غرور است
 در پاک مهر رشد و توانایی
 در شور تن لذت و شادی
 این عشق را هدر نتوانم کرد
 این عشق را هدر نتوانم کرد.

با صدق عشق وجد و غرور است
 در پاک مهر رشد و توانایی
 در شور تن لذت و شادی
 این عشق را هدر نتوانم کرد
 این عشق را هدر نتوانم کرد.

شعری از: فرنکلین آبت (Franklin Abbott)

ترجمه از: آواز

و صد روزه دنیا

چندان روزه دنیا

چون کله دنیا

شماره روزه دنیا

ل ناله و تشنه روزه دنیا

شماره روزه دنیا

تساویه همه از دنیا

ل روزه

که ابدیت را

باز پس می نگریست

آن نیمه ام که پدرم بود

جنگهای بیشماری را

جنگید

زنهای متعددی را

عاشق شد

و هزار گُرّه نر

و هزار گُرّه ماده

پس انداخت

و من اکنون انتهای آن همه ام:

میوه ای در شرف رسیدن

بی هیچ تخرمی که بکارندش از نو

فرزندی مرا نیست

که پیشکشِ دنیایِ شلوغتان کنم

موهبت من

خویشتر من است

که بیرون از تاریخ

و رو به سوی زمان

و در همواره گی لحظه حال

با مردانِ مهربانی در می آمیزد

که عشقشان هدفی نمی شناسد

بجز از افروختنِ شعله ملایم صفا

در قلبهای صلح جوی مان



* کوآن (Koan) در زبان ژاپنی به معنای « طرح عمومی » است. اما در اصل، نام نوعی معناست که در ذن (zen)، فرقه ای از آیین بودا، برای آموزش بی کفایتی استدلالات منطقی بکار گرفته می شود.

هیچگاه آینده را تجربه کرده اید؟

تجربه آینده را

آنها را تجربه می کنند

در همه این لحظه ها

شعری از آنتجه دیا هویزینگا (Annettje dia Huizinga)

(۱۹۵۴) تنها همین شعر از او در زمستان ۱۹۸۸ در نشریه & Lust

Gratie، چاپ آمستردام، هلند چاپ شده است.

ترجمه از: پ. سعیدی

It's now or never

Elvis Presley

It's always now and never never

3-Klank-Paezie ۸۸۶ رانوی و مجوز و تفسیر زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

بیت شقایق زلفی زلفی

از من خواستید که بر آینده تأکید کنم

اما می فهمید که من

در واژگان بالا

تنها اکنون را در می یابم و نه آینده را

می فهمید؟ البته. شما مرا درک می کنید.

در درک شما تردیدی نیست! درک آن مشکل نیست.

هیچ چیزی جز اکنون نیست.

البته که می خواهم آینده را تجربه کنم

اما آینده ای هم هست؟

به نظر شما آینده وجود دارد

باور دارید که آینده هست

زیرا می خواهید به ادامه باور داشته باشید

همچون ما که می خواهیم خدا و خدایانو را باور کنیم

باور داریم که ادامه دارد و ادامه دارد و ادامه دارد

باور داریم که از ادامه باز نمی ایستد

باور داریم که لحظه ای دیگر این لحظه را تعقیب می کند

و باز و باز و باز

و بعد

این لحظه را که به آن می رسی و می گیری و برای خودت نگه می داری

از آینده می آید

آینده است

پس آینده هست کجا؟ (Franklin Abbott) **آینده را متوقف کن**

اما چه کسی آینده را تجربه کرده است؟

من نه و قطعاً شما هم نه

هیچگاه آینده را تجربه کرده اید؟ (Franklin Abbott)

گناه کاران (۱۹۸۸) / گناه کاران (۱۹۸۸)

گاه آینده را نمی خواهم

می خواهم زمان را متوقف کنم

بگذار زمان متوقف شود

بگذار زمان ده و دوازده دقیقه باشد

بگذار زمان بیست و پنجم آوریل ۱۹۸۸ باشد

زمان باید متوقف شود

اما هر ثانیه لعنتی با تیک تیک آینده را نزدیک تر می آورد

می خواهم زمان متوقف شود

ما پیرتر نخواهیم شد

سوهامان دیگر رشد نخواهد کرد

زنده ای در بینی مان نخواهد روئید

ورم سرطانی رشد نخواهد کرد

می خواهم زمان متوقف شود

اما هر ثانیه ای

به عقب رانده می شود

و دیگر باز نمی گردد

ثانیه ای تازه رخ می نماید

اگر ما غیرقابل شمارش را داریم

زمان هنوز قابل شمارش را دارد

به این خاطر می خواهم زمان را متوقف کنم.

خدا همه کاری می تواند و آینده نیز

در آینده همه کس غنی است

در آینده هیچ فرقی بین آب و هوا نیست

در آینده همه حمام دارند

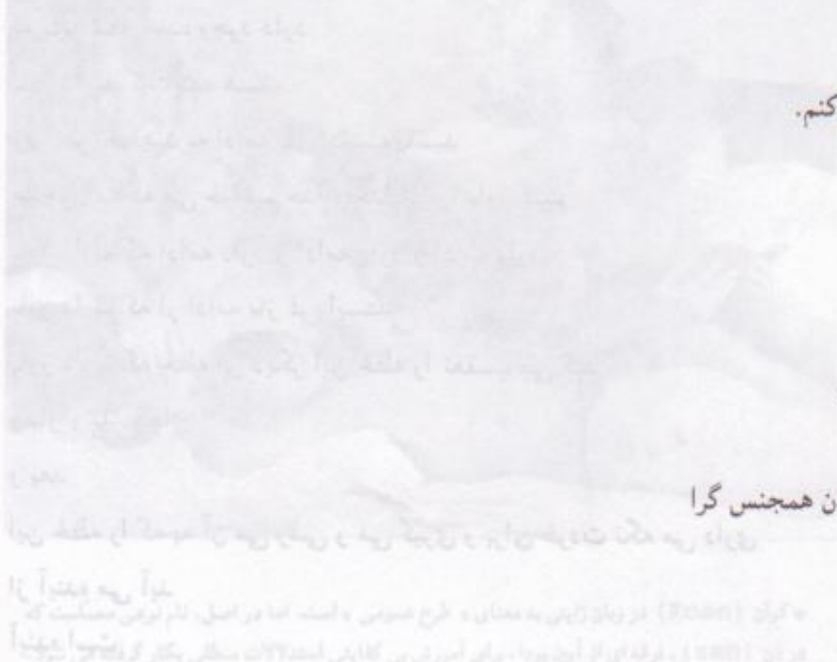
در آینده همه زنان همجنس گرا، همه زنان همجنس گرا

خواهند دانست

که

منه نه و قطعاً شما هم نه
هیچگاه آینده را تجربه کرده اید؟
گناه کاران (۱۹۸۸) / گناه کاران (۱۹۸۸)
گاه آینده را نمی خواهم
می خواهم زمان را متوقف کنم
بگذار زمان متوقف شود
بگذار زمان ده و دوازده دقیقه باشد
بگذار زمان بیست و پنجم آوریل ۱۹۸۸ باشد
زمان باید متوقف شود
اما هر ثانیه لعنتی با تیک تیک آینده را نزدیک تر می آورد
می خواهم زمان متوقف شود
ما پیرتر نخواهیم شد
سوهامان دیگر رشد نخواهد کرد
زنده ای در بینی مان نخواهد روئید
ورم سرطانی رشد نخواهد کرد
می خواهم زمان متوقف شود
اما هر ثانیه ای
به عقب رانده می شود
و دیگر باز نمی گردد
ثانیه ای تازه رخ می نماید
اگر ما غیرقابل شمارش را داریم
زمان هنوز قابل شمارش را دارد
به این خاطر می خواهم زمان را متوقف کنم.

منه نه و قطعاً شما هم نه
گناه کاران (۱۹۸۸) / گناه کاران (۱۹۸۸)



کتاب (Zohar) ترجمه از سوی ...
مجله هومان، شماره ۱۰ و ۱۱، بهار ۱۳۷۵

چگونه همجنس گرا شده اند و این در بستر روی خواهد داد
در آینده همه زنان همجنس گرا در بستر خواهند بود

در بستر دراز می کشند و ادبیات کلاسیک می خوانند و نرد عشق می بازند
عشق را خوب خواهند آموخت و بعد

به هم حمله خواهند کرد و یکدیگر را نوازش خواهند داد

و با انگشت، با شست و با زبان، آغاز اکنون را به دست خواهند آورد

در آینده همجنس گرانی جز یک رفتار جنسی چه خواهد بود؟

آیا زنان همجنس گرا پیش از اکنون به آن خواهند پرداخت؟

منتظر پاسخ از من نباشید، من تنها پرسش ها را می دانم

آیا ما زنان همجنس گرا با چوچوله زندگی می کنیم یا با سر؟

آیا ما زنان همجنس گرا با چوچوله و با سر زندگی می کنیم؟

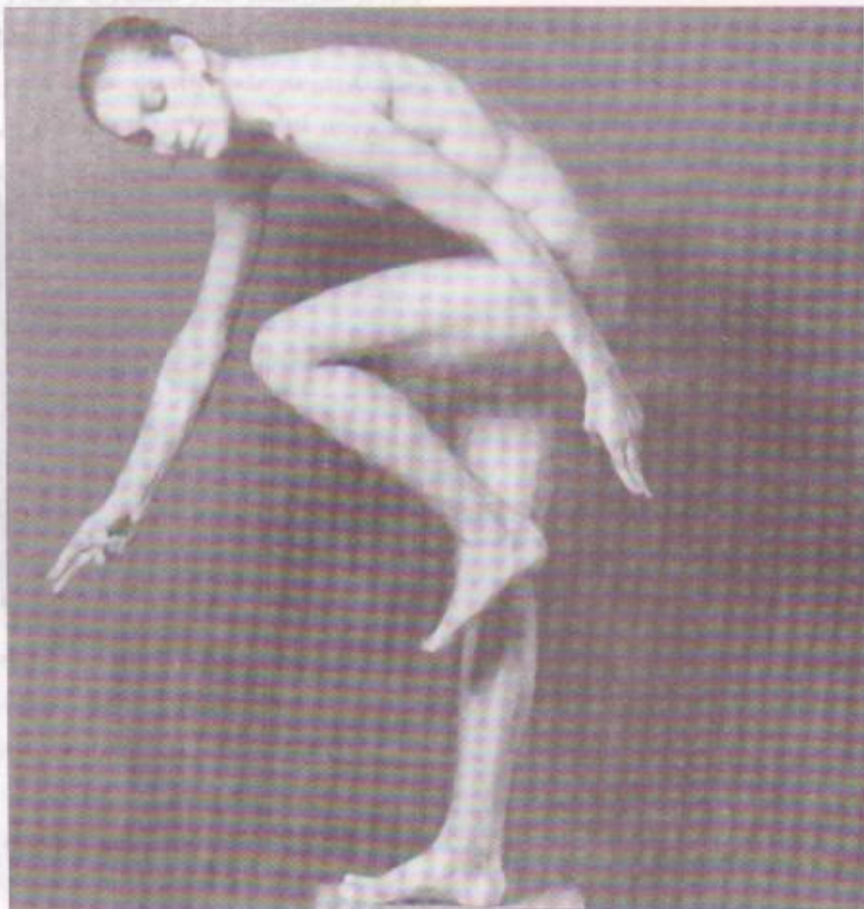
آیا ما زنان همجنس گرا با چوچوله در سر زندگی می کنیم؟

پس برای چه زندگی می کنیم ؟

برای آینده یا نه

آینده هست در میان اکنون و پایان زمان

و آن چیزی است که ما هنوز نمی دانیم.



همجنس گرایی در شعر و ادبیات فارسی (فصل اول)

شامل مقدمه و فصل اول با عنوان

همجنس گرایی در

منطق الطیر عطار نیشابوری

نوشته: آواز

«همجنس گرایی در شعر و ادبیات فارسی» نام بخش جدیدی در نشریه هومان است. در این بخش به معرفی، نقد و بررسی آثاری در شعر و ادبیات فارسی خواهیم پرداخت که بنوعی پدیده همجنس گرایی را مطرح می کنند. ما بدینوسیله از کلیه صاحب نظران دعوت بعمل می آوریم تا با ارائه مطلب در این باب به هر چه پربارتر شدن این بخش کمک کنند. هیأت تحریریه هومان

* نویسنده توصیه می کند که اشعار چاپ شده بدنبال این مقاله، قبل از مقاله خوانده شوند.



مقدمه

به همان شیوه ای که پدیدهٔ همجنس گرایی همواره در جوامع ایرانی وجود داشته، ولی حضورش با سرکوب، کتمان و سانسور پنهان نگاه داشته شده است. در شعر و ادبیات فارسی هم می توان چه بسا بسادگی رد پای همجنس گرایی را یافت، در حالی که ادبا، استادان و پژوهشگران آثار ادبی این حضور را نادیده گرفته یا بی ارزش جلوه می دهند.

هیچ کجای این ادعا مسأله تازه با تعجب آوری را مطرح نمی کند. رد پای همجنس گرایی را می توان در آثار شعرا و نویسندگان فارسی زبان یافت، زیرا که حداقل بخشی از آثار ایشان شامل بازتاب حقایق و وقایع اجتماعی اطرافشان بوده و انعکاسی است از برخورد ایشان با افراد جوامع ایرانی - همجنس گرایی هم بعنوان شکلی طبیعی از گرایشات جنسی در بافت اجتماعی هر جامعه ای از جمله در جوامع ایرانی همیشه مطرح بوده است. از سوی دیگر، ادبا و صاحب نظرانی که با نادیده گرفتن، کتمان و یا سانسور بخش های همجنس گرایانه شعر و ادبیات فارسی عملاً محتوی و ارزش واقعی آثار مربوطه را تحریف و مخدوش می کنند، خود بدلیل اکتساب آموزش های غلط اجتماعی و تسلیم به فشارهای سنتی و مذهبی، محصولات قابل پیش بینی فرهنگ ها و جوامعی هستند که همجنس گرایی را بعنوان گناه یا عملی قبیح مطرود دانسته و مورد سرکوب و سانسور قرار می دهند.

در اینجا می بایستی به وجود چند مسأله اذعان کرد: اول اینکه مطالب نگاشته شده به زبان فارسی با محتوی همجنس گرایانه به دلایل و با انگیزه های مختلفی آفریده شده اند و الزاماً به تأیید، ترغیب و یا نفی همجنس گرایی نمی پردازند. دوم اینکه این مطالب همچون دیگر مطالب آثار بجا مانده در ادبیات فارسی می توانند از درجات متفاوت ارزش های هنری برخوردار بوده یا نباشند، ولی متأسفانه عموماً ارزش و مقصود هنری آنها ناچیز شمرده می شود. مسأله سوم این است که بخشی از امر سرکوب همجنس گرایی و همجنس گرایان از طریق از بین بردن هویت فردی و اجتماعی ایشان و مخدوش کردن پایگاه های فرهنگی شان انجام می گیرد. اگر این امر بدیهی را بپذیریم که فرهنگ، ادبیات و هنر یک قوم، گروه یا اجتماع نمایانگر ارزش ها و ویژه گی های ایشان می باشد، آنوقت می توانیم به عمق این فاجعه فرهنگی پی ببریم که همجنس گرایان ایرانی نه تنها از ابتدایی ترین حقوق انسانی محروم مانده اند، بلکه قادر به یافتن هیچگونه نماد فرهنگی برای تعریف و توجیه هویت فردی، هنری و اجتماعی خود نیستند. مسأله دیگر این است که ادبا و استادان و صاحب نظران اشعار و ادبیات پارسی می بایستی مسوولیت قسمت هایی از این ظلم فرهنگی را پذیرفته و درصدد چاره بریبایند. هنگامی که مثلاً تنها در منطق الطیر عطار نیشابوری چندصد بیت شعر با محتوی همجنس گرایانه وجود دارد ولی منتقدین و صاحب نظران ادبی خیلی محتاطانه از کنار این ابیات می گذرند، باید متوجه این موضوع بود که ایشان نه تنها ارزش کلی هنری منطق الطیر بلکه هویت فرهنگی همجنس گرایان را نیز نادیده می گیرند.

اینکه چرا صاحب نظران و استادان شعر و ادبیات فارسی از طرح محتوی همجنس گرایانه آثار شعرا و نویسندگان ما گریزانند در جای خود بحث قابل تأملی را پیش می آورد - نکات برجسته چنین بحثی شاید در محدوده ریشه های مذهبی تعلیمات و تعصبات اجتماعی قابل گفتگو باشند. سواد و درس و مدرسه در تاریخ و فرهنگ ما در حد قابل ملاحظه ای در انحصار جامعه مدرسین و روحانیون و اصولاً اقتدار مذهبی بوده است. بالطبع شیوه ها و دیدگاه های اختیار شده توسط اساتید زبان فارسی برای نقد و عرضه آثار ادبی ایران تا حدود زیادی متأثر از ارزش ها و بینش های تعیین شده مقامات و تعالیم روحانی اسلامی بوده است. مدرسه و دانشگاه بشکل غیر مذهبی اش حداکثر طی یک قرن اخیر بود که در ایران تأسیس شدند. (در اینجا البته تاریخ قبل از ظهور اسلام در ایران را بحساب نمی آوریم). این مدت ظاهراً به آن اندازه کافی نبوده است که زمینه تثبیت شده و چندین صد ساله نگرش های مذهبی مابین استادان و صاحبان درس و کتاب را از میان ببرد. این چنین است که حتی استادان و پژوهشگران امروز و «امروزی» هم (و حتی آنان که در فرنگ تحصیل کرده یا مشغول تدریس هستند هم)، تحت تأثیر نگرش های مذهبی، قادر نیستند با دیدگاه های انتقادی و پژوهشگرایانه بی طرف و تنها بواسطه ارزش ادبی و هنری آثار، آنها را مورد ارزیابی قرار داده و عرضه کنند.

از سوی دیگر بسیاری از ارزشمندترین و مهم ترین ادبا و شعرای ایرانی در همان مسیر فقه و مذهب و یا عرفان و تصوف دست به آفرینش های ادبی زدند. بسیاری از ایشان خود بعنوان سمبل های برجسته ارزش های مذهبی و آسمانی حساب شده و مسلماً بررسی، تصحیح و نقد آثارشان اصولاً همان دیدگاه مذهبی اساتید شعر و ادب را طلب می کند.

نکات دیگری که در ارتباط با دلایل عدم طرح مطالب همجنس گرایانه توسط صاحب نظران ادبی می توان در نظر داشت در محدوده کوتاه فکری ها و تعصبات جای می گیرند. استادان زبان، شعر و ادبیات فارسی الزاماً روشنفکر و آزاداندیش نیستند. این است که بسیاری از دست اندرکاران، محدودیت های فکری خود را در تحلیل های ادبی شان دخالت می دهند. فقط کافیست رابطه منتقدین با فروغ فرخزاد را بیاد بیاوریم؛ متأسفانه بسیاری از دانشمندترین و فعالترین پژوهشگران ادبی بخاطر تعصبات شخصی خود قضایا و پدیده های بیشماری را نادیده می گیرند - و این، حال اگر نه از دیدگاه رعایت حقوق بشر، بلکه بخاطر غفلت در بخشش اعتبار بحق به آفریننده و تحریف و پنهانکاری در شناساندن اثر ادبی، اجحاف بزرگی به تاریخ فرهنگ و ادب ایران و نهایتاً به مردم ایران می باشد.

متأسفانه تاکنون شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مناسبی در ایران فراهم نبوده است تا تعلیم و تربیت عالی و فضای باز و آزاد فکری و عملی را باهم در اختیار ایرانیان علاقمند قرار بدهد. چنین امکاناتی در زمینه آفرینش های ادبی، هنری و نقد و تفحص، هزاران

صلاحیت «دانشکده ادبیات نرفته» بی جهت به انجام کارهای بزرگان دست نخواهند زد!

همجنس گرایی در

منطق الطیر عطار نیشابوری

منطق الطیر عطار را می توان بعنوان یکی از برجسته ترین آثار نظم پارسی و یکی از مهم ترین منابع تعلیماتی صوفیان بحساب آورد. در واقع این اثر مشهورترین و محبوبترین نوشته عطار نیز هست. زبان ساده و شیوای اشعار منطق الطیر و همینطور سبک حکایت گونه نگارش آن باعث شده است که این اثر حتی بتواند به کتاب های فارسی نوجوانان در مدارس نیز راه یافته و «سیرغ» خیال را در آسمان دنیای پرشور نویاگی شان پرواز درآورد. اصولاً کمتر کسی می تواند به زبان و عرفان فارسی علاقمند بوده ولی مجذوب زبان شیرین و حکایت های جالب کتاب نشود - و صد البته بسیار بعید بنظر می رسد که عطار به میزان قدرت و جذابیت آفرینش خود آگاه نبوده باشد. اتفاقاً منطق الطیر باید جزو شاهکارهایی محسوب شود که تماماً براساس نقشه ای حساب شده خلق می شوند - و گرچه محور مرکزی نقشه تماماً حساب شده و دقیق منطق الطیر براساس تعلیمات عرفانی صوفیان طرح ریزی شده است. می توان در حواشی نقشه مقصود رسم چشمگیر قضایا و مسائل دیگری را نیز مشاهده کرد. اینکه مرغان دنیا (آدم ها) برای یافتن سیرغ پادشاه پرندگان (خدا) باید از هفت وادی (هفت مرحله طریقت تصوف) عبور کنند و پس از هزاران مشقت تنها سی مرغ به «سی مرغ» (خویشتن خویش) می رسند. چهارچوب اصلی کتاب است. اما عطار بسیار زیرکانه مابین اشارات، تشبیهات و استعاره های موجود در حکایات عرفانی اش از ظلم پادشاهان و دستگاه های حاکمه، دورویی شیوخ و روحانیون و از همجنس گرایی هم صحبت کرده است. یعنی همانگونه که از ساختمان ساده و حکایت گونه داستان مرغان بعنوان بهانه ای برای تدریس تعلیمات عرفانی اش سود جسته، بخشی از این تعالیم غیرمستقیم را نیز دستاویزی برای طرح صحبت های مگوش قرار داده است.

در واقع این شگرد هنری تحت شرایط و با انگیزه های گوناگونی همیشه مرسوم بوده است - و اتفاقاً در دست هنرمندان فرهنگ های خفگان گرفته ای مثل فرهنگ ایران بعنوان یکی از اصلی ترین تکنیک های هنری بکار گرفته می شود. پر واضح است که اگر عطار در هشت قرن پیش می خواست از همجنس گرایی چیزی بگوید می بایستی آن را لابلای حرف های مجاز و متعارف زمان خود می گنجاند. حتی امروز هم در ایران و یا در جوامع ایرانیان نمی توان بوضوح و با خوبی از عشق همجنس گرایانه یاد کرد؛ در نتیجه اگر فرضیه ما صحت داشته باشد

گونه جوشش و رشد فردی و اجتماعی را سبب می شوند. پژوهشگران اساتیدی که سال های سال در دل ایران با فرهنگ و ادب آنجا آموخته شده و به هزاران منبع کتابی دست اول دسترسی دارند، یا زیر اختناق سیاسی ناچاراً سکوت اختیار کرده اند و یا اصلاً به آن سطح از روشنفکری نرسیده اند که بتوانند به ادبیات همجنس گرایان بپردازند. عده معدود، مستعد، علاقمند و شجاعی هم که حال به هر انگیزه ای می خواهند در این مقوله کار کنند صدایشان در ایران بجایی نمی رسد و متأسفانه این عده در خارج از ایران هم از امکانات و منابع مناسب جهت انجام یک پژوهش و آفرینش آکادمیک برخوردار نیستند - و باز اساتید و صاحب نظرانی که در ایران «دانشمند» شدند و حال در قضای باز خارج از ایران زندگی می کنند با خودسانسوری یا با درجا زدن در دایره محدود فکری شان هنوز تشخیص نمی دهند که مثلاً می توان صدها صفحه کتاب در باب عطار نیشابوری و همجنس گرایی نوشت.

برای فرد همجنس گرایی که زیر نفوذ تصبیقات فرهنگی و قانونی هویت فردی و اجتماعی مشخصی ندارد بسیار مهم است که بتواند از طریق یافتن پایگاهی در فرهنگ مادری اش زمینه طرح هویت شخصی اش را هم فراهم کند. هنگامی که یک همجنس گرای ایرانی بطور مثال در منطق الطیر، یکی از با ارزشمندترین آثار شعری فارسی، حکایات عطار در باب عشق و با محتوی همجنس گرایانه را بخواند، حداقل به این واقعیت پی می برد که فرهنگ و ادبیات همجنس گرایان به زبان فارسی، آن هم به این زیبایی، موجود می باشند و همجنس گرایی آنچنان هم تافته جدا بافته ای از ایران و فرهنگ ایرانی نیست.

نویسنده حاضر متأسفانه دانش آکادمیک فارسی ندارد؛ سال های سال در کتابخانه های دانشکده های ادبیات دانشگاه تهران و جندی شاپور خاک کتاب و دود چراغ نخورده و به تحصیل و تفحص نپرداخته است و هیچ ادعایی هم مبنی بر ابداع شاخه تازه ای از پژوهش های شعری و ادبی فارسی ندارد! نویسنده حاضر تنها به این واقعیت آگاه است که در طول تاریخ ایران سانسورهای مذهبی، فرهنگی و قانونی با آفرینش آثار همجنس گرایان جلوگیری کرده با بیان مفاهیم و ارزش های واقعی آنها را با تحریف و سفسطه مشکل کرده اند - و باز اینکه در میان آثار برجسته ترین شخصیت های شعری و ادبی ایران، اینجا و آنجا اشارات قابل ملاحظه ای به همجنس گرایی موجود می باشند که حداقل بعنوان واقعیات ادبی زبان فارسی مستحق دریافت اعتبار و تأمل هستند.

این اعتبار و تأمل امری است که از همینجا شروع شده است و البته با اتکا به دانش کافی احتمالاً در آینده جای پایی پدید می آید همجنس گرایی در زبان فارسی باز خواهد کرد. حال اگر آن دانشمندان عالیقدر و محترمی که سال های سال در امر تحقیق و بررسی شعر و ادب پارسی زحمت کشیده ولی لابد بخاطر «دلایل شخصی» (۱) پدید می آید همجنس گرایی در ادبیات فارسی را نادیده گرفته اند، همت کرده و دانش خود را در این مقوله هم بکار گیرند، دیگر این جوان های بی

مهم ترین نکته غیرقابل انکار در باب همجنس گرایی در منطق الطیر همانا حقیقت وجودی اشعار همجنس گرایانه در این اثر است. به عبارت دیگر حتی مخالفین همجنس گرایی هم نمی توانند منکر این حقیقت بشوند که شخص عطار شاعر حکایات همجنس گرایانه در منطق الطیر بوده و این اشعار مربوط به مأخذ دیگری یا متعلق به شاعر دیگری نیستند. تثبیت این نکته از این نظر حائز اهمیت است که اصولاً هیچ سند و مدرک مشخصی از آثار و زندگی عطار در دست نیست. اگر قرار می بود کلیه آثاری که به عطار نسبت داده شده را شماره کنیم تعداد آنها به حدود صد و بیست کتاب می رسید، در صورتی که پژوهشگران گوناگون بنابر تحقیقات و نتیجه گیری های خود تعداد آثار وی را بسیار کمتر از این می دانند. مثلاً سعید نفیسی با اطمینان خاطر تنها دوازده اثر را به عطار نسبت می دهد. نکته اصلی اینجاست که بر خلاف شك و شبهه محققین و میدان باز مباحثه در زمینه اصالت آثاری که به عطار نسبت داده می شوند، تاکنون کسی (لااقل بطور جدی) اصالت منطق الطیر و نسبتش به عطار را زیر سوال نبرده و تقریباً همه با اطمینان بر محتوی و آفریننده اثر اتفاق نظر دارند.

در اینجا می بایستی سؤالی را مطرح کنیم:

چگونه اکثریت کسانی که با زبان فارسی آشنایی داشته و معمولاً همجنس گرایی را قبح و گناه تلقی می کنند وجود اشعار همجنس گرایانه منطق الطیر را توجیه می کنند؟

شاید پاسخ به این سوال کار آسانی نباشد، چرا که اولاً باید مشخص کنیم آیا این سوال در مورد مردم کوچه و بازار است یا ادبا و پژوهشگران دانشگاهی - مردم کوچه و بازار آشنا به زبان فارسی شاید اصلاً سواد خواندن و نوشتن هم نداشته باشند و در نتیجه اصلاً ندانند لابلای حدود سیصد صفحه کتاب منظوم عطار دقیقاً چه می گذرد، در حالی که پژوهشگران ممکن است با سکوت و پرده پوشی و پرداختن به دیگر وجوه این اثر عمیق از خود سلب مسوولیت کرده و اصلاً موقعیتی بوجود نیاورند که بخواهند محتوی همجنس گرایانه کتاب را توجیه کنند. ثانیاً می بایستی مشخص کنیم که آیا بین این «قبح» و «گناه» و گناه های دیگری که بکرات به آنها در کتب و اشعار دیگر صوفیان اشاره می شود تفاوت ویژه ای موجود می باشد یا نه - نظامی، بسطامی، سنائی، مولوی، حافظ، سعدی و غیره همه از «میخواری»، «مستی» و «وصال یار» با شور و هیجانی سودایی داد سخن می دهند و این اشارات عموماً و بسهولت به «شراب آسمانی»، «از خود بی خود شدن روحانی» و «دیدار بارگاه حق تعالی» نسبت داده شده و بعنوان تشبیهات رایج شعرای عرفانی توجیه می شوند. پس در این صورت دلیلی وجود ندارد که مانع توجیه محتوی قبیح و همجنس گرایانه منطق الطیر شود، مگر آنکه تخیل مفسرین از اختراع کردن صفتی «الهی» برای تشبیه شدن به همجنس گرایی عاجز بماند (۱) که در این صورت باز هم ایشان می توانند ادعا کنند که عطار انجام اعمال زشت و پلید «غیر الهی» را به همجنس گرایی تشبیه کرده است و البته این ادعای بی اساسی خواهد بود. معلوم نیست که عطار خواسته باشد مثلاً عروج به عرش الهی را به شور عشق همجنس گرایانه تشبیه کرده باشد، ولی اگر هم حقیقتاً

که عطار عمداً و منظور تمجید از همجنس گرایی حکایاتی با محتوی همجنس گرایانه را در منطق الطیر خود گنجانده است، پس جای تعجبی باقی نمی ماند وقتی می بینیم که آن حکایات نه بعنوان کلام اصلی، بلکه در حاشیه های داستان نقل می شوند.

قدر مسلم عطار در منطق الطیر تنها با انگیزه احتیاط و پرده پوشی به اشارات، کنایات و تشبیهات متوسل نشده است، بلکه بکارگیری تکنیک هایی چنین استادانه در داستانسرایی و شعر نتیجه ذوق و طبع کم نظیر هنری وی نیز بوده است. تاکنون رساله های متعددی توسط صاحب نظران و پیروان مکتب تصوف نوشته شده ولی بنظر می رسد هیچکدام چنین ساده، جذاب و قوی نتوانسته بر دل اهل عرفان نشسته و به ایشان تعالیم تصوف را هم تدریس کند - و شاید دقیقاً بعلت آگاهی به وجود ذوقی چنین سرشار در منطق الطیر است که عموماً به محتوی کاملاً همجنس گرایانه بعضی از حکایات کتاب توجه چندانی نمی شود - و باز این هم نکته تعجب آوری نیست؛ چه بسا که عطار طبع هنرمنداش را بخدمت اسرار مگوی شخصی و عرفانی اش گرفته بوده باشد! ترفندهای هنری از این قبیل را می توان در دنیای امروز به اشکال گوناگون مشاهده کرد.

تماشاگران سینما در آخرین دهه قرن بیستم به دیدن فیلم «بودای کوچولو» ساخته کارگردان مشهور برتولوچی می روند و به گمان خود یک فیلم هنری جذاب می بینند (که صدالبته توصیف فیلم می باشد) ولی ایشان در حقیقت نکات برجسته آیین بودا را می آموزند - و تازه چون این فیلم تقریباً بعنوان فیلم کودکان به بازار سینماها عرضه شده، کودکان و والدین را یکجا در کلاس درس بودا می نشاند. بعد از حدود دو ساعت درس غیرمستقیم و دنبال کردن داستان جالب یک پسر بچه، ظاهراً فیلم به پایان رسیده و نام دست اندرکاران اجرا و تهیه فیلم پدیدار می شود و درست هنگامی که عده قابل ملاحظه ای از تماشاگران (شاگردان لاابالی) در حال ترک سینما بوده و چشم از پرده جادویی برداشته اند، کلام آخر، جادوی اصلی و برجسته ترین نکته آیین بودا به نمایش گذاشته می شود: شن های رنگی ریزی که راهبان بودایی مدت ها زحمت کشیده و بر روی سطحی به نقش زیبا، ظریف و پیچیده ای در کنار هم چیده بودند را دست راهبی برهم می ریزد - و آن تماشاگران لاابالی این حرکت زیبا و اصل کاری را نمی بینند - و برتولوچی فیلم می سازد که درس بدهد و در عین حال با ذوق هنری اش نکته ها را اینجا و آنجا آشکار و پنهان می سازد.

کار عطار خودمان هم همین بوده است. عطار یکی از بزرگترین عالمان مکتب تصوف بحساب می آید و منطق الطیرش رساله وی برای تدریس طریقت صوفیان است. اما همین عطار نکات زیبایی از همجنس گرایی را مطرح کرده است که از دید بسیاری پنهان می ماند.

در این مقاله سعی خواهد شد تا با بررسی انگیزه های عطار برای گنجاندن حکایات همجنس گرایانه در منطق الطیر نکات زیبا و پنهان مانده آن حکایات بنظر خوانندگان رسیده شود.

به عمد با طرحی دقیق و دبدی مثبت پدیده همجنس گرایی را بخدمت تعلیمات عرفانی خویش گرفته است. نویسنده سپس قصد رسیدن به این نتیجه گیری را دارد که عطار آگاهانه و براساس علاقه شخصی دست به آفرینشی کم نظیر در فرهنگ و شعر همجنس گرایی فارسی زده است. این نتیجه گیری حجت نهایی نویسنده نخواهد بود، بلکه تفسیر آزادانه ای است از خصوصیات آشکار و شواهد روشن و مشهور در منطق الطیر بعنوان مهم ترین اثر عطار نیشابوری - بنا بر این، هرگونه اظهار نظری از سوی استادان فرهنگ و ادب پارسی و از سوی صاحب نظران عرفان و تصوف درباره محتوی همجنس گرایی بخشی از منطق الطیر با ذهنی بی تعصب مورد احترام نویسنده خواهد بود. مآلاً نویسنده حتی اصراری بر اثبات فرضیه خویش ندارد، بلکه ترجیحاً به طرح احتمالات قوی می پردازد.

بمنظور گسترده زمینه طرح فرضیه بالا بهتر است قبل از هر چیز تکلیف نکاتی را روشن کنیم که احتمالاً مورد تصدیق اکثریت خوانندگان قرار خواهند گرفت و بعد به نکات مهم تر و اختلاف برانگیزتر بحث بپردازیم.

تا اینجا نتیجه گرفته شد که حکایات همجنس گرایی منطق الطیر مثل دیگر حکایات کتاب نوشته همان شیخ فریدالدین عطار نیشابوری بوده و تعلق به حکایات دیگری غیر از منطق الطیر ندارند. سپس باید بر این نکته توافق شود که این حکایات همجنس گرایی از نظر خصوصیات کلی هیچ تفاوت مشخصی با دیگر حکایات کتاب ندارند. یعنی این حکایات نیز مثل حکایات دیگر توسط هُدهُد (راوی) بمنظور روشن کردن مفهومی از مفاهیم کلی موجود در پرده سفر مرغان بسوی سیمرغ (معراج انسان تا خدا یا خود) و بعنوان شواهد یا دلایل قانع کننده ای برای مرغان (خوانندگان/شنوندگان) نقل شده اند. بعلاوه، شیوه کلام، روایت داستان و ساختمان شعری در این حکایات با حکایات دیگر یکسان است. بنا بر این نمی توان اظهار نظر کرد که مضمون همجنس گرایی این حکایات برانگیزاننده شیوه ای غیر معمول در تصویر ساختمان کل داستان بوده است. پس در مقیاسی کلی این حکایات از همان اهمیتی برخوردارند که می توان به تک تک حکایات دیگر نسبت داد.

نکته دیگر این است که از هشت حکایت کوتاه و بلند منطق الطیر با مضامین همجنس گرایی (حکایات سلطان محمود و رنجور شدن ایاز، حکایات شبلی بغدادی و گمشدن او، حکایات عاشق شدن مقلسی بر شاه مصر، حکایات عشق خواجه بر کودک ققاعی، حکایات عاشق ایاز، حکایات قصد کشان کردن عاشقی معشوقی را، حکایات عاشق شدن درویشی بر پادشاه زاده ای) و حکایات پادشاه و پسر وزیر) هیچکدام بطور مستقیم یا غیرمستقیم به تنفی و تقبیح و تکفیر پدیده همجنس گرایی نمی پردازند، پس نمی توان نتیجه گیری کرد که قصد عطار از بیان آنها خفیف کردن همجنس گرایی در حد عملی زشت و ناپسند بوده است.

نکته مهم دیگر این است که حکایاتی که حاوی عشق همجنس

مقصود وی از پیش کشیدن حکایات همجنس گرایی اشاره به مفاهیمی «الهی» از این دست بوده است، باید اذعان کرد که در حد يك شیخ همجنس گرا آنقدرها هم بیراه نگفته است؛ در اینجا نکته ثبوت همجنس گرایی عطار (که به جای خودش بحث جالبی می تواند باشد) نیست، بلکه یادآوری این نکته است که قبح و گناه همجنس گرایی با گناه میخواری تفاوت های بزرگی دارد - و گرچه فراوان در آثار شعری صوفی مسلک و از جمله شعری دوره سلجوقیان مفاهیم لذات «آسمانی» به مفاهیم لذات «زمینی» تشبیه شده اند، اما بسختی می توان پذیرفت که شاعری راه کم دردسرتز بیان صریح و مقبول مفاهیم «آسمانی» را به راه پر لعن و نفرین تهمت همجنس گرایی گرفتن ترجیح ندهد. باید پرسید که اگر حقیقتاً عطار با نقل حکایات های همجنس گرایی اش قصد بیان مفاهیمی «الهی» را داشته است پس چرا تاکنون هیچکدام از مریدان عرفانی اش و ادبای علاقمند به آثارش به طرح و کنکاش آن مفاهیم نپرداخته اند؟ اگر مفهومی «الهی» در آن حکایات نهفته، پس هنوز ما قسمتی از حرف ها و در نتیجه «طریقت» عطار را نمی دانیم. اگر هم فرض کنیم که در پشت حکایات های همجنس گرایی منطق الطیر هیچ مفهوم «آسمانی» بخصوصی نهفته است، پس باید تصدیق کنیم که آن حکایات بقصد بیان همان مفاهیم همجنس گرایی آشکارشان آفریده شده اند، مگر اینکه حضور آنها در این کتاب را يك اتفاق فرض کنیم. احتمال اتفاقی بودن حضور حکایات های همجنس گرایی در منطق الطیر بسیار ضعیف می باشد، زیرا که در سراسر کتاب ساختمان دقیق و طرح ریزی شده داستان ها و شیوه منطقی بند و بسط آنها در ارتباط با تعالیم تصوف کاملاً مشهود است - و اینکه حضور این حکایات همجنس گرایی را يك اتفاق فرض کنیم تهمت پوچی است که به اعتبار شخصیت فرهنگی عطار حتی خیلی بیشتر از تصدیق همجنس گرایی اش لطمه می زند.

اگر خواننده هنوز سوال سطور بالا را بیاد بیاورد که چگونگی توجیه وجود اشعار همجنس گرایی در منطق الطیر را مطرح کرده بود، تاکنون می بایستی به عمق ابهام مستتر در پاسخ احتمالی به این سوال بیشتر پی برده باشد.

در واقع توجیه بخصوصی موجود نیست. دراینباره اصلاً کسی صحبتی نمی کند. گویی این حکایات ها مثل گنج فراموش شده ای در زیر خروارها خاک غفلت مفقود شده اند. انکار این فارسی زبانان همجنس گراستیز اصلاً اینهمه شعر زیبا در این حکایات را نمی بینند - و شاید در واقع توجیه و توضیح را باید بخاطر سانسور نکردن این حکایات هنگام چاپ طلب کرد. وگرنه سکوت در برابر همجنس گرایی موضوع تازه ای نیست، اما گذشته از عکس العمل مردم و توجیه و تفسیر استادان شعر و ادب پارسی این کشف انگیزه های عطار برای آفرینش چنین حکایات و اشعاری است که می تواند اذهان کنجکاو را تحریک کند.

فرضیه نویسنده مقاله حاضر این است که عطار کاملاً آستانده و

حال در این حکایت فقر درویش می تواند بعنوان نماد مادی فقر و فنا می معنوی اش بحساب آید. اما چرا به چنین قدرت و طبقه ای نابرابر عامل همجنس گرایی هم افزوده شده است؟ شاید بعضی ها پاسخ بدهند که همجنس گرایی کتابه از رسوایی عارف است. به هر حال منکر این حقیقت نمی توان شد که طریقت صوفیان از دیدگاه شریعت و مذهب سنی (حتی در زمان حاضر) بنوعی با گمراهی و بدنامی سر و کار پیدا می کند. شاید عشق همجنس گرایانه بعنوان نمادی از شکستن تابوهای مذهبی از سوی عارفان مطرح شده است. داشتن چنین عشق رسوایی می تواند نشاندهنده میزان آمادگی صوفی برای ایثار و از خود گذشتگی در راه معشوق (خدا) باشد. جای شك نیست که آفرینش چنین مبالغه ای، حال اگر نه در مفهوم کلی «عرفان»، بلکه لاقفل در داستان باز هم به جذابیت موضوع می افزاید و مقصود را دست نیافتنی تر جلوه می دهد. اما استادی عطار در وصف زیبایی پسر در این حکایت ناخواسته این تصور را در خواننده ایجاد می کند که عطار خود قادر به درک و تشخیص زیبایی ظاهری همجنس بوده است - و هر چند که این از نبوغ وی بعید نیست، اما در پانزده بیت چنین شورانگیز به وصف زیبایی آن پسر پرداختن بعلاوه نبوغ احتمالاً پشتوانه تحریه شخصی را هم طلب می کند.



گرایانه هستند با زبانی زیبا و شورانگیز و به سبک متداول توصیف عشق دگرجنس گرایانه سروده شده اند. در واقع عطار بر مفهوم عشق، ایثار و وفاداری تأکید می کند و جنسیت طرفین درگیر در ماجرای عشقی را وزنه ای در بیان حکایات مربوطه بحساب نمی آورد.

نکته قابل ذکر دیگر این است که همجنس گرایی در حکایات بالا بعنوان شیوه ملموسی از زندگی عادی مردم وقت مطرح شده است. با خواندن این اشعار بسادگی می توان دریافت که عطار قضایا و ماجراهای همجنس گرایانه را با فرض قابل فهم بودن و مرسوم بودنشان آفریده است. هیچ کجا پدیده همجنس گرایی بشکل يك استثنای عجیب و غریب مطرح نشده و خواننده از درک و هضم ماجرای همجنس گرایانه عاجز نمانده و از آن متعجب نمی شود. با در نظر گرفتن نکات بالا حال بهتر است نگاهی داشته باشیم به بعضی از حکایات کتاب و ببینیم خصوصیات ویژه آنها چگونه ما را در کشف انگیزه های احتمالی عطار برای آفرینش چنین شاهکارهایی در زمینه شعر همجنس گرایانه فارسی یاری می دهند.

۱ - حکایت عاشق شدن درویش بر پادشاه زاده ای

این حکایت یکی از حکایاتی است که در بیان وادی هفتم، یعنی فقر و فنا گفته شده است. حکایات این قسمت به شرح مرحله آخر تصوف یعنی فقر، ایثار، از خود بی خود شدن و جان در راه جانان دادن می پردازند. در حکایت شورانگیز پروانگان و شمع می خوانیم:

تا نگردي بی خبر از جسم و جان کی خبر یابی ز جانان يك زمان

و در واقع این کلام اصلی حکایت مقصود ما نیز هست. اما جالب اینجاست که عطار فنا در راه يك عشق همجنس گرایانه را در خدمت تدریس این مفهوم عرفانی بکار گرفته است.

در این حکایت عطار طبق معمول فقیر را در مقابل غنی قرار داده است.

بود درویشی گدایی بی خبر بی سر و بن شد ز عشق آن پسر

شاید انگیزه اصلی این طرح نشان دادن تضاد مادی/معنوی و تأکید بر عمق مشکلات صوفی در گذشت از طریقت عرفان باشد. بعلاوه قرار دادن غنی و فقیر در مقابل هم معمولاً در داستانها تنش های جالبی پدید می آورد که حداقل به جذابیت آنها می افزاید. به هر

درویش نهایتاً در مقایسه با ایثار و وفاداری اش حتی برای پادشاه هم وزنه بزرگی نبوده است. و اینگونه عطار عملاً از درویش دفاع کرده و او را به وصال شاهزاده می‌رساند - و گرچه وصال این دو در پای چوبه دار با آمیزش جنسی همراه نیست، با این وصف تأثیرش شعله عشق را بجان شاهزاده زیباروی می‌اندازد. بدین شکل عطار نتیجه گیری می‌کند که:

هر که او در عشق صادق آمده است بر سرش معشوق عاشق آمده است

هرگ درویش بهنگام رویت شاهزاده علاوه بر اینکه تأکیدی است بر « فنا » بعنوان آخرین مرحله صعود به سوی « حق »، پایان يك تراژدی نیز هست. حتی اگر مقصود تدریس « فنا » هم نمی بود. باز چنین پایانی از نظر داستان‌سرایی مکمل چنین عشق شورانگیز و بی فرجامی می بود. در واقع، داستان همه را در اوج عشق و بخشندگی رها می‌کند. حتی وزیر پادشاه هم در این میان به این عشق خدمت می‌کند. چگونه چنین ماجرابی درباره يك عشق همجنس گرایانه را می‌توان نادیده گرفت یا تصور کرد که بدون دلیل نوشته شده است؟ اگر عطار علاقه بخصوصی به صحبت درباره عشق همجنس گرایانه نداشت چرا درویش را به جای شاهزاده خان عاشق شاهزاده خانم نکرد؟ کجای داستان در این صورت فرق می‌کرد؟ آیا عطار نمی‌توانست « فنا » را بدون همجنس گرایی هم نشان بدهد؟ و اگر درویش نمی‌مرد از پس آن وصال سودایی مابین شاهزاده و درویش چه اتفاق می‌افتاد؟ این داستان خیلی راحت می‌تواند به يك عاشق همجنس گرا و محروم هم بگوید که آنقدر وفادار و پایدار باش:

تا دم آخر به درویشی رسی در کمال ذوق و بی خویشی رسی

حتی اگر مقصود عطار از نقل این حکایت، زیرکانه گنجاندن مطالب همجنس گرایانه در لابلای تعالیم عرفانی اش هم نبوده باشد، باز می‌بایستی پذیرفت که وی عمق چنین عشق ممنوعی را شایسته توصیف حال و هوای « فنا »، این آخرین آزمون طریقت صوفیان، دانسته بوده و درد عشق همجنس گرایانه را هیچ کم از درد عشق آگاهی بخش « الهی » نمی دیده است.

۲ - حکایت پادشاه و پسر وزیر

این حکایت طولانی و هیجان انگیز همطراز نقطه عطف منطق الطیر، یعنی ملاقات مرغان با سیمرغ، قرار می‌گیرد. در مقاله چهل و پنجم (خامس و اربعون) مرغان عاقبت به بارگاه سیمرغ می‌رسند و در

روی او را وصف کردن روی نیست زانکه وصف از روی او يك موی نیست
فنته جان و جهان بود آن پسر هر چه گویم بیش از آن بود آن پسر
خنده او چون شکر کردی نثار صد هزاران گل شکفتی بی بهار
و انگار که عرصه حکایت و کتاب را برای توصیف آن همه
زیبایی کم یافته باشد می‌افزاید:

وصف حسن و زلف آن یوسف جمال شرح نتوان داد در پنجاه سال

فقط عطار و درویش عاشق نیستند که از زیبایی این پسر در حیرت افتاده اند، بلکه همه مردم کوچه و بازار مجذوب این زیبایی هستند:

ماهرو از دور چون پیدا شدی جمله بازار پرغوغا شدی
هر که سوی آن پسر کردی نگاه برگرفتندش در ساعت ز راه

و اینسان عطار عشق همجنس گرایانه را به شکل يك پدیده رایج اجتماعی تصویر می‌کند. ولی جالب اینجاست که درویش، قهرمان داستان، خود را (به همان شیوه همجنس گرایان) در اجتماع تنها یافته و عشقش را مجال ابراز نیست:

هیچکس محرم نبوده در جهان همچنان می‌داشت آن غم در نهان

و این تنها بخاطر فقرش نیست. وی خوب می‌داند که بخاطر عشقش است که محکوم به طرد شدن است و در دفاع از خود چنین می‌گوید:

هستم از جان بنده این در هنوز گر شدم عاشق نیم کافر هنوز

همین يك بیت شاهده بر این ادعاست که عطار عشق همجنس گرایانه را جایز دانسته و از آن به دفاع برخاسته بوده است. هر چند که پی آمد ناگزیر چنین عشقی فنا مقرر شده است، باز هم نهایتاً درویش از طریق قدرت عشق دل پادشاه از غیرت بجوش آمده را بدست می‌آورد:

شاه را دردی از او در دل فتاد خوش شد و بر عفو کردن دل نهاد

و پادشاه خطاب به فرزند زیباروی خود در استغاثه برای احقاق حقوق درویش می‌گوید:

این زمان برخیز و زیر دار شو پیش آن سرگشته بیمار شو
از خوشی آن جایگاه بر سر زیند پای در گوید و دستی بر زیند

پس اینطور بنظر می‌رسد که فقر و طبیعت همجنس گرایانه عشق

عشق و شوریدگی پادشاه برای پسر در این حکایت بنظر می رسد که به هیچ کجای دیگری غیر از يك رابطه جنسی غیرقابل کنترل ختم نشده باشد:

شد چنان مستغرق عشق پسر کز وجود خود نبود او را خبر
روز و شب بی او نیاسودی دمی مونس او بود روز و شب همی
وان پسر در خواب رفتی پیش شاه شاه می کردی به روی او نگاه
نی قرارش بود با او يك نفس نی زمانی صبر بودش زین هوس

غیرت و حسادت پادشاه اگر خاستگاهی جنسی نمی داشت، احتمالاً وی آنقدرها هم از گریز شایسته پسر برای همخواهی با دختر همسایه به خشم نمی آمد:

دختری با آن پسر بنشسته دید هر دو را با هم دلی پیوسته دید
چون بدید آن حال شاه نامور آتش غیرت فتادش در جگر
مست و عاشق وانگهی سلطان سری چون بود معشوق او با دیگری

وگرچه شاه خود را مالک پسر می دانست و حتی برای والدین وی حقوقی قائل نبود:

کی توانست آن پسر یکدم نشست لیک بود از بیم خسرو پای بست
خواستی هم مادر او را هم پدر تا دمی بینند روی آن پسر
لیکشان زهره نبود از بیم شاه تا از این قصه برآمد درگاه

اما عاقبت این باصطلاح سرپیچی «جنسی» پسر بود که به پای چوبه دارش برد.

گفت اول پوست از وی درکشند سرنگون آنکه بدارش برکشند
تا کسی کو گشت اهل پادشاه تا دم آخر به کس نکند نگاه

تجزیه و تحلیل شخصیت پادشاه از دیدگاه روانکاوی کار جالبی است که شاید در حوصله این بحث نکتجند، ولی از دید دراماتیک می توان گفت که دیوانگی و افسردگی وی شبیه به تشویش ها و وسوسه های اُتللو و حتی مکبث است. گرچه بعداً پادشاه خشم خونبارش را به گردن مستی اش می اندازد:

مست بودم کاین خطا بر من برفت خود چه بود این گز قضا بر من برفت

اما از چنان حس تملک وافر و جنونی چنین ناگهانی هرگز بعید نیست. گنجانده شدن این تملک جنون آمیز در حکایت نیایستی عجیب باشد، چرا که پادشاه ابتدا نیازمند داشتن مایملکی است که از دستش داده تا به فقر و فنا کشانده شده و بعد دوباره بشکل دیگری بدستش بیاورد تا به «بقاء بعدالفنا» برسد. بنابراین نهایتاً پادشاه از طریق

اوج فنا و در ماندگی به حقانیت سیمرغ پی برده و خویشانش خویش را درمی یابند. در حکایت «رفتن مرغان بسوی سیمرغ و رسیدن سیمرغ بدان درگاه» می خوانیم:

جان آن مرغان ز تشویر و جیا شد فئای محض و تن شد توتیا
چون شدند از کل کل پاک آن همه یافتند از نور حضرت جان همه
هم ز عکس روی سیمرغ جهان چهره سیمرغ دیدند آن زمان
چون نگه کردند آن سی مرغ زود بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود
خویش را دیدند سیمرغ تمام بود خود سیمرغ سی مرغ تمام
چون سوی سیمرغ کردند نگاه بود خود سیمرغ در آن جایگاه
هر که آید خویشانش بیند در او جان و تن هم جان و تن بیند در او
چون شما سیمرغ اینجا آمدید سی در این آئینه پیدا آمدید

این آگاهی محض از خویشانش خویش و شناختن حیاتی نو در وجود به فنا رسیده مرغان سپس بعنوان حالت «بقاء بعدالفنا» تشریح شده است. در «حکایت دست دادن حالت بقاء بعدالفنا برای مرغان» (حکایت ماقبل پادشاه و پسر وزیر) می خوانیم:

چون همه بی خویش با خویش آمدند در بقا بعدالفنا پیش آمدند
زانکه اسرار بقا بعدالفنا آن شناسد گو بود آن را سزا
تا نیایی در فنا کم گاستی در بقا هرگز نیینی راستی
نیست شو تا هستی از وی رسد تا تو هستی هست در تو کی رسد
تا نکرده جان تو مردود شاه کی شود مقبول شاه آن جایگاه

درک مفهوم «بقاء بعدالفنا» بهنگام مطالعه حکایت پادشاه و پسر وزیر از این نظر حائز اهمیت است که این «حالت» وصف الحال پادشاه بوده و این حکایت بنظر می رسد که با ذوقی سرشار بمنظور تکمیل شرح این مفهوم نقل شده باشد. همینطور از خود بی خود شدن برای رسیدن به خویشانش خویش در این حکایت مصداق خاصی دارد که نویسنده حاضر از آن برای ارائه فرضیه تازه ای بهره خواهد جست. در ابتدای حکایت باز هم عطار با آب و تاب هر چه فراوانتر (که از حال و هوای توصیفات اروتیک هم دور نیست) در بیست بیت به شرح زیبایی پسر وزیر می پردازد:

چهر آن زیبا پسر چون آفتاب طره ای همرنگ و بوی مشک ناب
هر شکن در طره آن سیمت صد جهان جان را به یکدم صف شکن
لعل او سرچشمه آب حیات چون شکر سرسبز و شیرین از نیات
مشک خالش نقطه جیم جمال ماضی و مستقبل از وی کرده حال

و صد البته عطار فقط بدلیل محدودیت کلام و صفحات کتاب دست از تعریف و تمجید از ظواهر این پسر زیبا برمی دارد و گرنه اعتراف می کند که:

شرح زیبایی آن زیبا پسر گردهم عمری کجا آید پسر

عشق جنون بارش به فقر و فنا کشانده می شود:

در پشیمانی فرو شد پادشاه دیده پر خون کرد و بر سر خاک راه
جامه نیلی کرد و در بر خود بیست در میان خون و خاکستر نشست
نی طعامی خورد زان پس نی شراب در رمید از چشم خون افشانش خواب
جمله شب بود تنها تا به روز همچو شمعی در میان اشک و سوز

عشق جانگداز پادشاه در چهل روز (چله نشینی مرسوم صوفیان) وی را به فنا می رساند و او در آستانه نابودی با وجدان آگاه خویش روبرو می شود:

از پس چل شب نه نان خورد و نه آب آن پسر را دید یکساعت بخواب

باز یافتن پسر در اصل برابر است با «بقاء بعدالفنا» و کشف سیمرغ یا خویشتی خویش - سوال جالبی که در این میان می توان پرسید این است که چرا عطار شرح جنون و هجران یک عشق همچون گرایانه را برای روشنتر شدن مفاهیم عرفانی برگزیده است. نویسنده حاضر دو جواب احتمالی را در نظر می گیرد: یکی اینکه عطار خود همچون گرا بوده، تجربیات عرفانی اش همراه با تجربیات همچون گرایانه بوده اند و از این سو ماهرانه جوانب جنسی زندگی شخصی خود را در تعالیم عرفانی اش نیز ترسیم کرده است.

جواب دیگر که خیلی راحت می تواند دربرگیرنده فرضیات جواب اول نیز باشد این است که عطار عشق همچون گرایانه را از دیدگاه سمبلیک خیلی بیشتر از عشق دگرجنس گرایانه شبیه به پروسه رسیدن به خویشتی خویش می دانسته است؛ یادآوری می شود که این فقط یک فرضیه است، اما حداقل در همین حد سزاوار بررسی هست. وقتی صحبت از دیدن خویش در آینه وجود «سیمرغ» بوده و این کمال عروج معنوی انسان محسوب می شود، می توان نهایتاً عاشق را معشوقی خودش دانست. اگر قرار باشد چنین عشقی «آسمانی» را بمنظور توصیفی قابل فهم تر با استفاده از مثال «زمینی» توضیح دهیم، در کنار هم قرار دادن دو عاشق همچون آنقدرها هم انتخاب دور از تصویری نخواهد بود. اگر قرار باشد در سطح عشق «آسمانی» خویشتی ما شکل تکامل یافته معنوی ما باشد، پس در سطح عشق «زمینی» همچون زیباروی ما هم می تواند شکل تکامل یافته مادی ما باشد و شاید این اشتیاق و تلاش شخص برای رسیدن به «خویشتی خویش» باشد که عطار به عشق همچون گرایانه تشبیهش کرده است. و صد البته که چنین فرضیه ای در ذات خود تماماً منکر ناپسندی همچون گرایایی می شود - حال مخالفان این فرضیه می توانند چند تز دکترای اضافه هم در رد احتمالات مذکور نوشته و آبروی عطار را حفظ کنند، اما نویسنده این سطور گمان نمی کند که نبوغ عطار از تأیید احتمال چنین توجیهی برای وجود محتوی همچون گرایانه در منطق الطیر، الهی نامه، مصیبت نامه و غیره عاجز می ماند.

برای تأیید رابطه جنسی بین پسر وزیر و پادشاه کافیست که به

ایات آخر حکایت مربوطه رجوع کنید. عطار در وصف شور شیدایی این دو عاشق (اگر پسر عاشق پادشاه نبوده به سوی پادشاه باز نمی گشت) ابراز ناتوانایی می کند - شاید اول به این علت که عرضه کلام را ناقص و محدود می داند و بعد به این دلیل که بازگفتن تجربه جنسی این دو در آن وصال باشکوه کار خطرناکی است:

من کیم تا شرح و وصف آن دهم و در دهم آن شرح خط بر جان نهم

عطار راز مگوی این دو را ساده لوحانه فاش نمی کند و همچون دیگران چشم و گوش و دهان برمی بندد:

هرچه گویم بعد از این ناگفتنی است دُر چو در قعر است هم ناسفتنی است
آنچه آن یک گفت وین دیگر شنید کور دید آن حال و گوش کر شنید
شاه چون از درد هجران شد خلاص هر دو تن رفتند تا ایوان خاص

در اینجا به آن دسته از کسانی که می خواهند «ایوان خاص» را به ملکوت اعلا ربط دهند باید یادآوری کرد (با آموختن) که لذت ناشی از یک آمیزش جنسی زیبا و سالم هم می تواند دو دلپاخته را تا معراج «ایوان خاص» تعالی دهد. آن ایوان در انحصار کسی یا چیزی نیست!

۳- حکایت سلطان محمود و

رنجور شدن ایاز

در باب سلطان محمود غزنوی و عشقش به ایاز حکایت ها گفته شده است. عطار خود بکرات در آثارش عشق این دو را به اشکال گوناگون بازگو می کند. عشق همچون گرایانه سلطان محمود و ایاز آنقدر مشهور خاص و عام است که هیچ توضیح اضافه ای بر آن در اینجا لازم نیست. حافظ شیرین سخن را شاهد می گیریم که می گوید:

محمود بود عاقبت کار در این راه گر سر برود در سر سودای ایازم

«حکایت سلطان محمود و رنجور شدن ایاز» در مقاله سیزدهم و از پس «عذر تمام پرندگان» نقل می شود. اینکه محمود سریعتر از خادم خود بر بالین ایاز بیمار حاضر می شود در واقع کنایه از بیهودگی عذر پرندگان است. قدرت عشق محمود برای ایاز از ماورای مکان و زمان می گذرد و فاصله های مادی مغلوب نزدیکی های معنوی می شوند:

گر تنم دور افتاد از همنفس جان مشتاقم بود نزدیک و بس

پس قدرت این عشق همچنس گرایانه فراسوی مراتب پادشاهی و غلامی عمل می کند.

با وجود این همه بدیهیات و نشانه های آشکار در اشعار عطار، مشکل می توان علاقه مخصوص وی به همچنس گرایبی را کتمان کرد. اشارات متعدد عطار به همچنس گرایبی در آثار گوناگونش حداقل منعکس کننده موجودیت همچنس گرایبی در بافت اجتماعی آنزمان و آگاهی وی از چگونگی این موجودیت می باشد. آنگونه که عطار بشکلی نه تنها کاملاً غیرمتعصبانه، بلکه حتی مطبوع و دوستانه از ماجراهای همچنس گرایانه داد سخن می دهد حتی در ادبیات همچنس گرایان دنیای غرب هم کم نظیر است.

متأسفانه بجز از آثار عطار (که معمولاً نسبتشان به وی جای بحث دارد) هیچ نشانه مستندی از چگونگی طرز فکر و زندگی عطار موجود نیست. متأسفانه نویسنده حاضر به کتاب ارزشمند استاد سعید نفیسی که در شرح احوال و آثار عطار نگاشته شده دسترسی پیدا نکرد. مواخذ غربی متعددی هم که بمنظور کسب اطلاعات بیشتر در مورد زندگی شخصی عطار مورد بررسی قرار گرفته شدند غیر از تواریخ شبهه برانگیز تولد و وفات وی و یکسری اطلاعات بدیهی (داروقروش بودن عطار!) روشنگر مطالب دیگری نبودند. آنچه که مسلم است این است که زندگی عطار برای ما در سایه ابهام قرار دارد. حتی در مقایسه با مولوی که تقریباً هم عصر وی بود و زندگی خصوصی شک برانگیزی داشت، باز هم زندگی عطار مبهم تر بنظر می آید.

وقتی تاریخنویسان حتی بر سر تاریخ حیات وی اختلاف نظر دارند، مشکل بتوان نشانه هایی از زندگی خصوصی عطار پیدا کرد که گویای همچنس گرایبی او باشند. در این باب فرضیه ای آکادمیک نمی توان طرح کرد ولی می توان مشاهداتی را به تصوراتی ربط داد. مثلاً می توان حدس زد که عطار مرد خانه و خانواده نبوده است. برخلاف ادعای احمد خوشنویس (عماد) که نیشابور و شادباخ (شهری

مانده ام مشتاق جانی از تو من

نیستم غایب زمانی از تو من

در جواب سوار خسته و پوزش طلب، محمود به طبیعت پیچیده

قدرت عشق اشاره می کند:

من رهی دزدیده دارم سوی او

زآنکه نشکیم دمی بی روی او

راه دزدیده میان ما بسی است

رازها در ضمن جان ما بسی است

اگر چه توضیح محمود می تواند بر احوال عاشقان و عارفان

شوریده نیز صادق باشد، اما خوب پیداست که محمود معماً مانند

چگونگی وصال با اباز را جز لاینفکی از رابطه شخصی اش با وی می

داند - به همان شیوه ای که حتی همچنس گرایان امروز هم ناچاراً پرده

پوشی می کنند:

راز اگر پوشم من از پیر و جوان

در درون با اوست جانم در میان

با دستیازی به این قدرت رموز عشق است که هُدهد مرغان را به

پیشروی به سوی سیرغ تشویق کرده و بهانه هایشان را پوچ و بی

اساس تشخیص می دهد.

می بینیم که باری

دیگر عطار در مقطعی

حساس با استفاده از

حکایات همچنس گرایانه به

تشریح مفاهیم عرفانی می

پردازد. حال چرا بجای این

حکایت وی از بی قراری

عشقی دگرچنس گرایانه

صحبت نمی کند؛ می توان این

جواب را داد که لایه وی

عشق مشهور سلطان محمود

و اباز را به اندازه کافی حجت

و اعتبار دانسته بوده و

استفاده از یک داستان واقعی

را به طرح غیر ترجیح داده

است.

جالب این است که در

این حکایت گرچه ظاهراً هنوز

اختلاف طبقاتی و قدرتی

رایج در حکایات عطار

موجود می باشد، ولی در

اصل سلطان محمود اباز را

هم مرتبه خویش دانسته و او

را «شَه اقتاده» می خواند.



سفر بوده و هر بار از بارگاهی به مکتبی برای آموختن آداب طریقت در گذار بوده است. آنوقت می توان حدس زد که زندگی وی مناسب حال اختیار کردن همسری نبوده است ... و صد البته امکان تجربه همجنس گرایی در حضور صوفیان شب زنده دار در اینجا و آنجا بعید بنظر نمی رسد!

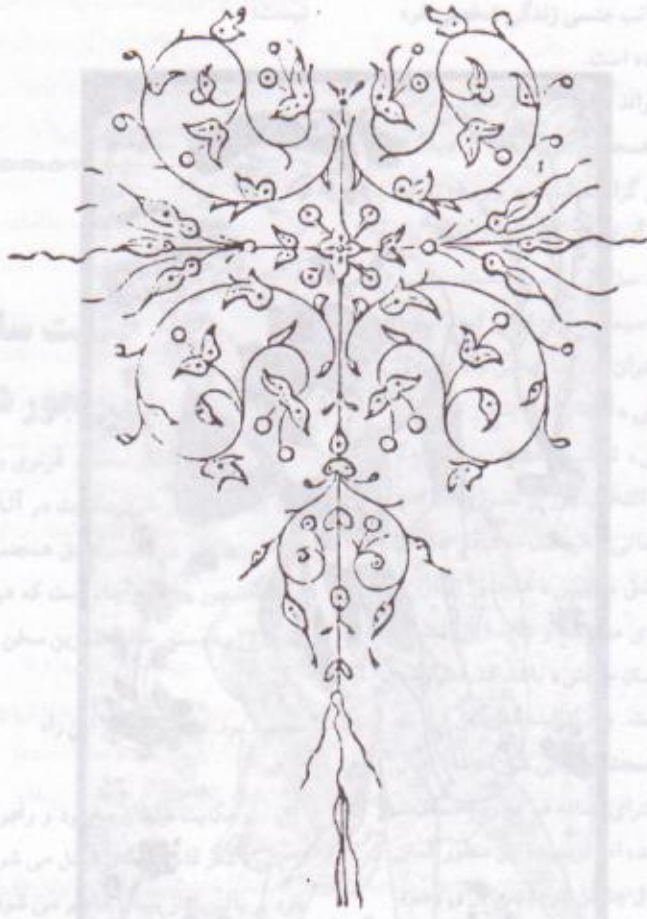
با این وجود نیازی به اثبات همجنس گرایی عطار نیست. حتی براستی کشف انگیزه های وی برای سرودن اشعار همجنس گرایانه در منطق الطیر هم اهمیت چندانی ندارد. مهم این است که او با زبردستی ماجراها و مسائل همجنس گرایانه را در «درس» و «کتاب» نقل کرده و هشت قرن پیش تابوی فرهنگی بزرگی را شکسته که حتی محققین «روشنفکر» امروز را هم هنوز به سکوت و خفقان کشانده است. عطار زبانی شیرین و شیوا و دیدگاهی مثبت را پشتوانه این شجاعت فرهنگی قرار داده و همین از کشف هر انگیزه دیگری در ارتباط با اشعار همجنس گرایانه اش مهم تر است. ■

در جنوب شرقی نیشابور) را تنها امکان سکناي شیخ عطار در طول عمرش محسوب می کند. ادوارد براون در تاریخ ادبیات ایران معتقد است که عطار حدود سی سال از سال های جوانی اش را در سفر بدنیاال کشف حقیقت بسر برده است. اعتقاد براون ظاهراً صحیح تر بنظر می آید. تصور اینکه عطار توانسته بوده بدون ترك موطن خود به آن همه منابع بپردازد و دور از دسترس برای نوشتن شرح حال بزرگان تصوف و دین در تذکرة الاولیاء دسترسی پیدا کرده باشد کار آسانی نیست. گرچه در مقدمه خسرونامه عطار روشن می سازد که محل آفرینش مصیبت نامه و الهی نامه همان داروخانه معروفش بوده است:

مصیبت نامه زاد رهروانست الهی نامه کاسرار عیان است
بداروخانه کردم هر دو آغاز چگونیم زود رستم زین و آن باز

اما بنظر نمی رسد که گردآوری آن همه شرح حال در تذکرة الاولیاء هم تنها با نوشتن در کُنج آن داروخانه مقدور شده باشد.

حال اگر بپذیریم که عطار سی سال از سال های جوانی اش را در



گرایانه بوده است و در این شرح ماجرا به مراتب جزیی تر از آنچه در تذکرة الاولیاء آمده است. در مقدمه خسرونامه عطار می نویسد: «... و در این شرح حال به آن همه شرح حال در تذکرة الاولیاء هم تنها با نوشتن در کُنج آن داروخانه مقدور شده باشد. حال اگر بپذیریم که عطار سی سال از سال های جوانی اش را در جنوب شرقی نیشابور) را تنها امکان سکناي شیخ عطار در طول عمرش محسوب می کند. ادوارد براون در تاریخ ادبیات ایران معتقد است که عطار حدود سی سال از سال های جوانی اش را در سفر بدنیاال کشف حقیقت بسر برده است. اعتقاد براون ظاهراً صحیح تر بنظر می آید. تصور اینکه عطار توانسته بوده بدون ترك موطن خود به آن همه منابع بپردازد و دور از دسترس برای نوشتن شرح حال بزرگان تصوف و دین در تذکرة الاولیاء دسترسی پیدا کرده باشد کار آسانی نیست. گرچه در مقدمه خسرونامه عطار روشن می سازد که محل آفرینش مصیبت نامه و الهی نامه همان داروخانه معروفش بوده است:

مصیبت نامه زاد رهروانست الهی نامه کاسرار عیان است
بداروخانه کردم هر دو آغاز چگونیم زود رستم زین و آن باز

سه شعر از عطار نیشابوری *

حکایت عاشق شدن درویشی بر پادشاه زاده ای

بود شاهی ماهرو خورشید فر
 کس به حسن او پسر هرگز نداشت
 خاک او بودند دلبندان همه
 گر به شب آن ماه پیدا آمدی
 روی او را وصف کردن روی نیست
 گر رسن کردی از آن زلف سیاه
 زلف عالم سوز آن شمع طراز
 وصف حسن و زلف آن یوسف جمال
 چشم چون نرگس اگر بر هم زدی
 خنده او چون شکر کردی نثار
 از دهانش خود نشد معلوم هیچ
 چون ز زیر پرده بیرون آمدی
 فتنه جان و جهان بود آن پسر
 چون برون راندی سوی میدان فرس
 هر که سوی آن پسر کردی نگاه
 بود درویشی گدایی بی خیر
 بهره زو جز عجز و آشفتن نداشت
 چون ندید آن درد را هم پشت او
 روز و شب در کوی او بنشسته بود
 دیده گریان بود و زان غم می نگفت
 هیچکس محرم نبودش در جهان
 روز و شب رویی چو زر اشکی چو سیم
 زنده زان بودی گدای ناصبور
 ماهرو از دور چون پیدا شدی
 در جهان برخاستی صد رستخیز
 بانگ بردا برد می رفتی به ماه
 چون شنیدی بانگ چاوش آن گدای
 غشی آوردی و در خون آمدی
 چشم بایستی در آن دم صد هزار
 گاه چون نیلی شدی آن ناتوان
 گاه بفسردی ز آهش اشک او
 نیم گشته نیم مرده نیم جان
 این چنین کس کان چنان افتاده پست
 داشت چون یوسف یکی زیبا پسر
 هیچکس آن حشمت و آن عز نداشت
 بنده رویش خداوندان همه
 آفتابی نو به صحرا آمدی
 زانکه وصف از روی او یک موی نیست
 صد هزاران دل فرو رفتی به چاه
 کار کردی بر همه عالم دراز
 شرح نتوان داد در پنجاه سال
 آتشی در جمله عالم زدی
 صد هزاران گل شکفتی بی بهار
 زانکه نتوان گفت از معدوم هیچ
 هر سر مویش به صد خون آمدی
 هر چه گویم بیش از آن بود آن پسر
 برهنه بودیش تیغ از پیش و پس
 برگرفتندش در ساعت ز راه
 بی سر وین شد ز عشق آن پسر
 جانش می شد زهره گفتن نداشت
 تخم غم در جان و دل می کشت او
 چشم از خلق جهان بر بسته بود
 تن گدازان می نخورد و می نخفت
 همچنان می داشت آن غم در نهان
 منتظر بنشسته بودی دل دو نیم
 کان پسر گهگاه بگذشتی ز دور
 جمله بازار پر غوغا شدی
 خلق یکسر آمدندی در گریز
 قرب یک فرسنگ بگرفتی سپاه
 سر بگشتی و بیفتادی ز پای
 وز وجود خویش بیرون آمدی
 تا بر او بگریستی چون ابر زار
 گاه خون از زیر او گشتی روان
 گاه اشکش سوختی از رشک او
 وز تهی دستی نبودش نیم نان
 آن چنان شهزاده چون آرد بدست

خواست تا خورشید را گیرد ببر
 آن گدا يك نعره زد آنجایگاه
 گفت جانم سوخت عقل از پیش شد
 نیست صبر و طاقت من بیش ازین
 هر زمان بر سنگ می زد سر ز درد
 پس روان شد خون ز چشم و گوش او
 عزم خونش کرد و پیش شاه شد
 عشق آورد است رندی بیقرار
 کز تف دل مغز او پر جوش شد
 پای بسته سرنگونسارش کنید
 حلقه ای کردند گرد آن گدا
 بر سر او گشته خلقی خون فشان
 نی کسش آنجا شفاعت خواه بود
 ز آتش حسرت بر آمد زو نفیر
 تا کنم يك سجده باری زیر دار
 تا نهاد او روی خود بر روی خاک
 چون بخواهد کشت شاهم بی گناه
 روزیم گردان جمال آن پسر
 صد هزاران جان توانم داده خوش
 جان کنم بر روی او ایثار نیز
 عاشق است و کشته درگاه تست
 گر شدم عاشق نیم کافر هنوز
 حاجت من کن روا کامم برآر
 تیر او آمد مگر بر جایگاه
 درد کردش دل ز درد آن فقیر
 حال آن دلداده بر گفتش که چیست
 در میان سجده حاجاتش بگفت
 خوش شد و بر غفو کردن دل نهاد
 سر مگردان آن ز پا افتاده را
 پیش آن سرگشته بیمار شو
 بیدلت شد او، او باز ده
 نوش خور با او که زهر تو چشید
 چون بیایی با خودش نزد من آر
 تا نشیند با گدایی در وصال
 تا شود با ذره ای خلوت نشین
 تا کند با قطره دست اندر کشی
 پای درکوبید و دستی بر زنید
 چون قیامت فتنه بیدار شد

نیم ذره سایه بود آن بی خبر
 می شد آن شهزاده روزی با سپاه
 زو بر آمد نعره و بی خویش شد
 چند خواهم سوخت جان خویش ازین
 این سخن می گفت آن سرگشته مرد
 چون بگفت این گشت زایل هوش او
 چاوش شهزاده زان آگاه شد
 گفت بر شهزاده ات ای شهریار
 شاه از غیرت چنان مدهوش شد
 گفت برخیزید و بر دارش کنید
 در زمان رفتند خیل پادشا
 پس بسوی دار کردندش کشان
 نی ز دردش هیچکس آگاه بود
 چون بزیر دار آوردش وزیر
 گفت مهلم ده ز بهر کردگار
 مهل دادش آن وزیر خشمناک
 پس میان سجده گفتش کای اله
 پیش از آن کز جان برآیم بی خبر
 تا به بینم روی آن شهزاده خوش
 تا به بینم روی او بکبار نیز
 پادشاهها بنده حاجت خواه تست
 هستم از جان بنده این در هنوز
 چون تو حاجت می برآری صد هزار
 خواست چون این حاجت آن مظلوم راه
 که شنید آواز او پنهان وزیر
 رفت پیش پادشاه و می گریست
 زاری او در مناجاتش بگفت
 شاه را دردی از او در دل فتاد
 شاه حالی گفت آن شهزاده را
 این زمان برخیز و زیر دار شو
 مستمند خویش را آواز ده
 لطف کن با او که قهر تو کشید
 از رهش بردار و سوی گلشن آر
 رفت آن شهزاده یوسف جمال
 رفت آن خورشید روی آتشین
 رفت آن دریای پر گوهر خوشی
 از خوشی آنجایگاه بر سر زنید
 آخر آن شهزاده زیر دار شد

آن گدا را در هلاك افتاده دید
 خاك از خون دو چشمش گل شده
 محو گشته گم شده ناچیز هم
 چون چنین دید آن به خون افتاده را
 خواست تا پنهان کند اشك از سپاه
 اشك چون باران روان کرد آن زمان
 هر که او در عشق صادق آمده است
 گر به صدقی عشق پیش آید ترا
 عاقبت شهزاده خورشید وش
 آن گدا آواز شه نشنیده بود
 چون همی برداشت روی از خاك راه
 آتش سوزنده با دریای آب
 بود آن درویش بیدل آتشی
 جان به لب آورد و گفت ای شهریار
 حاجت این لشکر کر بز نبود
 نعره ای زد جان ببخشید و ببرد
 چون وصال دلبرش معلوم گشت
 سالکان دانند در دریای درد
 ای وجودت با عدم آمیخته
 تا نگردي مدتی زیر و زبر
 دست بگشاده چو برقی جسته ای
 این چه کار تست مردانه درآی
 گر بخواهی کرد تو این کیمیا
 چند اندیشی چو من بی خویش شو
 تا دم آخر به درویشی رسی
 منکه نی من مانده ام نی غیر من
 گم شدم در خویشتن یکبارگی
 آفتاب فقر چون بر من بنافت
 من چو دیدم پرتو آن آفتاب
 هر چه گاهی بردم و گه باختم
 محو گشتم گم شدم هیچم نماند
 قطره بودم گم شدم در بحر راز
 گر چه گم گشتن نه کار هر کسی است
 کیست در عالم ز ماهی تا به ماه
 جمله را بی خویش می باید شدن
 آن ماهی که در بحر میماند
 در بحر میماند و در بحر میماند
 چنین گروهی در بحر میماند

سرنگون بر روی خاك افتاده دید
 عالمی بر حسرتش حاصل شده
 زین بتر چبود بگو آن نیز هم
 آب در چشم آمد آن شهزاده را
 بر نمی آمد مگر بی اشك آه
 گشت حاصل صد هزاران درد از آن
 بر سرش معشوق عاشق آمده است
 عاشقت معشوق خویش آید ترا
 از سر لطف آن گدا را خواند خوش
 لیک بسیاری ز دورش دیده بود
 در برابر دید روی پادشاه
 گرچه می سوزد ندارد هیچ تاب
 قربتش افتاد با دریا خوشی
 چون چنینم می توانی کشت زار
 این بگفت و گوئیا هرگز نبود
 همچو شمعی باز خندید و ببرد
 فانی مطلق شد و معدوم گشت
 تا فنای عشق با مردم چه کرد
 لذت تو با الم آمیخته
 از وجود خویش کی یابی خیر
 در خلا شد پیش برقی بسته ای
 عقل را هل نیز و دیوانه درآی
 يك نفس باری به نظاره درآ
 يك زمان در خویش پیش اندیش شو
 در کمال ذوق بی خویشی رسی
 برتر است از عقل و شر و خیر من
 چاره من نیست جز بیچارگی
 هر دو عالم را کم از ارزان بیافت
 من نماندم باز شد آبی به آب
 جمله در آب سیاه انداختم
 سایه ماندم ذره ای پیچم نماند
 می نیابم این زمان يك قطره باز
 در فنا گم گشتم و چون من بسی است
 کو نخواهد گشت گم اینجایگاه
 چه کم و چه بیش می باید شدن
 گر بیاید قطره ای در بحر
 پس که در بحر میماند
 باز در بحر میماند

حکایت پادشاه و پسر وزیر

پادشاهی بود عالم زان او
 بود در فرماندهی اسکندری
 جاه او در رخ نهاده ماه را
 داشت آن خسرو یکی وزیر
 آن وزیر پر هنر را يك پسر
 کس به زیبایی او هرگز ندید
 با جمالی آنچنان آن دلفروز
 گر به روز آن ماه پیدا آمدی
 برنخیزد از جهان خرمی
 چهر آن زیبا پسر چون آفتاب
 سایبان آفتابش مشک بود
 در میان آفتاب دلستانش
 ذره او فتنه مردم شده
 چون ستاره رو نماید در جهان
 زلف او بر پشتی او سرفراز
 هر شکن در طره آن سیمت
 زلف او بر رخ بسی منصوبه داشت
 بود بر شکل کمانش ابرویی
 نرگس افسونگرش در دلبری
 لعل او سر چشمه آب حیات
 خط سبزش سرخی روی جمال
 گفتن از دندان او از عقل نیست
 مشک خالش نقطه جیم جمال
 شرح زیبایی آن زیبا پسر
 شاه ازو القصه مست مست شد
 گرچه شاهی خوب و عالیقدر بود
 شد چنان مستغرق عشق پسر
 گر نبود لحظه ای در پیش او
 نی قرارش بود با او يك نفس
 روز و شب بی او نیاسودی دمی
 تا شیش بنشاندی روز دراز
 چون شب تاریک گشتی آشکار
 وان پسر در خواب رفتی پیش شاه
 در فروغ نور شمع آن دلستان
 شه در آن مه روی می نگرستی
 گاه گل بر روی او افشاندی

هفت کشور جمله در فرمان او
 قاف تا قاف جهانش لشکری
 ماه رخ بر خاک راه این شاه را
 در بزرگی خورده دان و خورده گیر
 بود و او را حسن عالم سرسبز
 هیچ زیبا نیز چندان عز ندید
 هیچ نتوانست بیرون شد به روز
 صد قیامت آشکارا آمدی
 تا ابد محبوب تر زو آدمی
 طره ای هم رنگ و بوی مشک ناب
 آب حیوان بی لبش لب خشک بود
 بود همچون ذره ای شکل دهانش
 در درونش صد ستاره گم شده
 سی درون ذره چون باشد نهان
 در سرافرازی به پشت افتاده باز
 صد جهان جان را به یکدم صف شکن
 در سر هر موی صد اعجوبه داشت
 خود که دارد آن کمان را بازویی
 کرده او از هر مژه صد ساحری
 چون شکر سر سبز و شیرین از نبات
 طوطی سرچشمه بحر کمال
 کان گهر از عزت خود پردگیست
 ماضی و مستقبل از وی کرده حال
 گر دهم عمری کجا آید بسر
 وز بلای عشق او از دست شد
 چون هلالی از غم آن بدر بود
 کز وجود خود نبود او را خبر
 جوی خون راندی دل بی خویش او
 نی زمانی صبر بودش زین هوس
 مونس او بود روز و شب همی
 راز می گفتی بدان مه چهره باز
 شاه را نی خواب بودی نه قرار
 شاه می کردی به روی او نگاه
 جمله شب خفته می بودی چنان
 هر دمی صد جوی خون بگریستی
 گاه گرد از او موی افشاندی

گه ز درد عشق چون باران میخ
 گاه با آن ماه جشنی ساختی
 يك نفس از پیش خود نگذاشتش
 کی توانست آن پسر یکدم نشست
 گر برفتی یکدم از پیرامنش
 خواستی هم مادر او را هم پدر
 لیکشان زهره نبود از بیم شاه
 بود در همسایگی شهریار
 آن پسر شد عاشق دیدار او
 يك شبی با او نشستن ساز کرد
 در نهران شاه با او در نشست
 نیم شب از خواب خوش آن پادشاه
 آن پسر می جست و هیچش می نیافت
 دختری با آن پسر بنشسته دید
 چون بدید آن حال شاه نامور
 مست و عاشق وانگهی سلطان سری
 شاه با خود گفت چون با من شهی
 آنچه من کردم به جای او بسی
 در مکافات من او این می کند
 هم کلید گنجها در دست او
 هم مرا همراز و هم همدم مدام
 در نشیند با گدایی در نهران
 این بگفت و امر کرد آن شهریار
 سیم خام او میان خاک راه
 بعد از آن فرمود بر دارش زدند
 گفت اول پوست از وی درکشند
 تا کسی کو گشت اهل پادشاه
 در ربودند آن پسر را زار و خوار
 شد وزیر آگاه از حال پسر
 این چه خذلان بود کامد در رهت
 بود آنجا ده غلام پادشاه
 آن وزیر آمد ولی پر درد و داغ
 گفت امشب هست مست این پادشاه
 چون شود هشیار شاه نامدار
 هر که او را کشته باشد بی شکی
 آن غلامان جمله گفتند آن نفس
 در زمان از ما بریزد جوی خون
 خونیشی آورد از زندان وزیر

بر رخ او اشک رانندی بی دریغ
 گاه بر رویش قدح پرداختی
 تا که بودی لازم خود داشتش
 لیک بود از بیم خسرو پای بست
 شه ز غیرت سرفکندی از تنش
 تا دمی بینند روی آن پسر
 تا ازین قصه برآمد دیرگاه
 دختری خورشید رخ همچون نگار
 همچو آتش گرم شد در کار او
 مجلسی چون روی خویش آغاز کرد
 بود آن شب از قضا آن شاه مست
 دشنه ای در کف بجست از خوابگاه
 عاقبت آنجا که بود آنجا شتافت
 هر دو را با هم دلی پیوسته دید
 آتش غیرت فتادش در جگر
 چون بود معشوق او با دیگری
 می گزیند دیگری از ابلهی
 هیچکس هرگز نکرد آن با کسی
 کوهکن الحق که شیرین می کند
 هم سرافرازان عالم پست او
 هم مرا هم درد و هم مرهم مدام
 زو ببردازم همین ساعت جهان
 تا بیستند آن پسر را استوار
 کرد همچون نیل خام از چوب شاه
 در میان صفة بارش زدند
 سرنگون آنکه بدارش برکشند
 تا دم آخر به کس نکند نگاه
 تا در آویزند سر مستش بدار
 خاک بر سر گفت کایجان پدر
 چه قضا بود اینکه دشمن شد شهت
 عزم کرده تا کنند او را تباه
 هر یکی را داد دُرّی شب چراغ
 این پسر را نیست چندینی گناه
 هم پشیمان گردد و هم بیقرار
 شاه از صد زنده نگذارد یکی
 گر بیاید شه نه بیند هیچکس
 پس کند بر دار ما را سرنگون
 بازکردش پوست از تن همچو سیر

کتابخانه پادشاه و

سرنگونسارش زدار آونگ کرد
 وان پسر را کرد در پرده نهران
 شاه چون هشیار شد روز دگر
 آن غلامان را بخواند آن پادشا
 جمله گفتندش که کردیم استوار
 پوستش کردیم سر تا سر برون
 شاه چون بشنید آن پاسخ تمام
 هر یکی را داد فاخر خلعتی
 شاه گفتا همچنان تا دیرگاه
 تا ز کار این پلید نابکار
 چون شنید این قصه اهل شهر او
 در نظاره آمدند آنجا بسی
 گوشتی دیدند خلقان غرق خون
 از که و مه هر که دیدش آنچنان
 روز تا شب ماتم آن ماه بود
 بعد روزی چند بی دلداری خویش
 خشم او کم گشت و عشقش زور کرد
 پادشاهی با چنین یوسف وش
 بود دایم از شراب وصل مست
 عاقبت طاقت نمادش يك نفس
 جان او می سوخت از درد فراق
 در پشیمانی فرو شد پادشاه
 جامه نیلی کرد و در بر خود بیست
 نی طعامی خورد زان پس نی شراب
 چون در آمد شب برون شد شهریار
 رفت پنهان زیر دار آن پسر
 چون ز يك يك کار او یاد آمدش
 بر دل او درد بی اندازه شد
 بر سر آن کشته می نالید زار
 خویش را در خاک می افکند او
 گر شمار اشک او کردی کسی
 جمله شب بود تنها تا به روز
 چون نسیم صبح گشتی آشکار
 در میان خاک و خاکستر شدی
 چون بر آمد چل شبانه روز تمام
 در فرو بست و بزیر دار او
 نه کسی را زهره تا چل روز و شب
 از پس چل شب نه نان خورد و نه آب

خاک از خورش گل و گلرنگ کرد
 تا چه زاید از پس پرده جهان
 همچنان می سوخت از خشمش جگر
 گفت با آن سگ چه کردید از جفا
 در میان صفة بارش بدار
 بر سر دار است اکنون سرنگون
 شاد شد از پاسخ آن ده غلام
 هر تنی را منصبی و رفعتی
 خوار بگذارید بر دارش تباہ
 عبرتی گیرند خلق روزگار
 جمله را دل درد کرد از قهر او
 باز می نشناختش هرگز کسی
 پوست از وی درکشیده سرنگون
 همچو باران خون گرتی در نهران
 شهر پر درد و دریغ و آه بود
 شد پشیمان گشت از کردار خویش
 عشق شاه شیردل را مور کرد
 روز و شب بنشسته در خلوت خوشی
 در خمار هجر چون باید نشست
 کار او پیوسته زاری بود و بس
 گشت بی صبر و قرار از اشتیاق
 دیده پر خون کرد و بر سر خاک راه
 در میان خون و خاکستر نشست
 در رمید از چشم خون افشانش خواب
 کرد از غبار خالی زیر دار
 باد می آورد کار آن پسر
 از بن هر موی فریاد آمدش
 هر زمانی ماتم او تازه شد
 خون او بر روی می مالید زار
 پشت دست از دست او می کند او
 بیشتر بودی ز صد باران بسی
 همچو شمعی در میان اشک و سوزن
 زی وثاق خویش رفتی شهریار
 در مصیبت هر زمان با سر شدی
 همچو مویی شد شه عالی مقام
 گشت در تیمار وی بیمار او
 که گشاید در سخن با شاه لب
 آن پسر را دید یکساعت به خواب

روی همچون ماه او در اشك غرق
 شاه گفتش ای لطیف جانفزای
 گفت در خون ز آشنایی توام
 باز کردی پوست از من بی گناه
 یار با یار خود آخر این کند
 من چه کردم تا تو بر دارم کنی
 روی اکنون می بگردانم ز تو
 چون شود دیوان دادی آشکار
 شاه چون بشنید از ماه این جواب
 شور غالب گشت بر جان و دلش
 گشت بس دیوانه و از دست شد
 خانه دیوانگی در باز کرد
 گفت ای جان و دل بی حاصلم
 این پسر سرگشته من آمده
 همچو من هرگز شکست خود که کرد
 میسزد گر من به خون آغشته ام
 در نگر آخر کجایی ای پسر
 تو مکن بد گرچه من بد کرده ام
 من چنین حیران و غمناک از توام
 از کجا جویم ترا ای جان من
 گر جفا دیدی تو از من بی وفا
 از تنت گر ریختم خون بی خبر
 مست بودم کاین خطا بر من برفت
 گر تو پیش از من برفتی ناگهان
 بی تو چون یکدم سرخویشم نماند
 جان به لب آورد بی تو شهریار
 می ترسم من ز مرگ و ترک تن
 گر شود جاوید جانم عذر راه
 کاشکی حلقم ببریدی به تیغ
 خالقا جانم درین حسرت بسوخت
 من ندارم طاقت و تاب فراق
 جان من بستان به فضل ای دادگر
 همچنین می گفت تا خاموش شد
 عاقبت پیک عنایت در رسید
 چون ز حد بگذشت درد پادشاه
 شد پسر پاکیزه کرد او همچو جان
 آمد از پرده برون چون مه ز میغ
 چون بدید آن ماه را شاه جهان

از قدم در خون نشسته تا به فرق
 از چه غرق خون شدی سر تا به پای
 این چنین از بی وفایی توام
 این وفاداری بود ای پادشاه
 کافرم گر هیچ کافر این کند
 سربری و سرنگونسارم کنی
 تا قیامت داد بستانم ز تو
 داد من بستاند از تو کردگار
 در زمان برجست دل پر خون ز خواب
 هر زمانی سخت تر شد مشکش
 ضعف در پیوست و غم پیوست شد
 نوحه ای بس زار زار آغاز کرد
 خون شد از تشویر تو جان و دلم
 پس به زاری کشته من آمده
 آنچه من کردم بدست خود که کرد
 تا چرا معشوق خود را کشته ام
 خط مکش در آشنایی ای پسر
 زانکه این بد جمله با خود کرده ام
 خاک بر سر بر سر خاک توام
 رحمتی کن بر دل حیران من
 تو وفاداری، مکن با من جفا
 خون جانم چند ریزی ای پسر
 خود چه بود این کز قضا بر من برفت
 بی تو من کی زنده مانم در جهان
 زندگانی یکدوم دم بیشم نماند
 تا کند در خونبهای تو نثار
 لبک ترسم از جفای خویشتن
 هم نیارد خواست عذر این گناه
 و ز دلم کم گشتی این درد و دریغ
 پای تا فرق من از حسرت بسوخت من
 چند سوزد جان من در اشتیاق
 زانکه من طاقت نمی آرم دگر
 در میان خاموشی بیهوش شد
 شکرها بعد از شکایت در رسید
 بود پنهان آن وزیر آن جایگاه
 پس فرستادش بر شاه جهان
 پیش خسرو رفت با کرباس و تیغ
 من ندانم تا چه گویم آن زمان

کس نداند کاین عجایب چون فتاد
 دُر چو در قعر است هم ناسفتنی است
 هر دو تن رفتند تا ایوان خاص
 زانکه آنجا موقع اغیار نیست
 کور دید آن حال و گوش کر شنید
 و در دهم آن شرح خط بر جان نهم
 تن زخم چون مانده ام در طرح آن
 زود فرمایند شرح آن مرا
 کار باید چند گویم والسلام

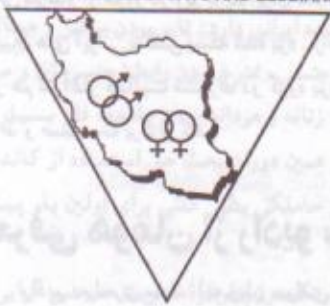
حکایت سلطان محمود و رنجور شدن ایاز

شاه در خاک و پسر در خون فتاد
 هر چه گویم بعد ازین ناگفتنی است
 شاه چون از درد هجران شد خلاص
 بعد ازین کس واقف اسرا نیست
 آنچه آن یک گفت وین دیگر شنید
 من کیم تا شرح و وصف آن دهم
 نارسیده چون دهم من شرح آن
 گر اجازت باشد از پیشان مرا
 این زمان باری سخن کردم تمام

چون ایاز از چشم بد رنجور شد
 ناتوان در بستر زاری فتاد
 چون خبر آمد به محمود از ایاس
 گفت میرو تا به نزدیک ایاز
 من درین ساعت از آن دورم ز تو
 تا ز رنجوریت فکرت می کنم
 گر تنم دور اوفتاد از همنفس
 مانده ام مشتاق جانی از تو من
 چشم بد بدکاری بسیار کرد
 این به گفت و گفت در ره زود رو
 بس مکن در ره توقّف زینهار
 گر کنی در راه یکساعت درنگ
 خادم سرگشته اندر ره فتاد
 دید سلطان را نشستہ پیش او
 لرزه بر اندام خادم اوفتاد
 گفت، با شه چون توان آویختن
 خورد سوگند او که در ره هیچ جای
 من ندانم ذره ای تا پادشاه
 شه اگر دارد و گرنه باورم
 شاه گفتش نیستی مجرم درین
 من رهی دزدیده دارم سوی او
 راه دزدیده میان ما بسی است
 راز اگر پوشم من از پیر و جوان
 از برون گرچه خبر خواهم از او

هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران)

HOMAN THE GROUP TO DEFEND THE RIGHTS OF IRANIAN GAYS AND LESBIANS



گوشه‌هایی از فعالیت‌های اجتماعی

گروه هومان

هومان برنده اول

کارناوال غرور همجنس‌گرایان

گزارش زیر مربوط به یکسال و نیم پیش، اول ماه آگوست ۱۹۹۴ می‌شود، اما نظر به اهمیت تاریخی این گوشه از فعالیت‌های هومان، بدون در نظر گرفتن کهنگی خبر آن را برایتان نقل می‌کنیم:

اوایل ماه جولای یکی از هواداران جدید هومان در ونکوور به نام «شان» صحبت از شرکت هومان در جشن و کارناوال شادی روز افتتاح همجنس‌گرایان را بیان آورد. برخلاف کمیود وقت برای انجام تدارکات لازم، عضوی فعال و تنی چند از دوستان هومان دست بکار شده و مقدمات شرکت در آن واقعه شکوهمند را فراهم کردند.

کارناوال غرور همجنس‌گرایان در شهر ونکوور کانادا معمولاً در اولین تعطیلی پایان هفته ماه آگوست با شرکت حدود پانزده تا بیست هزار نفر همجنس‌گرا و چندین برابر این عده تماشای برگزار می‌شود. در این کارناوال زنان و مردان همجنس‌گرای ونکوور و بعضی شهرهای کوچک اطراف که از طرف گروه‌های مختلف و با انگیزه‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی و سیاسی تصمیم به شرکت در این کارناوال را گرفته در یک راهپیمایی زیبا و صلح‌جویانه همراه با رقص و موزیک مرکز شهر را با عشق و شادی گل‌باران می‌کنند.

کمیته برگزاری این کارناوال شرکت آخرین لحظه‌ای هومان را با آغوش باز پذیرفت. از هومان خواسته شد که با یک تم فرهنگی وارد این راهپیمایی شود - و تصمیم مشترک اعضا و هواداران دلسوز هومان در ونکوور آن تم فرهنگی را بدین صورت جلوه گر کرد:

در جلوی گروه پرچم سه رنگ ایران حمل می‌شد. روی این پرچم بزرگ از یک سو به فارسی و از سوی دیگر به انگلیسی نام گروه نوشته شده بود: هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران) - این پرچم توسط یک زن از یک سو و یک مرد همجنس‌گرا از سوی دیگر حمل می‌شد. این مرد عضو هومان با پوشیدن لباس آخوندی و تزئین آن لباس با نشانه‌های بین‌المللی همجنس‌گرایان نمایانگر ظلم رژیم جمهوری اسلامی به همجنس‌گرایان ایرانی بود. بلافاصله در پشت پرچم مرد همجنس‌گرای دیگری در یک چادر سنتی سیاه و با روبنده (بعنوان سمبل ظلم به زنان ایرانی) مشغول رقص ایرانی بود. گفتنی است که این مرد در زیر چادر فقط یک شلوارک پولک‌دوزی شده پوشیده بود و از سوسه‌دادن

چادر هم بهره‌فراوانی برده بود. این مرد جلوی ماشینی می‌رقصید که با صدای بلند آهنگ‌های شاد ایرانی پخش می‌کرد. اولین آهنگ شروع شرکت هومان در راهپیمایی هم صد البته آهنگ «شاد و شاد» گروگوش خواننده محبوب ایرانی بود. در پشت این ماشین عده‌ای از هواداران هومان شعارها و پلاکاردهایی حمل می‌کردند که نظریات سیاسی و اجتماعی هومان را به انگلیسی و به فارسی منعکس می‌کرد. در تمام طول یک ساعت و نیمی که گروه هومان در شلوغترین خیابان شهر و در میان هیجان و شادی همجنس‌گرایان دیگر و مردم قرار داشت، تماشایکنان کنار خیابان و ساکنین ساختمان‌های مسکونی با کشیدن فریادهای شادی و کف‌زدن حضور هومان در آن راهپیمایی را جشن گرفته و مایه دلگرمی اعضا و هواداران شرکت‌کننده بودند. خبرنگاران خارجی بطور مرتب از کل راهپیمایی و بخصوص از این بخش از راهپیمایی فیلمبرداری می‌کردند. رادیوی فارسی زبان پژواک نیز طی گزارش مفصلی خبر این راهپیمایی را منعکس کرد. گرچه یک، دو بار قبل از این و بخشاً هم با کمک یا به تصمیم هومان همجنس‌گرایان ایرانی در وقایع مشابهی مثلاً در پاریس، اسلو و سانفرانسیسکو حضور خود را ثبت کرده بودند، اما این اولین باری بود که حضور همجنس‌گرایان ایرانی به این شکل بسیار جالب و مشخص و با آن همه استقبال در مراسمی انجام می‌گرفت. گروه هومان برنده بهترین لباس این کارناوال شد و در پی این برندگی با رادیوی محلی همجنس‌گرایان ونکوور هم مصاحبه مفصلی داشت. ایرانیان ساکن ونکوور عمدتاً با این واقعه تاریخی با سکوت برخورد کردند و خبر این راهپیمایی در رسانه‌های ایرانی انعکاسی نداشت. اما این حضور برای همیشه در تاریخ مبارزات همجنس‌گرایان ایرانی ثبت شد.

هومان و هاشا در کنار هم

شهر سان فرانسیسکو هر ساله شاهد یکی از بزرگترین کارناوال‌های غرور همجنس‌گرایان دنیا در سراسر جهان است. در این کارناوال دوستان، سیصد هزار زن و مرد همجنس‌گرا متفاوت بودن خود را جشن می‌گیرند و شهر را در شادی و خنده غرق می‌سازند. اما راهپیمایی غرور همجنس‌گرایان در سال ۹۴ برای همجنس‌گرایان ایرانی از اهمیت خاصی برخوردار بود. در این سال گروه هاشا (همجنس‌گرایان ایرانی شیفته آزادی) که مقر اصلی فعالیت‌هایش همان شهر سان فرانسیسکو

است و گروه هومان مشترکاً در این جشن کردند. دختران همجنس‌گرای ایرانی سرشار از غرور در زیر پرچم ایران قدم برمی‌داشتند که بر روی آن «لزبین‌های ایرانی» نقش بسته شده بود. راهپیمایی هاشا و هومان در کنار هم سرآغاز فعالیت مشترک دو گروه بود که در محیطی لبریز از نشاط و صمیمیت برگزار شد.

معرفی هومان از رادیو سراسری سوئد

رادیو سراسری سوئد (به زبان سوئدی) در تاریخ هجدهم اکتبر ۹۴ مصاحبه‌ای با نادر یکی از اعضای هومان در سوئد داشت. نادر در این مصاحبه گروه هومان در سوئد را معرفی کرد و به شرح بعضی از فعالیت‌های گروه در سوئد پرداخت. نادر همچنین به سؤالاتی درباره وضعیت زنان همجنس‌گرا در ایران، چگونگی روابط زوج‌های ایرانی با هم، اینکه آیا زنان همجنس‌گرای ایرانی می‌بایستی سازمان خاص خود را داشته باشند یا نه، ارتباط هومان با ایران و غیره پاسخ گفت.

برنامه رادیو زنان درباره

همجنس‌گرایی و همجنس‌گرایان

در تاریخ ۱۶/ژانویه/۹۵ رادیوی زنان ایرانی در استکهلم (سوئد) دست به پخش برنامه‌ای دوساعته درباره همجنس‌گرایی و همجنس‌گرایان زد. این برنامه مجموعه‌ای بود از مصاحبه‌های انجام شده با دو تن از اعضای هومان، نادر و تارا، و آقای محمودیان، جامعه‌شناس ایرانی و یک خانم همجنس‌گرای سوئدی به نام سیو (Siv). آقای محمودیان موضوع را به اختصار از دیدی جامعه‌شناسانه مورد بررسی قرار داد و خانم سیو به شرح زندگی اجتماعی همجنس‌گرایان در جامعه سوئد پرداخت و اطلاعات مفیدی را در اختیار شنوندگان قرار داد. تارا و نادر به سؤالات و کنجکاوی‌های شنوندگان ایرانی درباره گروه هومان و همجنس‌گرایی در بین ایرانیان پاسخ دادند. در انتهای برنامه مجری مرد رادیوی زنان تفسیری کوتاه درباره علل همجنس‌گرایی داشت که متأسفانه، خواسته یا ناخواسته، کاملاً ضد همجنس‌گرایی (homophobic) از آب درآمد. ما بطور جداگانه در بخش پای‌تاب همین شماره هومان به بررسی صحبت‌های این آقای در رادیو زنان پرداخته‌ایم.

سمینار اسلام و همجنس‌گرایی

در ۲۰/فوریه/۹۵ گروهی از دانشجویان رشته پزشکی دانشگاه اسلو (گروه اطلاعات جنسی پزشکان Medisinernes seksualopplysning) سمیناری با عنوان «مسلمانان و همجنس‌گرایی» برگزار کردند. در این سمینار از یک مردم‌شناس نروژی، بی‌بورگه آنده سن (Bjorge Andersen) و یک همجنس‌گرای ایرانی، منصور دعوت شده بود. در آغاز بی‌بورگه آنده سن با نقل قول مستقیم از قرآن به شرح آمیزش جنسی مردان با یکدیگر

و سپس به بررسی احادیث محمد در همین زمینه پرداخت. در آخر وی چند شعر با مضمون‌های اروتیک-همجنس‌گرایانه از ابونواس (شاعر ایرانی، عرب زبان قرن هشتم میلادی) را به زبان نروژی خواند. بعد از او، منصور به تشریح نظریات شخصی خود درباره جایگاه عملی سکس بطور کل و همجنس‌گرایی و همجنس‌گرایان بطور خاص در فرهنگ ایرانی-اسلامی پرداخت. همچنین وی به توضیح منشاء حس خطاکاری و گناهی پرداخت که پس از انجام سکس بطور کل با یافتن تمایلات همجنس‌گرایانه به اغلب جوانان دست می‌دهد و بعد شرح داد که چطور همه ایرانیان و بخصوص زنان ایرانی باید با نداشتن و نفی سکس و احساسات طبیعی خود همیشه خویشاقت را «پاک» و «نجیب» نگاه دارند.

در پایان منصور در حدود یک ساعت به سؤالات شنوندگان درباره همجنس‌گرایی در ایران پاسخ داد. از اتفاقات جالب در این سمینار اعتراض یک دانشجوی ایرانی به صحبت‌های منصور بود. اعتراض این دانشجوی ایرانی رشته پزشکی به محتویات صحبت منصور درباره سکس و همجنس‌گرایی در فرهنگ ایرانی نبود بلکه به انعکاس جنبه‌های منفی فرهنگ ایرانی بود و به اینکه چرا از بخش‌های زیباتر و بهتر فرهنگ ایرانی چیزی گفته نمی‌شود. منصور در جواب به این دانشجوی ایرانی گفت: «اولاً موضوع سمینار «مسلمانان و همجنس‌گرایی» است و نه مثلاً شعر فارسی و حماسه سرایی و عرفان و قالی‌بافی و غیره که بتوان از زیبایی‌های آنها گفت. دوماً از دید اسلام و فرهنگ دور و مفرضانه عامه ایرانی‌ها نمی‌توان هیچ چیز زیبایی درباره همجنس‌گرایی، سرنوشت همجنس‌گرایان و کلاً امور جنسی گفت.»

رادیو دولتی سوئد و

زنان همجنس‌گرای ایرانی

پیرامون کنفرانس جهانی زنان در پکن و اهمیت این کنفرانس برای زنان همجنس‌گرا کانال سه رادیو دولتی سوئد در تاریخ ۷/ سپتامبر ۹۵ برنامه‌ای درباره وضعیت زنان همجنس‌گرا در کشورهای جهان پخش کرد. از آنجایی که شدیدترین مجازات‌ها برای نزدیکی بین دو همجنس در سراسر دنیا در ایران اجرا می‌شود طبیعی است که چنین برنامه‌هایی بیشتر بر روی وضعیت همجنس‌گرایان در ایران تمرکز می‌کنند. در این برنامه بعد از شرحی مختصر از سرنوشت ناعادلانه زنان همجنس‌گرا در کشورهای گوناگون مصاحبه‌ای با تارا، یک زن همجنس‌گرای ایرانی و از اعضای هومان پخش شد. تارا از زندگی خود در ایران گفت، از اینکه چگونه عدم وجود اطلاعات کافی و سالم درباره همجنس‌گرایی سبب برداشت وی از خود به عنوان فردی ناسالم و بیمار شده بوده است. احساسات همجنس‌گرایانه تارا حتی بعد از ازدواج وی نیز پایان نیافت و منجر به جدایی او از شوهرش شد. تارا در ادامه صحبت‌هایش توضیح داد که جو آزاد جامعه سوئد این امکان را برای او فراهم کرد تا او دوباره تمایلات جنسی خود را بررسی کرده و آنها را طبیعی و سالم دریابد و در نتیجه احساسات واقعی خود را بپذیرد. هم‌اکنون تارا در

بطور عام و همجنس‌گرایی بطور خاص از اواسط قرن ۱۹ میلادی تا به امروز پرداخت. دیدگاه جامعه‌سوند در اواخر قرن پیش شباهت‌های بسیاری با دیدگاه امروز جامعه ایرانی دارد؛ تابو بودن سکس و مسائل جنسی، گناه شمردن اعمال جنسی، ممنوع بودن رابطه جنسی زن و مرد خارج از چهارچوب ازدواج، زنانه و مردانه بودن جامعه، فقر بسیار و خانواده‌های پرجمعیت. در همین دوران بحث حق استفاده از کاندوم (کاپوت) برای جلوگیری از حاملگی بطور علنی برای اولین بار پیش کشیده شد.

در بخش دوم یوهان ویکستروم درباره «هویت همجنس‌گرایی» با حاضرین به گفتگو نشست. ویکستروم صحبت خود را با طرح این سوال که «چرا بعضی از انسان‌ها همجنس‌گرا می‌شوند؟» آغاز کرد. ویکستروم بیشتر بر روی سه مدل تحقیقاتی ژنتیکی و روان‌کاوی و اختلالات هورمونی صحبت کرد و به تشریح نتایج به دست آمده از این پژوهش‌ها پرداخت. سپس ویکستروم در مورد پروسه قبول هویت همجنس‌گرایی در افراد همجنس‌گرا و اعلان هویت جنسی شان به محیط دوروبر صحبت کرد. وی این پروسه را بطور عمده به پنج بخش تقسیم کرد: ۱- دوران قبل از پذیرش هویت همجنس‌گرایی ۲- دورانی که شخص همجنس‌گرایی خویش را می‌پذیرد ۳- آموختن و کسب تجربه و پیدا کردن جایگاهی در زندگی اجتماعی ۴- ایجاد ارتباط با همجنس‌گرایان دیگر ۵- اعتقاد به همجنس‌گرایی بعنوان یک پدیده کاملاً طبیعی. حاضرین در جلسه خیلی مشتاقانه درباره دیدگاه‌ها و تجربیات خود و اختلافات فرهنگی ایران و سوئد در این زمینه صحبت کردند.

در بخش آخر رولینگ و ویکستروم مشترکاً درباره قانون پیوند مشترک صحبت کردند. براساس این قانون زوج‌های همجنس‌گرا می‌توانند با یکدیگر «ازدواج» کرده و از همان حقوقی در جامعه سوئد برخوردار باشند که زوج‌های دگرجنس‌گرا برخوردار هستند. قانون‌های یکسانی در نروژ و دانمارک نیز وجود دارند. این سه کشور اسکاندیناوی قوانین پیوند مشترک یکدیگر را به رسمیت می‌شناسند. با وجود این، هنوز تبعیض بطور کامل در مورد همجنس‌گرایان از بین نرفته است. زوج‌های همجنس‌گرا نمی‌توانند در کلیسا به عقد یکدیگر درآیند و ازدواج آنها باید در شهرداری انجام پذیرد. کلیسا از قبول زوج‌های همجنس‌گرا سرپا می‌زند. زوج‌های همجنس‌گرا از حق قبول بچه به فرزندخواندگی محروم هستند. تبعیضات همچنان ادامه دارد. قانون پیوند مشترک فقط ازدواج را برای زوج‌های همجنس‌گرایی میسر می‌سازد که حداقل یکی از طرفین سوئدی باشد. به عبارت دیگر مهاجرتی که در سوئد کار و زندگی می‌کنند نمی‌توانند با همجنس‌خود که وی نیز تابعیت سوئد را دارا نیست ازدواج کنند، در صورتی که چنین کاری برای مهاجرین دگرجنس‌گرا آزاد است. متأسفانه گره‌اندگان برنامه‌سوند نبودند به این سوال که چرا چنین تبعیضی در حق مهاجرین همجنس‌گرا

میان دوستان نزدیک خود علنی است و در یک محیط صمیمی و با شغلی خوب زندگی می‌کند. تارا در جواب به این سوال که چرا تاکنون در برابر خانواده و ایرانیان دیگر علنی نشده جواب داد که دلایلی مثل نبود امنیت کامل، ترس از اینکه آدم نمی‌داند بعد چه پیش خواهد آمد، از دست دادن دوستان و طرد شدن از طرف خانواده باعث شده که وی برای خانواده و اجتماع ایرانیان شهرش همجنس‌گرایی اش را علنی نکند.

همجنس‌گرای ایرانی در

تلویزیون دولتی سوئد

«موزائیک» برنامه محبوب هفتگی کانال یک تلویزیون دولتی سوئد است. این برنامه به مسائل گوناگون مهاجرین ساکن سوئد و اتفاقات گوناگون بین‌المللی می‌پردازد. «موزائیک» در برنامه‌ای که در تاریخ ۱۰/اکتبر ۹۵ پخش شد ببیندگانش در سوئد و نروژ را با یک جوان همجنس‌گرای ایرانی به نام منصور آشنا کرد. منصور از تجربیات تلخ و شیرینش با خانواده و جامعه ایرانی سخن گفت. او همچنین از تحولات بزرگی صحبت کرد که بعد از مهاجرت از ایران در زندگی اش رخ داده است. منصور از اینکه جو آزاد نروژ سبب شد تا او بعد از جنگ و گریزی طولانی همجنس‌گرایی خود را بپذیرد اظهار خرسندی کرد. منصور از این صحبت کرد که چگونه می‌توان همزمان ایرانی و همجنس‌گرا و سرافراز بود.

هویت همجنس‌گرایی و

قانون پیوند مشترک

هویت همجنس‌گرایی و قانون پیوند مشترک (ازدواج رسمی همجنس‌گرایان) عنوان مطالبی بودند که در نشست یک روزه ۱۴/اکتبر ۹۵ از طرف «اتحادیه ملی برای برابری جنسی» (RFSL) برای گروه هومان، شعبه سوئد، ترتیب داده شده بود.

این نشست از طرف آقایان پَر رولینگ (Pär Råling) و یوهان ویکستروم (Johan Wikström) اداره می‌شد. در این برنامه یکروزه علاوه بر اعضای هومان تعدادی از زنان و مردان ایرانی و دگرجنس‌گرا و حامی گروه نیز شرکت داشتند. در طول سخنان رولینگ و ویکستروم شرکت‌کنندگان توانستند سوال‌ها و دیدگاه‌های خود را مطرح کنند و با این کار به هر چه غنی‌تر شدن محتوای موضوعات مورد بحث بیافزایند.

پَر رولینگ به شرح اوضاع اجتماعی سوئد در رابطه با سکس

به جنسیت و تمایلات جنسی خود افتخار کرده و خانواده و

دوستان خود را نیز در این افتخار سهیم کنید

گرای بی‌اگبر دارد. بابك با صبر و حوصله فراوان به پای صحت این مخالفین نشست و سپس به آنان پاسخ گفت.

معرفی گروه هومان از يك تلویزیون ایرانی

تلویزیون خصوصی و فارسی زبان «مینیاتور» در سوئد مدت‌ها مایل به تهیه برنامه‌ای دربارهٔ پدیدهٔ همجنس‌گرایی بود و به این منظور از گروه هومان دعوت به همکاری کرد. نتیجهٔ این همکاری مصاحبه‌ای ده دقیقه‌ای با منصور از اعضای هومان شد که دوبار در تاریخ‌های ۲۹/نوامبر و ۵/دسامبر/۱۹۹۵ پخش شد. منصور در این مصاحبه کوتاه به معرفی و اهداف گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران) پرداخت و به دو سوال دربارهٔ همجنس‌گرایی جواب داد. انجام چنین مصاحبه‌ای برای گروه هومان بسیار مفید بود. اولاً تعداد فراوانی از ایرانیان مقیم سوئد «مینیاتور» را می‌بینند و از این طریق می‌توانستند با گروه آشنایی حاصل کنند (هموطنان مقیم دانمارک و نروژ نیز می‌توانند این کانال را از طریق کابل ببینند). دوماً این فرصت برای هومان پیش آمد که در سطح گسترده‌ای خود را همانطور که هست و می‌خواهد معرفی کند. سوماً برای ایرانیان این موقعیت بوجود آمد که بتوانند يك همجنس‌گرای علنی ایرانی را بر روی صفحهٔ تلویزیون تماشا کنند. هومان از «مینیاتور» برای در اختیار قرار دادن چنین فرصتی به گروه سپاسگزار است.

با وجود توافقی که بین آقایان صالحی، مسولین «مینیاتور» و منصور، نمایندهٔ هومان، بر سر پخش کامل مصاحبه و انجام ندادن هیچ‌گونه حذف و سانسوری صورت گرفته بود، باز آقایان صالحی بقول خود وفادار نماندند. مسولین برنامه صحبت منصور دربارهٔ مدافع حقوق همجنس‌گرایان ایران بودن گروه هومان و اشارهٔ وی به سرنوشت هولناک همجنس‌گرایان در ایران را سانسور کردند. آقایان صالحی، مسولین «مینیاتور» با این استدلال که آنها با همهٔ گروه‌های سیاسی ایرانی و حتی جمهوری اسلامی در ارتباطند و همکاری دارند، درست نمی‌دانستند که صحت خلاق بر علیه سیاست‌های رژیم و یا دیگر سازمان‌های سیاسی ایرانی در «مینیاتور» گفته شود. منصور چنین استدلالی را نپذیرفت، زیرا که گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران) معتقد به دموکراسی و حق آزادی بیان است و اگر تلویزیون «مینیاتور» و یا هر رسانه دیگری صحت‌های گروهی که برخلاف دیدگاه‌ها و سیاست‌های گروهی دیگر است را پخش کند این خودبخود دلیل بر آن نیست که آقایان صالحی نیز همان دیدگاه‌ها را داشته باشند. در ضمن گروه هومان نیز در درجهٔ اول يك گروه مدافع حقوق بشر است (حتی نام گروه نیز بر این موضوع تأکید دارد) و بنابراین نمی‌توان در معرفی گروه از مذاق حقوق همجنس‌گرایان ایران بودن گروه هومان و جرم بودن همجنس‌گرایی در رژیم جمهوری اسلامی چشم‌پوشی کرد. هرچند که استدلالات منصور برای آقایان صالحی بظاهر مورد قبول بود

صورت می‌گیرد پاسخی بدهند. بحث با این توافق پایان یافت که برای کسب حق ازدواج برای همجنس‌گرایان مهاجر ساکن سوئد سازمان RFSL و گروه هومان و دیگر سازمان‌های علاقمند باید در کنار یکدیگر همکاری و مبارزه کنند.

مصاحبهٔ عضو هومان با رادیو «چرند و پرند»

«چرند و پرند» يك ایستگاه رادیویی مدار بسته در استکهلم است که توسط چند ایرانی زنده دل اداره می‌شود. گفتنی است که نام «چرند و پرند» برای گرامیداشت استاد علی اکبر دهخدا انتخاب شده است. این رادیو بطور ناگهانی از منصور، یکی از اعضای گروه هومان، برای اجرای برنامه‌ای در تاریخ ۱۴/اکتبر/۹۵ دربارهٔ همجنس‌گرایی دعوت کرد. منصور هرچند که برای این برنامه خود را آماده نکرده بود ولی دعوت دوستان «چرند و پرند» را پذیرفت. منصور در این برنامه به معرفی گروه و اهداف آن پرداخت و توضیحات کوتاهی دربارهٔ همجنس‌بازی، همجنس‌گرایی، بچه‌بازی، دوجنس‌گرایی (bisexuality)، دگرجنس‌شده‌گی (transsexuality) و دگرجنس‌جامگی (tranvestism) و اختلافات آنان با یکدیگر داد. شنوندگان بسیاری سوال‌های خود را مستقیماً از طریق خط آزاد تلفنی مطرح کرده و از منصور جواب گرفتند.

مصاحبه رادیویی بابك با کانال B

رادیو B، يك کانال خصوصی در شهر گوتنبرگ (سوئد) است که برنامهٔ پخش فارسی روز شنبه ۸/نوامبر/۹۵ خود را به همجنس‌گرایی اختصاص داد. در این برنامهٔ طولانی از بابك، از فعالین گروه هومان، آقای نادر ثانی، نویسنده و محقق، و آقای روان دوست، روانشناس دعوت بعمل آمده بود. آقای روان دوست در ضمن صحبت‌های خود روشن ساختند که علم روانشناسی نه تنها همجنس‌گرایی را بیماری نمی‌شناسد بلکه آنرا نوع طبیعی دیگری از تمایلات جنسی می‌داند. سپس آقای نادر ثانی دربارهٔ انگیزهٔ نوشتن کتاب «بار دیگر عشقی ممنوع» و ضرورت دفاع از همجنس‌گرایان صحبت کرد. بخش بزرگ برنامه مربوط به گفتگوی مستقیم بابك با شنوندگان بود. تعداد بسیاری از هموطنان ایرانی به رادیو زنگ زدند و سوال‌های خود دربارهٔ همجنس‌گرایی و همجنس‌گرایان را با بابك در میان گذاشتند. شاید بتوان بزرگترین موفقیت این برنامه را در این دانست که نه تنها افراد کثیری تلفن کرده و بابك را برای داشتن جرأتش ستودند و مایل به دانستن بیشتر دربارهٔ همجنس‌گرایی بودند، بلکه افراد مخالف همجنس‌گرایی نیز با برنامه تماس مستقیم گرفته و نظرات مخالف خود را به گوش بابك و دیگر شنوندگان رساندند. نکته قابل توجه این‌که تمامی مخالفین از دیدی مذهبی به همجنس‌گرایی می‌نگریستند و خیلی ساده لوحانه نگران همجنس‌گرا شدن فرزندان‌شان بودند، گویی که همجنس

این کارناوال غرقة ویژه خود را داشت که از آن نوای دل انگیز موسیقی ایرانی برمی خواست. این غرقة مرکز دیدار ایرانیان و دیگر افراد علاقمند و پخش گاهنامه هومان و بروشورهای تهیه شده به دو زبان فارسی و انگلیسی بود. هم اکنون اکثر همجنس گرایان ساکن لوس آنجلس و حومه با نام و اهداف گروه هومان آشنایی دارند.

انعکاس فعالیت های هومان در نشریات آمریکایی

کمتر نشریه متعلق به همجنس گرایان غربی است که تاکنون خبری و مطلبی درباره وضعیت همجنس گرایان در ایران و گروه هومان نوشته باشد. تاکنون نشریات آمریکایی چون *The Advocate*, *Watermark*, *Florida Today*, *Gazette*, ... از هومان و اهداف گروه صریحاً حمایت کرده و صدای ما را به گوش خوانندگان خود رسانده اند. اینگونه بود که تعداد بسیاری از همجنس گرایان ایرانی و حامیان کثونی گروه، ساکن در آمریکا، از هومان باخبر شده و به گروه پیوستند. اکثر مطالب مندرج در جراید غربی مربوط به وضعیت همجنس گرایان در ایران بعد از شروع فعالیت های گروه هومان نوشته شده است. در اکثر مواقع اسباب چنین کاری را خود همجنس گرایان ایرانی بوجود آورده اند. تاکنون فعالین گروه در آمریکا، چون آقای ساوز شفایی، ده ها مصاحبه مطبوعاتی و رادیویی و جلسات سخنرانی به زبان های فارسی و انگلیسی داشته اند. متأسفانه در این میانه فقط تعداد انگشت شماری از رسانه های فراوان ایرانی در آمریکا که خود را پیشرو می دانند خواستار مطرح کردن مسائل مربوط به همجنس گرایان و پشتیبانی از گروه هومان بوده اند. ماه همیشه زیر ابر نمی ماند.

مهاجر و همجنس گرا؛ آزادی یا ستم مضاعف؟

«مهاجر و همجنس گرا؛ آزادی یا ستم مضاعف؟» عنوان سخنرانی منصور، از فعالین هومان در اسلو (نروژ)، بود که در چهارم فوریه امسال به دعوت سازمان اومانیتس های نروژ ایراد شد. محور اصلی صحبت های منصور بر دور اینکه چگونه وی از همجنس گرایی خویش بعنوان یکی از وسایل ورود به جامعه نروژ استفاده کرده است، بود. وی در آغاز درباره جایگاه همجنس گرایی در فرهنگ ایرانی صحبت کرد و بعد به «تولد دوباره» خود در نروژ پرداخت.

بخش آخر سخنان منصور به معرفی گروه هومان و وضعیت همجنس گرایان ایران اختصاص یافت و در این زمینه ها وی با شرکت کنندگان به بحث و گفتگو نشست. ■

ولی با وجود این معرفی یکی از اهداف بسیار مهم گروه فدای سیاست های کاسیکارانه آقایان صالحی شد.

کانون اندیشه و پدیده همجنس گرایی

کانون اندیشه که مرکز فعالیت آن در واشنگتن دی.سی. آمریکا است در پاییز گذشته يك جلسه سخنرانی درباره همجنس گرایی برپا کرد. در این جلسه آقای ساوز شفایی، از اعضای هومان درباره همجنس گرایی و ستم جنسی در فرهنگ ایران سخن گفتند و با شرکت کنندگان درینباره به گفتگو نشستند.

هومان در کالیفرنیا

شعبه هومان فعالیت های خود در شهر لوس آنجلس را رسماً از پاییز سال ۱۹۹۴ آغاز کرد. از همان آغاز، بوجود آوردن محیطی صمیمی و امن برای همجنس گرایان ایرانی ساکن لوس آنجلس و حومه در رأس اهداف این شعبه بوده و هست. بنابراین هومان تاکنون چندین مهمانی و نشست های دوستانه برای آشنایی همجنس گرایان ایرانی با یکدیگر برگزار کرده است. همچنین فعالین هومان همواره کوشیده اند تا بسیاری از سازمان های آمریکایی و ایرانی را با اهداف گروه آشنا کنند. گروه هومان با بعضی از سازمان های همجنس گرا که در ایالت کالیفرنیا فعالیت دارند ارتباطی استوار برقرار کرده است. در نوروز ۱۳۷۴ هومان کنفرانس سه روزه ای (۳۰ مارس تا اول آوریل ۱۹۹۵) را با همکاری گروه هاشا (همجنس گرایان ایرانی شیفته آزادی) از سان فرانسیسکو و گروهی از زنان همجنس گرای ایرانی از شهر سیاتل و چند همجنس گرای ایرانی ساکن شهر واشنگتن برگزار کرد. شرکت کنندگان کنفرانس عید نوروز و اولین گردهمایی همجنس گرایان ایرانی ساکن غرب آمریکا را باشکوه فراوان و در کنار هم جشن گرفتند. دو مسأله عمده ای که در این کنفرانس مورد بحث و بررسی قرار گرفت یکی چگونگی رویارویی با جامعه ایرانی ساکن آمریکا و دیگری جلب حمایت سازمان های پیشرو ایرانی و آمریکایی از اهداف هومان بود. در انتهای این کنفرانس تمامی شرکت کنندگان موفقیت کنفرانس را به یکدیگر تبریک گفته و بر داشتن ارتباطی پیوسته بین افراد و گروه های شرکت کننده تأکید کردند. دومین نشست همجنس گرایان ایرانی ساکن غرب آمریکا در شهر سان فرانسیسکو در آخر ماه ژوئن ۱۹۹۵ برگزار شد. دومین کنفرانس مصادف بود با کارناوال غرور همجنس گرایان سان فرانسیسکو. تمامی حاضرین در کنفرانس بصورت يك واحد یکپارچه ایرانی در این کارناوال شرکت کرده و با غرور و افتخار پرچم سه رنگ ایران را در خیابان های سان فرانسیسکو به حرکت و اهتزاز درآوردند. هفته بعد تویت برگزاری کارناوال غرور همجنس گرایان لوس آنجلس بود. در برنامه امسال همجنس گرایان ایرانی، برای اولین بار، در زیر پوشش و نام هومان حضوری آشکار و گسترده داشتند. گروه هومان در

همجنس گرایان هم «بشر» هستند. از حقوق بشر در ایران دفاع کنید.

خارج از ایران و در دنیای آزاد

همجنس گرایان چه می گذرد؟



در طول چهار دهه اخیر همجنس گرایان بطور سازمان یافته و همگام با جنبش های زنان در کشورهای غربی (اروپای غربی، آمریکای شمالی، استرالیا، نیوزیلند و چند کشور دیگر) برای دستیابی به حقوق انسانی خود مبارزات گسترده و پیوسته ای داشته اند. ثمره این مبارزات، که هنوز به شکلی بسیار فعال جریان دارد، دستیابی به حقوق اولیه و انسانی ایشان بوده است. شکل و میزان آزادی و حقوق همجنس گرایان در همه کشورهای غربی یکپارچه و در یک سطح نیست. وضعیت آنان در این کشورها، جدا از مبارزات مستقل جنبش های همجنس گرایان، متأثر از اوضاع فرهنگی و سیاسی جوامع آنان و دیدگاه های دولت های حاکمشان هم هست. برای مثال در حالی که مردم و دولت های دانمارک، سوئد و نروژ دیدگاهی لیبرال درباره همجنس گرایی دارند و حتی در این کشورها زوج های همجنس گرا می توانند با هم ازدواج کنند، دولت حاکمه انگلیس بسیار محافظه کار بوده و اجازه نمی دهد در مدارس کشور به شکلی مثبت از همجنس گرایی صحبت شود. با این وجود در خیلی از موارد وضعیت همجنس گرایان در کشورهای غربی شبیه به هم است. در زیر نگاهی کلی خواهیم داشت به آزادی هایی که همجنس گرایان در این کشورها بدست آورده اند:

کشورها بدست آورده اند: ...

در پناه قانون

امروزه در هیچک از کشورهای آزاد غرب همجنس گرایی بیماری تلقی نشده و آمیزش جنسی دو همجنس ممنوع نیست، همجنس گرایان برهنگار نیستند و برای ابراز عشق به همجنسان خویش مجازات نمی شوند. همجنس گرایی بعنوان نوع طبیعی دیگری از گرایش جنسی - عاطفی انسان ها سنجیده می شود. تبعیض بخاطر تمایلات جنسی انسان ها ممنوع است. سن مجاز برای داشتن آمیزش جنسی بین دو همجنس در همه کشورها یکی نیست، اما در کل بین ۱۴ تا ۱۸ سال است. حتی در آفریقای جنوبی، بعد از فروپاشی رژیم آپارتاید، حقوق همجنس گرایان در قانون اساسی کشور تثبیت شده است.

تشکلات همجنس گرایان

همجنس گرایان آزادی های خود را رایگان بدست نیاورده اند. آنها برای رسیدن به حقوق انسانی خود سرسختانه مبارزه کرده و برای

گرایان است. ایلگا برای بهبود وضعیت همجنس گرایان در سراسر دنیا مبارزه می کند. ایلگا تاکنون بارها بر علیه کشتار و سرکوب همجنس گرایان در ایران اعتراض کرده و چندین آکسیون بر علیه جمهوری اسلامی بر اه انداخته است.

جشن ها و اعتراضات خیابانی

هر ساله همجنس گرایان در کشورهای آزاد هفته و روزهای مشخصی را با عنوان هفته یا روزهای همجنس گرایان جشن می گیرند. در اکثر کشورها «روز همجنس گرایان» مصادف است با سالگرد درگیری خیابانی همجنس گرایان در کریستوفر ستریت (Christopher Street) نیویورک با پلیس. این رویداد تاریخی در ۲۶ سال پیش روی داد. همجنس گرایان در این روز به خیابان ها می آیند، مسیر معنی را در مرکز شهر راهپیمایی می کنند و با موسیقی و رقص های شاد و زیبا متفاوت بودن خود را جشن گرفته و حضور سرافرازشان را به جامعه می نمایانند. در این روزها همجنس گرایان هویت خود را فقط با



رقص و موسیقی جشن نمی گیرند، بلکه ده ها برنامه هنری، فرهنگی و اجتماعی ترتیب می دهند. در شهرهای بزرگی چون لندن، پاریس، برلین، آمستردام، لس آنجلس، سان فرانسسکو تعداد شرکت کنندگان به ده ها و بلکه صدها هزار می رسد.

همجنس گرایان نشان داده اند که همواره آماده اند تا برای گرفتن حقوق حقه خویش مبارزه کنند و از توانایی بسیج خوبی برخوردار هستند. راهپیمایی یک میلیون همجنس گرایان آمریکایی در ۲۵/ آوریل/ ۱۹۹۳ در واشنگتن، در برابر کاخ سفید نشان داد که همجنس گرایان چه سازمان دهی و قدرت مؤثری دارند. این اعتراض برای وادار کردن دولت وقت آمریکا به تأیید حقوق انسانی همجنس گرایان انجام گرفت.

انجام این مبارزه احتیاج به بسیج کردن خود داشته اند. در اکثر کشورهای سه قاره اروپا و آمریکا و اقیانوسیه همجنس گرایان خود را متشکل کرده و دارای سازمان های گوناگون هستند. اکثر سازمان های همجنس گرایان برای بهبود بخشیدن به وضعیت همجنس گرایان در سرزمین های خویش و برای رسیدن به حقوق اجتماعی بهتر و عادلاته تر فعالیت می کنند. تعداد و وسعت کار این تشکلات در کشورهای گوناگون متفاوت است. در بعضی از کشورها فقط یکی دو سازمان سراسری وجود دارد، مثل کشورهای اسکاندیناوی، ولی در کشور دیگری همانند آمریکا صد ها سازمان با اهداف گوناگون فعالیت می کنند.

International Lesbian and Gay Association (ILGA) نام سازمان جهانی همجنس

مکان های دیدار و تفریحی

در تمامی شهرهای بزرگ و نیمه بزرگ همجنس گرایان مکان های دیدار و تفریحی خاص خود را دارند. تعداد و انواع این مکان ها بر اساس نیازها و تمرکز همجنس گرایان در این شهرها متفاوت است. بارها، دیسکوها، کلوب ها، رستوران ها، کافه ها، هتل ها، سواحل و ... مکان هایی هستند که در آنها زنان و مردان همجنس گرا آزادانه و بی هیچگونه تشویش خاطری می توانند دوستان، آشنایان و همجنسان خود را ملاقات کرده و با ایشان اوقات خوشی را داشته باشند.

وسایل ارتباط جمعی

همجنس گرایان با تلاشی خستگی ناپذیر در رسانه های گروهی جایگاه آشکار و ثابتی برای خود پیدا کرده اند. وسایل ارتباط جمعی؛ جراید، رادیو، تلویزیون، سینما و ... نقش مهمی را در زندگی اجتماعی همجنس گرایان برعهده دارند. از طریق همین وسایل است که همجنس گرایان، همانند همه گروه های اجتماعی دیگر، با خود و جامعه پیرامون خود ارتباط برقرار می سازند و می توانند در رشد و تحول جامعه مؤثر واقع گردند. چندصد هفته نامه، ماهنامه، ارگان سازمانی و در کل نشریه ویژه همجنس گرایان موجود می باشد. این جراید حاوی گزارشات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی مربوط به همجنس گرایی است. نشریات بزرگ همجنس گرایان را براحتی می توان در کنار نشریات دیگر در دکه های معتبر روزنامه فروشی یافت.

در بسیاری از شهرهای بزرگ همجنس گرایان دارای ایستگاه های رادیویی و برنامه های تلویزیونی هستند. در دورانی که همجنس گرایان در تمامی اقشار اجتماع حضور آشکار دارند و در تمامی رویدادهای جامعه سهیم هستند طبیعی است که برنامه های رادیویی و تلویزیونی مربوط به آنها نیز فراوان باشند.

نشر کتاب

هر ساله ده ها جلد کتاب به زبان های گوناگون درباره همجنس گرایی انتشار می یابد. این کتاب ها پدیده همجنس گرایی و همجنس گرایان را از بُعدهای گوناگون سیاسی، مذهبی، روانشناسی، مردم شناسانه و ... مورد بحث، بررسی و معرفی قرار می دهند. درصد چشمگیری از کتاب هایی که توسط همجنس گرایان منتشر می شوند شامل داستان کوتاه، رمان، طنز، نمایشنامه و شعر هستند.

تقریباً در تمامی پایتخت ها و شهرهای بزرگ همجنس گرایان دارای کتابفروشی های خاص خود هستند. گذشته از این اکثر کتابخانه ها و کتابفروشی های بزرگ و معتبر دارای بخش ویژه ای برای کتاب ها و نشریات مربوط به همجنس گرایان هستند که معمولاً آن را Gay studies می نامند.

کندوکاو علمی

همجنس گرایی نیز مانند هر پدیده اجتماعی دیگر باید کندوکاو شود. تاکنون صدها تحقیق کوچک و بزرگ علمی همجنس گرایی و همجنس گرایان را از بُعدهای گوناگون بررسی کرده اند. در دهه نود میلادی نوشتن پایان نامه تحصیلی (فوق لیسانس و تز دکترا) در رشته های علوم انسانی درباره همجنس گرایی و همجنس گرایان در دانشگاه های غربی کار غیرعادی و غربی نیست. نتایج حاصل از این پژوهش های علمی را می توان بصورت کتاب و یا مقالات در نشریات معتبر علمی و نشریات همجنس گرایان مطالعه کرد. در حال حاضر میدان پژوهش های مربوط به همجنس گرایی آنچنان گسترده شده است که بعضی از دانشگاه های آمریکایی رشته «مطالعات همجنس گرایی» تأسیس کرده اند. در این دانشگاه ها می توان همجنس گرایی را تحصیل کرد.

محله های همجنس گرایان

همجنس گرایان يك اقلیت اجتماعی هستند و طبیعی است افرادی که متعلق به این اقلیت هستند کانون های خاص خود را جستجو می کنند. در بعضی از شهرهای بزرگ چون آمستردام، پاریس، نیویورک، لس آنجلس و ... این جستجو منجر به تشکیل محله های خاص همجنس گرایان شده است. در شهر چند میلیونی سن فرانسیسکو صحت فقط از يك یا دو محله همجنس گرایان نیست بلکه صحت تقریباً از تمامی شهر است. همجنس گرایان در آمستردام نیز از موقعیت خاصی برخوردار هستند، بطوری که تمامی شهر عضو ایلگا (سازمان جهانی همجنس گرایان) است.

فستیوال های فیلم

همجنس گرایان همیشه در عالم هنر، چه در غرب و چه در شرق، حضور برجسته ای داشته و دارند و آثار بسیار زیبایی را آفریده اند. حضور همجنس گرایان در صنعت فیلمسازی نیز به خوبی نمایان است. در تمامی شهرهای بزرگ و نیمه بزرگ هر ساله فستیوال های کوچک و بزرگ فیلم های همجنس گرایان برگزار می شود. هر سال به تعداد فیلم ها و شهرهایی که این فستیوال ها در آن به نمایش درمی آیند افزوده می شود. این فیلم ها داستانی یا مستند بوده، زندگی همجنس گرایان، روابط آنان، دوستان آنها، خانواده هایشان، جایگاه آنها در جامعه و غیره را از دیدگاه های متفاوت نشان داده و آنها را مورد بحث و بررسی قرار می دهند. بسیاری از این فیلم ها بعداً بر روی پرده سینما های معمولی می آیند و یا در تلویزیون پخش می شوند و یا حتی علاقمندان می توانند اکثر آنها را به شکل کاست ویدئو خریداری کنند. حضور همجنس گرایان در فیلم فقط به فیلم های ساخته آنان مربوط نمی شود. همجنس گرایی و همجنس گرایان را چه بصورت يك محور اصلی و چه بعنوان يك موضوع حاشیه ای به کرات در فیلم های دگرجنس گرایان می توان دید.

و از ضرب المثل «عقل سالم در بدن سالم» پیروی می کنند. این تیم ها در گروه های متفاوت تقسیم می شوند و دست به تهیه مسابقات دوره ای یا دیگر تیم های همجنس گرا و یا دگرجنس گرا در کشور و منطقه و قاره خود می زنند.

سازمان های حقوق بشر

با وجود پیشرفت های چشمگیر همجنس گرایان در غرب هنوز هم می توان شاهد موارد تبعیض در این کشورها بود. از طرف دیگر وضعیت همجنس گرایان در خیلی از کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین اسفناک است. ظلمی که بر همجنس گرایان اعمال می شود سبب بوجود آمدن سازمان های مدافع حقوق بشر همجنس گرایان شده است. تا قبل از اقدام همجنس گرایان به تشکیل سازمان های مدافع حقوق همجنس گرایان هیچ سازمانی بطور فعال و جدی به پشتیبانی از حقوق همجنس گرایان یا بنابر اقتضای سال های اخیر به دفاع از حقوق افراد مبتلا به ایدز (اعم از همجنس گرا و یا دگرجنس گرا) برنخواسته بود.

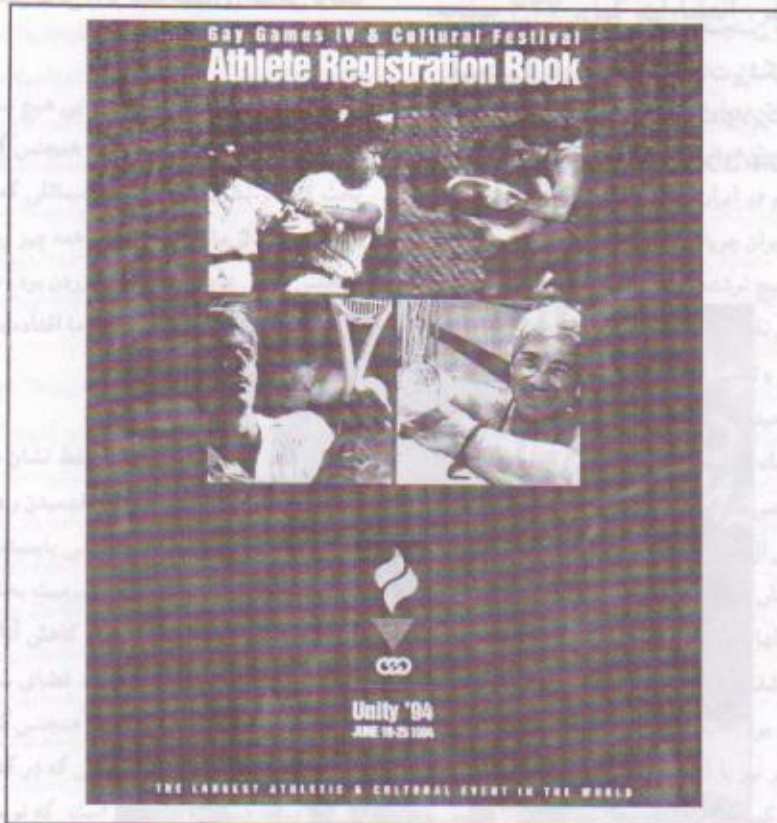
از سازمان هایی که بطور حرفه ای در این زمینه کار می کنند می توان «کمیسون

بین المللی حقوق بشر زنان و مردان همجنس گرا» (International Gay & Lesbian Human Rights Commission) را نام برد. مرکز این کمیسیون (IGLHRC) در سان فرانسیسکو قرار دارد و دارای شعب و نمایندگان فراوانی در خیلی از کشورهای غربی و شرقی می باشد. سازمان بین المللی همجنس گرایان (اِپلگا) و عفو بین الملل دو تشکل دیگری هستند که فعلاً در دفاع از حقوق بشر همجنس گرایان می کوشند. هر سه این سازمان ها غیردولتی و مستقل هستند و در سطح بین المللی کار می کنند و در صورت لزوم با یکدیگر همکاری نزدیک دارند. تاکنون IGLHRC و اِپلگا و عفو بین الملل وضعیت همجنس گرایان و بیماران مبتلا به ایدز را در دهها کشور مورد مطالعه قرار داده، مقدار فراوانی سند و مدرک درباره پایمال شدن حقوق آنها جمع آوری کرده، به باری

گروه های فرهنگی

همجنس گرایان از آن دسته اقلیت های اجتماعی هستند که همواره به هنر علاقه خاصی مبروز داشته و از آن برای بیان احساسات خود استفاده کرده اند. تعداد هنرمندان همجنس گرایی که نامشان در تاریخ به ثبت رسیده کم نیست. این علاقه ویژه آنان به هنر در دنیای آزادشان حالتی عریان تر و زیباتر به خود گرفته است. هم اکنون در برادوی (خیابانی در نیویورک که اکثر نمایش خانه های مشهور شهر را در خود جای داده) تئاتر و موزیکال با محتویات کاملاً همجنس گرایانه به وفور یافت می شوند. گروه های حرفه ای، نیمه حرفه ای و آماتور فرهنگی همجنس گرایان فراوان هستند و در رشته های هنری همانند

رقص، آواز، نمایش های کمدی، تئاتر، موسیقی و غیره فعالیت می کنند. این گروه ها کارهای خود را در مکان های تفریحی همجنس گرایان، در راهپیمایی ها، کارناوال ها و دیگر رویدادهای اجتماعی عرضه می کنند. خیلی از این گروه ها داوطلبانه کار می کنند و درآمد حاصل از کار خود را صرف کارهای سازمانی، تضمین مالی تحقیقات مربوط به همجنس گرایان، کمک به سازمان های همجنس گرایان در کشورهای فقیر، بهبود بخشیدن به وضعیت افراد مبتلا به ایدز و دیگر امور انسانی و خیریه می کنند.



المپیک همجنس گرایان

هر چهار سال یکبار زنان و مردان همجنس گرا از سراسر دنیا در المپیک خاص همجنس گرایان شرکت می جویند. تاکنون المپیک همجنس گرایان چهار بار برگزار شده است. هر بار بر تعداد شرکت کنندگان و بینندگان این مسابقات افزوده می شود. آخرین المپیک همزمان با یک فستیوال بزرگ فرهنگی در ژوئن ۱۹۹۴ در نیویورک برگزار شد. استقبال مردم از این مسابقات ورزشی و فستیوال فرهنگی بی نظیر بود. المپیک همجنس گرایان تنها رویداد ورزشی همجنس گرایان نیست. در هر شهری همجنس گرایان برحسب علاقتشان تیم های ورزشی دارند

گروه های اجتماعی

زندگی همجنس گرایان از آن هنگام که تمایلات همجنس گرایانه خود را کشف می کنند و تا کهولت و پیری دارای دوره های گوناگونی است که از خیلی جهات با زندگی همجنس گرایان متفاوت است. زندگی همجنس گرایان در خیلی از موارد با ساختار سنتی جامعه همخوانی ندارد. بنابراین همجنس گرایان برای از میان برداشتن سدهای متعدد در روند زندگی اجتماعی شان و برای تسهیل اوضاع اجتماعی خود و دیگر همجنس گرایان و در کل ایجاد یک فضای سالمتر در جامعه دست به تشکیل انواع و اقسام گروه های اجتماعی زده اند. این گروه ها تحت پوشش های گوناگون برای کمک و حمایت و مراقبت از همجنس گرایان فعالیت می کنند. گروه های جوانان، دانشجویان، سالمندان، والدین همجنس گرا، مشاورین امور اجتماعی، همجنس گرایان کر و لال، اطلاعات پزشکی، اطلاعات حقوقی، مهاجرین همجنس گرا، همجنس گرایان ضدنژادپرستی و بیگانه ستیزی فقط نمونه هایی از گروه هایی هستند که برای بهبود زندگی اجتماعی همجنس گرایان تلاش می کنند. ■

دهها پناهجو برای گرفتن پناهندگی در کشورهای آزاد شتافته. ذهن مردم و دولت ها را با ظلمی که در حق انسان ها بخاطر تمایلات جنسی شان و یا نوع بیماریشان بر آنها روا می شود روشن کرده و بر علیه سرکوب دولت های دیکتاتور به شدت اعتراض کرده اند.

تشکل هایی که از حقوق بشر همجنس گرایان دفاع می کنند فقط به سه سازمان نام برده در بالا ختم نمی شوند. تشکل های حقوق بشر که حوزه کارشان به یک منطقه و کشور خاص محدود می شود فراوان هستند. برای مثال گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان) تنها گروه برون مرزی ایرانی است که از حقوق همجنس گرایان ایران دفاع می کند. گروه هومان تاکنون مستقلاً و یا با همکاری سازمان های بین المللی به چندین ایرانی برای گرفتن پناهندگی در کشورهای اروپایی و آمریکا کمک رسانده و اعتراضاتی را بر علیه جمهوری اسلامی ترتیب داده است.



مبارزات همجنس گرایان برای کسب آزادی از مبارزات زنان برای کسب تساوی جدا نیست. دشمن مشترک زنان و همجنس گرایان جامعه مردسالار ایران است.

نقد و بررسی کتاب

لنگه کفش کهنه در بیابان نعمت است

نوشته: نیلگون

سیف بهزاد، فرخ: آناتومی بدن مرد (کار گروهی پزشکان بیمارستان ماینیت ساینای امریکا). ترجمه و اقتباس. چاپ اول. تهران. ۱۳۷۱. ناشر: انتشارات گیل. ۶۴۷ صفحه.

پرداختیم. ما در بیابانی برهوت و بی هیچ سرنیاهی زندگی می کردیم. هر کسی به خود اجازه می داد که همجنس گرایی را از نظر «علمی» بحث کند. و نظریه دادن درباره مسائلی که از آن بی اطلاع هستیم خصلت خیلی از ما ایرانیان است. همه چیز وجود داشت به غیر از علم. همجنس گرایی عادت بود، گول خوردن بود، در بوتۀ آزمایش الهی قرار گرفتن بود، بختکی بود که به جان ما افتاده بود و می بایست خود را از شر آن می رهانندیم.

هدف از نوشتن این مقدمه فقط نشان دادن جو جامعه ایران بود. خلاصی که در آن هیچ منبعی برای فهمیدن و دانستن بیشتر درباره پدیده های متفاوت وجود نداشت. همه می بایست یکجور و یک شکل عمل می کردند. در دسترس بودن و عمومیت بخشیدن به یکسری از دست آوردهای علمی ساده می تواند در کاهش آزار، خشونت و رنج و دردی که ناشی از ناآگاهی است و ایجاد فضای سالم در یک جامعه بسیار مؤثر باشد. همین امر درباره پدیده همجنس گرایی مصداق دارد. بخشی از اطلاعات ساده و اغلب صحیحی که در کتاب «بدن مرد» آمده است از این دسته هستند. اولین بار است که نویسنده این سطور مطلبی به زبان فارسی و چاپ ایران می بیند که همجنس گرایی در آن بدور از مذهب و اخلاق سنتی و با استفاده از علم بحث شده است و در اختیار عموم گذاشته می شود (هرچند که این مطلب فقط یک ترجمه است). برای فهمیدن همجنس گرایی باید از چهارچوب تنگ و تاریک مذهب و اخلاق رایج عوام بیرون آمد. باید سعی کرد تا همجنس گرایان را همانطور که هستند دید و نه آنطور که جامعه آنها را به غلط به تصویر می کشد.

«بدن مرد» از دوازده فصل تشکیل شده است. فصل دهم عنوان «نزدیکی» را دارد و بخشی از آن به «همجنس بازی» اختصاص داده شده است. محتویات این بخش از این قرار است: همجنس پذیری/ فعالیت همجنس بازی/ بازخوردها نسبت به همجنس بازی/ مشکلات همجنس بازی/ نظریه ها/ «علاج واقعه».

تعداد کتاب ها و مقالات درباره همجنس گرایی به زبان فارسی شاید به تعداد انگشتان دو دست هم نرسد. این کمابیش وقتی بیشتر محسوس می شود که بخواهیم در ایران چنین کتبی را جستجو کنیم. سال ها قبل وقتی که من در ایران جوای کتابی علمی درباره همجنس گرایی به زبان فارسی شدم، هیچ نوشته ای نیافتم. البته در آن موقع کتاب «جوانان چرا؟» از آقای ناصر مکارم شیرازی، متخصص مسائل جوانان از حوزه علمیه قم (۱) و «تفسیر گونه» ی قرآن بود که نویسندگان آن «بحث مشروعی» را «در زمینه تحریم و فلسفه تحریم همجنس گرایی» سر داده بودند (۱). اما هیچیک از آنها نه تنها باری را از دوش من همجنس گرا برداشت، بلکه حس گناه و از خودبیزارگی در من را تشدید هم کرد. در دبیرستان ما خیلی از اوقات کلاس زیست شناسی تبدیل به کلاس سوال و جواب بین دانش آموزان و دبیر می شد. در آن زمان بخاطر ایجاد حس امنیت سوالهایمان را می توانستیم به شکل کتبی مطرح کنیم و دبیر جوابها را شفاهاً برای همه می گفت. طبیعتاً اکثر سوالها مربوط به «زیر شکم» بود. خیلی از شاگردان درباره استمناء و ضررهای آن می پرسیدند. دبیر نیز با آب و تاب فراوان توضیح می داد که استمناء سبب ضعیف شدن کمر و زانوها، زردی رنگ پوست، کم سو شدن چشم ها، کُند ذهنی، تضعیف حافظه، لرزش دستها ... شده و اگر هم عادت استمناء را ترک نمی کردیم در شب زفاف دیگر توان آمیزش را از دست می دادیم. این هم توضیحات و نصایح علمی دبیر به ظاهر غیرمذهبی ما بود که تحصیلاتش را در رشته علوم طبیعی یکی از دانشگاه های ایران به پایان رسانده بود. دبیر ما در آن زمان تنها منبع علمی قابل دسترس ما بود. ما به او اعتماد داشتیم. ولی احساسات جنسی ما خیلی قوی تر از نصایح علمی دبیرهای زیست شناسی و دینی و قرآن ما عمل می کردند، قیالات جنسی ما سریعتر از ما پیش می رفت و ما آنچه را که حس می کردیم انجام می دادیم، استمناء می کردیم، همدیگر را شهوتناک درآغوش می گرفتیم، می بوسیدیم، نوازش و بغل می کردیم. اما پایان این اعمال مصادف بود با سرکشی احساساتی چون گناه، از خود بیزارگی، شرم، ترس و وحشت از رسوایی و توبه کردن - برای لذتی کوتاه و طبیعی که می بردیم قیمت بسیار گزافی می

و transsexual (دگرجنس شده) جدا می‌کند. این تصویر قراردادی که مردان همجنس‌گرا حالت‌های زنانه داشته و به کودکان تقابلات جنسی دارند، با باور موجود در فرهنگ ایران همخوانی دارد، در حالی که امروز اکثر جوامع غربی چنین دیدگاهی ندارند. یکی از عوامل زوده‌شدن چنین باور غلطی در جوامع غربی آشکار شدن همجنس‌گرایان در تمامی سطوح جامعه است. امروزه در جوامع غربی مردان همجنس‌گرا هم مرد و زنان همجنس‌گرا هم زن به حساب می‌آیند و مردانگی و زنانگی از حالات تک‌شکلی خود بیرون آمده‌اند. با وجود همه اینها گویی دکتر فرخ سیف بهزاد بر روی مطلبی که خود ترجمه کرده اند تعمق نکرده و برخلاف آن هنوز بر تصویر غیرواقعی، کهنه و سنتی ایرانی از همجنس‌گرایان پای می‌فشارند و می‌نویسند: «مسأله همجنس‌بازی که شامل حالات متعدد و متفاوت از جمله استمنای متقابل، مساحقه، لواط، بچه‌بازی و سایر موارد [کدام موارد؟] می‌شود، در تمام اجتماعات دیده می‌شود. در دواوین [شعرا] مختلف کلماتی مانند مغیجه و شاهد، شاهی بر این مدعاست. ...» (زیرنویس ص ۵۴۸)

شاید جالبترین قسمت این بخش مربوط به نزدیکی جسمی همجنس‌گرایان با یکدیگر باشد. در این قسمت نویسندگان از شباهت بسیار همجنس‌گرایان و دگرجنس‌گرایی می‌نویسند: «در میان افراد غیر همجنس‌باز [دگرجنس‌گرا] در مورد روش‌های همجنس‌بازی [همجنس‌گرایان] هنوز اغماض و ترس قابل توجهی وجود دارد. ولی به غیر از عدم امکان مقاربت تناسلی [وارد کردن آلت مرد به درون واژن زن] و تغییر در اهمیت مسئله، فعالیت همجنس‌بازی [همجنس‌گرایان] اساساً مشابه فعالیت غیرهمجنس‌پذیری [دگرجنس‌گرایان] است.» (ص ۵۴۸)

در این قسمت علل فیزیولوژیکی لذت بردن دو همجنس‌باز از بدن‌های هم شرح داده می‌شود. آمیزش دو همجنس‌باز بطور طبیعی و با استفاده از یک بهداشت معمولی نه کثیف است و نه غیربهداشتی و نه بیشتر از روابط جنسی دگرجنس‌گرایان سیب بروز بیماری می‌شود. علل فیزیولوژیکی برشمرده در کتاب بخوبی نشان می‌دهند که لذت بردن از همجنس‌گرایان بخاطر ناقص بودن بدن‌های همجنس‌گرایان نیست. همجنس‌گرایان از همان امکاناتی استفاده می‌کنند که دگرجنس‌گرایان هم از آن برخوردار هستند ولی لذت بردن آنها از همجنسان خویش یک ترجیح روحی و میل عمیق درونی است که هنوز علل آن بر ما کاملاً آشکار نیست. دگرجنس‌گرایان هم می‌توانند در خیلی از موارد از نزدیکی با همجنس‌خویش لذت ببرند (صرف عمل همخوابگی با همجنس‌گرایان تعریف همجنس‌گرایان نیست) ولی آنها در این همخوابگی همانند همجنس‌گرایان از یک ترجیح و میل عمیق درونی برخوردار نیستند و لذت آنها فقط یک لذت فیزیکی و رفع حاجت می‌تواند باشد.

امروزه در هیچ‌یک از کشورهای غربی آمیزش جنسی دو همجنس‌گرا جرم نیست. اما حمایت‌های قانونی و سن مجاز در این کشورها از یکدیگر متفاوت است. اطلاعاتی که کتاب درباره سن مجاز برای همجنس‌گرایان و جرم بودن همجنس‌گرایان در کشورهای گوناگون می‌دهد همگی کهنه و اشتباه است. برای مثال این سن در انگلیس ۱۸ سال

در بخش مذکور به همجنس‌گرایان با دیدی متعصب و کهنه و کلیشه‌ای نگریسته نمی‌شود و شاید این تنها نکته‌ای باشد که خواندن این بخش از کتاب را برای خواننده غیرمتعصب ایرانی جالب می‌کند. پشتوانه مطالب عنوان شده در این بخش پژوهش‌ها و یافته‌های علمی قابل دسترس به هنگام نگارش کتاب بوده است. البته این یافته‌ها بهیچوجه همجنس‌گرایان را بطور کامل توضیح نمی‌دهند؛ اما بسیاری از باورهای غلط و موهومات موجود درباره همجنس‌گرایان و همجنس‌گرایان را می‌زدایند. هر چند که نویسندگان کتاب غربی هستند، و همینطور باورهای اشتباهی که به آنها اشاره می‌شود مربوط به یک جامعه غربی است، ولی به راحتی می‌بینیم که تمامی این باورها در جامعه و فرهنگ کنونی ایران نیز رواج دارند.

مشکل عمده‌ای که سراسر کتاب از آن رنج می‌برد کهنگی اطلاعات آن است. خواننده‌ای که با علوم طبیعی آشناست به راحتی متوجه خواهد شد که اطلاعات داده شده در کتاب آخرین دست‌آوردهای علمی نبوده و مربوط به دو تا سه دهه قبل هستند. علم در پروسه طبیعی خود از بسیاری نظریه‌ها فاصله گرفته، پیشرفت‌های تازه و بزرگی کرده، جوابهای قانع‌کننده‌ای به سوال‌های گوناگون داده و در برابر پرسش‌های تازه‌ای قرار گرفته است. این کهنگی اطلاعات بخصوص در مورد بخش همجنس‌گرایان محسوس است.

حال بپردازیم به آنچه که درباره همجنس‌گرایان در کتاب آمده است. تقریباً در همه جا مترجم در برابر واژه‌های homosexual و gay از واژه اشتباه «همجنس‌باز» استفاده کرده است. هیچ‌یک از دو واژه هموسکشوال و گی‌بار منفی «همجنس‌باز» را ندارند. مترجم عنوان بخش بیست و ششم را «همجنس‌پذیری» نام نهاده است - و آن هم معلوم نیست به چه دلیل. ای کاش جناب سیف بهزاد به استفاده از «همجنس‌پذیری» ادامه می‌داد که با محتوای نوشته نیز همخوانی بهتری دارد تا «همجنس‌بازی». در هیچ‌یک از فرهنگ‌های پزشکی موجود به زبان فارسی homosexuality به «همجنس‌بازی» برگردانده نشده است. (۲)

قسمت «همجنس‌پذیری» با چنین جمله‌ای آغاز می‌شود: «همجنس‌بازان مردان و زنانی هستند که از نظر عاطفی و جسمی به همجنس‌خود جذب می‌شوند.» (ص ۵۴۷) باور به چنین تعریفی - بخصوص از طرف دگرجنس‌گرایان - می‌تواند از تعصب آفرینی و کینه‌ورزی نسبت به همجنس‌گرایان در جوامع ایرانی بکاهد. زیرا چنین تعریفی تفاوت همجنس‌گرایان و دگرجنس‌گرایان را به حداقل می‌رساند و به همان شیوه می‌توان درباره دگرجنس‌گرایان گفت که «دگرجنس‌گرایان زنان و مردانی هستند که از نظر عاطفی و جسمی به غیرهمجنس‌خود جذب می‌شوند.» نویسندگان کتاب در ادامه توصیف خود از همجنس‌گرایان ادعان می‌دارند که برخلاف تصویر قراردادی جوامع غربی از مردان همجنس‌گرا، آنها معمولاً نه حالات زنانه دارند و نه تقابلات جنسی به کودکان و بدین ترتیب حساب همجنس‌گرایان را از paedophile (بچه‌باز) و transvestite (دگرجامه)

کشورهای دیگر فعلاً ناممکن هستند ولی در غرب نیستند. تمامی نظریه های جسمانی و روانی ذکر شده در کتاب درباره علل همجنس گرایی از لحاظ علمی بی اعتبار هستند. البته بعضی از آنها هنوز مطرح هستند، مثل نظریه ژنتیکی، ولی به شکلی کاملاً متفاوت از آنچه در کتاب آمده است. اصولاً چرا باید متفاوت بودن را برابر با بیمار بودن گرفت؟ امروزه علم ثابت کرده است که علل همجنس گرایی فراتر از پرورش یافتن در این یا آن خانواده خاص است. همجنس گرایی در مردان ربطی به داشتن مادری مستبد و پدری غایب ندارد، عکس آن هم برای زنان همجنس گرا صادق است. در همه انواع خانواده ها همجنس گرایی وجود دارد. (۳)

در قسمت آخر، «علاج واقعه»، سه نوع درمان هورمونی، رفتاردرمانی و روانکاوی برای معالجه همجنس گرایی عنوان شده است. نویسندگان کتاب براساس همان علم روزگار خود به هر سه نوع درمان همجنس گرایی با شک می نگرند. در مورد درمان هورمونی باید گفت که افراد همجنس گرا از اختلال هورمونی رنج نمی برند و از نظر جسمانی به همان اندازه افراد دگرجنس گرا سالم هستند. در رفتاردرمانی گمان بر این استوار است که همجنس گرایی عادت بی ناپسند است و ارزش عمقی ندارد. در روش رفتاردرمانی برای ترک عادت دادن همجنس گرایان از «تفرردرمانی» - با همان شکنجه جسمی - استفاده می شود، بدین صورت که «به طور متناوب در «تفرردرمانی» تصاویر مردان برهنه [برای مردان همجنس گرا] نشان داده می شود و [ایشان] تحت الکتروشوک با تزریقی قرار می گیرند که حالت تهوع ایجاد می کند» (ص ۵۵۶). تمامی پژوهش های علمی سه، چهار دهه اخیر نشان می دهند که انسان برخلاف تصور عموم در انتخاب تمایلات جنسی خود آزاد نیست، به عبارت دیگر آنها را از سرعادت کسب نمی کند. در روانکاوی «بیمار» با روانکاو به گفتگو می نشیند. این گفتگو به شکل جلسات منظم و طولانی است. در این روش به انگیزش شدید فرد همجنس گرا برای تغییر کردن نیاز است. تاکنون هیچ نتیجه ای دال براینکه از طریق این روش می توان همجنس گرایان را شفا یا ترک عادت داد بدست نیامده است. علم روانشناسی بیش از دو دهه است که بطور قطعی از نظریه بیمار بودن همجنس گرایان قاصله گرفته و آن را مردود می شمارد.

یادداشت ها:

- ۱- یکی دو سال پیش به یک کتاب دانشگاهی برخوردیم با عنوان «علوم جنائی» جلد اول، تألیف دکتر مهدی کی نیا از انتشارات دانشگاه تهران. در این کتاب پدیده همجنس گرایی کوتاه بررسی شده بود.
- ۲- برای مثال در فرهنگ پزشکی انگلیسی - فارسی دکتر یعقوب احدیت (چاپ اول، فروردین ۱۳۵۵) در برابر homosexuality آمده است: «همجنس دوستی، همجنس خواهی؛ حالت کسی که از نظر جنسی بسوی همجنس خود جلب می شود.»
- ۳- برای بحث بیشتر در این موارد رجوع کنید به مقاله «والدین و موهومات»، مندرج در هومان شماره ۹.

نیست بلکه برای زنان ۱۶ و برای مردان ۱۸ است (تغییر سن مجاز در انگلیس از ۲۱ به ۱۸ برای مردان در سال گذشته رخ داد). در اسکانديناوی نیز این سن ۱۸ نیست، در نروژ ۱۶ است و در دانمارک و سوئد ۱۵ سال است. در کتاب آمده است در اسپانیا «به محض شك به وجود گرایش های همجنس بازی [همجنس گرایی] مجازات زندان ۸ ساله اجرا می شود و روی بیمار درمان اجباری با شوک الکتریکی و دارو انجام می گردد» (ص ۵۵۲). در هیچیک از کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی همجنس گرایی نه بیماری است و نه جرم است که بخواهد مجازات زندان و درمان هم داشته باشد. آقای سیف بهزاد احتیاج نداشتند این همه راه دور آن هم به غلط بپرند. ایشان می توانستند يك زیرنویس باز کرده و بنویسند که در همین جمهوری اسلامی خودمان مجازات همجنس گرایی مرگ است.

مشکلات همجنس گرایان فراوان هستند ولی مشکلات عمده آنان را جامعه با رفتارهای خود با ایشان سبب می شود و نه خود پدیده همجنس گرایی. هر چه جامعه سنتی تر و پاینده به مذهب و اخلاق کهنه باشد مشکلات همجنس گرایان هم برای داشتن يك زندگی بی دغدغه و يك جایگاه شایسته انسانی در جامعه بیشتر خواهد بود. اگر همجنس گرایان در پذیرفتن تمایلات جنسی خود با مشکل روبرو هستند این بیشتر بخاطر تربیت غلط جنسی جامعه است که می خواهد همه را بطور مصنوعی دگرجنس گرا بار بیاورد. اگر همجنس گرایان دچار افسردگی می شوند و از احساسات همجنس گرایانه خویش شرمسار و عده زیادی از آنان دست به خودکشی می زنند این بدین علت است که جامعه همجنس گرایی را يك ناهنجاری می داند و همجنس گرایان که به این «بیماری» ناعلاج مبتلا هستند در کوشش های خود در تطبیق با جامعه خشن و يك بُعدی مردسالارانه پیرامون خویش به بن بست می رسند. اگر همجنس گرایان خود را تنها حس می کنند این بدین سبب است که جامعه همواره آنها را سرکوب کرده و به آنان اجازه حضور آشکار در جامعه را نمی دهد و از آنان حق باهم بودن و آشنایی بایکدیگر را سلب می کند. عللی که کتاب کهنه «بدن مرد» برای شکننده بودن پیوندهای همجنس گرایان ارائه می دهد همگی حاکی از آنند که روابط همجنس گرایان با معیارهای کهنه و محافظه کارانه و انعطاف ناپذیر دسته ای از دگرجنس گرایان محک زده می شود. بر اساس دیدگاه نویسندگان کتاب همجنس گرایان نمی توانند کانونی همانند کانون خانوادگی دگرجنس گرایان تشکیل دهند که شامل مرد و زن و فرزندان مشترک آنان بشود. برخلاف این دیدگاه باید گفت که در رابطه بین دو انسان - دو همجنس - نیازی به تعیین ایفای نقش مرد (فاعل) برای یکی و نقش زن (مفعول) برای دیگری نیست. اینگونه نقش ها حتی در روابط دگرجنس گرایان هم در حال تحول هستند. همجنس گرایان نه در تولید مثل ناتوان هستند و نه تولید مثل در انحصار کامل دگرجنس گرایان است و نه کمبود بچه مشکلی در دنیا است. در جوامع آزاد غربی اگر فردی همجنس گرا مایل به تولید مثل باشد می تواند این کار را از طریق لقاح مصنوعی و یا يك همخوابگی قراردادی با فردی از جنس مخالف انجام دهد. در بعضی از کشورهای دیگر هم همجنس گرایان اجازه قبول فرزندخوانده را دارند. البته این کارها در ایران و خیلی از

طنز

گفتار بزرگان:

من لَزبِیِّینِ نیستم، ولی لَزبِیِّینِها را خیلی دوست دارم.

(بتول)

هی نگویید من، بگویید ما همجنس گرایان.

(لطف الله الموسوی الحسینی)

همجنس گرایان سراسر جهان باهم متحد شوید.

(مارکس)

همجنس گرایان صدر اسلام هم از کاندوم استفاده می کردند.

(لطف الله الموسوی الحسینی)

من توی دهن این مرضیه می زنم.

(گوگوش)

شاید همجنس گرایی هم مثل سلطنت من ارثی است.

(شازده کوچولو)

مسخره ترین چیز دنیا این است که خواهران مجاهد خلقی می خواهند با روسری و مقنعه و چادر، یعنی مظاهر خفت و بردگی زنان، از حقوق زنان دفاع کنند.

(طنناز خودتون)

[لطفاً این را بگذارید به حساب طنز تلخ]

طنز تلخ، طنز شیرین و نطنز

طنز از: طنّاز

قابل توجه عمه های ایرانی!

بدنیال چاپ شماره گذشته مجله هومان (هومان ۹) دفتر مجله نامه ها، بیانیه ها و تلفن های متعددی از افراد، جمعیت ها و گروه های مختلف از اقصی نقاط دنیا دریافت کرد در رابطه با قُبُح چاپ عکس های لختی و منافی عفتی که بکرات در مجله هومان چاپ شده بودند. از میان اینها، اظهارات چند تن از آیات اعظام (!) و علمای اعلام که از اعضاء و هواداران گروه هومان بوده و در شهرهای مقدس استکهلم و لوس آنجلس زندگی می کنند از همه جالبتر بود.

بنابر بیانیه مشترک این آیات اعظام و علمای اعلام که با امضای حجت العریان محمدی گئی لانی (Mohammadi Gay Lani) امام یکشنبه ساحل لختی های بندر نو از کالیفرنیا بدستمان رسیده «عکس های لختی بد هستند و حقوق و شرافت عمه های ایرانی را به خطر می اندازند». این بیانیه سپس به شرح شکایات عدّه زیادی از همجنس گرایان می پردازد که بخاطر وجود عکس های لختی بد زشت منافی عفت قادر نبوده اند مجله هومان را به عمه های روشنفکرشان نشان بدهند. این عدّه از همجنس گرایان به علمای خود شکایت برده بوده اند که عمه های ایشان از بابت همجنس گرایی برادرزاده هایشان بسیار مشعوف بوده و حتی در پی یافتن زوج های خوشگل برای برادرزاده های عزیزشان به نذر و نیاز افتاده اند، ولی به هیچ وجه نمی توانند گناه چاپ کردن عکس تن های لخت زشت در هومان را ببخشند.

حجت العریان گئی لانی در این بیانیه، ضمن یادآوری نقش مهم عمه های ایرانی در تاریخ نجابت جنسی آریایی ها (!)، گردانندگان از عمه بی خبر مجله هومان را از آتش جهنم و از نیش مار قاشیبه بر حذر داشته و اظهار می دارند که باید به عمه های ایرانی فرصت بیشتری برای برخورد با وجوه قبیح همجنس گرایی [اشاره است به لذت بردن از نگاه کردن به عکس های لختی] داده شود، چرا که عمه های ما هنوز مشغول تجزیه و تحلیل توضیح المسائل امام و مسأله معروف زلزله و فرو ریختن سقف و افتادن برادرزاده بر رویشان و حاملگی حادث شده و از این قبیل مسائل علمی و حیاتی هستند.

ساعاتی پس از دریافت بیانیه مذکور، گردانندگان نشریه هومان به خود آمده، به راست هدایت شده و توبه کردند که دیگر عکس های لختی منافی عفت و منافی عمه را در مجله چاپ نکنند. پس از خواندن آن بیانیه، گردانندگان هومان انگار که آب کوثر نوشیده باشند، چشمانشان به نور الهی باز شد و دیدند که حتی در بازگاہ حق تعالی حوریان بهشتی و ملازمان کارگاه آفرینش هم با تن های پوشیده عمه پسند در باغها و کنار جویهای شراب می گردند. پس، تلفن ها و فکس ها بکار افتادند و موج حلال طلبی و پوزشی بود که از جانب دست اندرکاران نشریه به دامان پاک، گلدار و خطاپوش عمه های دور و نزدیک سرازیر می شد ...

نامه های زیر نامه هایی هستند که دو تن از اعضاء هیأت تحریریه مجله هومان برای عمه هایشان و بمنظور اعلان همجنس گرایی خود به ایشان نوشته اند. نویسندگان این دو نامه تأکید کردند که بخاطر عدم چاپ عکسهای سکسی در این شماره هومان، آنها دیگر می توانند از موقعیت فرستادن و نشان دادن مجله به عمه هایشان استفاده کرده و سفره دلهایشان را برای این عمه های ایرانی همجنس گرا دوست و روشنفکر ولی مخالف عریانی و چاپ عکس های سکسی بکشایند. طنّاز انجام این اقدام شجاعانه و عمه دوستانه نویسندگان قبلاً عمه شناس و حالا مستوجب بخشش هومان را به ایشان تبریک گفته و نامه هایشان را برای اطلاع عموم و عبرت آموختن دیگران چاپ می کند. زنده باد خودسانسوری!

نامه اول

ایران- تهران- بزرگراه گوگوش - بعد از میدان شهید قریدون
فرخزاد، خیابان فرهاد سوادکوهی، نرسیده به چهارراه دکتر همجنس
خواه، کوچه آذر محبتی، بن بست امام، پلاک ۱۲+۱، کد پستی
۱۳۱۳۱۳

برسد به دست عمه عزیزم، خانم بلقیس خرافاتی اصل

خدمت عمه بلقیس عزیزم سلام فراوان عرض می‌کنم. امیدوارم
حال شما خوب بوده و روزگار را بخوشی بگذرانید. اگر از حال من
بخواهید، ملاک نیست جز دوری شما که آن هم امیدوارم با گرفتن ویزا
و آمدن شما به اینجا از بین برود. باری عمه جان، باید از شما بخاطر
نوشتن نامه معذرت خواهی کنم. راستش، نه اینکه قصد نوشتن نباشد،
ولی اولاً به دلیل مشغولیت‌هایم در مجله ای و ثانیاً بخاطر رودریاستی
ام با شما در مورد بعضی موضوعها، دائم در نوشتن امروز و فردا می
کنم.

عمه جان، شما خیلی لطف دارید که درباره آینده و خوشبختی
من اظهار نگرانی می‌کنید. در نامه گذشته تان، از قول خودتان و
هوشنگ خان نصیحت کرده بودید که من می‌بایستی هر چه سریعتر به
زندگی ام سر و سامان داده و زن و همسری اختیار کنم. در مورد سر و
سامان گرفتن، من با شما موافق هستم، ولی در مورد بقیه اش... والله
چه عرض کنم؟ درست است که سن و سالی از من گذشته، اما صلاح
نیست که آدم با خطاهایش خودش و دیگران را در دردسر بیاندازد!
مامان هم اخیراً نوشته بود که اگر من اشاره کنم، او از نسرین، دختر
بدری خانم که خیلی نجیب و خانه دار می‌باشد، برایم خواستگاری
خواهد کرد. من که حقیقتاً دیگر از این حرفها خسته شده‌ام. چندین و
چندبار با زبان بی‌زبانی سعی کرده‌ام به همه بگویم که لطفاً من و
زندگی خصوصی ام را به خودم واگذار کنند.

چند روز پیش با دوست نزدیکم، ادوارد، که قبلاً هم عکسش
را فرستاده و در موردش برایتان نوشته‌ام، داشتیم صحبت و درد دل می
کردیم. من این موضوع را نمی‌دانستم، ولی ادوارد به من گفت که وقتی
مامان آمده بود اینجا، برای او هم، که اتفاقاً فارسی را خوب صحبت
می‌کند، از محسنات و خوشگلی آن یکی دختر بدری خانم، نیلوفر،
تعریف کرده بوده است. ادوارد هم خجالت کشیده و چیزی نگفته است.
اتفاقاً مامان همیشه از حجب و حیا و آقایی خود ادوارد همه جا هم
تعریف می‌کند و به من می‌گوید ای کاش يك جو از انسانیت و
مهربانی ادوارد نزد پدرت می‌بود. به هر حال، ما نشستیم و صحبت
کردیم و به این نتیجه رسیدیم که بالاخره يك روزی باید حقیقت را به يك
کسی بگویم و ماه هجوقت پشت ابر نمی‌ماند! من فکر کردم هر چه
نباشد عمه‌ها به روشنفکری و فهمیدگی معروفند و می‌شود در خیلی
از موارد با آنها صحبت کرد.

عمه عزیزم، مرگ يك بار، شیون هم يك بار - بگذارید حرف دلم

را برایتان بگویم: عمه جان، من ... من همجنس گرا هستم! امیدوارم
جریان را متوجه بشوید. من و ادوارد عاشق همدیگر هستیم و بر طبق
قوانین دانمارک با هم ازدواج هم کرده‌ایم! حالا متوجه شدید که چرا
محسنات دخترهای بدری خانم برای ما اهمیتی ندارند؟ یا اینکه چرا من
با وجود این همه سال اقامت در خارج هنوز يك دوست دختر نگرفته‌ام؟
یا اینکه چرا من و سیامک، پسر همسایه مامان بزرگ اینها، ساعتها در
اتاق طبقه بالای خانه مامان بزرگ ساکت و بی صدا، با آنطور که
مامان بزرگ می‌گفت: «مثل آقاها» با هم فیزیک و شیمی می‌خواندیم
و «تحقیقات علمی» می‌کردیم؟ - بعله، ما تحقیقات علمی می‌کردیم،
اما روی بدنهای لخت همدیگر! بگذریم - با اجازه تان، حالا با همین
ادوارد داریم به زندگیمان سر و سامان می‌دهیم. امیدوارم که از شما
رفع نگرانی شده باشد و خوشبختی من را همانطوری که خودم می
پسندم برایم آرزو کنید.

در ضمن، همراه این نامه من برایتان يك نسخه از آخرین شماره
مجله هومان (ارگان رسمی گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران)
را می‌فرستم که اتفاقاً حاوی متن نامه من به شما هم هست. با اینکه از
چند سال پیش با این مجله همکاری می‌کرده‌ام، اما راستش به دلیل
وجود عکسهای سکسی منافی عمه، جرأت نمی‌کردم نسخه ای از آن را
برایتان فرستاده تا از آن طریق امر آشکار کردن همجنس گرایی خود را
آسانتر کنم. اما پس از فتوای یکی از اعضای گروه هومان، حجت
الغریبان محمدی گی لانی، مبنی بر رعایت کردن حقوق عمه های ایرانی
و خودداری از چاپ عکسهای سکسی و زشت، هومانی ها سر عقل
آمده و مجله مان را حالا دیگر عمه پسند کرده و من نزد شما روسفید
شده‌ام. در واقع پس از سالهای سال کژروی و ستایش بدنهای زیبا و
لخت مردان، من خودم هم به این نتیجه رسیده‌ام که بدن لخت چیز زشتی
است و حتی يك همجنس گرای علنی اش هم دلیلی ندارد که رسوم و
سنن مقدس عمه های ایرانی را زیر پا گذاشته و از نگاه کردن به بدنهای
کریه و زشت مردان لخت لذت ببرد. گرچه ادوارد بدنی ورزشکارانه
داشته و خوش قد و بالاست، اما ما تصمیم گرفته‌ایم که حتی کارهایمان
(۱) را هم پوشیده و با لباس انجام دهیم.

عمه خوبم، امیدوارم که حقیقت و راه و روش زندگی من مقبول
طبع عمه وار شما واقع شده باشد. خوشحالم از اینکه اگر موج «زلزله»
فتوای حجت الغریبان گی لانی ستایش قبیح بدنهای لخت را از من
گرفت، لااقل مرا به آغوش و دامان گرم و مهربان عمه روشنفکرم پرتاب
کرد! در جواب محبتهای شما من هم سعی می‌کنم به نصایحتان گوش
داده و در روز عید غدیر به سوزن دست نزنم تا دستم عقربك نگیرد. بعد
از هر عطسه قدری صبر کنم تا اتفاق بدی برایم نیفتد، قیچی را بهم
نزنم تا دعوا نشود و از همه مهمتر، از بدنهای لخت پرهیز کنم تا در
آتش جهنم نسوزم. دیگر عرضی ندارم و نامه را تمام می‌کنم. از قول من
به هوشنگ خان و همه فامیل سلام برسانید. لطفاً جواب نامه ام را زود
بفرستید. دست و روی ماهتان را می‌برسم.

به امید دیدار، برادرزاده تان علی یا (بقول دوستانم که به خوشگلی

ادوارد و عشق من به او حسودی می‌کنند) ادوارد علی

x راستی از سیامک چه خبر؟! ۱

نامه دوم

Take the 101 freeway; just when it gives
you the Santa Monica,
you'll see a billboard with Bijan's ad.; well,
Turn right there!
Then ask the first Seven-Eleven how you
may get to west wood Blv.
Once on west wood, just keep going
straight and past the
Akbar Mashti ice cream place, turn into
Pine; Nr: 12+1
Los Angeles, C.A. 555 13 *
Att: Aunty Taj'Ol Molouk-e- Sonnat Aria

* (بابا ما تو آدرس دادن هم از آمریکایی ها جلوتریم!) طنز

عمه جان تاج الملوك سَنَّت آریا، سلام!

امیدوارم حالتون خوب باشه. راستش من با کسی رودروایی ندارم. من همجنس گرا هستم! خواستم از اول اینو گفته باشم که بدوین من از اون زنای نَر نیستم. البته من بهتون خیلی احترام میدارم، ولی بیشتر بخاطر اینکه زن هستین، نه بخاطر اینکه عمه پولدار و سلطنت طلب هستین! خلاصه حالا دیگه راز منو می دونین. من حالم خوبه. هنوزم تو نیویورک زندگی می کنم. این اواخر فوق لیسانسمو تو همون رشته تاریخ هنرهای تجسمی اروپا گرفتم. بعداً هم قراره با سودابه، دوست دختر و شریک زندگیم، بریم اروپا، بلکه من دکترامو تو دانشگاهای اونجا تموم کنم. اما فعلاً دارم نیمه وقت، رو تاکسی کار می کنم و اوضاع OK ی. راستی سودابه رو که یادتون هست؟ همون دوست صمیمیم و همشاگردی خوشگلم تو دبیرستان مرجان - امیدوارم شوکه نشین اگه بهتون بگم که ما چقدر با هم حال می کردیم. چه دورانی بود ... همیشه دستامون تو دست همدیگه بود. بادم می آد، به بار داشتیم همدیگه رو ماچ می کردیم که ناظمون خانم رستگار ما رو دید و گفت: «پتیاره ها خجالت بکشید! اگه دفعه دیگه ببینمتون به خانواده هاتون خبر می دم.» من هم براش زبون در آوردم و گفتم که: «اتفاقاً محض اطلاع شما باید بگم که خانواده هامون خیلی هم خوب می دونن که ما عاشق همدیگه هستیم.» Ofcourse که دروغ گفتم، ولی چسبید وقتی که براش دهن کجی کردیمو در رفتیم. بادم می آد بعد انقلاب که وضع نفت و گاز و این چیزا بد بود، چن بار من و سودابه با هم دیگه حموم نَره رفتیمو همونجا با هم کلی عشق کردیم - بعدش که بیرون می اومدیم می گفتیم: «خدا پدر امامو بیامرزه که نفت و گازو ازمون گرفتو مارو به وصال همدیگه رسوند.» عمه جون، وقتی که بعد از چند سال دوری بالاخره تو آمریکا همدیگه رو دیدیم از شادی تو فرودگاه کِنِدی می رقصیدیمو گریه می کردیم. معذرت می خوام، اما من

واسه کسی که عشق مارو قبول نداره تره هم خورد نمی کنم. من سودابه رو از جوغم بیشتر دوستش دارم. حالا اگه فربیا از New Zealand ور می داره برام می نویسه که من فاسدمو اگه سودابه رو ول نکنم ازدواج نکنم خواهششو با من قط می کنه، اون دیگه شعور و انسانیت خودشو نشون می ده. آخه آدم چطو میستونه عشقو فساد بدونه؟ That's stupid! - من اصن همچین خواهی رو نمی خوام. خلاصه عمه جون، اینم واقعیت زندگی ما - عمه تاج، سرتونو درد آوردم، ولی واجب بود. اگه همجنس گراها حرفاشونو به عمه های روشنفکرشون نکنن، پس به کی بگن آدلم از فربیا گرفته س. به خورده depress سم کرده. راستش خیلی دلم می خواس زودتر از اینا براتون درد دل کنم. فک کرده بودم به شماره از مجله هومان که ارگان رسمی گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایرانیه رو براتون بفرستم و به جورایی به شما coming out کنم. ولی شماره های قبلی تو نیستم بفرستم، چونکه خیلی عکسای سکسی و اینا داشت - و من خوب می دونم که شما نسبت به همه چی open هستین، غیر از عکس سکسی. من خودم واسه این مجله کار می کنم و با قوم radical بودنم، بازم خجالت کشیدم عمه آزاری کنم. تا اینکه تو همون روزایی که حسابی از دس فربیا upset بودم به بیانیته بلن بالا ازطرف یکی از بچه ها به اسم حجت العریان گی لانی بدستمون رسید که basically می گفت که بخاطر احترام به عمه ها نباید عکسای سکسی چاپ کرد. خلاصه، منم که دیگه خیلی می خواستم باهاتون حرف بزنم، حرفای گی لانی به دلم نشس. از اون طرفم سه بار که دست در دست سودابه داشتیم تو خیابون Christopher با بالاتنه های لخت و سینه های بیرون افتاده راه می رفتیم (امیدوارم سکنه نکرده باشین!)، جلوی دفتر مرکزی شورای ملی مقاومت (همون مجاهدین سابق)، به دختر مجاهد، با مقنعه مشکی، جلوی ما رو گرفت؛ حالا امام داشتیم بلن، بلن فارسی بلغور می کردیم. سودابه همیشه می گه: «دختر، وقتی لختیم این قد بلن حرف نزن!» - منم می گم: «هرکی دوس نداره، بکشه پشت دوری!» (البته بلا نسبت شما!) - خلاصه، دختره گفت که: «خواهرا، این انصاف نیست که برادرای مجاهد شما دارن لب مرزای ایران می جنگن شما اینظوری آبروی اونا و عمه هاشونو ببرین. تن لخت زشته، قیاحت داره.» سودابه اومد بگه که: «زشت، جد و آباد...» که من جلوشو گرفتم. برام عجیب بود که چطو به هویی همه دارن از قیاحت لخت بودن حرف می زنتو از احترام به عمه ها. کنجکاو شدم - می خواستم بدونم مجاهدین از نظر عقیدتی درباره سینه های لخت زنا چی فک می کنن. دختره هم در دفترو برامون واز کرد و گفت: «Pileez، بیابین تو!» (البته همون دم، یکی به مانتو اسلامی داد تشمون کردیم) - خلاصه، ما بهش گفتیم که ما Lesbian هستیم و طرفدار آزادی زنان. اونم گفت که اشکالی نداره، اسلام راستین مجاهدین همه رو، از آرم شیر و خورشید گرفته تا گی بو لزیبین رو قبول داره. گفت: «این خمینی چی ها حدیث و قرآن رو اشتباهی تفسیر می کنن. روایت اومده که حاجر، جاری فاطمه هم لزیبین بوده و محبوب حضرت محمد - اما آیت الله های حکومت همه این چیزها رو بی اساس می دونن. مگه شما

فک می کنین پشت مرز ایران تو بچه های مجاهد ما کم گی یو لزیبین داریم؟ من پرسیدم « پس چرا همین الان از لخت بودن ما ایراد گرفتین؟ » دختره گفت: « ها... این به موضوع دیگه س - تن لخت قباحه داره، زشته، کفاره داره. اگه لخت بودن خوب بود، خداوند ارحم و رحیمین دیگه لباس پوششی نمی آفرید. اگه لخت بودن خوب بود، مریم هم با بالا تنه لخت به سفر های سیاسی می رفت. » خلاصه عمه جون، درد سرتون ند. می دونم که شما چش ندارین اینارو ببینینو فقط آقا رضای شازده تونو دوست دارین، ولی اگه حساب عمه گی باشه، اون قدا هم بی راه نمی گن. منو سودابه به مقداری نشریه و کتابو این چیزا با خودمون از اونجا آوردیم و من نشستم به مقداری خوندمشون. راستش به این نتیجه رسیدم که حرفای حجت العریان گی لاتی هم، که از خودمونه، با حرفای مجاهدین تفاوت چندانی نداره. بعدشم وقتی خیر توبه ادوارد علیو بقیه رو شنیدم، دیگه از این رو به اون رو شدم؛ رفتم برا خودمو سودابه یکی به روسری گرفتمو یکی به دس هم مانتوی اسلامی سیاه - البته به خورده طول می کشه که به دوستای گروه Dykes On Bikes که باهاشون موتور سواری می کنیم بقبولونیم که با مانتو - شلوار و روسری هم می شه موتور سواری کرد! ولی اگه زنای ایرون می تونن اینطوری تو مسابقه های بین المللی قایق رونی شرکت کنن، پس ما باید بتونیم موتور سواری کنیم. عمه جون، همه این چیزارو بخاطر گل روی شماست که دارم راحتتر هضم می کنم، وگرنه با وجود تموم چیزایی که از activist دایه اینجا و از درسای دانشگاه یاد گرفته م، به این زودیا نمی شد سر عقل بیامو از لختی بازی دس ور دارم. حالا که فکرشو می کنم، می بینم تا حالا هرچی که تو تاریخ هنر اروپا دیده م بجز نقاشی یای وقیح از بدنای زشت زنای لخت چیز دیگه بی نبوده - حالا فهمیده م که از رافائلو رامبراندو داونچیو پیکاسو گرفته تا همین آقای رضا یحیایی غریزه عمه نشناس که تو فرانسه نقاشی یای زنای لخت می کشه که دارن تو بغل همدیگه وول می خورن، همه شون میلیون مفساد ضد عمه ای بوده ن - خدا رو صد هزار مرتبه شکر

که من و سودابه به راه راس هدایت شدیم. اصن فک کنم دکترامو دیگه برم تو رشته پُریار تاریخ پوششای اسلامی بگیرم. وقتی یادم می آد که بدنای زشتمونو تو خیابونا مینداختیم بیرون، حاله از خودم بهم می خوره. اگه مردا این کارو می کنن، اونا مردن - آخه به مردی گفته ن، به زنی گفته ن - حالا دلیلی نداره که اگه آدم لزیبین شد، وقارو نجابت سنتی و زتونه شو هم از دس بده - هیچوخ نمی تونم خودمو بخاطر عکس کشیفی که تو شماره قبلی مجله هومان چاپ کرده بودم، ببخشم (آخه من مسوول انتخاب عکسام). عکس به زن لخت چاقی بود باسینه های زشت و گنده و آویزونش، که چارزانو نشسته و دسوزده زیر چونه ش. جدا از لخت نشستنش، به حالت معصومانه و انسانی خوبی تو صورتش بود. من هم که از انحراف تحسین کردن بدن لخت رنج می بُردم، ورداشتم زیر عکس نوشتم: « نه همان لباس زیباست نشان آدمیت » - حالا خویه کسی نکشه من اصن حالیش نشد، ولی من گمراه به خیال خودم، پیرو مصداق این ضرب المثل که می گه آدمیت فقط به پوشیدن لباس زیبا نیست، می خواستم بکم که اصن به لباس پوشیدن هم نیست، نمونه شم آدمیت این زن لخت که از سر و روش عشق و مهربونیو صداقت می باره - مبینی عمه جان چه افکار پلبیدی داشتم؟ اپنا همش تأثیرات جامعه فاسد آمریکاس - نمی دونم اگه راهنمایی یای حجت العریان گی لانیو اون خواهر مجاهد نبود آخر عماقبتم به کجا کشیده می شد... خوشبختانه من دیگه عوض شدم. البته بعضی دوستام می گن « نه به اون داریه (دایره) و دنبک زدن، نه به این کلتومو زیتب شدنت! » بذار بکن. من به همجنس گرای مؤمن سنتی هم با به عمه روشنفکر سنت آریا!

عمه جون، دیگه مثنوی هف من نوشتم، ولی همه اون چیزایی رو که میخواسم، واسه تون نوشتم. دیگه Take care رو از این حرفا. قربونه شما، برادرزادتون،

فرزانه سنت آریا ■



نامه‌ها و اظهار نظرها

آرزو (آلمان)

«چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید»

امروز تقریباً تمام گروه‌ها و افراد سیاسی، چه در داخل کشور و چه در خارج، سخن از مدارا و رواداری می‌رانند، ولی تعداد آنانی که تا حدودی به این اصل پایبند باشند، انگشت شمار است. چه در محدودۀ سیاست و چه در عرصۀ فرهنگی و اجتماعی، همه جا با برخوردهای غیردمکراتیک، از حذف و سانسور گرفته تا «ترور شخصیتی»، مواجه هستیم. مسئله روشنفکران ایرانی، مخصوصاً در داخل کشور، دیگر سانسور دولتی نیست، بلکه همه از «فرهنگ حذف» و سانسور توسط «خودی‌ها» نالانند. وقتی کسانی که تکیه کلامشان «تحمل دگراندیشان» شده یا «دگراندیشان خودی» بدینسان رفتار می‌کنند، تکلیف «دیگران» باید معلوم باشد، «دیگرانی» که از جهات مختلفی با گروه ممتازان، گروهی که توسط امتیازات حقوقی و اجتماعی تعلق گرفته به آنان در موقعیت برتری قرار دارند (مردان، مسلمانان، فارس‌ها، ...)، متفاوت هستند:

- از نظر فیزیولوژی مانند زنان، کودکان، معلولین
- از نظر فیزیونومی مانند سیاهپوستان
- از نظر نژادی مانند سامی‌ها
- از نظر دینی مانند یهودیان، بهائیان، مسیحیان
- از نظر «قومی» مانند کولی‌ان، عرب‌ها، آذری‌ها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها

از نظر اندیشه و عمل
 من همچس گرایان و همچنین زنان دگرجنس‌گرا که در روابط جنسی‌شان آزادانه عمل می‌کنند را در گروه آخر جا می‌دهم. جالب اینجاست که برخورد اجتماع با این دو گروه و مجازات تعیین شده برای آنان در بسیاری مواقع یکسان است.

شدت تبعیض علیه هر یک از گروه‌ها و اقلیت‌های اجتماعی بستگی به شرایط و عوامل متعددی دارد. بطور مثال در ایران کنونی تبعیض جنسی یکی از شدیدترین‌هاست.

در کل می‌توان بین دو نوع تبعیض فرق گذاشت - یکی نوع «قانونی»، که توسط قوانین اعمال می‌شود، دیگری نوع «عرفی» که توسط اجتماع اعمال می‌شود. هر چند در بسیاری مواقع هر دو همزمان صورت می‌گیرند، ولی شدت آنان مختلف است. بطور مثال تبعیض از نوع «قانونی» علیه زنان و همچس گرایان در جمهوری اسلامی شدت بیشتری از نوع «عرفی» آن دارد. برعکس آن در مورد یهودیان و کولی‌ان صدق می‌کند. با اینکه از نظر حقوقی یهودیان و مسیحیان، و با کولی‌ان و دیگر خلق‌های ایران، برابر هستند، در اجتماع بین آنان فرق گذاشته و به یهودیان بیشتر خصومت می‌ورزند تا به مسیحیان، و کولی‌ان بیشتر از خلق‌ها و اقوام دگر مورد تحقیر واقع می‌شوند.

متأسفانه تا بحال در مقابل این مسائل عمدتاً سکوت شده است. وظیفه هر فرد انسان دوست اما، دفاع از حقوق همگی انسانهاست. نمی‌

توان ادعای انسان دوستی کرد و بین انسان‌ها فرق گذاشت. نمی‌توان برای دفاع از حقوق خلق‌های تحت ستم سینه چاک داد و در جواب این سوال که چرا به یهودیان و کولی‌ان در ایران ظلم می‌شود، همان استدلالات فاشیستی چنایتکاران هیتلری را آورد. نمی‌توان با سیستم پدرسالارانه و مردسالارانه مبارزه کرد و سخنی از انواع ستم به همچس گرایان به زبان نیاورد. همانطور که نمی‌توان به اعدام‌های دوست و رفیق اعتراض نمود و شعار «مرگ بر ...» سر داد.

زمان آن رسیده که یا در انسان دوستی مان شک کنیم و یا در معیارها و ارزش‌گزاریهامان. در پایان برای آنان که از اولی مطمئن‌اند از سهراب سپهری نقل می‌کنم:

من نمی‌دانم
 که چرا می‌گویند: اسب حیوان نجیبی است، کیوتر زیباست.

و چرا در قفس هیچکسی کرکس نیست.
 گل شیدر چه کم از لاله قرمز دارد.
 چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.
 واژه‌ها را باید شست.
 واژه باید خود باد، واژه باید خود باران باشد.

چترها را باید بست،
 زیر باران باید رفت.
 فکر را، خاطره را، زیر باران باید برد.

شهبلا سرابی (کانادا)

دوستان عزیز هیأت تحریریه هومان
 با تشکر از اینکه شماره ۹ هومان را برای من فرستادید. کیفیت نشریه بسیار خوب است و مطالب جالب و متنوع. به شما تبریک می‌گویم. ...

در مورد سرمقاله آن شماره دلم می‌خواهد نظرم را به اطلاع‌تان برسانم. با وجود اینکه اکثریت عظیم نیروهای سیاسی اپوزیسیون موضع منفی و خصمانه نسبت به حقوق انسانی همچس گرایان دارند ولی این مسئله نباید باعث شود که ما فکر کنیم تلاش ما برای رفع تبعیض یک مبارزه سیاسی نیست. در واقع مبارزه برای رفع تبعیض و ستم جنسی و رفع تبعیض در مورد همچس گرایان، همه بخش‌های پراهمیتی از مبارزه سیاسی ما هستند. ما برای رفع این تبعیضات ناچاریم مبارزه سیاسی کنیم. نیروهایی که موضع سیاسی منفی نسبت به این حقوق اولیه انسانی می‌گیرند برخورد ارتجاعی با این حقوق می‌کنند. مسئله حقوق انسانی مسئله‌ای سیاسی است. در نتیجه تلاش‌های ما برای افشای هموفوبیا (Homophobia، همچس‌گراپزیری، همچس‌گراستیزی) و ستم جنسی مبارزه‌ای سیاسی بشمار می‌رود. این مبارزه

سیاسی مشخص کرده تا از هر گونه سوء تفاهم جلوگیری کنیم و در عین حال، با اهدافی روشنتر مبارزات فرهنگی و سیاسی مان را ادامه بدهیم. همانقدر که برایمان مهم است که مثلاً ما را بجای یک گروه بچه باز اشتباه نگیرند، برایمان اهمیت دارد که انگیزه عملکردهای سیاسی مان نیز اشتباه گرفته نشود. هر چند که تعیین این مواضع ممکن است در چگونگی عملکردهای کوتاه مدتن مؤثر نباشد، اما در تثبیت موقعیت های بلند مدتن ما را یاری خواهد نمود. مجموعه صحبتهایمان در سر مقاله شماره گذشته و در قسمتهایی از سر مقاله شماره حاضر می تواند بخشی از تلاشهای ما در امر تعیین مواضع سیاسی مان باشد. این مطالب ممکن است بتوانند بعضی از نکات ابهام احتمالی شما را روشنتر کنند. شما را به رجوع به این مطالب دعوت می کنیم.

ما با گروههای چپ هیچ مسأله ای نداریم، غیر از اینکه بر خلاف محور اصلی افکار مارکسیستی که جنبش توده ها را بر اساس نیازهای آنها تشویق می کند، گروههای چپ ارتجاعی نیاز دفاع از حقوق همجنس گرایان را نادیده می گیرند و جدا از تناقض گویی هاشان و محروم کردن خلق همجنس گرا از حمایتهایشان، با سکوت خود ارتجاع اسلامی را در کشتار همجنس گرایان یاری می دهند.

دوست عزیز، خوب است که شما از اینکه ما سلطنت طلب را جزو لیبرالها نام برده بودیم به خنده افتادید. نه، ما سلطنت طلب نیستیم و با لیبرال خواندن آنها هیچ لطفی به ایشان نکرده ایم، بلکه لیبرالهایمان را از لطف خود محروم کرده ایم! سلطنت طلب ها با استدلال دیگری غیر از در نظر گرفتن فاشیسم تاریخی شان در زمره لیبرالها جای گرفته اند. منظورمان از لیبرال، لیبرال به معنی واقعی کلمه، یعنی آزادیخواه نبوده است. جبهه ملی و نهضت آزادی و حزب ملت ایران هم، از نظر تقسیم بندی های کلی سیاسی چون در گروه مذهبی ها و چپی ها قرار نمی گیرند، جزو لیبرالها می شوند، ولی اینجا هم می بینیم که آنها لیبرال به معنی واقعی کلمه نیستند - و اینجاست که گاهی می توان جناحهای نزدیک بهم را از یک قماش دانسته و در کلیتی نا موزون، مثل «لیبرال» جا داد. البته ناگفته نماند که خود سلطنت طلب ها هم ظاهراً دیگر در سر داعیه حکومتهای فاشیستی ندارند و بااصطلاح می خوانند سیستم های پادشاهی سوئد و نروژ و غیرو را الگوی برنامه های سیاسی خود قرار دهند - و البته مشکل بتوان سوئد و نروژ را جزو کشورهای لیبرال به مفهوم واقعی کلمه جای نداد. و باز این دال بر طرفداری ما از هیچ سیستم پادشاهی و فاشیستی نیست. ملاحظه می کنید که تعیین مواضع ما در چنین جاهایی اهمیت پیدا می کند. اما هنگامی که ما تمرکزمان را بر دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران می گذاریم، با فاشیسم شاهنشاهی، ظلم ارتجاع اسلامی و سکوت گروه های چپمان یکجا به مبارزه می پردازیم.

از بابت تذکر شما در مورد استفاده نکردن از کلماتی که بمنظور خفیف کردن زنان بکار گرفته می شوند، بی نهایت سپاسگزاریم و نکته بینی شما را تحسین می کنیم. بدین وسیله از شما و دیگر خوانندگان مجله بخاطر این سوء استفاده لغوی پوزش می طلبیم. اما لطفاً توجه داشته باشید که انتخاب آن کلمات از نظر ما بمنظور خفیف کردن زنان نبوده، بلکه آن انتخاب در مطلب مورد نظر شما، بکار گرفتن آگاهانه اصطلاحاتی بوده است با محاسبه نه چندان صحیح ما (۱) برای بیان مقصود مان و از طریق سلیقه مخصوص نوشتاری مان. اگر ما برای آقای سیاسی نوشته بودیم که « مردانه » از آزاد اندیشی فروغ (فرخزاد) دفاع کنید، در گروه هم اضافه کرده بودیم که « لایب خلی هم به « مردانگی تان » افتخار می کنید! » - توجه بفرمایید که موضوع نیش و کنایه ادبی بوده است؛ با این تفسیر که آقای سیاسی، شما که همجنس گرا ستیزی تان نشانه افتخار « مردانه » تان است، حتی طبق استاندارد های مردسالارانه خودتان هم هنوز از آزاد اندیشی کم می آورید. دوست عزیز، خوشختانه شما مرد نیستید تا بدانید چنین

هنوز در بخش غالب جنبش اجتماعی ما جاننفته، ولی این وضعیت عرض خواهد شد و نشریه هومان بنظر من نقش مهمی در این مورد ایفا می کند. در نتیجه مطرح کردن اینکه هومان سیاسی است یا نیست کمکی به مرزبندی ها نمی کند. بنظر من هومان از آنجا که از یک حقوق انسانی دفاع می کند سیاسی است و ناچار است یک مبارزه سیاسی را پیش ببرد ولی البته بسیاری از مبارزات اجتماعی و سیاسی در چهارچوب احزاب شناخته شده پیش نمی روند. چون ممکن است این احزاب دچار تفکرات ارتجاعی و دکماتیک باشند.

گذشته از آن من خود را جزو جنبش چپ می دانم و در خیلی زمینه ها با نظرات بخش هایی از چپ موافقم و در زمینه حقوق انسانی معتقدم که همه ما باید دیدمان را باز کنیم و راه را برای رشد تمایلات انسانها باز نگاه داریم. بنظر من چپ بودن ارثیه چند گروه شخصی نیست. چپ بودن دفاع از حقوق انسان ها در رفع ستم اقتصادی و سیاسی است. اگر گروه هایی از چپ در این زمینه دچار تفکرات ارتجاعی هستند من شخصاً دلیلی نمی بینم که آرمان های مترقی چپ را کنار بگذارم. البته این بحث خیلی کلی است و همانطور که می دانیم چپ قشرهای وسیعی را در بر می گیرد که بخش هایی از آن خیلی نزدیک به رژیم های حاکم در ایران بوده اند. در زمینه لیبرال دانستن سلطنت طلبان حرفتان برایم خنده آور است. خط غالب سلطنت طلبان از نظر دیدگاهشان فاشیستی است و فرق چندانی با رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی ندارند. شاید شما تاریخ ایران را خوب مطالعه نکرده اید ولی سلطنت طلب ها را لیبرال خواندن اگر ناشی از لطف بیش اندازه نسبت به آنها نباشد بنظر من خنده آور است.

در مقاله نقد کتابفروشی فروغ در ونکوور نکته ای را لازم به تذکر میدانم. با توجه به اینکه شما متوجه هستید که دشمن مشترک آزادی انتخاب جنسی و برابری زنان مردسالاری حاکم بر جامعه است آیا درست نیست که در نشریه خود از بکار بردن اصطلاحات مردسالارانه، یعنی اصطلاحاتی که همواره برای خفیف کردن زنها در ادبیات فارسی بکار رفته خودداری کنید. مثلاً « ... مردانه به پایش بایستید... » یا « ... به حرف چند « خاله - خان - باجی » ... »

در ضمن من مدتی پیش ترجمه ای از مجله Monthly review در مورد همجنس گرا بودن فرمانده مارکوس سخنگوی جنبش زاپاتیست های مکزیک برایتان فرستادم. ... برایتان آرزوی موفقیت می کنم. ...

شہلا سرابی
ونکوور - کانادا

پاسخ هومان به نامه خانم شہلا سرابی

دوست گرامی، خانم شہلا سرابی، از بابت اینکه شماره ۹ هومان مورد پسند شما واقع گردید، بسیار خوشنودیم. همچنین بخاطر لطف و توجه شما به گروه و نشریه هومان و اینکه زحمت کشیده، انتقادات و پیشنهادهای خود را برایمان می فرستید سپاسگزاران هستیم. مطلب ارسالی شما در مورد فرمانده زاپاتیستهای مکزیک را در ستون اخبار همین شماره چاپ کرده ایم. ضمن عرض تشکر بخاطر ارسال آن مطلب، یاد آوری می کنیم که نشریه هومان همواره نیازمند کمک و راهنمایی اشخاصی چون شما هست. پس لطفاً ارتباط خود را با ما حفظ کنید.

ما با نظر شما در مورد سیاسی بودن مبارزاتمان برای رفع تبعیض جنسی، فرهنگی و قانونی از همجنس گرایان ایرانی کاملاً موافقیم. اما ناچاریم در ابتدای راه خطیر دفاع از حقوق همجنس گرایان ایرانی مواضع گروهی مان را برای خود، مردم و گروههای اجتماعی /

گرای می تراشند که بسیاری و یا حتی همگی بی پایه و بی اساس می باشند و مردم عادی آنها را باور می کنند. از نظر من دلیل همجنس گرایی هر چه باشد، نمی تواند باعث توهین و بی احترامی به این انسان ها باشد و یا دلیلی برای سرکوب و کشتار آنها شود.

چه خوب خواهد شد هر شماره «هومان» را به کتابخانه «کانون ایرانیان لندن» و «کتابخانه مطالعاتی ایرانی» بفرستید.

با احترام اسماعیل (خسرو)

۱۴/۸/۹۵

[نامه ای از ایران: این نامه خطاب به نشریه هومان نوشته

شده، ولی ما آن را بعنوان انعکاس افکار و نیازهای يك همجنس گرای ایرانی ساکن ایران برای خوانندگان مجله مان چاپ می کنیم.]

خدمت شما دریافت کننده عزیزنامه ام سلام می نمایم. دوست عزیز متأسفانه نمی دانم با چه کسی مکاتبه می کنم: زیرا این آدرس را بطور کاملاً اتفاقی بدست آوردم. بمن گفته شد: می توانید نامه هایتان را پست کنید و موارد و مطالب مورد نظرتان را از آنان بپرسید و مطمئن باشید پاسخگو خواهند بود. این مطالب با سرعت عنوان شد و دلیلش برایم کاملاً مبهم بود. بهرحال بسیار خوشنودم که می توانم مشکل را با شخص قابل اطمینانی مطرح سازم. دقیقاً نمی دانم چگونه و از کجا آغاز کنم. مدتهاست که در خود احساس عجیبی را جستجو می کنم. هرگز آن را درک نکردم. شاید بدان جهت است که از حقیقت وحشت زده و گریزانم. دو سال قبل تصمیم گرفتم آنرا دریابم و درصدد چاره ای اساسی برآیم. و نتیجه آن کشمش و جدالی طولانی میان خود و جامعه پیرامونم شد. يك تنه در مقابل صدها مشکل. گاهی با خود می گویم مسیبان این اوضاع چه کسانی هستند؟ بارها قصد و اقدام به خودکشی کردم؛ می دانم این واقعا ابلهانه است ولی گاهی مشکلات با تمامی قدرت هجوم می آورند. ولی امید مرا باز می گرداند. امید به زندگی، رویاهایم، خوشبختی و آرامشی که در نهایت بدست خواهم آورد. همگی اینها در حد يك داستانند. مدتهاست با آرزوی دست یافتن به آن روز را به شب و شب را به روز می رسانم. ... بیست و دو سال از مجموعه عمرم می گذرد ولی آنرا باور ندارم. خود را جوانی هجده یا نوزده ساله می دانم. با خود می گویم همواره جوان می مانم و پیری در من اثری نخواهد داشت. با این تلقین ها زندگی می کنم و خود را خونسرد نشان می دهم. اما حقیقت این است: توانم به حداقل رسیده، بین خلاصی با مرگ مانده ام.

این دردها و شکنجه هابست که مرا نابود خواهد کرد. تمامی ذهن و روحم در عذاب است. اما هرگز آشکارشان نمی کنم. دیگران چیزی از آن نمی دانند زیرا شخصیت ظاهری یعنی خونسردی ام را می بینند. از زمانی که توانستم خود را کاملاً دریابم سعی کرده ام حقایق درونیم را از دید دیگران پنهان دارم. ...

راستی! می گویند بهشت اینجاست. وطن و سرزمینمان ایران. اما من می گویم: کدام بهشت؟ اگر بهشت اینجاست، جهنم رنج ها و مصیبت ها و شکنجه ها کجاست؟!

کدام بهشت! ما در آتش بزرگی قرار گرفته ایم که در آن محکوم به نابودی هستیم. بهشت کجاست؟ آیا درست گفته اند؟ بهشت آنجاست؟ آیا شما در بهشت خوشبختی زندگی می کنید؟

می خواهم چند پرسش کاملاً جدی مطرح کنم. با کمی دقت قادر خواهید بود به عمق بسیاری از حقایق پی ببرید. سوال هایی که دانستن پاسخش خیال هایم و افکارم را آسوده خواهد کرد. آیا هدف نهایی زندگی خود را یافتید؟ آیا از زندگی خود در کشوری دیگر راضی و

نیش و کنایه هایی بقدرد به «مردانگی» و مردسالاری مردانی چون آقای سیاسی لطمه می زنند. ما اصطلاح عامیانه «خاله-خان-باجی» را با این تفسیر استفاده کرده بودیم که فکر می کردیم شامل حال زنان («خاله») و مردان («خان») سخن چین و یاوه گو («باجی») بی می شد که به حضور هومان در کتابفروشی فروغ اعتراض کرده بودند. ما با شما موافقیم که اصولاً چنین کلمات و اصطلاحات مضرری را بایستی کاملاً از فرهنگ و زبان فارسی زدود. اما استفاده ما از این اصطلاحات حکم استفاده از سلاحهای دشمن را داشت بر علیه خود دشمن (مردسالاری). محاسبه اشتباه ما اینجا بود که فرض کردیم استفاده از این سلاحها بعنوان سلیقه نوشتاری مان ضرری نخواهد داشت، که متأسفانه ما هم به نوبه خود این اشتباه فرهنگی را مرتکب شدیم. در هر صورت، بعید به نظر می رسد که با وجود تمام آن مطالب ضد مردسالارانه در کل نشریه، در بی عرض بودن سلیقه ما شکی حاصل شود. با سیاس مجدد از شما و به امید اینکه با هر چه بهتر فراگرفتن فرهنگ مبارزاتی / مطبوعاتی بتوانیم نشریه بهتری را به شما و دیگر خوانندگانمان تقدیم کنیم.

هیأت تحریریه هومان

اسماعیل (انگلستان)

دوستان و رفقای عزیز نشریه هومان

چندی پیش برای نخستین بار هشتمین و نهمین شماره «هومان» را در کتابخانه مطالعاتی ایرانی [لندن] خواندم. بسیار خوشحال شدم که هومان از حقوق و خواستهای انسان های شریف همجنس گرا دفاع می کند و برای رسیدن به این خواستها به مبارزه ای قاطع علیه افکار عقب مانده در مورد همجنس گرایی پرداخته است.

دوستان، من خود همجنس گرا نیستم ولی بعنوان يك آدم انقلابی و کمونیست از آزادی و حقوق همجنس گرایان دفاع می کنم و مخالف هرگونه محدودیتی علیه همجنس گرایان هستم و معتقدم تمام دولت ها و احزاب خواست و حقوق همجنس گرایان را باید در قوانین اجتماعی و برنامه حزبی شان درج کرده و از آنها دفاع کنند. ولی لازمه رسیدن به آن و تثبیت این خواست ها مبارزه و فعالیت فرهنگی جدی است، چرا که توده ها و رهبرانشان در گنذاب افکار مذهبی و خرافاتی غوطه ورنند. متأسفانه چه ها هم از آن افکار تأثیر گرفته و از فرهنگ و تنوری غیرمارکسیستی در رنج اند. ولی حتماً فعالیت های شما بیش از همه توجه کمونیست ها را جلب خواهد کرد و تعداد زیادی از آنها ظرفیت فکری آن را دارند که مدافع حقوق همجنس گرایان گردند. امیدوارم احزاب چپ بویژه «حزب کمونیست کارگری ایران» و «حزب کمونیست ایران» هومان را بطور منظم دریافت دارند. فکر می کنم اعضا این دو حزب آزادمنش تر از اعضا دیگر احزاب چپ ایرانی باشند، هرچند که خرافات بر سر آنها هم سنگینی می کند. همانطوریکه اشاره کردم ما از آگاهی و فرهنگ پیشرو بشری کمتر برخورداریم و در مورد همجنس گرایی هم اطلاعاتی نداریم. علاقمندم در نشریه هومان بنویسید که: آیا همجنس گرایی چیزی طبیعی، واقعی و احساس با غریزه ای عادی و انسانی است یا اینکه همجنس گرایی ناشی از بیماری های روحی و روانی است؟ یا اینکه آیا همجنس گرایی ناشی از کمبودهای غریزی-جنسی و غیره است؟ و یا آیا ناشی از عادت می باشد؟ آیا همجنس گرایی ناشی از عدم دست یابی جنسی به جنس مخالف است؟ و آیا همجنس گرایی رابطه ای طبیعی مانند رابطه درجنس مخالف می باشد؟ این سوالات نه تنها برای من مطرحند، بلکه برای بسیاری دیگر هم مطرح می باشند. مخالفان همجنس گرایی دهها دلیل برای همجنس

را آنطور که هستند جلوه می‌دهم و در نهایت با تمام بدخلقیها تسلیم ملامت‌هایم می‌شوند. می‌دانید، می‌گویند تو را بخاطر رفتار و اخلاقت دوست داریم و جالب آنکه برای جلب رضایتم داستانسرایبها می‌کنند. می‌گویند تو را بخاطر صدای گرمت خواستاریم و از این قبیل موارد. اما آیا می‌دانید در عمل چگونه رفتار می‌کنند؟

شاید حدس زده باشید. با بیرحمی و قساوت بی‌مانند. جلادی که قلب و روح را شکنجه می‌دهد. مرا همچون موجودی فرومایه و گناهکاری سوزانند. تصور می‌کنم درکش کسی دشوار است، زیرا بعقیده من شخصی یا اشخاصی می‌توانند به عمق این فجایع پی‌برند که چنین چیزهایی برایشان پیش آمده باشد.

نمی‌دانم چگونه و به چه کسی اطمینان کنم. بزرگترین نقطه ضعف اینست که بسادگی پی‌به شخصیت می‌برند و این برایم در وضع و شرایط فعلی بسیار زجرآور است. تحمل این جامعه برای امثال من بسیار طاقت فرسا و وحشتناک است. ...

مایلم کاملاً آشکار و سریع پرسشهایی را مطرح سازم. نامه شما حاوی یکسری حقایق و مسایل در مورد نحوه زندگی و امکان پذیرفته شدن با استفاده از قوانین موجود بود.

آیا با چنین فرضی که قصد گرفتن قامت یا پناهندگی در یکی از کشورهای نامبرده را دارم، می‌توانم تقاضاهایی را مبتنی بر آنچه که گفته‌اید مطرح سازم؟ چگونه می‌توانم ادعاهایم را به ثبوت برسانم؟ افراد مسئول چه کمک‌هایی خواهند کرد؟ چگونه می‌توانم درخواست صریح خود را ارسال دارم؟ موفقیت برای زندگی مشترک و سالم به چه نحوی با حضور شخص دوم امکان‌پذیر می‌گردد؟ ... لطفاً پاسخ را بدهید. در قسمتی از نامه شما به متنی برخورد کردم که برایم بسیار جالب بود: شخصی غیر اسکاندیناویایی نیز برای بستن «پیوند مشترک» با شهروندی از سه کشور نامبرده باید از کشور مسکونی خود چنین تقاضایی را بدهد.

من چگونه می‌توانم چنین تقاضایی را مطرح سازم؟ آیا شخص دوم معرفی خواهد شد؟ آیا می‌توانم در انتخاب فرد مورد نظر شخصاً انتخابگر باشم و حتی در مورد کشور مزبور؟

این پرسشها و سئوالهایی از این قبیل مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که راهی است برای بیرون آمدنم از وضع موجود و می‌دانم آنرا بخوبی درک خواهید کرد.

... امیدوارم بتوانم با کمک و راهنمایی‌های نیکوکارانه دوستان این بیراهه را طی کرده و به جاده روشن امیدها رهنمون گردم. به امید موفقیت و پیروزی، سلامتی و سعادت شما.

[تهران] ب. ب.



پاسخ به نامه خانم لادن زاگان

خانم زاگان شعر زیبایی شما را دریافت کردیم. متأسفانه، محتوی آن شعر الزاماً برای چاپ در نشریه هومان مناسب نبود. از آنجایی که نشریات بسیاری در داخل و خارج از ایران اشعاری مشابه شعر شما را چاپ می‌کنند، انصاف ندیدیم که جای شعر شما را به مطالبی ندهیم که هرگز درچنان نشریاتی موقعیت چاپ پیدا نمی‌کنند. امیدوارم که نکته ما از نظر شما هم قابل قبول باشد. در مورد امکان شروع همکاری شما با نشریه هومان، باید بگویم که با خوشوقتی هرچه تمامتر دست دوستی و یاری شما را فشرده و امیدواریم که کمک و حمایت خود را از ما دریغ نفرمایید. برای تسهیل امر کمک‌های مطبوعاتی تان به ما می‌توانید رجوع کنید به بخشی که به همین منظور در انتهای یادداشت سردبیر در همین شماره گنجانده ایم. به امید همکاری‌های آینده مان با شما.

هیأت تحریریه هومان ■

خشنودید؟ آیا آنقدر راحتید که به گذشته‌های تلخ رجوع نکنید؟ آیا زندگی در چنان تمدنی توانسته روح زخم‌خورده شما را التیام بخشد؟ آیا با زندگی در اروپای متمدن می‌توان پیوندی میان رویاها و واقعیت‌ها یافت؟ آیا می‌توان بدور از بعضی مسائل به یک زندگی آرام دست یافت؟

آیا با این فرض که یک مهاجرم می‌توانم خواست‌هایم را مطرح کرده و از مسوولان تقاضای کمک نمایم؟

آیا می‌توان با اختیار خود یا تحت شرایطی (تحت شرایط مخصوصی) به قیومیت شخص یا خانواده‌ای درآیم؟ البته در اینجا منظور از زندگی، پذیرفتن یا عضویت در آمدن نیست بلکه زندگی مشترک است.

این پرسش و پرسش‌هایی از این قبیل موضوعاتی هستند که دانستن پاسخشان برایم الزامی و حیاتی است.

امیدوارم توانسته باشم منظور واقعی خویش را بیان کنم. از شما خواهشی کوچک دارم. لطفاً اگر سئوالی بنظرتان می‌رسد یا مطلبی داشتید حتماً برایم بنویسید زیرا می‌تواند کمک و راهنمایی باشد، احساس قلبی این اطمینان را می‌دهد که درکم می‌کنید. بنابراین در پایان از حضور شما صمیمانه تقاضا می‌کنم در حل این معضل یارم نمائید. پیش از هر چیز از لطف و محبت بیدریغانه شما سپاسگذارم. [تهران] ب. ب.

توضیح هومان:

به نامه آقای ب. ب. از تهران پاسخ داده ایم. در آن پاسخ با دقت، ولی به همان شکل سر بسته ای که ایشان سئوالشان را مطرح کرده بودند توضیحات لازم درمورد شرایط زندگی و پناهندگی همجنس‌گرایان داده شده است. نامه زیر جوابی است که از ایشان در جواب نامه خود دریافت کرده ایم:

با سلام و عرض ادب خدمت شما دوستان گرامی

... دوست عزیز، نامه گرم و پرحرارت شما را در تاریخ: ۷/۱۷/۷۴ ساعت ۱/۱۰ بعد از ظهر بوقت تهران بدستم رسید و از دیدن آن بسیار خشنود شدم. ... پیش از هر مقدمه ای لازم می‌دانم از دقت شما در پاسخگویی به پرسشهایم تشکر بسیار کرده و از صمیم قلب و با رضایت خاطر از شما قدردانی نمایم. در نامه خود به نکاتی اشاره کردید که برایم بسیار جالب بود. راستش احساس قلبی می‌گویم اعتماد کن و برای نخستین مرتبه در زندگی اعتراف کن و رازهای ناگفته درونیت را آشکار کن. نمی‌دانم چگونه و از کجا آغاز کنم.

بواقع شروعی نو، اما با نگاهی و از دریچه‌ای دیگر بر افکارم چنین اجازه ای را می‌دهد که اعترافاتم را روی کاغذ ثبت کنم - حرفهایی بسیار که پایه و اساس زندگی و آینده ام است. به افسانه‌ها بی‌شبهت نیست. اما بسیاری از درک واقعی آنها عاجزند - حتی آنان که خود را متفکر و توانا می‌دانند و آنان که پیرامونم را پر کرده‌اند. دوست عزیز، آنچه می‌خواهم مطرح سازم با چیزهایی که شاید بنحوی به آنها رسیده باشید، مربوط می‌باشد. بنابراین استدعا دارم نهایت توجه را مبذول دارید، «متشکرم».

همواره در رویاهای خود خواستار فردی هستم که در درجه اول مرا روحاً درک کند و بتواند رابطه‌ای میان دنیای خودمان بیابد. خود را انسانی مهربان و فداکار می‌بینم و یا حس می‌کنم تحت تأثیر او فردی مخصوص شده‌ام. خود را مملو از احساسات و گاه طغیانگر می‌بینم. ... او را مردی قوی مانند ستونی مستحکم و تکیه‌گاهی مطمئن می‌بینم. مردی استثنایی و بدور از همه کسانی که تاکنون دیده‌ام. کسیکه دوستم بدارد و برای آنچه دارم ارزش قائل باشد. ... در حالیکه در واقعیتها از مردم گریزانم در رویا با آنان مجادله کرده و شکستشان می‌دهم. آنان

پیشنهاداتی برای ترجمه بعضی از اصطلاحات جنسی و همجنس گرایانه از انگلیسی به فارسی

* اصطلاحات پیشنهادی الزاماً ترجمه لغوی اصطلاحات انگلیسی نیستند، بلکه بمنظور بیان مفاهیم آنها انتخاب یا ساخته شده اند.

* از خوانندگان هومان دعوت می کنیم تا پیشنهادات خود برای تکمیل این اصطلاحات را برای ما بفرستند.

Homosexual= همجنس گرا

Lesbian= شادزن

Homosexuals= همجنس گرایان

Gay= شادمرد

Homosexuality= همجنس گرایی

Queer= شادمان

Heterosexual= دگرجنس گرا

Transvestite= دگرجامه (دگرجنس جامه)

Heterosexuals= دگرجنس گرایان

Transvestism= دگرجامه گئی (دگرجنس جامه گئی)

Heterosexuality= دگرجنس گرایی

Transsexual= دگر جنس شده

Bisexual= دوجنس خواه

Transsexuality= دگرجنس شده گئی

Bisexuals= دوجنس خواهان

Vagina= واژن

Bisexuality= دوجنس خواهی

Penis= ?

سنگ صبور

کشیک تلفنی گروه هومان

(گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران)

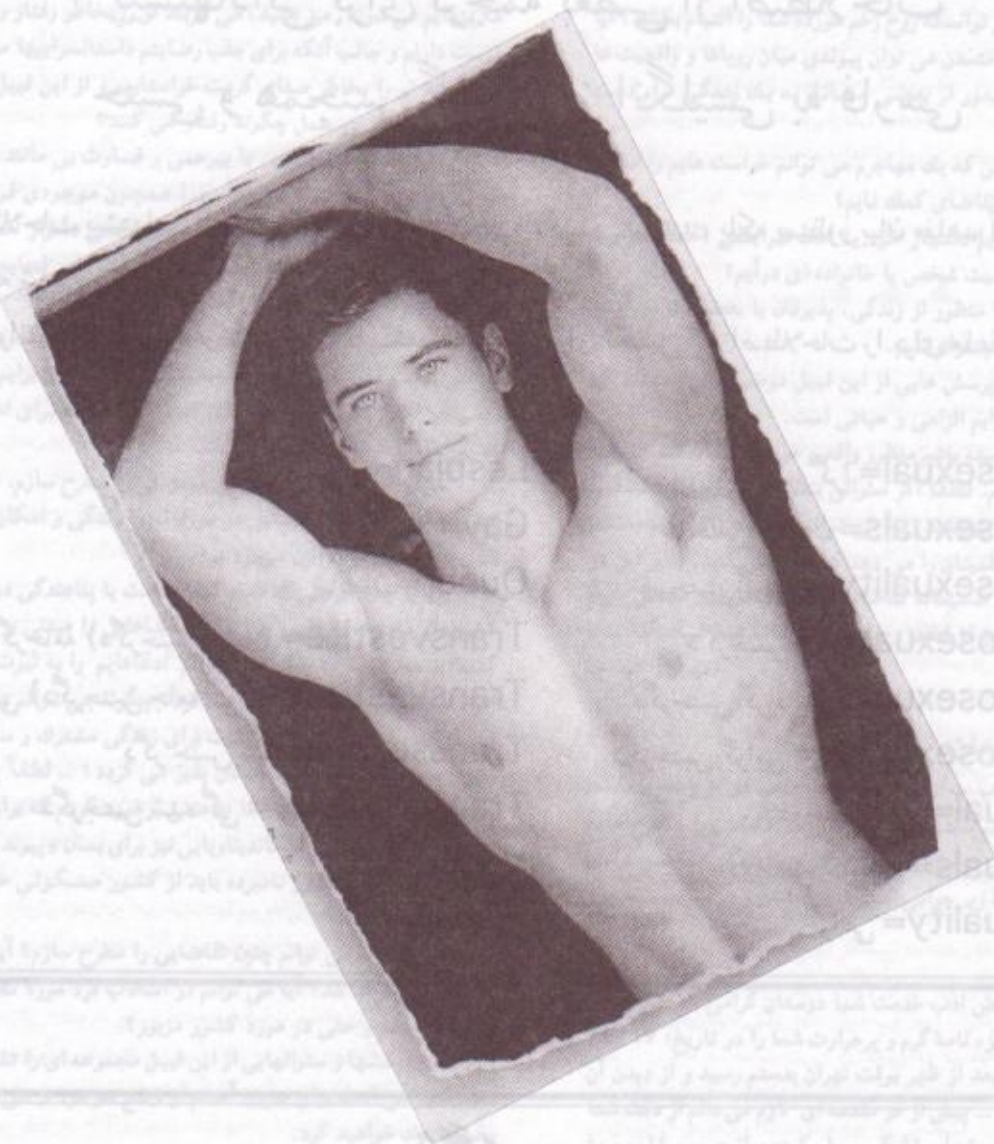
برای درد دل، مسائل مربوط به جنسیت، همجنس گرایی، اچ.آی.وی، ایدز و ...

زمان: چهارشنبه، ساعت ۲۰-۲۲

تلفن: ۰۸ - ۲۶ ۴۹ ۶۵ (استکهم)

سنگ صبور فردی است غیر حرفه ای که عملاً و عمدتاً به درد دل شما

گوش می دهد و در صورت لزوم راهنمایی هایی خواهد کرد.



هومان، اولین و تنها نشریه همجنس گرایان ایرانی، این نشریه آزاد و بی نظیر را زنده نگاه دارید!

هزینه اشتراك هومان برای ۴ شماره (با احتساب هزینه پستی)

برای اروپا ۱۳۵ کرون

برای خارج از اروپا ۱۷۰ کرون

بهای این شماره ۴۰ کرون (هزینه پست به آن افزوده می شود)

برای اشتراك نشریه و ارسال مطالب، انتقادات، پیشنهادات و نامه هایتان با نشانی زیر تماس حاصل نمایید:

HOMAN, c/o RFSL, P.O.Box 450 90, 104 30 Stockholm, SWEDEN

لطفاً هزینه اشتراك را به نام Homan و شماره حساب Postgiro 635 2630-5 در سوئد واریز نمایید.

نشریات رسیده:



دوره دوم: پژوهشهای زنورانه

شماره ۲، پاییز ۱۳۷۴

ویژه زبان و زنان، به همت سیمین کریمی

عنوان مطالب:

درباره جایگاه زن و زبان پهلوی (کتایون مزدا پور)

داستان سغدی بازرگان و روح دریا (زهره زرشناس)

کاربرد واژه های «زن» و «خانم» در زبان فارسی (ابوالقاسم سهیلی)

دگرگونی «زن» و «مرد» در زبان مشروطیت (افسانه نجم آبادی)

جنسگرایی در زبان (و فرهنگ) جامعه مردسالار (حسین باقرزاده)

از آئین زنوری! (اسماعیل خوئی)

در دل دوست به هر حيله رهى بايد كرد (افسانه نجم آبادی)

چند کلامی درباره قطعه «از آئین زنوری!» (علاء خاکی)

Language and Gender in the Arab World: Analysis, Explanation, and Ideology.

(Niloofer Haeri)

“Backlash” in Language and Gender Research: Lakoff (1970) and Tannan

(1990) (Anne Lobeck)

بهای این شماره: ۱۰ دلار

بهای اشتراك چهار شماره: فردی ۳۰ دلار/موسسات ۶۰ دلار

(لطفاً کلیه اوراق بانکی به نام Nimeye Digar به دلار آمریکا و در وجه يك بانک آمریکایی و یا معادل پوند

استرلینگ در وجه يك بانک اروپایی باشد.)

نشانی برای همه مکاتبات:

Nimeye Digar, c/o Dept. of Women's Studies, Barnard College, Columbia

University, 3009 Broadway, New York, NY 10027-6598 USA

Library for Iranian Studies
Account No. 40244248
Barclays Bank
23 the Broadway, London W2 2JG, England, UK
Tel: 0181-993 6384 Fax: 0181-993 6384
A. Sepehr, Postfach 4880, D-52189, Cologne, Germany

کتابخانه مطالعات ایرانی [در لندن]

امکانات کتابخانه مطالعات ایرانی

در حال حاضر بیش از پانزده هزار جلد کتاب و نشریه و اسناد فرهنگی و سیاسی در محل کتابخانه برای استفاده عموم نگهداری می شود. بیشتر این کتابها و نشریات به زبان فارسی است. اما کتابخانه با جمع آوری کتابها و نشریات مختلفی به زبانهای دیگر درباره ایران، بر غنای کار خود افزوده است.

گرچه کار اصلی کتابخانه جمع آوری منابع، اسناد و مدارک مربوط به تاریخ، ادبیات و فرهنگ ایران است، اما کتابخانه تلفیقی است از یک کتابخانه تخصصی و عمومی. به همین جهت هم محققان می توانند در کتابخانه مطالعات ایرانی از منابع دست اول تحقیق در زمینه های یاد شده استفاده کنند، و هم مردم علاقمند می توانند با مراجعه به کتابخانه به کتابهای مورد علاقه شان دسترسی پیدا کنند. بخش کتاب های کودکان و نوجوانان نیز یکی از بخشهای غنی کتابخانه است که سعی می شود روز به روز بر وسعت و غنای آن افزوده شود.

در بخش آرشیو کتابخانه، نشریات، اسناد و مدارک، اطلاعیه های سیاسی و فرهنگی و جزوه های آماری مختلف نگهداری می شود که برای کار و تحقیق در زمینه تاریخ معاصر ایران واجد ارزش بسیاری است.

یکی دیگر از اقدامات کتابخانه جمع آوری و خرید منابع و کتابهای کمیاب و نادری است که در دوپست سال اخیر به زبانهای خارجی درباره ایران و فرهنگ ایران منتشر شده است و دسترسی به آنها در کتابخانه های دیگر به آسانی امکان پذیر نیست.

شرایط عضویت

عضویت کتابخانه و استفاده از سالن قرائت آن برای مطالعه، برای هر کس از هر گروه و نژاد و با هر عقیده و مسلک و مرام آزاد است. برای امانت گرفتن کتابها حتماً باید عضو کتابخانه بود. هر عضوی می تواند هر بار دو کتاب به مدت دو هفته به امانت بگیرد. این مدت یک بار نیز می تواند تمدید شود.

ساعات کار کتابخانه

فعالاً کتابخانه ۵ روز در هفته (سه شنبه تا شنبه) از ۱۱ صبح تا ۵/۳۰ بعد از ظهر برای استفاده عموم باز است. ساعات کار کتابخانه ممکن است در آینده تغییر کند.

فعالتهای فرهنگی کتابخانه

تشکیل جلسات سخنرانی، سمینارهای فرهنگی و کلاسهای مختلف در زمینه فرهنگ ایران و تشکیل کلاسهای فارسی برای کودکان و بزرگسالان ایرانی و غیرایرانی از اهم فعالیت های فرهنگی کتابخانه است. با برنامه هایی که در دست تهیه است این نوع فعالیتها گسترش بیشتری پیدا خواهد یافت.

چگونه می توان به کتابخانه مطالعات ایرانی کمک کرد؟

کمک مالی به کتابخانه، به هر مقدار و مبلغی که باشد (ولو یک پوند) می تواند یک کتاب بر کتابهای کتابخانه بیفزاید و در استمرار کار آن موثر افتد. کتابخانه با کمکهای مادی و معنوی مردم ما سامان گرفته است و برای استمرار فعالتهای خود به کمکهای مالی مردم فرهنگدوست نیازمند است.

کتابخانه مطالعات ایرانی یادگار ارزنده ای است از نسل ما برای نسل هایی که خواهند آمد. پس در جهت حفظ استقلال این نهاد فرهنگی ارزنده و مستقل که از دل یابوری های مردم سر برکشیده است به کمک آن بیاییم. به همین منظور شماره حساب بانکی کتابخانه را در زیر می نویسیم. کمک های مالی تان را می توانید مستقیماً به حساب بانکی کتابخانه واریز کنید یا به صورت چک به نام Library for Iranian Studies به نشانی کتابخانه بفرستید.

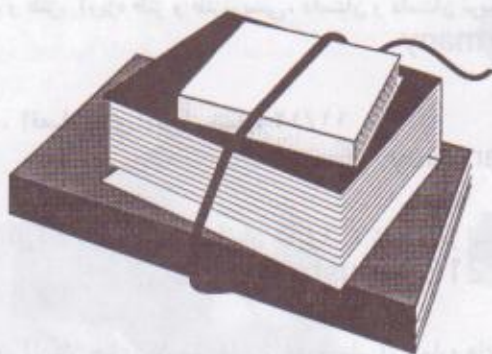
نشانی بانکی:

Library for Iranian Studies
Account No. 40544248
Barclays Bank
Ealing and Greenford Business Centre
53 the Broadway, London W5 5JS

نشانی کتابخانه:

Library for Iranian Studies
The Woodlands Hall, Crown Street,
London W3 8SA
Tel: 0181-993 6384 Fax: 0181-
752 1300

نشریات رسیده:



آوای زن. (نشریه زنان ایرانی). شماره های ۲۲-۲۴

Avaie Zan, Postboks 3940, 0805 Oslo, Norway

آینه. (نشریه خبری، فرهنگی و خدماتی ایرانیان اروپا). شماره های ۱-۷

Aiineh, c/o Copystube, Grindeallee 40, 20146 Hamburg, Germany

ایران. (نشریه بنیاد فرهنگی بوعلی سینا). شماره های ۶-۹

Avicenne Siège social: 88, Rue des Entrepreneurs, 75015 Paris, France

ایران سرکوب ترور. (خبرنامه کمیته ایرانی مبارزه با تروریسم جمهوری اسلامی ایران). شماره های ۱۱-۱۸

C.I.C.R.E.T.E., 42, rue Monge, 75005 Paris, France

بامداد. (نشریه مستقل ایرانیان برون مرزی). شماره های ۲۴ و ۲۵ و ۲۷

Bamdad, P.O.Box 17084, Encino, CA 91416, U.S.A.

پندار. شماره ۷. (برای معرفی کتب و جراید ایرانی به زبان فارسی).

Pendar, Box 4010, 611 04 Nyköping, Sweden

پویش. (نشریه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی). شماره ۲۳/۲۴

Pooyesh, Box 162, 162 12 Vällingby, Sweden

پیام زن. (نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان). شماره های ۳۸ و ۴۱

RAWA, P.O.Box 374, Quetta, Pakistan

چامه. (بولتن «سازمان پناهندگان مبارز» در اروپا). شماره ۱۸

Chameh (Refugees), Box 121 41, 402 42 Göteborg, Sweden

حقوق بشر. (نشریه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران). شماره های ۳۶-۳۷

Liga/Iran, P.O.Box 150 825, D-10670 Berlin, Germany

راه کارگر. (ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران). شماره های ۳۰-۱۲۳

Alizadi, BP 195, 75563 Paris cedex 12, France

غارنشینان مالنخویایی. شماره ۱

The Melancholic Troglodytes, Box MT, 121 Railton Road, Herne (the Hunter) Hill, London SE24, U.K.

قاصدک. (ماهنامه اطلاعاتی-خدماتی برای فارسی دانان مقیم آلمان). شماره های ۱-۴

A. Sepehri, Postfach 45 10 03, 50885 Köln, Germany

قصه و طنز. (ویژه طنز و طنزنویسی، داستان و داستان نویسی). شماره های ۴-۱

Ghesse wa Tans, P.O.Box 750247, Köln, Germany

کیود. (فصلنامه ی ادبی). شماره ۱۱/۱۲

Kaboud, Fösse str. 14, 30451 Hannover, Germany

گام. (ارگان سیاسی گروه ایرانیان مبارز). ۷ شماره: از اسفند ۱۳۷۳

GAM, G.P.O.Box 38 & 178, Merrylands, NSW 2160, Australia

گزاره. (ارگان خبری جامعه دفاع از حقوق بشر). شماره های ۱۴-۱

Liga/Iran, P.O.Box 150 825, D-10670 Berlin, Germany

نبرد خلق. (ارگان سازمان چریک های فدایی خلق ایران). شماره های ۱۲۷-۱۱۶

Nabard, B.P. 20, 91350 Grigny cedex, France

نقطه. (نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی). شماره های ۳-۲

Noghteh, B.P. 157, 94004 Creteil cedex, France

نیمه دیگر (پژوهش های زنورانه) - شماره ۲، ویژه زبان و زنان

Nimeye Digar, c/o Dept. of Women's Studies, Barnard College, Columbia

University, 3009 Broadway, New York, NY 10027-6598 USA

Chronicle, The Newsletter of the International Sexual Minorities Information resource, No. 1, 1995

P.O.Box 81869, Pittsburgh, PA 15217-0869, USA

HIV AKTUELLT, Folkhälsoinstitutets tidning om sexualitet, hälsa och hiv, No. 2 och 5, 1995

Box 278 48, 115 93 Stockholm, Sweden

Homologie, Tweemaandelijks lesbo / homoblad, No 1, 1995

Postbus 16548, 1001 RB Amsterdam, The Netherlands

Human Rights Watch/Middel East, [Iran, Power Versurs Choice], Human Rights and Parliamentary Elections In the Islamic Republic of Iran. March 1996, Vol. 8, No. 1 (E)

485 Fifth Ave., New York, Ny 10017-6104

ILGA BULLETIN, International Lesbian & gay Association, No. 3 & 4, 1995

c/o Administrative Office, 81, rue Marché-au-chabon, B-1000 Brussels, Belgium

Ki Pukaar, The newsletter of The Naz Project, No. 8, 1995

Palingswick House, 241 King Street, London W69LP, UK

Lesbian Herstory Archives Newsletter, No. 15, 1995

P.O.Box 1258 New York, NY 10116, USA



The name of the poet of this poem is censored along with the body parts in the pictures of the opposite page.

This poem is dedicated to Janine Fuller.

نام شاعر این شعر در زیر نوارهای سیاهی که عکس های عریان صفحه مقابل را پوشانده اند سانسور شده است.

Genital Complex

The demons of ignorance
with their little minds fixed on genitals
and nipples
and pubic hair
attacked the nude human race
in a war the most unfair

... and so we wore clothes
... and so we lost to being images of nude at pose

But the demons of tailored morality this time
in one hand scissors of censor
and in the other
a black tape of hate
cut out our love
and dressed our wounds in vain

... and so we wore tapes
... and so we became distorted images and shapes

The cultural, political demons of fear
cover up their genital fixation
with the darkness of their evil acts like this
and we
the mutated images of nudity
in an imposed, shameful decency
mourn in our solid pose of despair
the loss of our
penises
vaginas
breasts
and asses
which would have glorified
their ignorant, moral, cultural, political human race,
nude.

موزه حقیقت عریان

صد و بیست و سه سال دیگر

وقتی همه آخوندها مردند

وقتی همه پدرها و شوهرهای قلدر مردند

وقتی همه روشنفکران کم فکر مردند

وقتی همه حاجی بازاری ها مردند

وقتی همه مبادی الآداب های متظاهر مردند

وقتی همه مادرهای بی سواد مردند

وقتی همه خواننده های لوس آنجلس مردند

وقتی همه کلانتری های محل مردند

وقتی همه کارگرهای فقیر مردند

وقتی همه پاسداران و سربازهای امام زمان و گارد جاویدان مردند

وقتی همه جبهه ملی ها مردند

وقتی همه احمد شاملوها مردند

وقتی همه کیارستمی ها و مخملباف ها مردند

وقتی همه کمونیست ها مردند

وقتی همه زن های نجیب مردند

وقتی همه وطن پرستان مردند

وقتی همه فک و فامیل در و همسایه های فضول مردند

وقتی همه عمه ها و خاله ها و دایی ها و عموهایمان مردند

وقتی همه خریولها مردند

وقتی همه قاچاقچی ها و کارچاق کن ها و محترکرها مردند

وقتی همه شاه پرستها مردند

وقتی همه دکترها و مهندس ها مردند

وقتی همه دهاتی های ساده دل مردند

وقتی همه پرویز صیادها و شجریانها مردند

وقتی همه ما مردیم

وقتی همه بچه های بچه های ما مردند

صد و بیست و سه سال دیگر

مردم کشور احتمالی شما، ایران

عکس تن های لخت ما را

در یکی از مساجدی که به موزه هنرهای عهد سیاه تبدیل شده اند

به نمایش خواهند گذاشت

و تماشاچیان لخت موزه

از حماقت سانسورچیان این مجله به حیرت خواهند افتاد!

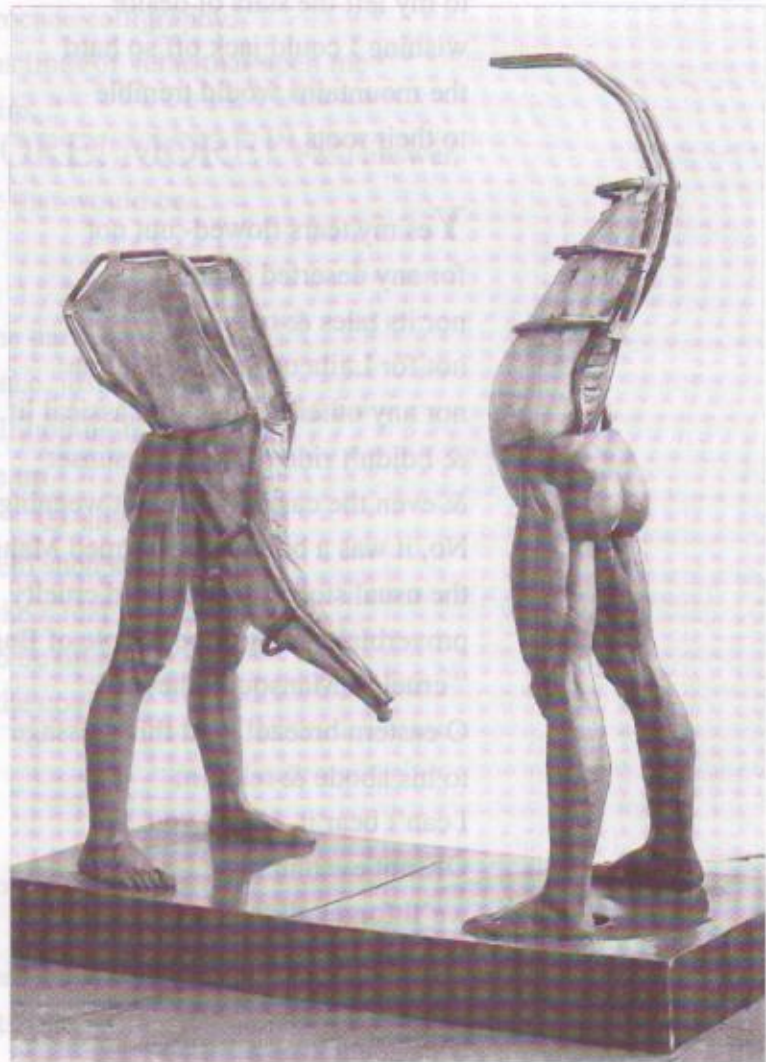
KOAN *

By Franklin Abbott

my face
before my birth
was half
my father's face
looking
back into
eternity

the half-him
that was me
fought countless wars
loved myriad women
sired a thousand sons
a thousand daughters

I am the end of all that
I am fruit ripening
with no seed to plant
no progeny to offer
a crowded world
my gift is who I am
outside of history
facing time dissolving
in an ever present moment
with gentle men
whose loving
knows no purpose
but to kindle
in our hearts
the quiet light
of peace



**Koan* : “ n. riddle used in zen to teach inadequacy of logical reasoning. (Jap., = public plan). ”
The Concise Oxford Dictionary

The name of the poet of this poem is combined along with the body parts on the page.

This poem is dedicated

Genital Co

The demons of ignorance with their little minds and nipples and pubic hair attacked the nude human in a war the most un-

... and so we lost

But the demons of ignorance in one hand and a sword in the other a black part of his face cut through the air and the air was

The culture of the East cover up the truth with the dirt and we we must be an impenetrable wall in the face of the world's progress and the world's progress which is the only way to the future

Won't even give me a hug
much less anything more
fuck off is all he says
with your boring complaints
& so I'm reduced to this
clothing love's hand with
the veil of jizm
O yes I spent the night
on pain's camel
whining in misery
as you slept sound
to my right the winds of passion
to my left the stars of desire
wishing I could jack off so hard
the mountains would tremble
to their roots

Yes my tears flowed- but not
for any deserted campsite
nor its tales & traces
not for Laila or Su'da or Salma
nor any other heroine of classical lit
& I didn't ride off into the sunset
& even the camels were not weeping for me
No, it was a boy (again) named Mansour
the usual story and same old cruelty
proverbial amongst the people of Baghdad
"cruel as Mansour" they say.
O eastern breeze! waft this message
to his abode & tell him
I can't bear it, I need you
OK not even in bed
we'll forget all that sort of thing
just to hear your voice & taste
the saliva of an
occasional kiss. ■

كوان
موزه حقیقت عربیان

By Franklin Abbott

موزه حقیقت عربیان

my face
before my dish
was half
my father's face
looking
back into
eternity
the half-rump
that was me
tough countless wars
loved myriad women
sired a thousand sons
a thousand daughters
I am the end of all that
I am the ripening
with no seed to plant
no progeny to offer
a crowded world
my gift is who I am
outside of history
lacking time-dissolving
in an ever present moment
with gentle mercy
whose leaving
knows no purpose
but to kindle
in our hearts
the quiet light
of peace

* Poems of Abu Nuwas are taken from:

O TRIBE THAT LOVES BOYS by Hakim Bey, Entimos Press, Amsterdam, 1993.

Entimos Press, Postbus 95057, NL-1090 Amsterdam, The Netherlands.

"...the way his eyebrows urge..."

"Could you enlarge on that?"

"...the happiness in his cheeks..."

"...eyes wide-set and dark..."

"And? And? And?"

"His teeth...Ah, his teeth."

"What else? Be more descriptive!"

"...the sweet roundness of his thighs..."

"More!" you urge me on (who would've thought
that poetry could be so...popular?)

"Well," I confess, "I'm dangerously
addicted to the lad:

the way his sidelocks fall across his cheeks
like black brocade calligraphy,
like miraculous lines of verse that open me
to every desire..."

You say, "**MORE! MORE!**" -& I answer,

"Why, more that would be...
indecent."

O moon of the darkened bedroom
I kissed him once, just once
as he slept, half hoping half fearing
he might wake up

O silksoft moon
his pyjamas held such softness
Ah, how I'd like a real live kiss
how I'd like to be offered
what's under the covers

O rose
O jasmine
every time I look at you
I go crazier
pour me a beer
take your pants off
sing me a pop song
& keep on pouring
till the month of Hajj
& another & another
& we'll be Pilgrims
of the Pillow.

With the kind permission of the translator, Hakim Bey and, the publisher, Entimos Press, of
O TRIBE THAT LOVES BOYS.

THE POETRY OF ABU NUWAS *

Hasan ibn Hani al-Hakim, called Abu Nuwas, was in fact a Persian, born in Ahvaz around 747 to 762 CE, of a Persian mother, Gullaban, and a Persian father, but he wrote his poetry in Arabic and only occasionally used Persian expressions to flavour his poems. He became one of the most famous poets of the Abbasid period by writing and living in many major Islamic/Arabic lands.

As a youth, Abu Nuwas was a wandering beauty, who experienced and enjoyed homosexual love. He was taken under the invaluable patronage of Waliba ibn al-Hubab, called Abu Osma, who taught him the poetic and erotic arts, and who eventually put him in contact with the court of Abbasid Caliphate Harun al-Rashid.

As a young man and even through his old age, Abu Nuwas longed for passionate homosexual love-making and poured in his poetry the burning lust of his heart, despite the controversies surrounding his outrageous, sinful life. Abu Nuwas remains a legend through the stories of the 1001 Nights, which portray him as a romantic, mysterious character and through his sensual poetry, which can be regarded as significant middle-eastern homosexual literature.

From the poems of Abu Nuwas available in English, we have chosen those whose content fit Homan's ideology better than the others:

Translated by: **HAKIM BEY**

Yes, these poems are indecent- don't read them
if you're going to feel guilty for it-
but don't accuse me of your own dark thoughts.

I too must watch my step.

"Well," you wheedle me, "what was it then
that, you know, attracted you to him?"

"The coquetry of a gazelle," I answered-
" a proud flirtatiousness."

"What do you mean exactly?"

" His face glows with the world's dawning."

" Could you be more explicit?"

" His glances are like the enchanted towers."

" Could you be ... less metaphorical?"

" ... the way his buttocks quiver when..."

" Yes? Yes?"

challenge and eliminate both gaybashing in Iranian communities and the laws that are actively sanctioned. Homan advocates political activism to these ends. Through Homan, we hope to encourage healthy values, resulting in just behaviours and non-discriminatory policies.

The interviewer:

According to the magazine of The Historical Society of Washington, D.C. Jack Nichols pioneered American gay militancy as early as 1961, organizing the first gay and lesbian demonstration in front of the White House. As a teen, he experienced an intense interest in Iranian culture. He is author of several books, including Men's Liberation: A New Definition of Masculinity, and he co-authored with Lige Clarke I Have More Fun With You Than Anybody, co-editing with Clarke America's first gay weekly newspaper, GAY (1969-1973). Currently he contributes to a variety of publications and is working on his memoirs.

Interview conducted May 14, 1995. ■



Continued from page 12

governmental protection. We do not turn down the covers for him so he can sleep well." My country - much misled by the American oligarchy - was aghast that I should say such things, but I knew I had to do whatever I could to protect the Iranian people I so loved.

Though trapped in a political quandary, President Carter did not, finally, bomb Iran, though he paid for his patience with the loss of his high office. As I watched events unfold, my high hopes for the Iranian revolution dissolved. Religious fanatics took the place of the Shah with fundamentalist clerics wielding power and refusing a decent birth to personal liberties and to the democratic free thought. I mused on the irony of my lot. I, a gay-identified male had stood against the forces of the Shah and had thereafter been forced to read of heartless executions by "religious" dictators of innocent Iranian gay men - stoned, carved in half, dropped, or hanged by these same vicious ideologues. I wondered if I'd ever lived to stand, as I'd hoped, in the shadow of Mount Damavand, if I'd ever be able to walk the streets of Shiraz, to sit beneath the statue of Hafez, or picnic in the wilderness with some wondrous Iranian friend, stroking his hair, kissing him lightly, lying on a Persian carpet, reciting, perhaps, Omar Khayyam's sceptical Rubaiyat. Then, in 1988, I met Saviz Shafaie, the first Iranian gay activist I was to befriend. He and others like him represented a newly emerging Persian consciousness. Saviz invited me to a colourful Norouz celebration in his home and then to a commitment ceremony celebrating his love for Jim, another young man. Feeling exiled from the Iran I love, only because I am an American, and openly gay-identified man, I wrote, nevertheless, a poem describing recent times spent with my new Iranian comrades, and published by the kindly editor in the ninth issue of *Homan*:

I listen to my heart.

*Iran, Iran, it sings, my Un-lived Dream:
to sit by some clear Persian brook,
nursing an old obsession for your lore.* ■*

* Part of **NOROZ REUNION 1988** by Jack Nichols

power, or emotionally hurt a partner and still call it healthy sex. Healthy sex creates joy, self-respect, and personal growth. It elevates. It provides safety and trust. It makes for good feelings like warmth and happiness. Healthy sex needs to be based on equality: on mutual desire, free decisions, and on knowledge of the rightness of one's own motives. Such things, for me, are healthy.

Nichols: What about religious beliefs and sexuality?

Shafaie: I am not a believer, but I do believe that we need to be very cautious as how to let our religious beliefs determine our rational behaviour. If religion promotes sexual exploitation, if it creates negative feelings of "sin", self-hatred and guilt, those negative feelings shall be considered dangerous, unwanted and unjustified. Codes from holy books should not holify that what our mind and senses offer us is nonsense. We can learn about our heritage and our religion, but this does not mean a blind acceptance, or becoming a prisoner of our pasts. Religion in Iran has taken a destructive, unhealthy approach toward sexuality and has created painful, confusing situations for gays, who otherwise deserve to respect themselves as righteous sexual beings.

Nichols: How does the Islamic Republic of Iran treat same-sex lovers?

Shafaie: According to 1991 Islamic penal law, article 110, I quote: "Punishment for sodomy is killing, the sharia judge decides on how to carry out the killing." Article 111 says: "Sodomy involves killing if both the active and passive persons are mature, of sound mind, and have free will." Harsh punishment is not only being used against gays, but is used as a political weapon to falsely discredit opponents of the Islamic Republic. By discrediting people as homosexuals, they can accuse and humiliate any opponent and apply punishments. Recently, a well-known opposition writer, Saiidi-Sirjani, was labelled a gambler, drug addict, and homosexual prior to his suspicious death in prison. In 1992 Dr. Ali Mozafarian, a surgeon

and the former leader of the Sunni branch of Islam, was labelled an American spy, an adulterer and a homosexual. He was executed. Official anti-homosexual policy justifies public homophobia, fear, hate, anger, and aggression against gays. There is official discrimination and a vacuum of valid information. There are few, if any, role models. There are only dead ends for social, political and community gay life. As a result, homosexuality in Iran is narrowed to nothing more than the sexual act itself. Gays are characterized as being sex-obsessed, while, ironically, affectionate same-sex relationship and gay social visibility is prohibited and made impossible.

Nichols: What is Homan?

Shafaie: Homan is a worldwide coalition of groups and individuals working together to defend the rights of Iranian gays and lesbians. The group originated among gay Iranians in Sweden and by now includes branches and membership in many countries including those on this continent and in Western Europe. Its basic goals are to educate Iranians about homosexuality, to provide accurate information, and to create safe environments for political activism. Homan works through its publishing arm, which puts out a magazine, *Homan*. Through local and international meetings, Homan has been able to create a network of activists, planners, and organizers. It monitors Iranian media, provides seminars and workshops, and works with gay and lesbian rights groups in many cities. We are collecting an archive of Iranian gay and lesbian literature and history.

Nichols: What does Homan hope to accomplish?

Shafaie: It hopes to substitute information in place of gossip and false assumptions. It hopes to change the self-image of Iranian gays and lesbians, who might feel passive and desperate, and urge them to become responsible, confident people able to live openly, joyfully, freely, and affectionately. Homan wants to provide encouragement and support for those Iranian gays, who wish to come out. Homan hopes to

Nichols: What difficulties do gay and lesbian Iranians face coming out?

Shafaie: Fear of the persecution that would await them in Iran, if they returned. We are dealing with a very brutal government in Iran, that promotes, justifies, and legalizes the execution of gays. Out of Iran as well, homophobia exists in the Iranian communities, causing rejections and put-downs. We're not dealing with rationality. Many Iranians carry the baggage of traditional religious hostility: the misjudgements, false assumptions and rigid pseudo-moral codes.

Nichols: Kayhan Havaie, the official newspaper of the Islamic Republic Of Iran, wrote about the Iranian gay lib group, Homan, and you. What did it say?

Shafaie: *Kayhan Havaie* made fun of Homan's gay and lesbian demonstration and of my letter published in another Iranian newspaper in which I had corrected a wrong term usually used to describe homosexuals. Although, they ridiculed Homan and my rational comment on homosexuality, it was interesting to see the existence of Homan affirmed in a press otherwise closed to such mentions. It is sad, that except for the usual cheap jokes, insults, and pornographic assumptions, the official Iranian press is still unable to reflect any other comments on homosexuality.

Nichols: How have Iranian opposition groups in exile responded to Homan's Iranian gay activism?

Shafaie: They flee from the issue. For many of them, homosexuality is dismissed as a purely personal or private matter. Of course, my private life is something personal, but my human rights are obviously political and social concerns. Some political groups find gay rights unsafe politics, claiming that the Iranian public isn't ready to understand it. Isn't it the duty of any progressive group to bring up significant human concerns, and introduce them to the public? It is claimed that homosexuality is a reflection of the capitalist or corrupted West. Why should it be forgotten

that there are many gay and lesbian Iranians in Iran victimized by stale traditions? Some groups simply claim that when they defend individuals' personal rights, that automatically does include gay rights. But they still lack the courage to pronounce the word "Gay" and acknowledge our existence.

Nichols: What kind of stereotypes exist in Iran?

Shafaie: Similar to the stereotypes that are spread by fundamentalists everywhere - They say "homosexuals are promiscuous, immoral sex-maniacs, who either rape and molest children or are always passive." If you are assumed to be inferior, then they will feel free to assault you. If you are assumed dangerous, they want to stop you. If they assume you're a pervert, they want to change you. They confuse sexual orientation with sexual aggression and violence. In such a patriarchal society, where sexuality is considered a male prerogative, a man has the right to sexually abuse whomever he can dominate and to treat them as objects. Such a man assumes that he should possess his sexual objects and they're only there for his enjoyment. When women are labelled inferior to men, any woman or any person assumed to have woman-like qualities is devalued. The assumption that homosexuals are feminine and less than manly justifies the domineering man's aggression against us. Sexual liberation would not be possible in Iran without challenging "masculine" values and the traditions that work against equality between sexual partners. Stereotypes prevent us from understanding the healthy nature of sexual tendencies.

Nichols: What do you mean by healthy?

Shafaie: Sex is considered healthy, when it does not harm, hurt, or destroy. Sex is considered an instrument of aggression, when somebody hurts the other physically, biologically, emotionally, socially, politically, etc. through sexual acts. One should not call that kind of behaviour sex. During or by sexual acts, one cannot pass a virus, cause physical pain, humiliate, misuse one's own political

communication, we found we could work together, trust each other and grow together. I'm glad that now he feels comfortable and safe enough to approach me and my companion as a truly valid member of the family. With my brother, it was much easier. He was dating a feminist woman and was already in support of gay and lesbian rights. He could easily ally with me to openly critique homophobia. It fit his politics and matched his credentials as a supportive and outspoken person. He even encouraged other family members to better understand the gay issues. In my family we knew that we were not each other's enemies, but we had a mutual enemy: homophobia, which we challenged together. When we work as a family we can be proud and have the self-respect that comes with solving a problem and growing together.

Nichols: How are Iranians in the Orlando area responding to you?

Shafaie: Mixed. There were some Iranians, who even participated in the homophobia workshop I offered. There are friends, who feel comfortable being part of our circle of friends and come to parties Jim and I throw. However, there have been hostile and angry reactions towards me, my mother, Jim, and even my supportive Iranian friends. For example, a local Persian poetry reading group kicked out some of its members, because they participated in discussion group I facilitated. An Iranian peace gathering I had started asked me to leave, because *The Orlando Sentinel* wrote about my active role in the gay pride celebrations. An Iranian woman, who teaches in Orlando approached an Ayatollah asking him to issue a decree [fatva] to expel me from the Iranian community. several life-threatening calls were made to my mother, harassing her and insulting her for having a son like me.

Nichols: You've had a long-going relationship. I was present at your commitment ceremony. What do you think about relationships?

Shafaie: I worked with Jim Ford for a year

as a co-activist, and found him a resourceful organizer and a committed, responsible person devoted to causes in which I believed. It didn't start as love at the first sight. Our friendship grew and finally we acknowledged our personal and emotional feelings. We had been lovers for a while, before we decided that we were ready to redefine our relationship as a family unit. Commitment, trust, mutual support, care for each other's extended families, mutual plans and sharing a home, are aspects of our union. Our love, which continues to grow deeper within us, is rooted in respect and appreciation. Seven years have passed and we are still building on that love.

Nichols: What are some of the most effective things you've done in the gay and lesbian community of Central Florida?

Shafaie: My present interest is in gay politics. There was a time I needed support groups to deal with my personal issues - a rap group to talk about gay and lesbian concerns, a chance to educate myself. But right now, gayness is more than a personal concern. It is not any longer my problem, but gay and lesbian rights is part of my personal political and social agenda. I'm glad I was part of the growing gay and lesbian visibility and political activism in Central Florida. In the last few years, I have been able to organize a range of cultural events such as concerts, theatre events, workshops, demonstrations, rallies. I have lobbied city officials, worked with local peace and justice groups, participated in PBS broadcasting, organised educational conferences and seminars; but most importantly, I have been working in teams with local gays, lesbians, and peace activists. When Deputy Tom Woodard was fired by Sheriff Gallagher WE THE PEOPLE, the group I co-founded, was able to bring together progressive groups like the Coalition for Peace and Justice, the Unitarian Church, the Quakers, The ACLU, and gay and lesbian groups to critique that injustice, and we informed Orlando through the media. This taught me that activism in the community is most possible through coalition -building and networking.

Nichols: Weren't social mores more open in Iran in 1972 than they are now?

Shafaie: Although legal punishments were not as harsh, still there was prejudice, misunderstanding and negative assumptions about gays and lesbians. Even then I had to face jokes and out-downs. But, the more I became confident about my sexuality, the more I could handle negative slurs and challenge them.

Nichols: My youthful experience in the 1950's among Iranian adolescents in the United States found me surprised that Iranian boys could hold hands with me, kiss, recite poetry, hug, and, short of sex, be intimate. What's the difference between what I experienced and the negative anti-gay Iranian male attitudes you describe?

Shafaie: Some degrees of male bonding, close friendship and even physical touch is tolerated, but there will be a negative response, if you are labelled as having homosexual tendencies. You can be with someone that you love for a long period without daring to express your honest erotic feelings. Open sexuality might cause rejection - a loss of friendship. In that homophobic culture being at peace with your own homosexuality is challenging.

Nichols: In other words, you can have passionate emotions, but they mustn't cross sexual borders. Right?

Shafaie: There is a conditional permission for erotic games or even rape as an exercise of male power. Pretend it is a joke, or it's a put-down and you can get by. But call it true, honest love and real sexual desire, and you are in trouble. If you cross beyond traditional sex regulations and fail to prove that your ultimate desire is to dominate a woman, you will be considered a suspect. If you act upon your passionate lust and disclaim it, you are safer than claiming an honest love. As Iranians, we need to learn to be more honest, direct and welcoming of our own healthy, sexual desires - keep them natural, healthy, and real. We should not subscribe to cultural biases, which hold that homosexuality

destroys life, love and dignity.

Nichols: There are heterosexually-identified men in Iran, who maintain their acceptable credentials by being dominant and taking only the active sexual part. In a sexually-segregated society isn't there a lot of this activity?

Shafaie: Yes, there is; but is it a healthy activity? I have some problems with that. Such sexual activities are not based on mutual agreement, mutual freedom of choice, mutual political power or mutual feeling and desire. When only one of the people involved in a sexual act controls the encounter by forcing the other to submit, it is more like a sexual exploitation or rape than just a healthy sexual attraction. We cannot victimize somebody else, or play with them, and unfortunately, when rape is rewarded and mutual affection is condemned, we are dealing with unhealthy and corrupted sexual codes of conduct. I call it aggression, not sex.

Nichols: What was your family's response to your coming out?

Shafaie: My mother, who lived with me, had a chance to know a lot of my gay friends. Gayness became tangible for her, instead of being an abstract concept. It is easier to understand and accept the people than to submit to one's own irrational fears. I'm proud that after many years it's not pity or mere acceptance, but a conscious defence that my mother considers for the rights of gays and lesbians. It's not a motherly acceptance; it's a social responsibility that she claims for herself. I asked my father to give himself and I a chance to delay any judgment, before feeling fully informed. We agreed, that he needed sufficient time. I told him I'd honestly answer any question and promised to provide him with information. We did not label each other "ignorant" or "sick". I didn't want to start a conflict with him, rather, I respected him and wanted to approach him through his most positive characteristics; I encouraged him to use his intelligence, and his commitment to acting responsibly and reasonably. After a year and a half of honest

EVOLUTION OF AN IRANIAN GAY ACTIVIST

Interview with Saviz Shafaie by Jack Nichols

As a university student in 1972, Saviz Shafaie, baffled by sociological questions surrounding sexual orientation, delivered a pioneering research speech, an investigative look at the treatment given same sex love that was prevalent in Iranian social patterns. Expecting a small turnout, Shafaie was astounded when several hundred of his peers at the University of Shiraz (formerly Pahlavi University) gathered to hear him. It showed, he became sure, that fellow students were thirsty for knowledge of matters that had too long remained taboo, and that a natural curiosity had been unearthed the moment he pulled aside the curtain of silence. In Iran, he realized, same-sex love, though unspoken, was nevertheless, prevalent in its own way.

In 1976 pursuing his education, Shafaie arrived in the United States, where he continued his studies of sexuality and gender. At Syracuse University he gradually became involved with the growing gay and lesbian liberation movement. He finally emerged—as a result of a conscious and deliberate decision—to be an openly gay man, all the while earning his master's degree in sociology.

Moving to Orlando, Florida in the early 1980's, Shafaie turned his personal evolution into a series of ongoing political statements. He was quick to see that various social crusades—including the peace movement, the anti-sexist men's movement, the feminist cause, as well as racial, ethnic, and human rights concerns, could be linked. He took an active part in these various movements, successfully urging—in the Orlando area—that they support civil rights and

social acceptance of those who, like himself, felt strong emotional and sexual bonds with individuals of their own gender. Shafaie opened a natural foods store, located in one of the city's finer neighbourhoods, where he provided materials relevant to the aforementioned causes, including gay and lesbian rights. He organized demonstrations and educational events, appearing on TV and radio, and receiving Central Florida's Spectrum Award (1995) for his efforts at promoting a meaningful recognition of diversity among the area's citizens.

In 1993 Shafaie joined Homan, the international movement to defend the rights of lesbian and gay Iranians. Currently, he is active organizing, and planning Homan's agendas.

Nichols: What brought you to make a deliberate decision to come out as a gay man?

Shafaie: While I was studying materials on homosexuality at school, I felt that the information provided me with a better knowledge than was available through friends, family, and judgemental people around me. The combination of knowledge, self confidence and growth provided me with a chance to share my new insights with others. I was reading passionately and growing more solid, free and open. Public speaking, first under the safety of an academic roof, resulted in dialogue and finally encouraged me to be more outspoken and honest. I eventually felt I knew enough to overcome my fear and insecurity. I felt I owed it to myself to be open.

HELP THE REFUGEES

Homan invites compassionate lawyers, legal authorities and human rights advocates to assist Iranian gay and Lesbian refugees.

In Iran gays and lesbians are imprisoned, tortured and stoned. Many brave homosexuals escape the atrocities of the Islamic Republic of Iran to seek safe shelters in Western countries.

Your volunteer services will help these victims of the legal and cultural injustice start a new life with hope.

For more information on how you may contribute to the lives of Iranian gay and lesbian refugees please contact Homan at:

HOMAN
c/o RFSL
P.O.Box 450 90
104 30 Stockholm
Sweden

WE NEED YOUR HELP

The International Gay & Lesbian Human Rights Commission (IGLHRC) documents, monitors, and mobilizes response to human rights violations against gay men, lesbians, bisexuals, and people with HIV/AIDS worldwide. IGLHRC is in its second year as the action secretariat of the ILGA. Is this your first IGLHRC Action Alert? If so, would you like to take part in the Emergency Response Network regularly? To become part of an international campaign to make a difference in the lives of sexual minorities all over the world, please fill out the coupon below and return it to:

IGLHRC
1360 Mission Street, Suite 200
San Francisco, CA 94103 U.S.A.

+1-415-255-8680 telephone
+1-415-255-8662 fax
iglhrc@igc.apc.org (e-mail)

Yes, Sign me up for the Emergency Response Network.

Name _____

Address _____

City _____

State _____

Zip/Postal Code _____

Country _____

Participation in the Emergency Response Network is free, but contributions are greatly appreciated and needed. Contributions are tax-deductible in the United States.

I would like my ERN in: English Spanish French

Enclosed is my contribution of:

\$20

\$30

\$50

\$100

\$ _____

IGLHRC

1360 Mission Street, Suite 200
San Francisco, CA 94103 U.S.A.

Iran is the most zealously homophobic Islamic country. Since 1980, when the fundamentalists came to power under the leadership of Ayatollah Khomeini, over 4,000 lesbians and gay men have been executed, according to estimates by the exiled Iranian homosexual rights group, Homan.

In the early 1980s, for example, 70 people were executed after they attempted to set up a lesbian and gay organisation. Three years ago, nearly 100 homosexuals were sentenced to death following a raid on a private party.

It is notoriously difficult to be certain about the exact number of lesbians and gays killed because some executions take place in secret and the relatives of those killed often try to cover up the true reason due to the strong social stigma associated with homosexuality. Another factor preventing an accurate estimate is the regime's resort to false allegations of homosexuality against political opponents, in a bid to discredit them. Trumped up charges of homosexuality were levelled against a Sunni Muslim leader, Dr Ali Mozaffarian, who was executed in Shiraz in 1992.

The methods of killing lesbians and gays in Iran, as prescribed by Islamic leaders, are: beheading with a sword, stoning to death, burning alive and throwing from a mountain top or high building. The death penalty applies not only to sodomy, but also to other sexual acts such as mutual masturbation and body rubbing on the fourth offence. The mere act of two people of the same sex lying naked together "without any necessity" is a crime punishable by up to 99 lashes. One man kissing another, even "without lust", merits 60 lashes(*). These floggings can cause permanent injury to internal organs, severe bleeding and sometimes death.

The Iranian authorities stepped up their crusade against homosexuality in 1990, with a wave of public executions. On the first day of the new crackdown, three gay men were beheaded in a city square in Nahavand, and two women accused of lesbianism were stoned to death in Langrood. Justifying these killings, the Iranian Chief Justice, Morteza Moghtadai, declared: "The religious punishment for the despicable act of homosexuality is death for both parties".

Simultaneously, Ayatollah Ali Khamenei denounced "homosexuality, male and female". He condemned Britain and the United States for promoting gay relationships, falsely claiming the two countries had legalised marriages between people of the same sex. Homosexuality was, he said, a symptom of the decay and corruption of Western culture.

His colleague, Ayatollah Musavi-Ardebili, demanded the strict enforcement of Islamic punishments for lesbian and gay sex. Describing procedures for the execution of homosexuals, he told students at Teheran University: "They should seize him (or her), they should keep him standing, they should split him in two with a sword, they should either cut off his neck or they should split him from the head ... After he is dead, they bring logs, make a fire and place the corpse on the logs, set fire to it and burn it. Or it should be taken to the top of a mountain and thrown down. Then the parts of the corpse should be gathered together and burnt. Or they should dig a hole, make a fire in the hole and throw him alive into the fire."

"We do not have such punishments for other offences," boasted the Ayatollah. "There cannot be the slightest degree of mercy or compassion ... Praise be to God."

Lesbians and gay men living in countries dominated by the New Dark Ages of Islamic fundamentalism cannot afford the liberal luxury of tolerating religious fanaticism. For them, the politically correct arguments about 'cultural sensitivity' smack of surrender to the extremists who jeopardise their freedom and even their lives.

If we, in the West, don't challenge fundamentalism now, we will not only be failing in our duty of solidarity with our gay Muslim brothers and sisters, we may also be sowing the seeds of our own eventual repression by allowing fundamentalism to gain influence here, as well as there. ■

*Peter Tatchell's new book is **We Don't Want To March Straight - Masculinity, Queers & The Military** (Cassell, £4.99).*

[* The article of the Islamic Penal Law should read: "If someone kisses another with lust, he will be subject to Ta'azir of 60 lashes". However, in the original translation of this article into English, ironically enough and by mistake, it read: "... kisses another without lust ..."]

Homan publication

war following the abortion of a general election which looked set to be won by the Islamic Salvation Front. Other victims include students and academics who refuse to study within a religious framework, and journalists who write the truth uncensored by clerical fanatics.

The Algerian Islamicists have also targeted women failing to conform to the Muslim tradition of subservience and modesty. Wives who work or study instead of staying at home and waiting on their husbands and children risk death. So do women wearing make-up or short skirts and attending mixed schools or swimming

Same-sex relationships are currently outlawed in 26 Islamic countries: Afghanistan, Algeria, Bahrain, Bangladesh, Bosnia, Iran, Jordan, Kazakhstan, Kyrgystan, Kuwait, Lebanon, Libya, Malaysia, Mauritania, Morocco, Oman, Pakistan, Quator, Saudi Arabia, Sudan, Syria, Tajikistan, Tunisia, Turkmenistan, United Arab Emirates and Yemen. Islam is also a significant and growing influence in Senegal, Nigeria, Chad, Somalia, Turkey and the southern Philippines.

In only three Islamic-dominated nations are there no laws against homosexuality: Egypt,



pools. Any female behaviour deemed 'scandalous' by the militants can have lethal consequences, as 16-year-old Katia Bengana discovered. She was shot dead on her way home from school for refusing to wear a veil.

The common goal that unites Islamic fundamentalists the world over is the establishment of a religious state where every aspect of life, both public and private, is determined by the principles of the Koran and Muslim traditions. This means the creation of a state where homosexuality is illegal and punishable by death.

Indonesia and Iraq. Nevertheless, even in these countries public attitudes remain hostile and gay people are subjected to periodic victimisation.

Of the Islamic states that ban lesbian and gay sex, Iran, Mauritania, Saudi Arabia, Sudan and Yemen enforce the death penalty. Pakistan specifies two years to life imprisonment, plus flogging. In Malaysia the maximum sentence is 20 years and in the United Arab Emirates it's 14. Bangladesh and Libya are considered moderate in Islamic fundamentalist terms, with punishments of seven and five years respectively.

THE NEW DARK AGES

PETER TATCHELL
documents the global
threat of Islamic
fundamentalism.



THE NEW DARK AGES are already with us. For hundreds of millions of people in parts of the Middle East, Africa and Asia, the ascendancy of Islamic fundamentalism has ushered in an era of religious obscurantism and intolerance. The liberal, compassionate wing of Islam - though it still has large numbers of adherents - is increasingly being forced onto the defensive and eclipsed.

The fervour of this modern Muslim extremism echoes the zealotry of the original Dark Ages in medieval Europe, when Christian fundamentalists excommunicated scientists as heretics, tortured non-believers, drowned women as witches and burned sodomites at the stake.

Several hundred years after the breakdown of theocracy and the beginning of the Enlightenment, few people would have thought it possible for clerical fascism to make a comeback. Nevertheless, Islamic fundamentalism is now a major influence on three continents, and it's spreading.

An 18-year-old gay man, Neil Tubo, was recently executed in Saudi Arabia. His family say that his trial was a charade and claim he

was framed on charges on raping two women.

The Bangladeshi writer, Taslima Nasrin, had to flee to Sweden last year after she was condemned to death by Muslim fundamentalists for advocating the revision of Islamic law to protect the rights of women. Issuing a fatwah against Nasrin, they offered a bounty to anyone who would kill Her.

In neighbouring Pakistan, an illiterate 14-year-old, Salamat Masih, was sentenced to die in 1994 for allegedly writing Words offensive to the prophet Mohammed on the wall of a mosque. Although saved by a last minute reprieve, he was forced to seek refuge in Germany after Islamicists threatened to hunt him down and kill him.

On the Philippines island of Mindanao, Muslim militias have been terrorising gay men - beating them up, ordering them to leave the region and threatening them with castration.

Earlier this year, Islamic extremists in Algeria assassinated the feminist leader, Nabila Diahnine. Previously they had killed the theatre director, Abdelkader Alloula. These are just two of the thousands of people murdered by the fundamentalists over the last three years of civil

It was an emotional feast. I responded by thinking, "This is much better than what I'm getting from my American friends on the block." My own countrymen appeared to be frozen in stiff poses; lost in pushy, competitive rushes. That Fereydoon and other Iranian boys walked hand in hand with me, was clearly revolutionary. He recited Hafez in my ear, put his arms about me as we lay on beautiful Persian carpets, shared personal secrets and swapped declarations of forever-love. By contrast, the extreme emotional poverty of my own countrymen was - in 1950 - a very sad matter.

It was easy - in afternoons - to run through backyards between my family's house and the diplomatic residence where Fereydoon lived. His parents always greeted me effusively. I began visiting them with a pencil in hand, noting the meanings of Persian words and sentences, especially *Man toe ra doost da-ram* (*I love you*), and happily appearing to them that bright young American who yearned to know more and more about them. They gave me old recordings of Persian music which I played incessantly at home. I revelled in the plaintive, tragic glory of mysterious minor-keyed melodies, unable to get enough. My imagination soared, a colourful co-mingling of spirit and romance. Fereydoon introduced me to sons and daughters of other Iranian diplomats, including relatives of the now-deposed Shah. Other Iranian boys treated me with nearly equal lovingness.

Now, nearly a half-century later, because of the events toward which they propelled me, those hearty friendships I enjoyed have come full circle. Between then and now - in America and elsewhere - I made their influence felt in the movements for gay and lesbian equality, critiquing at the same time the antiquated male gender system, and its dangerous prohibition of intimacy among men, regardless of their heterosexual or homosexual inclination. The current issue of *Washington History* (The Magazine of the Historical Society of Washington, D.C..) contains a 1964 picture of Lige Clarke, my most loving friend, and me. The caption reads that we organized the first gay and lesbian civil rights style picket of The

White House in 1965. Clarke and I were also the editors (1969-1973) of America's first gay weekly newspaper, *GAY*, a paper that is quoted 121 times in *The Gay Militants: How Gay Liberation Began in America (1969-1971)* by Donn Teal. (St. Martin's Press 1995) My major philosophic work, *Men's Liberation: A New Definition of Masculinity*, was published in 1975 by Penguin Books, and made its way into textbooks and into Greek and German editions. In this book's biographical note is a tribute to Persia's influence on me. In its final chapter is an enthusiastic tribute to Iran's great mystic poets, and to the importance of all great poetry as a technology of remembrance, encouraging and preserving the best of human values. I myself embraced Walt Whitman, America's great gay male poet, the bard of democracy.

When the 1979 revolution went awry in Iran, one of my fondest dreams, to visit there evaporated. At first, like others, I'd held high hopes after the Shah was deposed. I'd long been dismayed by the behaviour of my own government, as I'd watched since the early 1950's how the English and then the Americans had used the Shah and had manipulated events to keep taps on Iranian oil. When the Shah was given temporary sanctuary in my country in order to get medical treatment with the result that the American Embassy was then seized in Teheran, I stood on my reputation as an author and addressed a luncheon gathering in Atlanta, then-President Carter's domain. My speech was carried in this southern capital - December 10, 1979 - over radio and TV. I advised my countrymen as to the real history of American-Iranian relations and then said they must take four steps, steps touted through media in my own passionate voice: "(1.) We must stop making war threats against a small country. (2.) We must say, and our government must admit, that the Shah was a grisly mass murderer, a criminal and a thief. (3.) We must give evidence that we understand and sympathize with the trials of the Iranian people and their desire for independence, and (4.) We must begin to deal with the hated criminal as we do with those in our own country. We do not give him

Continued on page 22

is to grasp how the Persian and American gender systems have long differed. U.S. culture, in the year 1950, allowed no meaningful intimacy among men. Approved male contacts took place mainly in the violent milieu of the football arenas, and was expressed by quick slaps on the backside. In American social gatherings, women could hug and kiss but there were no such hugs among men, and certainly no kissing, but only strangely reserved handshakes and those awful slaps on the back. After American boys turned six, it was not thought proper that they kiss their fathers. Conversations among ordinary men were devoid of any intimate sharing. Men were ridiculed if they showed that they might be vulnerable; forced, when they spoke, to keep conversations unflavoured, trading current sports scores and the like. Men tried to prove to each other that they were hard, tough, on top, in control, and, above all, dominant. Natural social bonds encouraging loving feelings among men were, as a result, in pitiful shambles.

Women alone were shown in films and on television as sensually appealing. In commercial advertising their shapely but modest charms were considered the only appropriate fare. The male form, on the other hand, was hidden behind baggy pants and men were encouraged to keep their feelings carefully hidden. Manliness was often judged as a matter of maintaining a poker face, and of walking with subtly threatening postures, those inherited from previous centuries when the principal occupation of men involved war. This evolutionary hangover – warriormania – caused American men to think it necessary they show a constant readiness for combat. The homosexual taboo was the kingpin-fear that kept this ailing gender system intact. American men were told to follow certain rules or to be charged as suspected queers. With an influence greater than that of religion, patriotism, or education, this inhuman gender system held in place, in America and elsewhere, a dominating but rotting social order.

Poetry was considered out of bounds, a pursuit much too sensitive for a male's consideration. Classical music was for oddballs or suspect intellectuals, who, during that time, were often accused of homosexual leanings. An

American senator, Joseph McCarthy, began a witch hunt to rid the government of "intellectuals" in the State Department - particularly suspected "homosexual perverts and traitors."

Thus, the American male's gender system, patterned in great measure on religious dogmas, football values, and on gun-slinging western movie myths, created varieties of severe individual alienation, sexual repression, and social rigidity. To this young American boy, the fact that Iranian males held hands, kissed, and hugged one another, sharing their personal secrets with passionate declarations of love, was nothing short of revolutionary. Iranian women too, seemed strong to this youthful American as well as more direct and honest. When they began to shed the veil, he thought they might lead the world toward its destiny: the equality of the sexes.

Forty-five years ago, that young boy was me, a child whose experiences would soon thereafter erupt into direct action promoting social revolution. But as I turned a city corner at age 12, only four blocks from my home in the American capital, I had no way of knowing that my meeting with another 12-year-old, Fereydoon, would so influence me, propelling me across vast expanses sounding tones that would last through a happy lifetime of activism and romantic exotica.

Fereydoon beguiled me in a way I'd never thought possible. He was the first male of my age to show me how two boys can experience passionate Platonic love. "I love you," he said repeatedly, while hugging me close, "and I never want to be apart from you. I wish you could come to live with me in Iran forever as my brother, and I will always think of you constantly no matter where I am." There was no sex in this dramatic show of affection, but just blatant, unrelenting, passionate feelings. With no hint of embarrassment, in private, or in front of his parents, Fereydoon kissed me on the lips and exclaimed, "You are forever welcome under my roof."

HOW PERSIAN CULTURE AFFECTED AMERICA'S GAY MOVEMENT

By Jack Nichols



Jack Nichols (right) and his lover of many years, Lige Clarke. The couple wrote two books. Clarke was murdered in 1975 in Mexico.

An almost mystical pathway has opened promisingly over the years because of longago friendships between a young American boy and his Iranian peers. Their bonds helped ignite a strategic consciousness encouraging historic social developments in the United States and elsewhere. In 1972 a major gay and lesbian source book, The Gay Crusaders: In Depth Interviews With Fifteen Men and Women Who Are Shaping America's Newest Sexual Revolution, (by Kay Tobin and Randy Wicker, Paperback Library and Arno Press, USA) recorded this American boy's memories:

When Jack was about eleven, he became acquainted with the sons of Iranian diplomats stationed in Washington and began to form a kind of male friendship that was different from any he had known.

"I'd always been a popular fellow on

the block," Jack says, "but this was so superior to the relationships I'd had." His first Iranian friend had hugged him and kissed him and said, "You're my brother!"

"It was a new concept of friendship. I really loved it. I spent most of my time from ages eleven to fifteen with these Iranian kids. There was never homosexual sex, but we did kiss and hug and show affection, holding hands and holding each other close. And their families were also kind to me.

Before meeting the Iranian Jack had experienced both heterosexual and homosexual feelings ...

To understand why these Iranian boys affected this youthful American so profoundly,

NEWS

GAY MAN STONED IN IRAN

By the verdict of the eighth judicial branch of Hamadan (a north-west Iranian city), and the confirmation of the supreme court of Iran, Mehdi Barazandeh, otherwise known as Safa Ali Shah Hamadani, was condemned to death. The Judicial authorities announced that Barazandeh's crimes were repeated acts of adultery and **"the obscene act of sodomy"**. The court's decree was carried out by stoning Barazandeh on Sunday morning Nov. 12th 1995 at a local cemetery.

Barazandeh belonged to the Khaksarieh Sect of Dervishes.

Islamic Republic News Paper Nov. 14, 1995

IRANIAN MAN WINS POLITICAL ASYLUM BASED ON GAY PERSECUTION

In a rare ruling, a U.S. Immigration and Naturalization Service officer has given an Iranian gay man political asylum due to the threat of persecution based on sexual orientation. Joseph E. Langlois, asylum director of the INS offices in Newark, N.J., granted the asylum after determining that the man, identified only as A.T., had a "well-founded fear of persecution" if he were deported to Iran, where the punishment for sodomy is death. Lesbianism is punishable by 100 lashes on the first conviction and death after the third. "I feel 100 pounds lighter, as if a weight has been lifted off my shoulders." A.T. who has been working as a designer and living in Brooklyn, said. "Now I can start planning my life and begin pursuing my dreams without the fear that I might be facing a death sentence simply for being gay." A.T. is not the first person to be granted political asylum on account of his sexual orientation, but Lambda Legal Defense and Education Fund attorneys, who represented the man, said his case is significant because he came out only after arriving in the United States and did not directly experience persecution by the Iranian government. In June 1994, U.S. Attorney General Janet Reno issued an order setting a precedent to allow gay men and lesbians to be considered a social group for the purpose of determining asylum eligibility. That order initially involved the case of a gay man from Cuba. About a dozen people have since been granted political asylum because of their sexual orientation. "The United States has accepted refugees from other countries for virtually its entire history," said Lambda board co-chair Noemi Masliah, who is cooperating attorney on the case. "Now it is recognizing that foreign lesbians and gay men who are living in terrifying conditions can also find safety between our shores." ■

The items below, identified as 1 & 2, are to be included in all issues of Homan due to the important information they contain.

INSTEAD OF THE EDITORIAL

A few days before taking this thick issue of Homan to the publishing house, I was forced to impose a self-censorship upon what was going to be my first (and perhaps my last) editorial in English for this publication. The story had better be left untold - and instead of the lengthy, controversial commentary that this "editorial" would have been, I prefer to reach out to you, dear readers of Homan, in a brief message:

Homan desperately needs volunteers, good writers, computers, fax machines, all types of talents, money, friends and hope!

Contribute to our endeavour of defending human rights by helping us bring a higher quality publication to you.

And that said, I believe, for those involved in the Homan organisation, the most important cause, beyond all their differences and the controversies, should be to help our unfortunate gay and lesbian brothers and sisters in Iran.

The Editor

ISLAMIC PENAL LAW IN IRAN (2)

Approved by The Islamic Consultancy Parliament 08.05.1370 (30.07.1991) and finally ratified by The High Expediency Council on 07.09.1370 (28.11.1991)

Chapter One:

Punishment for sodomy

Article 108: Sodomy is sexual intercourse with a male.

Article 109: In case of sodomy both the active and the passive persons will be condemned to its punishment.

Article 110: Punishment for sodomy is killing; the Sharia judge decides on how to carry out the killing.

Article 111: Sodomy involves killing if both the active and passive persons are mature, of sound mind and have free will.

Article 112: If a mature man of sound mind commits sexual intercourse with an immature person, the doer will be killed and the passive one will be subject to Ta'azir of 74 lashes if not under duress.

Article 113: If an immature person commits sexual intercourse with another immature person, both of them will be subject to Ta'azir of 74 lashes unless one of them was under duress.

Ways of proving sodomy in court

Article 114: By confessing four times to having committed sodomy, punishment is established against the one making the confession.

Article 115: A confession made less than four times (to having committed sodomy) does not involve punishment of "Had" but the confessor will be subject to Ta'azir (lesser punishments).

Article 116: A confession is valid only if the confessor is mature, of sound mind, has free will and intention.

Article 117: Sodomy is proved by the testimony of four righteous men who might have observed it.

Article 118: If less than four righteous men testify, sodomy is not proved and the witnesses shall be condemned to punishment for Qazf (malicious accusation).

Article 119: Testimony of women alone or together with a

man does not prove sodomy.

Article 120: The Sharia judge may act according to his own knowledge which is derived through customary methods.

Article 121: Punishment for Tafhiz (the rubbing of the thighs or buttocks) and the like committed by two men without entry, shall be hundred lashes for each of them.

Note: If the doer is a non-Muslim and the subject is a Muslim, the doer will be condemned to death.

Article 122: If Tafhiz and the like are repeated three times without entry and punishment is enforced after each time, the punishment for the fourth time would be death.

Article 123: If two men not related by blood stand naked under one cover without any necessity, both of them will be subject to Ta'azir of up to 99 lashes.

Article 124: If someone kisses another with lust, he will be subject to Ta'azir of 60 lashes.

Article 125: If the one committing Tafhiz and the like or a homosexual man, repents before the giving of testimony by the witnesses, his punishment will be quashed; if he repents after the giving of testimony, the punishment will not be quashed.

Article 126: If sodomy or Tafhiz is proved by confession and thereafter he repents the Sharia judge may request the leader (Valie Amr) to pardon him.

Lesbianism

Article 127: Mosaheqeh (lesbianism) is homosexuality of women by genitals.

Article 128: The ways of proving lesbianism in court are the same by which the homosexuality (of men) is proved.

Article 129: Punishment for lesbianism is hundred (100) lashes for each party.

Article 130: Punishment for lesbianism will be established vis-a-vis someone who is mature, of sound mind, has free will and intention.

Note: In the punishment for

lesbianism there will be no distinction between the doer and the subject as well as a Muslim or non-Muslim.

Article 131: If the act of lesbianism is repeated three times and punishment is enforced each time, death sentence will be issued the fourth time.

Article 132: If a lesbian repents before the giving of testimony by the witnesses, the punishment will be quashed; if she does so after the giving of testimony, the punishment will not be quashed.

Article 133: If the act of lesbianism is proved by the confession of the doer and she repents accordingly, the Sharia judge may request the leader (Valie Amr) to pardon her.

Article 134: If two women not related by consanguinity stand naked under one cover without necessity, they will be punished to less than hundred (100) lashes (Ta'azir). In case of its repetition as well as the repetition of punishment, hundred (100) lashes will be hit the third time.

Punishment for pimping

Article 135: Pimping means that someone brings two individuals together or puts them in contact with each other for fornication or homosexuality.

Article 136: Pimping is proved by two confessions if the confessor is mature, of sound mind, has free will and intention.

Article 137: Pimping is proved by the testimony of two righteous men.

Article 138: Punishment of a man for pimping is seventy (70) lashes and exile from the place of (his) domicile for a period of 3 months up to one year and punishment of pimping by a woman is seventy five (75) lashes only.

Article 139: Qazf (malicious accusation) means that someone associates fornication or sodomy with a certain person.

Article 140: Punishment for Qazf (malicious accusation) is 80 lashes for a man or woman. ■

The items below, identified as 1 & 2, are to be included in all issues of Homan due to the important information they contain.

INTRODUCING HOMAN (1)

(The Group to Defend the Rights of Iranian Gays and Lesbians)

Homan is a group established in 1990 in Stockholm (Sweden) to defend the rights of Iranian gays and lesbians. For the first time in the history of Iranian people a number of Iranian gays and lesbians sat together to form an organization.

As a human rights group in exile, Homan strives to constitute an international advocacy contingency, in order to protest the gay and lesbians human rights violations in Iran. Presently, the fundamentalist Islamic government of Iran enforces the most severe punishments against gays and lesbians. According to Islamic Laws, Sodomy and Lesbianism are punishable by death. None of the adversaries of the Iranian regime has admitted or protested Iran's brutal treatment of gays and lesbians; even Iran's independent Human Rights Committee has ignored the issue altogether.

Similarly, international organisations such as Amnesty International and Human Rights Watch have failed to challenge Iran's anti-gay enactments.

Homan began contacting and organizing activists throughout Europe and North America, wherever greater number of Iranian immigrants exists.

As long as the horrifying Islamic government rules Iran, the most practical gay liberation strategy for Homan is to raise awareness of the dangerous conditions threatening gays and lesbians in Iran through an international campaign. Furthermore, Homan encourages international, influential organizations and personalities to speak out, and to press Iranian rulers to remove severe, anti-gay Islamic Laws.

Homan's most essential rule is to educate Iranian communities about the natural phenomenon of homosexuality. Unfortunately, in enforcing anti-gay laws, Iran's male-dominant and homophobic cultures have strong bearings on religious authorities' fallacious doctrine. According to most of Iranians (and this includes even those who have been exposed to more liberated, western cultures) homosexuality is sinful, immoral and unnatural. These homophobic assumptions, to a great extent, exist because of cultural obstacles such as the overbearing religious beliefs, the male-invented social values, the consternation of openly discussing sexual topics, and the general illiteracy of Iranians.

In order to educate Iranian communities about the gay and lesbian issues, Homan group would have to constantly challenge religion, take

political stands, support deconstruction of male-supremacy, and break social taboos by publicizing relevant sexual topics. Presently, the most effective, and practical means of achieving such educational goals is the "Homan" publication.

Each edition of the irregularly printed "Homan" publication addresses fundamental gay and lesbian issues with an approach that is sensitive to Iranian Cultures. "Homan" publication, as the first source of information to serve Iranian gays and lesbians, strives to compose an unprecedented body of gay and lesbian literature in Persian.

In addition to defending and educating Iranian gays and lesbians, Homan acts as a support group. Chapters and associated members of Homan attract and help many individuals, who struggle through their coming out process, or would like to explore their sexual identity within the boundaries of Iranian Cultures. Homan also offers legal assistance to those who seek asylum based on their sexual orientation.

As an international group, Homan operates within two independent, but closely associated, administrative levels. The first level includes an executive committee, that is selected by the majority of participants at the annual meeting. This committee is responsible to allocate the group's budget, which consists of received grants, donations and membership fees. The committee also acts as central communicator, representing the group, networking, and making important decisions that would cohere all the chapters.

The second administrative level operates based on the particular goals and needs of the chapters and the members who constitute them. In fact, once a chapter of Homan is established, its members can independently set their own agenda and determine their own activities. This flexibility allows room for many individuals with various interests and objectives to be active under umbrella organization of Homan. So, while certain members may be militant and politically active, others may be interested in socials and less seriously oriented activities.

Homan is growing rapidly. The devoted few, who founded the group, have managed to associate with many enthusiasts, who would like to contribute to the Iranian gay and lesbian liberation movement. Surely, anyone, who fights for basic human rights, is welcomed to share her experience with Homan. The

only other active Iranian gay and lesbian group, Hasha (based in San Francisco), expresses interest in joining forces with Homan on certain projects [plans are being laid out for a joined all-purpose conference in the future]. International Gay and Lesbian Human Rights Commission (IGLHRC) wishes to offer assistance, within its own capacity, while it stands at the forefront of defending gay and lesbian rights in the world. A chapter of Homan is established in Los Angeles/California (believed to be home to about 500,000 Iranian immigrants); this should certainly be considered a unique opportunity to reach out more freely than ever to a large Iranian community.

Of course, with an increase in resources and offers for further cooperation at hand, Homan feels obliged to take more responsibility. What lies ahead for Homan is advancing its educational ambitions.

So far, "Homan" publication has provided the only thorough and uncensored version of HIV/AIDS related issues in Persian.

Much more is needed to be done in persuading Iranian Communities to comprehend the urgency of HIV/AIDS prevention education. Homan should definitely play an active part in this matter.

Other educational activities in the future would include organizing seminars, workshops, publishing essays on gay and lesbian topics, and increasing the visibility of Iranian gays and lesbians particularly amongst Iranian mass media.

Indeed, conducting the Iranian gay and lesbian liberation movement is not an easy task, while Homan faces political threats, challenges an extremely totalitarian religious system, and attempts to change strong values of a whole culture. Such endeavour demands genuine devotion of resourceful individuals, and generous contributions of institutions or people, who would satisfy its financial or practical needs.

Iranian gays and lesbians are quite far from even the mediocre freedom that their western siblings enjoy. Some may even comment that Homan's ambitions are too unrealistic, but one must realize that someday Iran's political order will change. Someday people will become more receptive of alternative lifestyles, and freedom may not seem so far away. Homan has only started a movement, that may require several decades to succeed.

It is now up to others to support the realization of Homan's vision. ■

- "A Long Time Ago", Short story by P. Saïidi
- "Wasting This Love, I Can No More", Poem by Saviz Shafaie
- "Mrs. Ahoo's Partner", Poem by Turandokht Mehrban
- "The History of Woman-writing", Poem by Turandokht Mehrban
- "Koan", Poem by Franklin Abbott, Translated by Avaz
- "Have You Ever Experienced the Future?", Poem by Annettje dia Huizinga (Translated by P. Saïidi)
- "Homosexuality in Persian Poetry and Literature", An essay exploring homosexuality in Persian literature and poetry. An extensive investigation of Attar's masterpiece "Conference of the Birds" is carried out With respect to homosexuality. (By Avaz)
- Three selected poems with homosexual content from the "Conference of the Birds".

12- Reports

- A Recap of Homan's Recent Activities
- "What Goes on Out of Iran and in the Free World of Gays and Lesbians?"

13- Book Review

A review of parts of a book called "The Anatomy of Man's Body" published in Iran. (Review by Nilgoon)

14- Satire (By Tannaz)

- Quotations from Great Personalities
- Sweet joke, Bitter joke and No-joke (Political/Cultural Satire)

15- Letters

16- "The Museum of the Naked Truth", Poem by an anonymous Poet. Specially written to accompany a series of censored pictures in this publication. ■

Ways of proving sodomy in

thereafter he reports the Sharia

Article 12

by two confessions if the confessor

Article 13
with a certain person. and

with a certain person. and

Notes: in the punishment, for

CONTENTS IN PERSIAN

The index provided here is to be used as a reference for cataloguing purposes.

1- Editorial

Includes seven topics.

2- News

It includes selected items from various countries.

3- Reflections

This column objectively reflects some of the contrasting experiences.

4- Sex Education

- The Guide to a Safe Sex

Practical tips are given to women who have sexual encounters with other women.

- How to Use Condoms Correctly

A step by step guide, using a direct language and pictures, this item explains how to use condoms correctly.

5- AIDS News

6- Homosexuality: A Pitcher Overflowing with Questions ...?

Part one of a selection of common questions asked by Iranians on the subject of homosexuality. These questions are answered in details. (By Avaz)

7- Homan and Homosexual Refugees

Homan's policies on assisting Iranian refugees seeking asylum based on their homosexuality.

8- Same Sex, Same Law

Includes translation of the 13th chapter of the book "Same Sex, Same Law" By Joy Tataryan, Tim Timberg, N. Colin Desjarlais. This chapter gives information on homosexual immigration and asylum in Canada (and in particular in B.C.). (Translated by Avaz)

9- Eros Is Hungry

A philosophical essay by Kjell Madsen, an Oslo university lecturer. (Translated by Nilgoon)

10- Sappho

An account of the life of Sappho, the Greek lyric poetess of Lesbos. It includes love poems of passionate intensity, some of which are addressed to women, and a hymn to Aphrodite. From the book "Their Way" by Thomas Cowan. (Translated by Avaz)

11- Literature and Poetry

- "A Feminine Monologue", Short story by P. Saiidi

CONTENTS

	CONTENTS IN PERSIAN	4
	INTRODUCING HOMAN	6
	ISLAMIC PENAL LAW IN IRAN	7
	INSTEAD OF THE EDITORIAL	8
	NEWS	9
	HOW PERSIAN CULTURE AFFECTED AMERICA'S GAY	
	MOVEMENT, <i>Jack Nichols</i>	10
	THE NEW DARK AGES, <i>Peter Tatchell</i>	13
	EVOLUTION OF AN IRANIAN GAY ACTIVIST,	
	<i>Interview with Saviz Shafaie by Jack Nichols</i>	17
	THE POETRY OF ABU NUWAS,	
	<i>Translated by Hakim Bey</i>	23
	KOAN, <i>Poem by Franklin Abbott</i>	26
	GENITAL COMPLEX,	
	<i>The name of the poet is censored</i>	27

ACKNOWLEDGEMENTS

The publishing of this combined issues of Homan was made possible by the generous support and the invaluable contributions of the following individuals:



Bjørge Andersen, Ben B., Gernot Klinger,
Gro Lindstad, Kjell Madsen,
Øyvind Rauset, Matz Ridderström,
Oscar Mike Van Slee & Arne Walderhuag



We would like to acknowledge and thank these dear friends for donating their time, talents, efforts and materials to Homan.

HOMAN

A cultural and scientific journal of homosexual studies in
Persian and English.

A publication of Homan
(The Group to Defend the Rights of Iranian Gays and Lesbians)
Numbers 10 & 11 combined, June 1996

All rights reserved. Copyright © 1996 Homan Publications.
Homan publication is protected under the international copyright laws.
No part of this publication may be reproduced or transmitted in any form
by any means, electronic or mechanical, or by any information storage
and retrieval system, without permission in writing from the publisher.
Photocopying parts of this publication for educational or human rights
purposes with properly acknowledging the source is permitted.

- Homan is published on an irregular basis.
- Material forwarded to Homan publication automatically become properties of the Homan's archive, and are not returned to senders.
- Homan reserves itself the rights to publish or reject material.
- Homan is a non-profitable organization.
- Copied material in this publication are adopted only for human rights purposes.
- We include all the references and credits for the materials used in our publication.
- This issue of Homan is produced on Macintosh using WinText and PageMaker programmes.

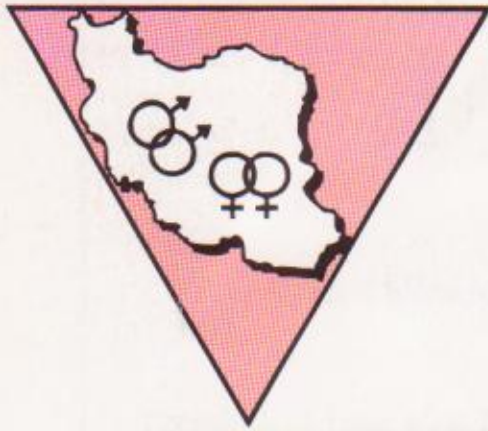
All contributions and correspondence should be addressed to:
Homan c/o RFSL, P.O.Box. 450 90, 104 30 Stockholm, SWEDEN
Postgiro 635 2630-5

Subscription rates for 4 issues:
135 kroner for Europe
170 kroner for outside Europe
The price include postage.

HOMAN c/o IFG, P.O.Box 2879, N-0608 Oslo, NORWAY
HOMAN LA, P.O.Box 480691, Los Angeles, CA 90048, U.S.A.
HOMAN, P.O.Box 4431, Winter Park, Florida 32793, U.S.A.

هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران)

HOMAN THE GROUP TO DEFEND THE RIGHTS OF IRANIAN GAYS AND LESBIANS



HOMAN

Two sprightly friends, two gallons moreover of wine that has long been stored,
A leisure hour, a page to muse on, a nook on the verdant sward.

